



بیغمبرایران زرتشت اسپنتمان کار یک نقاش دارسم،





کردار نیک  
در ده سال اول

گفتار نیک  
در ده سال اول

پندار نیک  
در ده سال اول

# ادبیا و مزدینا

## شش

(جلد اول)

قسمتی از کتاب مقدس

## اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی

مبعی و ایران لیگ

از نفقه پیشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

! قیمت جلد معمولی ۳۷ قران جلد خوب ۴ تومان



بد و سق محترم عزیزم  
آقای پشوتن دوساباهای مارکر  
تقدیم گردید

**Dedicated**

**TO**

**MY DEAR ESTEEMED FRIEND**

**PESHOTAN DOSSABHOY MARKER. Esq.,**



## فهرست مندرجات

۲۱-۱۳	کتابهای که استفاده شد
ج-۱	دین دبیرک (القبای زند)
۱۳-۰-ید	<u>دیباچه</u>
۲-ید	فائده تحصیلات مزد یسنا
۴-۲	یشتها بطور عموم
۸-۴	ترجمه یشتها بتوسط مستشرقین
۱۳-۹	مندرجات این نامه و طرز تحریر آن
۲۷-۱۴	<u>یشتها</u>
۱۵-۱۴	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸-۱۵	اسامی یشتها و ایزدان سی روز ماه
۲۰-۱۸	یشتها در قدیم و بغان یشت عهد ساسانیان
۲۱-۲۰	وضع یشتهای باقی مانده
۲۲-۲۱	قدمت یشتها
۲۳-۲۲	اوزان اشعار یشتها
۲۵-۲۳	مندرجات یشتها و داستان ملی
۲۶-۲۵	تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است
۲۷-۲۶	سایر قطعاتی که نیز یشت نامیده شده است
یب	<u>آئین مزد یسنا</u>
۳۲-۲۸	دیو و جادو و پری و کریان و کاوی
۳۰-۲۸	اساس توحید و آفرینش نیک
۳۱-۳۰	فرشته نیکی و دیو بدی
۳۲-۳۱	سلطنت مینوی و تواضع ایزدی
۱	
۳۲-۳۲	



۹۶-۶۹	<u>امشاسپندان</u>
۷۱-۶۹	اشتقاق کَلَه امشاسپند
۷۲-۷۱	سپنت میڤو
۷۳	امشاسپندان و صفات اهورامزدا .
۷۹-۷۴	عدد مقدس هفت
۸۵-۷۹	ذکر اسامی امشاسپندان در تاریخ قدیم و قدمت آنها
۸۷-۸۵	مقام امشاسپندان در اوستا و کتب پهلوی
۹۱-۸۸	بهمن
۹۲-۹۱	اردیبهشت
۹۳-۹۲	شهریور
۹۵-۹۳	سیندارمذ
۹۶-۹۵	خرداد و امرداد
۹۷	<u>مقدمه هفتن یشت کوچک</u>
۱۰۹-۹۹	<u>هفتن یشت کوچک</u>
۱۱۱-۱۰۹	<u>مقدمه هفتن یشت بزرگ (هفت ها)</u>
۱۳۵-۱۱۳	<u>هفتن یشت بزرگ (یسنا ۳۵)</u>
۱۳۱	کوه هرا
۱۳۳	جانور عجیب الخلقه خرا
۱۳۵-۱۳۳	اقیانوس فراخکرت
۱۳۵	<u>مقدمه اردیبهشت</u>
۱۴۹-۱۳۹	<u>اردیبهشت یشت</u>
۱۵۷-۱۵۱	<u>خرداد یشت</u>
۱۵۳	نسا = لاشه و مردار
۱۷۶-۱۵۸	<u>ناهید</u>

۱	ب	جلال و آسایش و خوشی
۳۲-۳۲		
۳۲-۳۲	ب ج	آسمان و آنچه در اوست زمین و آنچه بر اوست مقدس است
۳۲-۳۲	ج د	باید بنا بود کردن آنچه بد و زشت است بکشید
۳۲-۳۲	د	
۳۲		پندار و گفتار و کردار نیک
۳۲-۳۲	د	مطالب خارق العاده مابه الاشتراك کلیه ادیان است
۳۲		
۳۲-۳۲	و ح	رسومات ظاهری در مزد یسنا
۳۲-۳۲	ح ط	راستی و دروغ
۳۲-۳۲	ط یا	دلیری و علم و سخاوت و علم خوش بینی
۳۲-۳۲	یا	
۳۲	یب	وطن پرستی
۳۲		
۳۲-۳۲	یج-ی	غایت آمال
۳۲-۳۲		
۳۳-۴۶		<u>ملحقات یشتها</u>
۳۳-۳۵		<u>هرمزد</u>
۳۵-۳۶		کلمه هرمزد و قدمت آن
۳۶-۳۸		اشتقاق کلمات اهورا و مزدا
۳۸-۴۰		اهورا مزدا خدای یگانه زرتشت
۴۰-۴۱		اُورمزس یا هورمزس نژد مورخین یونان و رُم
۴۱-۴۳		هرمز جزو اسامی خاص
۴۳-۴۵		بغ و خدا و سپنت مینو و ایزد و صفات فرهمند و رایومند
۴۵-۴۶		نقوش و آثار قدیم که باشکال اهورا مزدا معروف است
۴۶-۴۹		مندرجات هرمزد یشت
۴۹-۶۸		<u>هرمز دیشت</u>



۲۶۵ - ۲۶۳	اسامی چند تن از ایرانیان و تورانیان
۲۶۷ - ۲۶۵	خاندان نوذر و هوتوسا زن کی گشتاسب
۲۷۱ - ۲۶۹	یوایش یکمی از پارسایان تورانی از خاندان فریان
۲۷۷	ناخوشی پیس (برص)
۲۸۳	رود دایتیا
۲۸۷	زریرو نستور
۲۸۹	اندریمان
۲۹۱	چار پایان خرد و بزرگ و اعداد صد و هزار
۲۹۵ - ۲۹۳	پنام
۲۹۹ - ۲۹۸	بَیَر
۳۰۹ - ۳۰۴	<u>خورشید</u>
۳۱۵ - ۳۱۱	<u>خورشید یشت</u>
۳۱۹ - ۳۱۶	<u>ماه</u>
۳۲۳ - ۳۲۱	<u>ماه یشت</u>
۳۳۲ - ۳۲۵	<u>تشر</u>
۳۲۹ - ۳۲۶	اسامی ستارگان در اوستا
۳۳۱ - ۳۲۹	ستاره تشر در تیر یشت
۳۳۴ - ۳۳۱	چرا تشر ستاره باران خوانده شده است
۳۳۶ - ۳۳۲	تیر آرش کمانگیر
۳۷۱ - ۳۳۷	<u>تیر یشت</u>
۳۴۷	کُشتی = بندی که مزد یسنان بدور کمر بندند
۳۵۹	اشی = فرشته ثروت و نعمت
۳۷۵ - ۳۷۱	<u>گوش = در واسپا</u>
۳۹۱ - ۳۷۸	<u>گوش یشت = در واسپا یشت</u>
۳۸۷	هوتوسا = هوتس زن کی گشتاسب

۱۵۹-۱۵۸	عناصر چارگانه
۱۶۱-۱۵۹	ایرانیان آب را محترم میداشته اند
۱۶۲-۱۶۱	اخبارات نادرست هرودت
۱۶۴-۱۶۲	ناهید مربوط بایشتر نیست
۱۶۶-۱۶۴	اشتقاق کلمات اردویسور ناهید
۱۶۷-۱۶۶	توصیف ناهید از روی آبان یشت
۱۶۸	ناهید در کتیبه هخامنشی
۱۷۳-۱۶۹	آتشکدهای ناهید
۱۷۶-۱۷۳	شهرت ناهید نزد یونانیان و ستایش وی در آسیای صغیر
۲۳۱-۱۷۷	<u>اسامی خاص در آبان یشت</u>
۱۷۹-۱۷۸	هوشنگ پیددادی
۱۸۸-۱۸۰	جشید
۱۹۱-۱۸۸	ضحاک
۱۹۵-۱۹۱	فریدون
۳۰۷-۱۹۵	گرشاسب
۲۱۴-۲۰۷	افراسیاب
۲۱۶-۲۱۴	کیکاوس
۲۲۱-۲۱۶	طوس (ویسه و گنگ دژ)
۲۲۷-۲۲۲	رود رنگها = ارنگ
۲۳۰-۲۲۷	جاماسب
۲۳۰	ناهید (کله عربی)
۲۳۲-۲۳۰	<u>مقدمه آبان یشت</u>
۰۳-۲۳۲	آبان یشت
۲۴۳-۲۴۱	تواضع ایزدی
۲۵۳	کیخسرو

۵۱۵-۵۰۴	<u>آذر</u>
۵۰۸-۵۰۴	آتش بطور عموم
۵۱۰-۵۰۸	اخبارات مورخین قدیم راجع بآتش
۵۱۳-۵۱۲	فریاخره
۵۱۵-۵۱۴	جشن سده
۵۲۴-۵۱۷	<u>سروش</u>
۵۲۲-۵۲۰	خروس
۵۳۹-۵۲۵	<u>سروش یشت هادُخت</u>
	ارشات (فرشته درستی) چیدستا (فرشته علم) منتر (فرشته کلام ایزدی)
۵۳۵	دات (فرشته قانون) اوپین (فرشته سنت کهن)
۵۵۵-۵۴۱	سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)
۵۶۰-۵۵۶	<u>برسم</u>
۵۵۸-۵۵۶	اشتقاق کلمه برسم و آداب آن
۵۶۰-۵۵۸	مقصود از برسم گرفتن چیست؟
۵۶۳-۵۶۱	<u>رشن راست</u>
۵۸۱-۵۶۵	<u>رشن یشت</u>
۵۷۳-۵۶۷	ور = سوگند (Ordealie)
۵۷۷-۵۷۵	سیمرغ
۶۰۲-۵۸۲	<u>فروهر</u>
۵۸۳-۵۸۲	فروهر یکی از ارواح جاودانی انسان است
۵۸۷-۵۸۳	اشتقاق کلمه فروهر
۵۸۹-۵۸۷	قوای پنجگانه انسان
۵۹۲-۵۹۰	صور اجسام از روی صور عالم معنوی فروشی ساخته شده است
۵۹۳-۵۹۲	فروهر غیر از روان است
۵۹۴-۵۹۳	جشن نوروز اوقات نزول فروهرهاست

۳۸۹	اسامی برخی از تورانیان
۳۹۱	نمهای و به آفرید دو دختر کی گشتاسب
۴۲۰-۳۹۲	<u>مهر</u>
۳۹۴-۳۹۲	اشتقاق کلمه مهر
۴۹۵-۳۹۴	مهر نزد برهمنان
۳۹۵	قدمت مهر
۳۹۶-۳۹۵	مهر در کتیبه های هخامنشیان
۴۰۰-۳۹۶	جشن مهرگان
۴۰۲-۴۰۰	مهر در کتب مورخین قدیم
۴۰۷-۴۰۲	مهر در اوستا
۴۲۰-۴۰۷	<u>آئین مهر در رُم</u>
۴۰۸-۴۰۷	شهرت مهر در ایران و ممالک مجاور
۴۱۰-۴۰۹	آغاز نفوذ مهر از آسیای صغیر با میراث پوری رُم
۴۱۲-۴۱۰	انتشار آئین مهر و دوره ترقی آن
۴۱۴-۴۱۲	دوره انحطاط آئین مهر
۴۱۵-۴۱۴	اثرات آئین مهر در دین عیسی
۴۱۷-۴۱۶	معابد مهر و داستان ظهور وی
۴۲۰-۴۱۷	آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است
۵۰۳-۴۲۳	<u>مهر یشت</u>
۴۲۷	داموئیش اَوَ مَیْمَنَ
۴۳۳-۴۳۱	هری رود و زرافشان و جیحون و هفت کشور
۴۳۵	مان پت و ویس پت و زند پت و ده پت
۴۵۹	وراز = گراز
۴۶۹	طبقات هفتگانه پیشوایان دینی
۴۷۳-۴۷۱	

# کتابهایی که استفاده شده

کتب فارسی و عربی

- ۱ آثار الباقیه عن القرون الخالیه تألیف ابوریحان بیرونی باهتمام زاخو Sachau چاپ لایپزیگ Leipzig ۱۹۲۳ میلادی
- ۲ کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم تألیف ابوریحان بیرونی نسخه خطی
- ۳ بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی چاپ طهران ۱۲۸۸
- ۴ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری رجوع کنید به نولدکه Nöldeke
- ۵ تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان
- ۶ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلن ۱۳۴۰ هجری
- ۷ تاریخ روضة الصفاء تألیف میرخواند چاپ لکهنو از بلاد هندوستان ۱۳۳۲ هجری
- ۸ تحفته المؤمنین تألیف حکیم مؤمن ۱۲۹۰
- ۹ تورات ترجمه مارتن لوتر Martin Luther
- ۱۰ چهار مقاله تألیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی بسعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ لیدن از بلاد هلاند ۱۳۲۷ هجری
- ۱۱ روایات داراب هرمزیار باهتمام هیربد مانکجی رستم جی اُون والا Unvala در دو جلد چاپ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی
- ۱۲ مجموعه از روایات در دو جلد نسخه خطی
- ۱۳ شاهنامه فردوسی باهتمام ترنر مکان Turner Macan و چاپ دیگر باهتمام آموزنده عکسی از روی خط اولیا سمیع شیرازی پونه ۱۳۱۹
- ۱۴ صد در نثر و صد در بندش باهتمام هیربد دهابر Dhabhar چاپ بمبئی. ۱۹۰۹ میلادی

۵۹۶-۵۹۴	اعیاد مذهبی شش کهنبار سال
۵۹۷-۵۹۶	جشن نوروز
۵۹۹-۵۹۷	فروردین یشت و کتب بهلوی
۶۰۱-۵۹۹	اعمال فروهرها
۶۰۲	فهرست کتب راجع بفروهر
۶۲۶-۶۰۳	<u>فرهنگ لغات اوستا</u>
در انجام کتاب	<u>غلطنامه</u>
	<u>تصاویر و نقشه</u>
در آغاز کتاب	پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان
۱۵۹-۱۵۸ در میان صفحات	نقش حجاری ناهید در فارس
۱۷۷-۱۷۶ "	خرابه معبد ناهید در قصبه کنگاور
۳۹۵-۳۹۴ "	نقش حجاری مهر در طاقستان
۴۱۱-۴۱۰ "	مجسمه مهر در قصر واتیکان (رُم)
۴۲۱-۴۲۰	نقشه جغرافیائی ممالکی که در زیر نفوذ آئین مهر بوده است
۵۰۹-۵۰۸ "	آتشگاه فیروز آباد
	ترجمه دیباچه و مقاله آئین مزدیسنا بزبان انگلیسی

Kârlâmak-i Artaklshîr Pâpakan by Edalji Kersâspji Ântiâ; و  
Bombay 1900.

Adrien Barthélemy; Gujastak Abalish, ماتینگان کجستک ابالش  
Relation d'une Conférence Théologique Présidée par le Calife  
Mâmoun; Paris 1887.

۳۰ ماتینگان یوست فریان رجوع کنید بشماره ۲۱ این فهرست  
Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Adrien و  
Barthélemy; Paris 1888.

Mainyo-i-Khard translated by West; Stuttgart and مینوخرد  
London 1871.

Yât-kâr-i Zarîrân und sein Verhältnis zu یادگار زریران  
Šāhnâme von Geiger 1890

کتب مورخین قدیم یونان و رُم و مستشرقین آلمان و انگلستان و فرانسه  
و دانشمندان پارسی هندوستان

۳۳ Ammien Marcellin: traduit en Français III tomes  
Berlin 1775.

۳۴ Bratholomæ, Christian: Arische Forschungen 1 Heft;  
Halle 1882 2 Heft; Halle 1886.

۳۵ „ „ Beiträge zur Kenntnis des Avesta.

۳۶ „ „ Altiranisches Wörterbuch Strass-  
burg 1904.

۳۷ „ „ Zarathuštra's Leben und Lehre;  
Heidelberg 1924.

۳۸ Bradke, P.V. Dyâus Asura, Ahura Mazda und die Asuras;  
Halle 1885.

۳۹ Casartelli, L.C.: La Philosophie religieuse de Mazdéisme  
sous les Sassanides Paris; 1884.

۴۰ Clemen, Carl: Die Griechischen und Lateinischen  
Nachrichten über die Persische Religion; Giessen 1920.

۴۱ Christensen, Arthur: L'Empire des Sassanides;  
Kobenhavn 1907.

۴۲ Cumont, F.: Textes et Monuments Figurés relatifs aus  
Mystères de Mithra 2 Vols.; Bruxelles  
1894--1900.

۴۳ „ „ Les Mystères de Mithra, deutsche Ausgabe  
von Gehrich; Leipzig u. Berlin 1923.

۱۵ لغت فرس تألیف ابوالحسن علی بن احمد الاسدی طوسی بسعی و اهتمام

پاول هورن Paul Horn برلن ۱۸۹۷ میلادی

۱۶ فرهنگ جهانگیری نسخه خطی

۱۷ فرهنگ سروری نسخه خطی فرهنگهای دیگر برهان جامع برهان قاطع

فرهنگ انجمن آرای ناصری

۱۸ معجم البلدان یا قوت حموی رجوع کنید به مینارد Meynard

۱۹ مقدمه الادب تألیف ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری باهتمام

وتزاشتین Wetzstein چاپ لیزیک

۲۰ ویس و رامین داستان منظوم فخرالدین اسعد استرابادی کرکافی باهتمام

لیس Lees کلکته ۱۸۶۵ میلادی

کتب بهلوی

۲۱ ارداویرافنامه The Book of Arda Viraf, with Gōsht-i Fryānō and Hādokht Nask, text and translation by Hoshang and Haug; London and Bombay 1872

و Artâ Virâf-Nâmak traduction par Barthélemy, Paris 1887.

۲۲ بندش Bundeshesh übersetzt von Windischmann, (Zoroastrische Studien) Berlin; 1863.

و Bundeshesh übersetzt von Ferd. Justi Leipzig 1868.

The Bundahis translated by West Sacred Books of the East Vol V.; Oxford 1880.

۲۳ دادستان دینیک S.B.E. by West Vol. XVIII Oxford 1882.

۲۴ دینکرد S.B.E. by West Vol. XXIV; Oxford 1885 and Vol. XLVII; Oxford 1897.

از برای ترجمه تمام مجلدات دینکرد رجوع کنید بحاشیه صفحه ط همین کتاب

S.B.E. Vol. V.

S.B.E. Vol. V.

۲۵ زاد سیرم

۲۶ زند بهمن یشت

Zand-i vohûman Yasn. and two Pahlavi Fragments, by Anklesaria; Bombay 1919.

S.B.E. Vol. V.

۲۷ شایست لاشایست

۲۸ کارنامه اردشیر بابکان Geschichte des Artachšir i Pâpakan aus dem Pehlevi übersetzt von Th. Nöldeke, separat Abdruck; Göttingen 1879.



- ۶۳ Geiger, Wilhelm : Aogemadaëca ein Pâsentractat  
übersetzt u. Erklärt ; Erlangen 1878.
- ۶۴ Georges, Karl Ernst : Lateinisch-Deutsches und  
Deutsch-Lateinisches Handwörterbuch  
2 Bände ; Hannover u. Leipzig  
1909—1911.
- ۶۵ Harlez, C. de : Avesta, Livre Sacré du Zoroastrisme ;  
Paris 1881.
- ۶۶ „ Origines du Zoroastrisme ; Paris  
MDCCCLXXIX.
- ۶۷ „ Manuel de la Langue de l'Avesta ; Paris  
1882.
- ۶۸ Hardy, Edmund : Der Buddhismus nach älteren Pâli-  
Werken Münster J.W. 1919.
- ۶۹ Haug, Martin : Essays ; London 1878.
- ۷۰ Hertel, Johannes : Beiträge zur Metrik des Avesta und  
des R̥gvedas ; Leipzig 1927.
- ۷۱ Hehn, Victor : Kulturpflanzen und Haustiere ; Berlin  
1911.
- ۷۲ Heil, Ferdi. : China, seine Dynastien, Verwaltung und  
Verfassung ; Berlin 1900.
- ۷۳ Henry, Vic. : Parsisme ; Paris 1905.
- ۷۴ Herodotos : übersetzt von Friedrich Lange ; Leipzig  
1885.
- ۷۵ Horn, Paul : Grundriss der Neupersischen Etymologie ;  
Strassburg 1893.
- ۷۶ „ Neupersische Schriftsprache (G. ir. Phi.  
1 Bd. 2 Abt ) Strassburg 1898—1901.
- ۷۷ Hübschmann, H. : Persische Studien ; Strassburg 1895.
- ۷۸ Houtum-Schindler : Die Parsen in Persien, ihre Sprache  
und einige ihrer Gebräuche.
- ۷۹ Jackson, A. V. Williams : The Prophet of ancient Iran ;  
New York 1901.
- ۸۰ „ „ Persia Past and Present ;  
New York 1906.
- ۸۱ „ „ Die Irapische Religion (G. ir.  
Phi. 2 Bd.)

- ۴۴ Darmesteter, James : Le Zend-Avesta 3 vols, ; Paris 1892—93.
- ۴۵ „ Études Iraniennes ; Paris 1883.
- ۴۶ „ Points de Contacte entre le Mahâbhârata et le Shâh-Nâmah ; Paris MDCCCLXXXVII.
- ۴۷ „ Haurvatât et Ameretât ; Paris 1875.
- ۴۸ „ Ormazd et Ahriman ; Paris 1877.
- ۴۹ Dhabhar, E B.N. : Zand-i Khûrtak Avistak ; Bombay 1927.
- ۵۰ Dieterich, Karl : Byzantinische Quellen zur Länder-und Völkerkunde 5.—15. Jhd ) ; Leipzig 1912.
- ۵۱ Dieterich, Albrecht : Eine Mithrasliturgie ; Leipzig u. Berlin 1923.
- ۵۲ Duncker, Max : Geschichte des Alterthums Zweiter Band ; Berlin 1853.
- ۵۳ Ehni : Der Vedische Mythos des Yama ; Strassburg 1890.
- ۵۴ Fick, August : Vergleichendes Vörterbuch der Indogermanische Sprachen 1 Band 3 umgearbeitete Auflage ; Göttingen 1874.
- ۵۵ Flandin et Coste : Perse Ancienne Texte.
- ۵۶ Geldner, Karl F. : Avesta die Heiligen Bücher der Parsen III Bände ; Stuttgart 1886—1895.
- ۵۷ „ „ Studien Zum Avesta ; Strassburg 1882.
- ۵۸ „ „ Drei Yasht aus dem Avesta übersetzt und erklärt ; Stuttgart 1884.
- ۵۹ „ „ über die Metrik des Jüngerer Avesta ; Tübingen 1877.
- ۶۰ „ „ Awestalitteratur, Grundriss der Iranschen Philologie II Band ; Strassburg 1896—1904.
- ۶۱ Geiger, Wilhelm : Ostîrânische Kultur ; Erlangen 1882.
- ۶۲ „ „ Handbuch der Avestasprache ; Erlangen 1879.

- ۱۰۰ Meffert, Franz : Das Urchristentum IV Teil ; Gladbach 1921.
- ۱۰۱ Meynard, Barbier de : معجم البلدان یا قوت  
Dictionnaire Géographique, Historique et Littéraire de la  
Perse, Extrait du Mo'djem El-Bouldan de Yaqout; Paris  
MDCCCLXI.
- ۱۰۲ Modi, Jivanji Jamshedji : The Religious Ceremonies  
and Customs of the Parsees; Bombay 1922.
- ۱۰۳ Nöldeke, Th.: Geschichte der Perser تاریخ طبری  
und Araber Zur zeit der Sasaniden  
aus dem Chronik des Tabari übersetzt ;  
Leyden 1879.
- ۱۰۴ „ Aufsätze zur Persischen Geschichte ;  
Leipzig 1887.
- ۱۰۵ „ Das Iranische Nationalepos (G. ir. Phi.  
II Bd.)
- ۱۰۶ Pausanias : übersetzt von Schubart Langenscheidtsche  
Bibliothek N. 37 & 38.
- ۱۰۷ Perrot et Chipiez: Histoire de l'Art dans l'Antiquité  
Tome V ; Paris 1890.
- ۱۰۸ Práček, Justin. V. : Geschichte der Meder und Perser  
Bände ; Gotha 1906—1910.
- ۱۰۹ Rapp: Die Religion und Sitte der Perser nach den  
Griechischen und Römischen Quellen.
- ۱۱۰ Rawlinson, Geo. : Parthia ; London 1893.
- ۱۱۱ Reichelt, Hans: Avesta Reader Texts, Notes, Glossary  
and Index ; Strassburg 1911.
- ۱۱۲ Réville, Jean : Le Mithriacisme (Revue de l'Histoire des  
Religions).
- ۱۱۳ Rezwi, Taher : Parsis : A People of the Book ; Calcutta  
1928.
- ۱۱۴ Sarre, Friedrich : Die Kunst des Alten Persien ; Berlin  
1922.
- ۱۱۵ Scheftelowiz, J. : Die Altpersische Religion und das  
Judentum ; Giessen 1920.
- ۱۱۶ Schwenck, Konrad : Mythologie der Perser ; Frankfurt  
am Main 1850.

- ۸۲ Jackson, A. V. Williams: Herodotos VII. 61 or the Arms of the Ancient Persians, illustrated from Iranian Sources
- ۸۳ Jeremias, Alfred: Handbuch der Altorientalischen Geisteskultur; Leipzig 1913.
- ۸۴ „ „ Allgemeine Religions-Geschichte; München 1918.
- ۸۵ Jamasp, Dastoor Hoshang: Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II (Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۸۶ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik Heidelberg 1912.
- ۸۷ Justi, Ferdinand: Geschichte des Alten Persiens; Berlin 1878.
- ۸۸ „ „ Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
- ۸۹ „ „ Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden (G. ir. Phi. 2. Bd.).
- ۹۰ „ „ Die älteste Iranische Religion, in Preuss. Jahr Bd. 88 S. 58 Nr. 7.
- ۹۱ „ „ Handbuch der Zendsprache; Leipzig 1864.
- ۹۲ Klauber, E. G.: Geschichte des Alten Orient (Weltgeschichte, Heraus. von L.M. Hartmann; Gotha 1919.
- ۹۳ Kohut, Alexander: Die Talmudisch-Midrassische Adamssage in ihrer Rückbeziehung auf die Persische Yima und Meshiasage.
- ۹۴ Kanga, Kavasji Edalji: Complete Dictionary of the Avesta Language; Bombay 1900.
- ۹۵ Kluge, Theodor: Der Mithrakult; Leipzig 1911.
- ۹۶ Lagard, Paul de: Beiträge zur Altbaktrische Philologie.
- ۹۷ Lindner, Gustav: Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie; Brünn 1881.
- ۹۸ Lommel, Herman: Die Yäšt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet; Göttingen 1927.
- ۹۹ Marquart, J.: Ērānšahr; Berlin 1901.

دین دبیری  
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	اهورا، خدا	ahura	ا ه و ر	س د س د ل د	ا	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آ ت ر	س د س د ل د	آ	۲
i	اینجا	idā	ا ی د ا	د و س د	ای (کوتاه)	۳
ī	حمله، قوه	īra	ای ر	د ل د	ای (کشیده)	۴
u	اُشتر، شتر	uštra	ا و ش ت ر	د و س د ل د	او (کوتاه)	۵
ū	چربی	ūtha	ا و ث	د ل د	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	م ت ه ن	س د س د ل د	ا (دروسط کلمه)	۷
ē (broad)	راست، درست	ērēš	ای ر ش	د ل د	ا (کوتاه)	۸
ê (long)	نوا، نازورمند	ēma- vant	ا م و ن ت	س د س د ل د	ا (کشیده)	۹
ō (broad)	پر، بسیار	pouru	پ ا و ر و	ن د ل د	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ô (long)	یک	ōyūm	ا و ی و م	د ل د	او (کشیده)	۱۱
āo	پور، پسر	puθrāo	پ و ر ا و	ن د ل د	آ و	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	آ ن ت ر	س د س د ل د	آن (۳)	۱۳
ā	لگام	āxna	آ خ ن	س د ل د	ا (درین تلفظ میشود)	۱۴
k	کام، کامه	kāma	ک ا م	و س د	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خ ر ت و	س د ل د	خ	۱۶
kh <sup>v</sup> or q	خواب	x <sup>v</sup> afna	خ و ف ن	س د ل د	خو (۴)	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گ ا م	و س د	ک	۱۸
gh	موج زدن جاری شدن	ghžar	غ ز ر	س د ل د	غ	۱۹
ii (ang)	فراخی، بزرگی	īrathaiih	فر ت ت ه	س د س د ل د	ا ن گ (دروسط و آخر کلمه درین تلفظ میشود)	۲۰

۱ این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در {د} گشوش gen یعنی گاو فقط در کتابها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق {د} {د} {د} {د} {د} با و یا ۴ نوشته میشود

۲ مثال فوق {د} {د} (یعنی یک در مفعول به) (accusatif) استعمال شده است

۳ {د} در نوی بینی گفته میشود (nasal) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فووسی است که پیش از واه معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر،

خواهش

- ۱۱۷ Seemann, Otto : Mythologie der Griechen und Römer ; Leipzig 1910.
- ۱۱۸ Seignobos, Ch.: Histoire du Peuple Romain ; Paris 1909.
- ۱۱۹ Söderblom, Nathan : La Vie Future d'après le Mazdéisme; Paris 1901.
- ۱۲۰ Spiegel, Fr. : Avesta die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bände ; Leipzig 1852—63.
- ۱۲۱ „ Commentar über das Avesta 2 Bände ; Wien 1864—68.
- ۱۲۲ „ Die Traditionnelle Literatur der Parsen ; Wien 1860.
- ۱۲۳ „ Arische Periode und ihre Zustände ; Leipzig 1887.
- ۱۲۴ „ Avesta und Schahname.
- ۱۲۵ „ Erânische Alterthumskunde 3 Bände ; Leipzig 1871—78.
- ۱۲۶ „ Altpersischen Keilinschriften ; Leipzig 1881.
- ۱۲۷ Thukydides: Geschichte des Peloponnesischen Krieges aus dem Griechischen übersetzt von Dr. Johann David Heilmann; Leipzig 1882.
- ۱۲۸ Tiele : Geschichte der Religion im Altertum, die Religion bei den Irani. Völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich ; Gotha 1903.
- ۱۲۹ Weber Albr. : Überalt-Irânische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 Januar; Berlin; 1888.
- ۱۳۰ Weissbach, F.H. : Die Keilinschriften der Achämeniden ; Leipzig 1911.
- ۱۳۱ Wesendonk, G. von : Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).
- ۱۳۲ West, E.W. : Pahlavi Literature,  
(G. ir. Phi. II Band).
- ۱۳۳ Westergaard, N.L. : Zendavesta or the Religious Books of the Zoroastrians ; Copenhagen 1852—54.
- ۱۳۴ Whitney : Zoroaster; the Great Persian ; Chicago 1905.
- ۱۳۵ Windischmann, Fried. : Mithra ; Leipzig 1857.
- ۱۳۶ „ Zoroastrische Studien Herausgegeben von Spiegel; Berlin 1863.



دین دبیره  
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاً لا تین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
qh	چشیدن	čas	چَش	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎	چ	𐬑 ۲۱
j	ژرف عمیق	jafra	جَفَر	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎	ج	𐬑 ۲۲
z	زاده	zāta	زات	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎	ز	𐬑 ۲۳
zh	زانو	žnu	ژ نو	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎	ژ	𐬑 ۲۴
ii (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva-yēñhē	سَراوَنَیگه	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎𐬎	تلفظ مثل ۳	𐬑 (ا) ۲۵
t	تن	tanu	تَنو	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎	ت	𐬑 (۲) ۲۶
th	تغشا کوشا	thvaxš	ثو خَش	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ث (تَه)	𐬑 ۲۷
d	درفش	drafsa	دَر فَش	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	د	𐬑 ۲۸
dh	نخچم	puxdha	پو خَد	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ذ (دروسط کلمه)	𐬑 ۲۹
n	ناف نژاد خوش	nāfya	نَافیه	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ن	𐬑 ۳۰
p	پیل	pērētu	پِرِ تَو	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	پ	𐬑 ۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaši	فَر وِشی	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ف	𐬑 ۳۲
b	بنخ، خداوند	Bagha	بَگ	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ب	𐬑 ۳۳
w	گرفتن	garēw	گَر و	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	و (w انگلیسی)	𐬑 ۳۴
m	مرد	mareta	مَرِت	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	م	𐬑 ۳۵
y	ایزد	yazata	یَزَت	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ی (بزرگ در سر کلمه)	𐬑 (۳) ۳۶
Y	بز	buzya	بُوز یَه	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ی (کوچک و در وسط کلمه)	𐬑 ۳۷
r	رد (سرداردینی)	ratu	رَ تَو	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	ر	𐬑 ۳۸
v	برف	vafra	وَ فَر	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	و (بزرگ در سر کلمه)	𐬑 ۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarī	بَا وَر	𐬑𐬀𐬎𐬎𐬎𐬎	و (کوچک در وسط کلمه)	𐬑 ۴۰

۱ که تلفظ این حرف مثل ۳ (اَنک) میباشد همیشه پیش از ۵ (ه) که بحرف ۴ ختم شده باشد استعمال میشود حرف ۴ همان ۵ (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کلمه باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف ۴ (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل ۴ نوشته میشود مثل ۵ (ت) باین معنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از ۴ (ک) یا ۴ (ب) باشد ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و





## دِیاچه

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

بیاراید این آتش زرتشت      بگیرد همی زند و استا'شت  
نکهدارد این فال و جشن سده      همان فر نوروز و آتشکده  
همان اورمزد و همان روز مهر      بشوید بآب خرد جان و مهر  
کند تازه آئین لهراسپی      عناند پی کیش گشتاسپی  
(فردوسی)

زهی سرافرازم که از پرتو اهورا مزدا و یاری مهین فرشتگان و پیغمبر  
پاک سرشت ایران زرتشت اسینتمان باتشار جلد دوم از نامه فرخنده اوستا  
موفق آمده آن را برسم ارمغان تقدیم آستان وطن خویش میکنم هیچ  
ارمنی را گرانبها ترا از آن ندیدم که سرودهای مقدس کتاب کهن را همان  
سرودهایی که در طی چندین هزار سال از زبان نیاکان نامدار ما از مرز و بوم  
ایران برخاسته بعالم بالا بگزرده برین میرسید بزبان امروزی ایران در  
آورده بگوش عموم فرزندان آن خاک برسانم و دریا بند آنچه را که خدای  
یگانه ایرانیان اهورامزدا پیغمبر برگزیده اش گفت «ای زرتشت اگر ترا  
آرزوی غلبه نمودن است بخصوصت دیوها و مردمان و جادوان و پریها و  
راهزنان و کمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهارپا و بلشکر دشمن  
و بسنکر فراخ وی و درفش بزرگ و برافراشته و خونین وی پس در همه

آنانکه بفارسی سخن میرانند  
در معرض دال ذال را بنشانند  
ما قیل وی ار ساکن جزوای بود  
دال است وگر نه ذال معجم خوانند

دیگر اینکه حرف اوستائی ط را در جزو کلمات کَهِی (نَاء) و کَهِی (نَاء) نگاشتیم غالب مستشرقین معادل این حرف را (th) انگلیسی می‌نگارند که تقریباً مثل (نَاء) تلفظ میشود عرب‌ها هم (نَاء) را تقریباً مثل (نَاء) تلفظ میکنند نه مثل ما فارسی‌زبانان که در کلماتی مثل اثاث و اساس فرق میان ناء و سین نمیگذاریم حرف مذکور در بهلوی کَهِی به (نَاء) تبدیل یافته و کَهِی به (سین) چنانکه میثَر، مَیثَر (مهر) میثَر و کَاثَ مَیثَر گس شد این کلمه اخیر را امروزه ما با (نَاء) تلفظ نموده گات یا گاتا میگوئیم چنانکه در اسم پیغمبر ایران زَرَنُوشَتر همین معامله را نموده زرتشت میگوئیم پارسیان حرف مذکور را در وقت قرأت اوستا مثل (نَاء) تلفظ میکنند از برای (نَاء) معمولی در الفبای زند یا دین دبیره حرف (۴) وضع شده است حرف (ط) را اگر مثل (ث) عربی یا (th) انگلیسی تلفظ کنیم بخطا نرفته ایم

مزدیسنا هستند چه گاتها گذشته از آنکه مختصر و دست تطاول زمان ما را از قسمت مهم آن محروم کرده مجموعه ایست از دروس اخلاقی و تعلیمات فلسفی بیش از آنچه در آنجا گفته شده مجال شرح و بسط نداشتیم ولی یشتها که موضوع این نامه است نسبتاً مفصل و قسمت ادبی اوستا بشمار است زمینه ایست وسیع از برای مباحثات اخلاقی و تاریخی و ادبی و لغوی بخصوص پس از انتشار گاتها این قسمت از اوستا را برگزیدیم تا یک رشته مطالب در آن گفته آید و یک نظر اجمالی از مجموع مسائل مزدیسنا هم رسانیم نواقص این نامه در جلد دوم از یشتها تکمیل خواهد شد امید است که بعدها بیاری خداوند بانشاریسناها و خورده اوستا نیز موفق آئیم که کلبه جزوات اوستا باستنای و ندیداد در پنج جلد منتشر شود دامنه این دین کهن سال باندازه وسیع است که در ده جلد کتاب بزرگ هم تمام مسائل آن را نمی توان فرا گرفت بخصوص کوشش صد و پنجاه ساله بزرگترین علمای اروپا و صدها کتب مفصل و نفیس آنان راجع بایران مزدیسنا را یک سر چشمه خشک نشدنی ساخته است حقیقه سزاوار نیست که ما با و فور این همه مطالب در خصوص دین آباء و اجداد خود بچند کلمه موهوم و بیمعنی مورخین و نویسندگان قدیم خود بسازیم اگر فقط تمک بودن دائره علم و دانش در قدیم سبب موهومات نویسی قدماء میبود عذری است پس موجه اما بد بختانه در اقوال آنان صراحه تعصب عربی دیده میشود در میان چندین مثال بذکر یک دو فقره تاریخی و یک فقره ادبی اکتفاء نموده ضمناً خواهیم دید که ایرانیان آینده بواسطه تحصیل مزدیسنا باید اغلاط را از تاریخ خود بیرون کنند و در ادبیات ارزش کلمات را شناخته بجای خود بکار برند ابو جعفر محمد بن جریر معروف به طبری که در سال ۲۲۴ در آمل تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت در تاریخ کبیر خود راجع بزرشت موهوماتی ذکر نموده که اسباب اشتباه مورخین بعد گردیده است عین عبارت فارسی تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ کبیر و توسط ابو علی محمد بن محمد بن عبدالله البلعمی در سال ۳۵۲ انجام یافته این است « و مغان را یکی

شب و روز این اسامی مرا آهسته زمزمه کن منم پشتیان و منم آفریننده  
و نگهبان . . . . . ۱

نه آنکه فقط از مطالعه این نامه بره و رسم نیاکان خود بی برده  
جویای اخلاق پاک راد مردان عهد کهن خواهیم شد بلکه امیدواریم  
که از انتشار این کتاب ضمناً خدمتی بادبیات و زبان و تاریخ ایران هم  
کرده باشیم

در مقدمه گاتها گفتیم « دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط بهم  
است قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است »  
بسا از وقایع تاریخی را بواسطه قوانین مذهبی باید حل  
نمود چنانکه يك رشته از مسائل مذهبی را بواسطه تاریخ باید روشن  
کرد همچنین اگر خواسته باشیم که بارزش لغات زبان قومی برخورداریم و  
معنی اصلی تعبیرات و اصطلاحات آن بی بریم از دانستن تاریخ و دین  
آن قوم ناگزیریم سر چشمه زبان فارسی فرس هخامنشی است  
که بیش از چهار صد لغت از آن باقی مانده است و پس از آن اوستاست که  
امروز دارای هشتاد و سه هزار کله است و بخصوصه بهلوی که فارسی از آن  
مشتق شده است از تفسیر بهلوی اوستا که در عهد ساسانیان نوشته شده امروز  
متجاوز از یکصد و چهل هزار لغت موجود داریم و بعلاوه کتب بسیار مهم و  
معتبری بزبان بهلوی در دست است این کتب باستانی چند جلد تماماً راجع  
بدین زرتشتی است و تقریباً دارای چهار صد و چهل و شش هزار لغت میباشد  
کتب بهلوی غیر مذهبی فقط دارای چهل و یک هزار کله است در طی مقالات و  
توضیحات از اغلب این کتب ذکر کردیم

در گاتها که از سرودهای مقدس خود پیغمبر ایران بشمار است موقع  
بدست نیامده تا نشان دهیم که چگونه مورخین و ادبای آینده ما محتاج بشناختن

و نمود میخواند و قصه ابراهیم و نمرود می نوشت در همان قرن پیشوای بزرگ زرتشتی آثر فرن بغ پسر فرخ زات در همان بغداد در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸) کتاب معروف دینکرد را که راجع است بمسائل دینی و عادات و رسومات و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا بزبان پهلوی در ۹ جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگترین و مهم ترین کتاب پهلوی است<sup>۱</sup> دستور دیگری موسوم به آثریت پسر هومت تألیف دینکرد را بانجام رسانیده است آثر فرن بغ همان است که در حضور مأمون بایک زندیق موسوم به ابالش مباحثه دینی نموده وی را محاب ساخته و موجب مسرت مأمون و در بارش گردیده است صورت مباحثه آثر فرن بغ با ابالش موضوع کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کله حاوی هفت جوائی است که دستور مذکور بزندیق داده است این کتاب موسوم است به (ماتیگان گجستک ابالش) و بزبان فرانسه نیز ترجمه شده است<sup>۲</sup> با آنکه ابوریحان بیرونی یک قرن بعد از طبری میزیسته و نسبتاً از عهد دولت زرتشتی دور تر بوده ولی عشق و محبت وی بایران و تنقروی از عرهای خراب کنندگان مجد و جلال نیاگانش او را بر آن داشت که با دانشمندان و علمای زرتشتی عهد خود در مراوده باشد و مسائل مذهبی را از آنان جویا شود<sup>۳</sup> آثار الباقیه کتاب این فیلسوف و ریاضی بررگ که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰

۱ کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شده دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است وست West مرحوم مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را با انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است Sacred Books of the East Vol. XXXVII Oxford 1892 در ۵ سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است Vol. XLVII Oxford 1897 تمام مجلدات دینکرد بگجراتی و انگلیسی بتوسط دستورشون سنجانا و بعد بتوسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده در هجده جلد منتشر شده است جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است

۲ Adrien Barthélemy, Gujastak Abalish relation d'une conférence théologique présidée par le calif Mâmour Paris 1887

۳ رجوع کنید بمقدمه استاد زاخو Sachau در کتاب آثار الباقیه چاپ زاخو Leipzig 1928 و به چهار مقاله عروضی سمرقندی بجواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۹۳-۱۹۷ چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری

پیغمبر بوده است که او را زردشت گویند که این دین آتش پرستی را او در میان آورد و دعوی کرد که من پیغامبرم و آتش پرستی ایشان را صواب نمود تا بایام گشتاسپ و او شاگرد عزیز علیه السلام بود و عزیز علیه السلام را مخالف شده بود پس آن استاد زردشت را دعا کرد و گفت خدای تعالی او را علامتی کناد و بنی اسرائیل او را از میان خویش بیرون کردند و از بیت المقدس بعراق آمد و از عراق ببلخ شد نزد پدر گشتاسپ و دعوی پیغامبری کرد. . . .<sup>۱</sup>

برای ما بقی موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب وی باید رجوع کرد باصل کتاب طبری خود ایرانی است آن هم از طبرستان در آنجائی که مخصوصاً دین اسلام دیر تر نفوذ نمود هر چند که آمل شهر خود محمد بن جریر طبری نسبتاً زود تر از سایر قسمتهای طبرستان بدست عربها افتاد (در ۱۴۳ هجری) و شاید هم بتوانیم بگوئیم که در عهد او هنوز ثلث جمعیت ایران زمین قدیم زرتشتی بوده اند و بتوسط علمای بسیار بزرگ زرتشتی که در آن عهد میزیسته اند می توانسته که از خود رفع اشتباه کند و سبب اشتباهات متاخرین نشود ولی تعصب شوم عربی که در خون ایرانیان تزریق شده بود آن مؤرخ و مفسر را از این گونه تحقیقات باز میداشت ولی از باب حق شناسی باید اقرار کنیم که در جزو تاریخ همین طبری که در خصوص آئین ایران قصور کرده تاریخی راجع بساسانیان باقی مانده که مهم ترین اسناد تاریخی ماست همان است که استاد نولدکه آن را بآلمانی ترجمه نموده با توضیحات و حواشی بسیار مفید منتشر کرده است برای آنکه هیچ شکی نماند که مندرجات کتب تاریخ ما راجع بمزدیسنا ناشی از تعصب بوده بمندرجات روضه الصفا که زرتشت را شاگرد یکی از تلامذۀ ارمیای پیغمبر می شمرد در ذکر سلطنت گشتاسپ نیز ملاحظه کنید گوئیامیرخوانداز برای عهد گشتاسپ هم سنگ تعصب دین اسلام بسینه میزد است همچنین فضل الله نویسنده تاریخ معجم در ذکر پادشاهی گشتاسپ یکسره عنان قلم فارسی خراب کن خود را بدست تعصب سپرده راجع بدین قدیم ایران از هیچ گونه ناسزا خود داری نتوانسته است در همان قرن اندکی پیش از آن که طبری در بغداد افسانه عاد

من چون جهل مردم را ملاحظه نموده و در ستیزه فائده ای ندیدم  
بنای تزویر گذاشتم و بسالوس گریستم و دست بت بوسیدم

بتقلید کافر شدم روز چند برهمن شدم در مقالات زند

از پرتو این ندلیس طرف توجه گشته در بتکده منزل گزیدم تا آنکه روزی  
کشف کردم که در زیر تخت بت کسی نشسته سر ریسمانی بدست گرفته که  
از کشیدن آن دست بت بطرف آسمان بلند میشود

پس پرده مطرانی آذر برست میجاور سر ریسمانی بدست.<sup>۱</sup>

کاری بارزش ادبی این اشعار نداریم سعدی یکی از بزرگان شعرای دنیا و از  
مفاخر وطن ماست و زبان دلکش و شیرین او باید سر مشق عموم ما ایرانیان باشد  
مقصود نگارنده از ذکر این اشعار فقط در این است که چگونه لغاتی متعلق  
بمزدیسنا بیجا در ادببات ما بکار رفته است چنانکه ملاحظه میکنید پیشوای یک  
بتکده در هندوستان گهی بصواب برهمن نامیده شده و غالباً بخطا مغ که اسم  
پیشوای دینی زرتشتی است نخست سعدی بخنی گفت ای برهمن بعد برهمنان بجای  
آنکه کتاب دینی خود و یدرا بخوانند کبرانی شدند با زند خوان یعنی زرتشتیان  
اوستا خوان پس از آن برای دلجوئی نزد برهمنی از اوستا و زند اظهار خوشنودی  
نمود نه ازوید فوراً این برهمنان کشیشان شدند یعنی از پیشوایان دین عیسی بالاخره  
خود سعدی هم برای مصلحت روزگار کافر و برهمنی شد ولی چه برهمنی پیرو  
تعلیمات زند نه وید طولی نکشید که یکی از آن برهمنهائی که از کشیشان آذر  
پرست شده بودند ارتقاء جسته مطران شد یعنی به بزرگترین درجه پیشوای دین  
عیسی رسید ولی چه مطرانی که از روح القدس چشم پوشیده آتش می پرستید  
حقیقه<sup>۲</sup> هم سعدی را نباید ملامت کرد که در سرانجام داستان یکی از این  
برهمنان مغان کبران پازند خوان کشیشان بیوضو نماز گزار را که مطران آتش  
پرست شده بود بجاه انداخته با سنگ و کلوخ کشت و بت را از خدمت چنین  
پیشوای بی نبائی آسوده ساخت

۱ کلیات سعدی چاپ بمبئی ۱۳۰۹ ص ۱۷۰

در غزنه وفات نمود راجع بمسائل دینی مزدیسنا و تقویم و عادات و رسوم زرتشتیان معتبرترین اسنادی است که از قدیم باقی مانده است گذشته از تاریخ در زمینه ادب نیز اشتباهات نویسندگان و بیجا استعمال کردن لغات دینی مزدیسنا فراوان است که آنهم بی شک ناشی از تعصب بوده نه تعصب یک شخص مخصوص بلکه تعصب عمومی که بالطبع گریبان گیر یک شاعر و نویسنده هم شده است سعدی در بوستانش از بتکده سومنات در هندوستان صحبت داشته میگوید «بُتی دیدم از عاج در سومنات مرصع چو در جاهلیت منات مردم از اطراف و اکناف بزیارت این بتکده می آمدند سبب پرستیدن پیکر بی هوش و توان را پرسیدم

مغی را که با من سروکار بود نکو گوی و هم حجره و یار بود  
بنرمی بپرسیدم ای برهمن عجب دارم از کار این بقعه من

این مغ از سؤال من خشمگین شده پیشوایان دیگر را خبر کرد

مغان را خبر کرد و پیران دیر ندیدم در آن انجمن روی خیر  
فتادند گبران پازند خوان چوسگ در من از بهر آن استخوان

و من در میان آن جماعت مهین برهمن را ستودم بلند که ای پیر تفسیر استاوزند  
مرا نیز با نقش این بت خوششت که شکلی خوش و قامتی دلکش است

ولی هنر او چیست برهمن در جواب گفت که این بت بخصوصه محترم است  
برای آنکه در طرف صبح دست بسوی آسمان بلند میکند من برای امتحان  
شب را در بتکده بسر بردم

شبی همچو روز قیامت دراز مغان گرد من بیوضو در نماز  
کشیشان هرگز نیاززده آب بغلها چو مردار در آفتاب

چون صبح شد مردم برای مشاهده معجزه بت جمع شدند  
مغان تبه رایی ناشسته روی پدید آمدند از درو دشت و کوی



ستوده زرد ایرانیان قدیم و تا با امروز زرد زرتشتیان مقدس بوده و هست ممکن نیست که شاهنشاهی هخامنشی نسبت باین عناصر شریف چنین جرمی مرتکب شده باشند<sup>۱</sup> بخصوصه باید بنظر داشت که تاریخ و زبان ایران علاقه تامی بدین قدیم زرتشتی دارد چه ریشه این درخت کهن سال در سرزمین ایران آبیاری گشته برگ و بری یافته است دینی نیست که از خارج بوطن ما مهاجرت کرده باشد چنانکه آئین بودا از هندوستان بچین رفت و مذهب عیسی از فلسطین باروپا نفوذ نمود و دین اسلام از عربستان بسوی ایران شتافت ما برای روشن نمودن وقایع تاریخی ایران قدیم و جستجو اصل و بنیاد لغات زبان فارسی محتاج بمزدیسنا هستیم این احتیاج را چینیان رد نژاد نسبت بآئین آریائی بودا ندارند و نه اروپائیان نسبت بمذهب سامی عیسی<sup>۱</sup> تاریخ ما ایرانیان که از قرن هشتم پیش از میلاد شروع میشود یعنی بیشتر از هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از استیلای عرب بمزدیسنا مربوط است در این دوره طولانی که عهد سرافرازی ماست دین زرتشتی یکی از عوامل بسیار مهم آن همه محدود جلال و بررگی بوده است هر چند که زبان ما پس از استیلای عرب بالغات سامی آمیخته و آلوده شده ولی ریشه آریائی خود را نباخته و رشته ارتباط آن با فرس و زبان اوستا و پهلوی از هم نگسسته است بجااست که در مدارس عالی ما تدریس فرس و اوستا و پهلوی معمول گردد همانطوری که در مدارس بزرگ اروپا تدریس زبانهای یونانی و لاتینی که ریشه السنه مغربی است معمول است امید است که بزودی دولت ماچندتن از باریسان دانشمند اوستا و پهلوی دان را بطهران جلب نموده تحصیل این دو زبان را برقرار سازد و بملت ما روح تازه بدمد زبان فارسی از پهلوی و پهلوی از فرس هخامنشی آمده است زبان اوستا یکی از لهجات ایران قدیم بوده که بسیار نزدیک بسانسکریت و بخصوصه نزدیک بفرس میباشد فرس زبان رسمی و درباری و زبان اوستا زبان مقدس دینی بوده است این زبان

همچنین بواسطه عدم اطلاع از مزدیسناست که کتاب جعلی و تقلبی دساتیر با آنکه مند رجاش برخلاف آئین مزدیسناست و کتابی که اسکندر درُوند و گجستک یعنی اسکندر خبیث و ملعون کلیّه کتب مذهبی پهلوی را از پیغمبران ایران شمرده جزو کتب دینی زرتشتیان پنداشته اند و ناسخ التواریخ مهملات آن را از عقاید ایرانیان قدیم تصور کرده و لغات ساختگی این کتاب جدید را که نویسنده اش مزور و متقلّبی بیش نبوده در فرهنگهای متأخرین مثل برهان قاطع و فرهنگ انجمن آرای ناصری لغات زند و پازند ضبط شده است در این سالهای اخیر که ایرانیان برخلاف پارینه از روی محبت اسمی از پیغمبر نیاکان خود میبرند باز بواسطه عدم اطلاع همان هرج و مرج ادبی و لغوی در نوشتههای آنان دیده میشود مثلاً میگویند یاسای زرتشت این لغت مغولی ترکی را متّقدمین فقط از برای حکم و فرمان ظلم و جور سلاطین مغولی خونخوار و ستمکار چنگیز و تیمور استعمال کرده اند<sup>۱</sup> ابداً مناسب نیست که بجای آئین ایزدی پیغمبری بکار رود این مقاله کنجایش آن را ندارد که مفاسد عدیده تاریخی و لغوی خودمان را راجع بمزدیسنا در این جا متذکر شویم بطور عموم باید بگوئیم که مندرجات مورّخین عرب و ایرانی بدون تنقید استاد و متخصصی قابل استفاده نیست<sup>۲</sup> و از لغات دینی زرتشتی که در فرهنگها ضبط است بکلی باید صرف نظر نمود دگر آنکه پس از دانستن اصول مزدیسنا بخوبی خواهیم دریافت که قسمتی از اخبارات مورّخین قدیم یونان و رُم و بیزانس بی اصل و از روی غرض و دشمنی بوده که در میان ایران و این ممالک وجود داشته است از آنجمله است بقول هرودت سوزانیدن کمبوجیا لاشه فرعون امازیس Amasis را در مصر برای انتقام و تازیانه زدن خشیارش آب دارد ایل را در وقت لشکر کشی بر ضدّ یونان آتش و آب بخصوصه در مزدیسنا

۱ آتیه یاسهای سخت برفت یار با ما هنوز بر سر جنگ نزاری قهستانی (فرهنگ جهانگیری)

۲ در خصوص مندرجات کتب عرب و ایرانی راجع بزرتشت رجوع کنید بکتاب استاد

چکسن امریکائی (زرتشت پیغمبر ایران قدیم)

Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson, New York 1901

یکی از فرشتگان مزدیسناست میباشد و شرح آن را در مقاله آئین مهر در رُم (ص ۴۰۷-۴۲۰) ملاحظه خواهید نمود. دین مزدیسنا از يك طرف بواسطه مربوط بودن بدین برهمنان و از طرف دیگر بواسطه تماسی که با سایر ادیان داشته در تاریخ مذاهب يك مقام بسیار مهمتی پیدا کرده است بطوری که یک رشته از مسائل ادیان موجوده بزرگ را باید بتوسط مزدیسنا حل نمود چنانکه يك رشته از مسائل مبهم مزدیسنا باستعانت سایر ادیان روشن تواند شد. بنابراین در زبان و تاریخ و دین قدیم ایران يك فائده عمومی است بطوری که هیچ مورخ و عالم بفقہ اللغة و عالم بتاریخ ادیان از آنها مستغنی نیست گذشته از این فوائد که توجه يك دسته از مستشرقین دانشمند را بطرف ایران کشیده است در این سالهای اخیر گروهی از فضلا و بزرگان اروپا بواسطه غیرت نژادی خود را دو ستار پیغمبر بزرگ آریائی زرتشت خوانده مزدسنان نامیده میشوند چنانکه گروهی دیگر معلم و مربی دیگر آریائی بودا محبت میورزند وطن ما همیشه یک جنبه معنوی داشته و در آینده هم باید داشته باشد باید بکوشیم که زبان و تاریخ و اخلاق ما در مقابل هجوم عوامل مادی که لارمه هر مملکت متمدنی است قدم واپس نکشد تمدنی که عاری از معنویات است خشن و قابل اجتناب است این نکته را برای این گفتیم تا بخیال برخی خطور نکند که در گیر و دار این عصر چه حاجتی بتحصیلات اوستا و بهلوی است و چه ضرورتی در ادبیات و معنویات است فوائد تحصیلات اوستائی منحصر بفوائد تاریخی و لغوی آن نیست فائده دیگری که بخصوصه ما میتوانیم از آن برداریم این است که وطن ما بغایت نیازمند اخلاق پاک و صفات پسندیده است خصلتهائی که نیاکان ما را بزرگ و خاك آنان را آباد میداشت از ایران رخت بر بست دیودروغ جای فرشته راستی گرفت کار و کوشش بتن پروری و رُستی مبدل گردید دلیری و راد مردی بترس و چاپلوسی جای برگذار نمود ثروت و جلال بقلندری و در یوزی تغییر یافت از تعلیمات اوستا سبب سرافرازی پارینه و جهت ذلت کنونی را خواهیم دانست که از کجاست

اخیر بعقیده نگارنده در عهد هخامنشیان هم متروک و مصطلح عام نبوده مگر آنکه آنرا چندین قرن مصنوعی نگاه داشته زبان مقدس بشمار میرفته است با این همه قدمت هنوز یکدسته از لغات زبان فارسی تقریباً بدون تغییر و دسته دیگر با اندک تفاوتی در اوستا موجود است اوستا در ردیف وید برهمنان و تورات اسرائیلیها قدیم ترین آثار خطی دنیاست تحصیل کتاب مقدس ایرانیان مدتهاست که در مدارس بزرگ ممالک متمدن اروپا برقرار است وید و اوستا بزرگترین و قدیم ترین اسناد زبان هند و اروپائی است. ملاحظه آنکه اروپائیان با هندوان و ایرانیان از یک نژاد اند و زبانهای آنان و هندوان و ایرانیان را یک مأخذ و آبشخور است برای توسعه علم اشتقاق (فیلولوژی Philologie) السنه خوشی در زمنیه اوستا و فرس خدمات شایان نموده اند بطوری که برای ما امروز از پرتو کوشش آنان راهها ساخته و آماده است فقط ما را باید که بحیال استفاده افتاده از این گلستان گلی بچینیم و از این خرمن خوشه ای ببریم دانشمندان اوستادان و ایران شناس اروپا در مقابل علمای سایر علوم و فنون مثل طب و هندسه و نجوم و شیمیا و فلسفه و تاریخ و غیره مشهور دنیا میباشند دائره خدمات این بزرگواران را نظر باوضاع کنونی ایران نباید تنگ تصور کرد نخست چنانکه گفتیم اوستا یکی از قدیم ترین آثار خطی دنیاست و زبان آن شعبه مهمی است از السنه قدیم اقوام هندو اروپائی دوم آنکه خود ایرانیان یکی از ملوایف بلند همت و دلیر نژاد هندو اروپائی بوده اند در میدان کارزار جهان از همکنان گوی سبقت ربوده یک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خود در آورده بوده اند و بواسطه جهانگیری و اقتدار عادات و رسوم خود را در ممالک دور منتشر ساخته اند بخصوصه بواسطه پیغمبر زرتشت ره و رسم وحدت پرستی که تا آن روز در میان اقوام هند و اروپائی متصور نبوده بوجود آورده اند بسا از عقاید دینی آنان در میان یهودها نفوذ یافته که بعدها بسایر ادیان ساعی مثل عیسویت و اسلام سرایت کرده است گذشته از آنکه دین عیسی مستقیماً در تحت نفوذ مهر که

بیگانه شده ایم چه رسد بيشتها که قدمت انشاء آنها بیش از دو هزار و پانصد سال است و زبان آنها شاید در عهد هخامنشیان هم متروک بوده است گذشته از این هالطمانی که از استیلای اسکندر و عرب و مغول بایران وارد آمده و صدها انقلابانی که در آنخاک روی داده کتاب مقدس ناگزیر اعمن نمانده حوادث روزگار آن را مانند کاخهای باشکوه شاهنشاهان هخامنشی برآکنده و پربشان نموده است باوجود این همانطوری که امروز از پرتو فن معماری می توانیم از روی خرابه های ایران بدانیم که قصرهای پادشاهان ما اصلاً چگونه ساخته شده بوده همانطور امروز از پرتو فقه اللغة و تاریخ و مقایسه ادیان باهمدیگر می توانیم بدانیم که اوستای پریشان کنونی در پارینه چه نظم و ترتیبی داشته و معنی این دانی مانده چیست کوشش صد و پنجاه ساله مستشرقین دانشمند و بکار انداختن جمیع و سائل مثل تفسیر بهاوی اوستا و کتب عیدیه بهلوی و یازند و فارسی و اخبارات کلیه مورخین قدیم و مورخین پس از استیلای عرب راجع بایران و دین آن و کلیه کتب مذهبی برهمنان و مقایسه لغات السنه هندو اروپائی بایکدیگر و تفتیش در ادیان مختلفه و جمع آوری عادات و رسوم قدیم که هنوز در میان زرتشتیان برقرار است و غیره و غیره معنی اوستا بطور عموم معلوم است اختلاف آراء مستشرقین اوستا شناس متأخر در سر ترکیب برخی از جملات و معنی یکدسته از لغات و تلفظ اصلی آنهاست

در اوقاتی که نگارنده در هندوستان مشغول بترجمه یشتها و تألیف مقالات آنها بودم در همان اوقات دانشمند معروف لومل Lommel در آلمان مشغول بترجمه یشتها بود این کتاب نفیس را که چند ماه پیش تر از انتشار یشتهای نگارنده از طبع خارج شده اینک در زیر دست دارم تفاوت بزرگی با ترجمه کامل اوستای ولف و بارتولومه Wolff-Bartholomae که در شانزده سال پیش ترجمه شده و جدیدترین ترجمه کامل اوستاست ندارد اختلافات موجوده غالباً راجع بعلم اشتقاق است تغییراتی که ممکن است در معانی جملات بواسطه تغییر معانی برخی از کلمات روی دهد طوری ندمت که اساس را بهم نزنند و معانی مخالف و ضد ببخشند

همچنین خواهیم دانست که بنفادستور آئین هن دنیا میدان آزمایش قوای انسانی است هر که مغلوب دیوئستی گردید لاجرم بانگ فریاد برآورده جهان را زندان هولناک خواند و آنکه در مقابل عفریت ضعف قدم واپس نکشید بجاء و جلال رسید و از اعمال نیک و داد و دهش در این جهان خانه فردای خود را نیز آباد نمود همچنین خواهیم دانست که قضا و قدرشوم و فضول در مقابل عزم و اراده انسانی وجود خارجی ندارد سراسر یشتهای اوستا حاکی فرو بزرگی و پارسائی و داد و دهش و کوشش و راستگوئی و دایری و وطن پرستی نیاگان ماست

همان دوق لطیف سخن سرایان ما که در اشعار عهد یشتها بطور عموم

سامانیان و عزنویان و سلجوقیان مشاهده میشود در سرودهای یشتها نیز هویداست و با این فرق که غالب قصاید شعراء در مدح پادشاه و وزیر و حاکمی است بامید سله و جائزه ای اما یشتها در ستایش پروردگار و نیایش فرشتگان است بامید پاداش روز وایسین از آنکه یشتها را بقصاید شعراء نشبیه کردیم نکنند چنین تصور شود که کسی آنها را عمیل و خیال خود سروده است مقصود این است که یشتها با تعبیرات شاعرانه سروده شده است مصابین آنها عبارت است از سنت های که از زمان بسیار کهن یشت به پشت میان ایرانیان میگردیده و قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی هند و ایرانی میرسد و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است همانطوری که فردوسی داستانها و سنت های قدیم را بنظم در آورده مدون ساخت همانطور یشتها برشته نظم کشیده شده است یشتها بعد از گانها و هفت ها قدیمترین جزوات اوستاست برخی از جملات و تعبیرات آن نامفهوم و مبهم است و هیچ جای تعجب هم نیست که این طور است بسا از اشعار خاقانی برای ما امروزه پیچیده و نامفهوم است در صورتی که از حیث زمان فقط هفت قرن از شاعر شیروانی دوریم و زبان فارسی آن عهد تا با امروز فرق قابل ذکری نکرده است باوجود این ضرب المثل های رمان او از یادها محو شده و از اصطلاحات آن دوره

ترجمه ایست از روی سنت آنچه دستورهای سورت (هندوستان) در سنوات ۱۷۵۸-۱۷۶۱ میلادی باو گفتند همان را نکاشت مقصود این نیست که ترجمه سنتی بکلی بمصرف است برخلاف تفسیر پهلوی اوستا که ترجمه سنتی است یکی از اسباب فهم کلام مقدس است بلکه مقصود این است که ترجمه سنتی نسبت بترجمه ای که از روی اساس علم اشتقاق باشد کمتر قابل اعتماد و بیشتر در معرض خطا و لغزش است در جلد سوم از ترجمه اوستای انکتیل یک رشته اطلاعات راجع بعادات و آداب و رسوم پارسیان آن عهد مندرج است که مطالعه آنها از هر حیث مفید است

پس از این ترجمه قدیم ترجمه اوستای سایر مستشرقین که دارای نشتها هم باشد بناتباریخ انتشار آنها را این قرار است نخست ترجمه اشپگل در سه جلد که بواسطه یاد داشتهای عذیده همیشه مفید است هر چند که اصل خود ترجمه را باید از کتابهای کهنه شمرد و کمتر قابل استفاده دانست<sup>۱</sup> بخصوصه دو جلد کتاب دیگر اشپگل که در تفسیر ترجمه اوستای خود نوشته است دارای ملاحظات و اطلاعات بسیار مفید است<sup>۲</sup>

دوم ترجمه اوستای دهارلز در یک جلد بسیار بزرگ با توضیحات لازمه<sup>۳</sup> این ترجمه کم و بیش در تحت نفوذ اوستای اشپگل میباشد

سوم ترجمه دارمستر در سه جلد بزرگ که از بزرگترین آثار ادبیات مزدبسناسمرده میشود<sup>۴</sup> هیچ اوستا شناسی از مطالعه این کتب مستغنی نیست نه از برای خود ترجمه بلکه از برای حواشی و یاد داشتهای و توضیحات فراوان

۱ Avesta die heiligen Schriften der Parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bände Leipzig 1853—63

از روی این ترجمه آلمانی ترجمه انگلیسی بتوسط بک صورت گرفته است

Arthur Henry Bleeck London 1864

۲ Commentar über das Avesta von F. Spiegel 2 Bände, Wien 1864—68

۳ Avesta, Livre sacré du Zoroastrisme traduit du texte zend par C. de Harlez Paris 1881

۴ Le Zend-Avesta traduit par James Darmesteter 3 Vol. Paris 1892-93

یشتها که قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد منسوب بحضرت زرتشت نیست آنچه در اوستا از کلام مؤسس دین شمرده میشود همان پنج گاتهاست که در سال گذشته بانشار آن موفق شده ایم در تورات هم فقط پنج اسفار منسوب بموسی<sup>۱</sup> است ما بقی جزوات آن کتاب از سایر انبیاء است در اعصار مختلفه چنانکه وید برهمنان نیز از اشخاص مختلف است در اعصار مختلفه همچنین قدیم ترین کتاب دینی بودائیان تیبیتا کا Tipitaka در آخرین قرن پیش از میلاد تدوین شده است<sup>۱</sup> انجیل نیز پس از عیسی<sup>۲</sup> نوشته شده نویسندگان قطعات مختلفه آن نه از يك مملکت اند و نه متعلق بیک عصر

بیست و يك یشت اوستا در قدمت باهمدیگر مساوی نیست شرح آن در مقاله بعد بیاید

ترجمه نگارنده مطابق متن اوستای گلدنر (Geldner) است که در سه جلد در سنوات ۱۸۸۶ - ۱۸۹۰ میلادی در آلمان بطبع رسیده است<sup>۲</sup> معمولاً پارسیان هندوستان اوستای چاپ وسترگارد را بکار میبرند<sup>۳</sup>

نگارنده در ترجمه خویش از ترجمه یشتهای کلیه مستشرقین استفاده کردم باستثنای ترجمه پیشقدم آنان انکتمیل دو پرون که صد و پنجاه و هفت سال از انتشار آن میگذرد<sup>۴</sup> گذشته از آنکه این ترجمه کهنه و امروز قابل استفاده نیست

Der Buddhismus nach alteren Pali-Werken von E. H. H. Hardy, Münster I. W. 1919 S. 7

Avesta die heiligen Bücher der Parsen, Herausgegeben von Karl F. Geldner I Teil yasna 1836, II Vispered und Khorda Avesta 1839; III Vendidad 1895 Stuttgart

Zendavesta or The Religious Books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, Copenhagen 1852-54

Zend-Avesta, Ouvrage de Zoroastre 3 Vol. Paris 1771

کلک Kleuker اوستا را از روی این ترجمه فرانسوی زبان آلمانی ترجمه نموده در دو جلد در سال ۱۷۸۱-۱۷۸۳ منتشر ساخته است



چه آنها از برای استفاده عموم که اصلاً با این گونه کتب کاری ندارند نوشته نشده است بلکه از برای یکدسته از متخصصین است

گذشته از این ترجمه‌های کامل ترجمه قطعات مختلف اوستا نیز در جز و کتب و رسائل دانشمندان دیگر موجود است بد کریک چند فقره از آنها که دارای ترجمه برخی از یشتهاست اکتفاء میکنیم از آنجمله است ترجمه بستمهای گلدنر که در کتب و رسالات متفرق منتشر شده است

نخست ترجمه پنج یشت که عبارت باشد از آبان یشت و خورشید یشت و تشر یشت و مهر یشت و فروردین یشت در ماه فوریه و مه ۱۸۸۰ میلادی انجام یافته و در مجله «مقایسه السنه» انتشار گردید<sup>۱</sup> در دو سال بعد در جز و کتاب «دروس اوستا» هفت یشت کوچک که عبارت باشد از اردیبهشت یشت و خرداد یشت و ماه یشت و سروش یشت و دین یشت و اشتاد یشت و وند یشت منتشر شد<sup>۲</sup> و در دو سال دیگر ترجمه سه یشت دیگر که عبارت باشد از زامیاد یشت و بهرام یشت و ارت یشت در کتابی موسوم به «سه یشت» بطبع رسید<sup>۳</sup> چنانکه ملاحظه میشود ۱۵ یشت بتوسط گلدنر نیز ترجمه شده است و ۶ یشت دیگر که عبارت باشد از هرمزد یشت و هفتن یشت و درواسپ یشت و رشن یشت و رام یشت و هوم یشت اگر هم گلدنر آنها را ترجمه نموده درجائی منتشر کرده باشد نگارنده از آنها اطلاعی ندارم ترجمه‌های این استاد بزرگ که با توضیحات عالمانه آراسته است بسیار معتبر و قابل استفاده است گلدنر در زمینه اوستا خدمات شایان نموده و بگردن عموم ایرانیان حق بزرگی دارد تألیفات عدیده او سرچشمه معلومات مزدیسناست

در جزو کتب متعدده استاد مرحوم بار تولومه ترجمه دو یشت نیز که عبارت

- |  |   |
|--|---|
| Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung herausgegeben von Kuhn.                | ۱ |
| Studien zum Avesta von Karl Geldner, Strassburg 1882 s. 104—132                      | ۲ |
| Drei yasht aus dem Zendavesta übersetzt und erklärt von K. Geldner<br>Stuttgart 1884 | ۳ |

آن ولی نباید چشم بسته نه بآن ترجمه و نه بآن حواشی اعتماد نمود بلکه آنها را باید وسایل تحقیقات شخصی قرار داد صحت و سقم آنها همه یاد داشتها را در وقت لزوم سنجید چه آثار آن دانشمند مرحوم فارغ از سهوها و خطاهای عدیده نیست بخصوصه آنچه راجع بعقاید شخصی اوست باید اجتناب نمود از آن جمله است عقیده او راجع بقدمت اوستا که آن را بسیار متأخر قرار داد و از اظهار این عقیده غوغائی برانگیخت و تمام علمای معاصر خود را برضد خود بشورانید

چهارم ترجمه اوستای وُلف که ترجمه تمام اوستاست از روی متن اوستای چاپ گلدنر باستانهای پنج گاتها<sup>۱</sup> ترجمه پنج گاتها پنج سال پیش از انتشار ترجمه اوستای وُلف بواسطه بارتولومه صورت گرفت<sup>۲</sup> از این جهت در ترجمه وُلف لازم باعاده آن نشد چه ترجمه اوستای وُلف نتیجه زحمات بارتولومه است و از فرهنگ لغات ایران قدیم<sup>۳</sup> که یکی از شاهکارهای آن دانشمند مرحوم است استخراج شده است معانی لغات اوستای بدون تصرف با همان الفاظ و جملات از فرهنگ مذکور بارتولومه بترجمه اوستای وُلف نقل داده شده است خود بارتولومه نیز ترجمه مذکور را ملاحظه نموده و اصلاح کرده است این کتاب بسیار نفیس جدیدترین و بهترین ترجمه کامل اوستاست که الحال در دست داریم نگارنده در ترجمه یشتها بخصوصه از این کتاب و فرهنگ لغات بارتولومه استفاده کردم و در موارد مشکله مندرجات آنها را ترجیح دادم متأسفانه این کتاب بدون هیچ یادداشت و توضیحاتی است فقط برای صحت معانی کلمات و ترکیب جملات بفرهنگ لغات بارتولومه حواله داده شده است بطوری که فهم آن بغایت دشوار و کسی که اطلاع درستی از مزدیسنا و انس چندین ساله با آن ندارد از آن بهره تواند برد گرچه کلیه کتب مستشرقین متأخر در همین حکم است

Avesta, die heiligen Bücher der Parsen von Fritz Wolff, Strassburg 1910 ۱

Die Gatha's des Avesta, Zarathusstra's verspredigten, übersetzt von Christian Bartholomae, Strassburg 1905 ۲

Altiranisches Wörterbuch von Chri. Bartholomae, Strassburg 1911 ۳

مندرجات این  
نامه و طرز  
تحریر آن

خیال نگارنده این بوده که بیست و یک یشت اوستارا در یک جلد منتشر سازم ولی وقتی که داخل کار شدم لازم دیدم که مطالب را شرح و بسط دهم تا هیچ مسئله ای مبهم نماند بخصوصه که در زبان فارسی هنوز کتابی راجع بمزدیسنا که از روی یک اساس علمی نوشته شده باشد نداریم در کمال شرمساری باید اقرار کنیم که اصلاً کتابی که قابل ذکر باشد در این زمینه بزبان فارسی موجود نیست بناچار بایستی این کتاب طوری نوشته شود که خوانندگان تائیک اندازه قانع شده یک فکر مجمل ولی روشن از مزدیسنا هم‌رسانند و بفوائد اخلاقی و تاریخی و لغوی آن برخوردند نظر باین نکات این کتاب مَطوّل شد و در مُدّت اقامتم در هندوستان باتمام آن موفق نشدم اگر هم بانجام میرسید در یک جلد نمی‌گنجید بناچار دوازده یشت را در همین جلد منتشر می‌سازم و بانضمام مقاله فرردین که متعلق است بفرور دین یشت که یشت سیزدهم است خود این یشت بسیار مفصل است بامتن و توضیحات بیشتر از صد صفحه جا لازم دارد و این کتاب را بی‌اندازه بزرگ میکند لهذا آن را برای جلد دوم گذاشته در اروپا منتشر خواهم ساخت در طی ترجمه یشتها بعضی از لغات مذهبی را که مصطلح زرتشتیان است ترجمه نکردم چنانکه عادت ناخوش برخی از مستشرقین است مثلاً «اهورا مزدا» را به سرور دانا و «فروهر» را به روح یا گوهر و «زور» را به فدیة مایع و غیره ترجمه میکنند هر علم وقتی دارای یک دسته لغات و اصطلاحات مخصوص بخود میباشد که در زمینه همان علم و فنّ باید دانست در هرجائی که بچنین لغاتی برمیخوریم آنها را شرح دادم و توضیحات لازمه را نگاشتم و باین اکتفاء نکرده از برای هر یک از فرشتگان مقالات مفصل نوشتم و باندازه که ممکن بود مطالب تاریخی و لغوی متعلق بفرشته همان یشت را ذکر کردم در میان آثار مستشرقین هم هنوز کتابی نداریم که مفصلاً از این فرشتگان بزرگ صحبت شده باشد و در یک کتاب مدوّن گردیده دست رس عموم

باشد از زامیاد یشت و هرمزدیشت در کتاب «تحقیقات آریائی» بنظر نگارنده رسیده است <sup>۱</sup> در میان جزوات خود ترجمه ارت یشت بارتومه را نیز در دست دارم ولی نمی توانم معین کنم که این یشت کی ترجمه شده و در کجا انتشار یافته است چه ترجمه مذکور در جزو سایر مقالات مستشرقین راجع بمزدیسنا باهم جلد شده بدون تعیین تاریخ و اسم مجله یا کتاب <sup>۲</sup> از وندیشان نیز ترجمه چند یشت باقی مانده که در کتب متفرق وی مندرج است از آنجمله ترجمه مهر یشت در کتاب «میترا» <sup>۳</sup> و ترجمه فروردین یشت در کتاب «دروس زرتشتی» <sup>۴</sup> چنانکه ملاحظه میشود بیشتر از مستشرقین معروف چه از متقدمین و چه از متأخرین آنان چند قطعه از اوستا را ترجمه نموده موضوع مباحثات و تحقیقات قرار داده اند و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد در میان ترجمه یشتها ترجمه لومل که ذکرش گذشت بخصوصه قابل دقت است این کتاب که چند ماه پیش از این بزبان آلمانی انتشار یافته از روی متن اوستای گلدنر ترجمه شده است و دارای ترجمه تمام یشتهاست و بعلاوه یسنا ۹ و ۱۰ و ۱۱ که نیز هوم یشت نامیده میشود و فرگرد دوم از وندیداد که در داستان حمشید است هر يك از یشتها دارای مقدمه مختصر و مفیدی است <sup>۵</sup> این ترجمه با وجود اندك تفاوتی که با ترجمه ولف - بارتولومه دارد بهترین دلیل صحت این ترجمه اخیر است و يك گوهر گرانبهای است که بتازگی داخل خزینه کتب مزدیسنا گردید در انجام این مبحث می افزائیم که دانشمند مرحوم پارسی کانگا تمام جزوات اوستا را بکجراتی ترجمه نموده در پنج جلد منتشر ساخته است و یشتها در جزو خورده اوستا در سال ۱۸۸۰ میلادی منتشر گردیده است

Arische Forschungen von Chri Bartholomæ erstes Heft Halle 1882 ۱  
S. 99-147 and 149-154

Beitrage zur Kenntniss des Avesta II von Chri. Bartholomæ, Der Ašti yašt ۲  
(yt. 17) S. 560-585

Mithra, von Fried Windischmann, Leipzig, 1857 S. 1-52 ۳

Zoroastrische Studien, von F Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324 ۴

Die yašt's des Avesta übersetzt und Eingeleitet von Herman Lommel, ۵  
Gottingen ۱927.

تصرفی تفسیر کرده اند و از برای موارد مشکله جداگانه توضیحاتی افزوده اند. بی شك این شكل ترجمه اوستا نه در فارسی و نه در زبان دیگر ممکن نیست یعنی که از کلمات بهلوی همچیده معنی ای بدست نخواهیم آورد چه ترکیب جملات اوستا شبیه بفارسی نیست. بنابر این در ترجمه تقدّم و تاّخر کلمات قهری است کسانی که بمن اوستا ملاحظه ای کرده و یا صفحه ای از ترجمه مستشرقین بهر زبانی که باشد خوانده میدانند که نگارنده در این ترجمه فارسی دچار چه اشکالاتی بوده ام بخصوصه که در فارسی کتابی در زمینه مزدیسنا نداریم که از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عامای متقدمین استفاده کنیم. بناچار باید خود بامصالح نو بنائی بریا کنیم و باید طوری این بنا را بسازیم که هم نزدیک به بنای اصلی باشد و هم از بنای زبان فارسی دور نباشد. بنابر این نگارنده را جز این که ترجمه فارسی باشد و در آن واحد مطابق اصل متن منظور دیگری نبوده است. بچیری که هیچ خیال نکردم آن رینت نمودن جملات است درمیان نوشتههای متأخرین عبارات شیرین و دلکش بسیار برمیخوریم ولی از عهد کهن چندین هزار ساله کلامی سراغ نداریم که در عین سادگی دارای چنین اخلاقی باشد: «اهورامزدا گفت ای زرتشت اسپنتمان تو نباید که عهد و پیمان بشکنی نه آن عهدی که تو بایک دروغ پرست بستی و نه آن عهدی که تو بایک راستی پرست بستی چه معاهده با هر دو درست است خواه موّحد و خواه مشرک»

#### مهریشت فقره ۲

چون این نامه آخرین کتابی است که در هندوستان منتشر میسازم لازم میدانم در انجام مقال تشکرات فراوان تقدیم اعضای محترم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنمایم که در مدت اقامتم در هندوستان همیشه مورد لطف و محبت شان بوده ام بخصوصه رئیس محترم انجمن دوست دانشمند محترم عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی که متحمّل زحمات بی اندازه شده آنچه لازمه مهمان نوازی بوده در حق من کوتاهی نکردند و از هر قسم اسباب آسایش مرا فراهم آوردند بطوری که توانستم از پرتو مشاعی ایشان باحواسی جمع و

باشد مآخذ مندرجات مقالات را نشان دادم تا از برای محصلین بعد راه تحقیق باز باشد همچنین مسائلی که از خود اوستا استخراج شده جای هر يك را معلوم نمودم بیشتر از چهارصد و پنجاه لغت اوستائی در این نامه در طی مقالات و توضیحات فقرات یشتها معنی شده و ارتباط برخی از آنها را با لغات فارسی بیان کردم دگر اینکه از برای گروهی از پادشاهان و دلیران و نامداران که در اوستا از آنان ذکری شده مقالات نسبتاً مفصل نگاشتم و تمام مواضع اوستا و قسمتی از کتب پهلوی را راجع بآنان نشان دادم تا از برای صحت داستانهای ملی از قدیم ترین آثار خطی ایران حجتی در دست داده باشم مخصوصه قارئین این نامه را متوجه میسازم که از قرأت هیچ يك از پاورقی ها صرف نظر نفرمایند چه دانستن آنها برای فهم مطالب بعد لازم است همچنین لازم است که پیش از مطالعه یشتها بمقالات گاتها تألیف نگارنده نیز ملاحظه بشود چه آن کتاب را باید جلد اول این سلسله محسوب داشت مطالبی که در آنجا مندرج است در یشتها تکرار نشده است در انجام مقال باید یاد آور شوم که در طی یشتها بعبارات ساده آنها نباید نگریست آن الفاظ را فقط باید وسیله فهم معانی قرار داد این سادگی کلام که در یشتها ملاحظه میشود تخصیصی باوستا ندارد و در کلیه کتب قدیم همین سادگی بیان و جلالت کونا و تکرار آنها مشاهده میشود عباراتی که امروز بنظر ما ساده میآید در عهد قدیم دارای فصاحت و بلاغت و کنایه و استعاره بوده که ما بواسطه انقلاب زمان موافق ذوق خود نمی یابیم چنانکه ساختمان و پوشاک و کلیه طرز زندگانی عهد قدیم را ساده و دور از سلیقه کنونی می بینیم بعقیده نگارنده در کلام قدماء قطع نظر از معانی يك لذتی است در سادگی که حتی الامکان باید آنها را بهمان ترکیب اصلی نگاهداشت و آرایشهای جدید را با سادگی قدیم نیامیخت و بلکه تصرفات کردن در آنها را باید نسبت بعلم و معرفت خیانتی دانست بخصوصه در کتب مذهبی که مندرجات آنها وحی و الهام تصور میشود اوستا را در عهد ساسانیان کلمه بکلمه بدون هیچ

که این نامه یکی از پاکیزه ترین کتاب فارسی است که در هندوستان بطبع رسیده است بخصوصه طبع آن بسه خط: زند و فارسی ولانینی و هر سه غریب این مملکت و با حواشی و یادداشت‌های عدیده بخط ریز کار آسانی نبوده است

پوردادود

بمبئی کولابا (Colaba) فردوس

اول فروردین ۱۳۰۷ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۲۸ میلادی

خاطری آسوده یکدوره تحصیلات مزد یسنا را در این جاطی نمایم و باندازه قوه خویش معلومانی از آئین کهن بیندوژم بجاست از این سرمایه معنوی که در مرکز مزد یسنان فراهم آوردم جاودان سپاسگزارشان باشم در مقابل آن همه زحماتشان بهیچ وجه وسیله تلافی در خود سراغ ندارم یقین دارم که اگر خدمت مختصری از دستم برآید و عموم ایرانیان اندک فائده‌ای از آن بتوانند برد همان را مزد زحمات چندین ساله خویش خواهند شمرد

دیگر از بزرگوارانی که سپاسگزار شایسته‌ام دانشمند معروف پارسی دکتر جیوانجی جشید جی مدی Modi شمس العلماء است که همیشه درخواستهای مرا اجابت نموده ار دادش کتبی که لازم داشتم دریغ نوزیدند و بتوسط ایشان تقریباً بیست جلد کتاب نفیس راجع بمزد یسنا از انتشارات انجمن محترم پارسی پنجایت Pursee Punchayet بمن هدیه شده است و دیگر دانشمند شهیر گشتاسب نریمان (G. K. Nariman) که همواره بدستگیری ایشان از انتشارات جدید مستشرقین اروپا مبسوق شدم و کتب آنان را برای استفاده بمن برگذار کردند البته از چنین بزرگواری که عمر خود را برای توسعه معارف وقف کرده اند جز این هم نباید منتظر بود

و دیگر هیربد دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar بادقت عالمانه که مخصوص ایشان است تمام متون اوستائی این نامه را تصحیح نمودند و قسمت فارسی آن را نیز از نظر گذرانده بسی از سهوها مبسوقم کردند و دیگر دانشمند اوستا و پهلوی دان مشهور بهرام گور انکلیسریا Anklesaria که در مدت چندین ماه و هر روز چندین ساعت در حضورشان کسب فیض نمودم و از اطلاعات وسیعه ایشان بهره مند شدم و دیگر برادر ایشان هوشنگه انکلیسریا صاحب مطبعه‌ای که نوشته‌های من در آنجا بطبع رسیده ایشان در طبع این کتب دقت مخصوص بکار بردند گوئیا خواستند که کتب مقدس مزد یسنا باطرزی مرغوب و شکلی پاکیزه بوطن زرتشت تقدیم شود می توان گفت



بمعنی نماز گزار و پرستنده و ستایش کننده است چنانکه در یسنا ۱۲ فقره ۱۵ و یسنا ۱۴ فقره ۱ و اردبیهشت یشت فقره ۱ آمده است از این کلمات اوستائی لغت جشن که بمعنی عید و از کلمه یسنا مشتق است در زبان فارسی بیادگار مانده است فرقی که در میان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اوّلی بمعنی ستایش و نیایش است بطور عموم دومی بمعنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بالخصوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است

هریک از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را ( کرده گویند و از کلمه اوستائی کَرِت و سَدَاشد میباشد که بمعنی کرد و خنجر است کرده یعنی يك قطعه بریده در ست بمعنی section لاتینی و فصل عرف است که بمعنی بریدن است مثلاً آبان یشت دارای ۳۰ کرده است

اسامی ۲۱ یشت که معمولاً مستشرقین آنها را از روی شماره نامیده یشت یک و دو و سه و غیره میگویند از این قرار است

اسای یشتها و  
اسای ایزدان سی  
روز ماه

۱	اهور مزدَ	سَیو دَاشد. سَکَوت	هرمز دِیشت
۲	آمَشَ سَپَنتَ	سَیو دَاشد. دَیو سَپَنت	هفتین یشت
۳	آشَ وَهَیشتَ	سَیو دَاشد. وَا سَیو دَاشد	اردبیهشت یشت
۴	هاوَرَوَاتَ	سَیو دَاشد. سَیو دَاشد	خرداد یشت
۵	آرَدَوِیسَوَراناهیتَ	سَیو دَاشد. دَیو دَاشد. سَیو دَاشد	اردویسور بانو

معمولاً آبان یشت گفته میشود

۶	هوَرِخْشَیْتَ	سَیو دَاشد. سَیو دَاشد	خورشید یشت
۷	ماونگه	سَیو دَاشد	ماه یشت

# یشتا

اوستا مرکب است از پنج کتاب یا جز و اول یسنا که مهم‌ترین قسمت کتاب مقدس است و دارای ۷۲ فصل یا (ها) می‌باشد پنج گاتها جزو آن است دوم ویسپرد مجموعه ایست از ملحقات یسنا که از برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و آن مشتمل است بر ۲۴ فصل یا (کرده) سوم وندیداد که مطالب عمده آن راجع بقوانین مذهبی است هر يك از ۲۲ فصل آن را يك (فرگرد) گویند چهارم یشت که موضوع این کتاب است از آن مفصل تر صحبت خواهیم داشت پنجم خورده اوستا یا خُرده اوستا که از برای نماز و ادعیه اوقات روز و ایام متبرکه سال و اعیاد مذهبی و غیره ترتیب داده شده است مندرجات خورده اوستا مثل سایر جزوات اوستا محدود بحدی نیست بسا از نسخ خطی قدیم دارای ادعیه ایست که نسخه دیگر نیست همچنین قاعده ای ندارد که چند تا از یشتها باید در جزو آن باشد ولی بدون استثنا تمام نسخ دارای هر مزد یشت و سروس یشت می‌باشد<sup>۱</sup> و بسا هم کلیه یشتها را جزو خورده اوستا می‌شمرند که بنابر این کلیه اوستا مرکب از چهار کتاب می‌باشد اینک یشت که پس از گاتها و هفتاها قدیم‌ترین قسمت اوستا و سرچشمه يك رشته معلومات بسیار نفیسی است راجع بایران قدیم کلمه یشت در اوستا یشتی (۳۵-۳۴) آمده و از ماده کلمه یسنا (۳۵-۳۴) است و در معنی هم با آن یکی است یعنی ستایش و نیایش و پرستش و فدیة یشتن در پهلوی بمعنی ستودن و عبادت کردن و فدیة آوردن است یشتی بمعنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله است در فقره ۵۶ از رام یشت یشتی (۳۵-۳۴) (د)

اشتقاق کلمات  
یشت و کرد

۱ برای اطلاعات مفصل تر رجوع کنید بگاتها ترجمه نگارنده مقاله اوستا ص ۴۴-۶۰

۷ مرداد	۸ دین بآذر	۹ آذر
۱۰ آبان	۱۱ خورشید	۱۲ ماه
۱۳ تیر	۱۴ کوش	۱۵ دین بهر
۱۶ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن
۱۹ فروردین	۲۰ بهرام	۲۱ رام
۲۲ باد	۲۳ دین بدیز	۲۴ دین
۲۵ ارد	۲۶ اشتاد	۲۷ آسمان
۲۸ زامیاد	۲۹ مهر اسپند	۳۰ انیران

نخستین روز ماه که هرمزد باشد و روز هشتم و یانزدهم و بیست سوم که دی یا دین باشد باسم خداوند است ( ص ۴۲ ملاحظه شود ) در مقابل آن هرمزدیشت داریم در مقابل روز دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم که بهمن و اردیبهشت و شهریور و سفندارمذ و خرداد و مرداد باشد که مجموعاً امشاسپندان نامیده میشوند فقط برای دوتن که اردیبهشت و خرداد باشد یشتی موجود داریم مگر آنکه خواسته باشیم هفتن یا هفت امشاسپند یشت را برای کلیه امشاسپندان محسوب بداریم از امشاسپندان گذشته باسم یانزده ایزد ماه هم یشتی داریم و باسم نه فرشته دیگر که بهمن و شهریور و سفندارمذ و مرداد ( از امشاسپندان ) و آذر و باد و آسمان و مهر اسپند و انیران باشد امروزه یشتی در دست نیست در عوض باسم دوتن از ایزدان دویشت کوتاه داریم که اسامی آنان در جزو اسامی سی ایزد ماه نیست این دویشت عبارت است از دویشت اخیر که هوم و وئند باشد

برخی از یشتها فقط با سامی ایزدان ماه نامزد شده اما مندرجات آنها راجع بهمان ایزدان بخصوصه نیست مثل اشتادیشت که دارای اسم ایزدی است که یاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست ولی موضوع این یشت در فرآریائی ( ایرانی ) میباشد و بزامیاد یشت اسم ایزد ۲۸ ماه داده شده اما



یشت آمده که زرتشت از هر مزد دادگر حیات جاودانی درخواست<sup>۱</sup> در این جا متذکر میشویم که خرداد یشت و اشناد یشت امروز در جزو یشتها موجود است اما تفسیر پهلوی آنها از میان رفته است. شکی در این نیست که مأخذ کتاب زند بهمن یشت بسیار قدیم است چنانکه وست (West) احتمال میدهد قدمت آن تا بهمد خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) یا اندکی پس از او میرسد چه در کتاب مذکور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است هرچند که گرد آورنده آن مدتی پس از استیلای عرب حتی پس از عهد ساجوقیان میزیسته است. قدمت نسخه خطی آن که حالا موجود است تقریباً بیاضد و پنجاه سال میرسد و محققاً این نسخه از روی نسخه قدیمتری نوشته شده است<sup>۲</sup> در دینکرد که شرحش در دیباچه گذشت تمام مندرجات اوستا تجزیه گردیده هر یک جداگانه شرح داده شده است از این تجزیه و شرح بخوبی برمیآید که مؤلف آن در عهد خود که قرن نهم میلادی باشد تمام اوستای عهد ساسانیان را در زیر دست داشته و از میان ۲۱ نسل اوستای قدیم فقط یک نسل در آن زمان موجود نبوده است بنا به مندرجات دینکرد می توان دانست که کتاب مقدس در پارینه بچه عظمت بوده و الحال آنچه در دست است متعلق بکدام یک از ۲۱ نسل مفقود شده میباشد از آنچه در کتاب هشتم دینکرد

۱ مندرجات زند بهمن یشت عبارت است از واقعاتی که اهورا مزدا از پیش پیغمبرش خبر داده که چگونه ایران گرفتار پنجه قهر و غلبه دشمنان خواهد شد و چه صدمه ها بدین مزدیسنا خواهد رسید و بعد چگونه سوشیانس (موعود مزدیسنا) ظهور کرده ایران روی نجات خواهد دید و مزدیسنا قوت خواهد گرفت

فستی از کتاب مذکور را اشیگل در جزو کتاب (ادبیات سنتی پارسیان) باآلمانی ترجمه رده است

Die Traditionelle Literatur der Parsen von Spiegel, Wien 1860 S. 128-135

بعد وست در جزو (کتاب مقدس مشرق) با انگلیسی ترجمه نموده است

The Sacred books of the East vol. V Oxford 1880

و بعد دانشمند پارسی بهرام گور اکایسریا آنرا با انگلیسی ترجمه کرده به متن پهلوی

نتشر ساخته است

Zand-i Vohūman Yasu and two Pahlavi Fragments, published by B. T. Anklesaria Bombay 1919

(۲) رجوع کنید بکتاب مذکور وست ص L-LIX

مندرجات آن فقط تا فقره ۹ که از رمین (۵۳، زم) یعنی از کوهها صحبت میدارد بافرشته زمین زامیاد مناسبتی دارد چه از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۶ باشد راجع است بفرکیانی

همچنین رام یشت و دین یشت فقط باسم ایزد ۲۱ و ایزد ۲۴ ماه است اما مندرجات اولی راجع است به (ویو) فرشته هوا و مندرجات دومی در خصوص چیستا یعنی فرشته علم میباشد از اینکه این چند یشت باسم فرشته ای و مطالب آنها متعلق بفرشته دیگری است برای این است که میان این فرشتگان ارتباط تأمی موجود است بمناسب علاقه آنان بهمديگر چند یشتهای مذکور را باسم مشهور ترین آنان نامزد کرده اند (شاید اصلاً باین وسیله خواسته اند باسم هر یک از ایزدان ماه یشت مخصوصی باشد) مثلاً در فقره ۲۱ از دو سیروزه کوچک و بزرگ رام و ویو یکجا نامیده شده اند و در فقره ۲۴ چیستا و دین باهم آمده اند در سایر جاهای اوستا نیز غالباً این فرشتگان را باهم می بینیم

نی شک در قدیم چنانکه در سنت مزدیسنان است از برای هر یک از امشا سپندان و ایزدانی که باسامی آنان سی روز ماه نامیده شده یشتی موجود بوده است و وجود هوم یشت و وند یشت بخوبی دلیل است که از برای سایر ایزدان معروف نیز یشتی داشته اند بهمن یشت که یکی از کتب بهلوی است و معمولاً (زند بهمن یشت) نامیده میشود نیز شاهد است که در قدیم یشتها بیش از آنچه امروز در دست داریم بوده است بنا بتصریح خود این کتاب که دارای ۴۲۰۰ کلمه است مندرجاتش از روی زند بهمن یشت یعنی تفسیر بهلوی بهمن یشت اوستاست در فصل اول فقره ۶ گوید «در زند (تفسیر) وهومن یشت و خوردات یشت و اشتات یشت آمده که که جستک (ملعون) مزدک بسر بامدات دشمن دین خروج کند و در میان پیروان دین یزدان فساد برانگیزد» در فصل دوم فقره ۱ گوید «در زند وهومن

بزرگ گذشته از آنکه دارای علامات بسیار قدیم است از حیث وفور لغات و صحت قواعد صرف و نحوی و تعبیرات و اصطلاحات قسمت مهم ادبیات مزدیسنا را تشکیل میدهد و حقیقهٔ برارنده است که آنها را قصاید غراء بنامیم بی شك این یشتها در وقتی سروده شده که هنوز زبان اوستا مضمول و مصطلح بوده است برخلاف یشتهای کوچک که احتمال می‌رود پس از متروك شدن زبان سروده شده باشد زبان اوستا مدت‌ها پس از متروك شدن چون زبان مقدس بوده در میان پیشوایان دین و علمای مذهب تدریس میشده و مصنوعی آن را نگاه داشته بوده اند

با آنکه فرق فاحشی میان یشتهای بزرگ و یشتهای کوچک قدمت یشتها موجود است باز نمی‌توانیم بگوئیم که اولی کی سروده شده و دومی کی در هیچ یک از آنها بوقایع تاریخی بر نمی‌خوریم ممکن نیست که عهد انشاء یشتها پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی باشد که در اواخر قرن ششم پیش از مسیح شروع شده است چه از این سلطنت با آن همه عظمت و اقتدار که قسمت بزرگ دنیا را فرا گرفته بود نه مستقیم و نه غیر مستقیم اسمی نیست و نه هیچ یک از وقایع مهم آن عهد در آنها اشاره شده است اوستا در هر جای ایران که نوشته شده باشد خواه در مغرب و خواه در مشرق بیرون از قلمرو هخامنشیان نبوده است در یشتها بسا از پادشاهان داستان ملی ایران که در شاهنامه آمده اند اسم برده شده و مکرراً از سلسلهٔ کیانیان و حامی زرتشت گشتاسب نیز یاد گردیده ولی از پادشاهان مقتدر واقعی مثل کوروش و داریوش و خشیارشا و غیره ذکری نیست در صورتی که غالباً بهمین اسامی در جزوات تورات آنهم در کتاب دینی بیگانه از ایران بر می‌خوریم <sup>۱</sup> مثلاً در تفسیر پهلوی اوستا بمطالعی اشاره شده که مدلل میداره آن تفسیر در عهد سلطنت ساسانیان صورت گرفته است اگر هم عهد انشاء یشتها را پیش از سلطنت مادها هم یعنی پیش از قرن هشتم پیش از

۱ رجوع کنید بتورات کتاب عزرا و کتاب استر و کتاب دانیال باب ششم

در فصل ۱۵ مندرج است شکی نمی ماند که یشتهای حالیه در قدیم متعلق به سک یا کتاب چهاردهم اوستا بوده که آن را بغان یشت (یعنی ستایش بغها) می گفته اند اینک دینکرد گوید «بغان یشت نخست در ستایش هرمزد است که در میان بغان بزرگترین است و پس از آن در نیایش ایزدان و سایر موجودات مرئی و غیر مرئی زمین است از آن ایزدانی که روزهای ماه با سامی آنان نامزد است همچنین در شهرت و قدرت و پیروزی و معجزات آنان است و نیز در ذکر بسا از فرشتگانی است که اسامی آنان در وقت نیایش برده میشود و از احترامات و اطاعانی است که باید نسبت بآنان منظور داشت»<sup>۱</sup> این تعریفی که دینکرد از بغان یشت کرده در یشتهای کنونی مصداق می یابد و مدلل میدارد که هر یک از سی ایزد ماه و بسا ایزدان دیگر را هم یشت مخصوصی بوده است که همه از دست رفته بجز معدود قلیلی بمانا نرسیده است

این یشتهای باقی مانده نیز از حوادث روزگار ایمن نمانده حال  
 یرا کندگی و پاشیدگی از وجنات آنها پیداست باز جای  
 شکر است که صفحات نامه مقدس ایران بکلی از سیل خونی که  
 عرب و مغول در وطن ما جاری ساخته اند فروشته نشده و سندی از جاه و جلال  
 نیاگان بدست ما فرزندان رسیده است از یشتهای مفقود شده خبری نداریم  
 راجع بآنچه موجود است کوئیم یست و یک یشت اوستا در قدمت با هم فرق  
 دارد چهار یشت اولی نسبتاً جدید میباشد از حیث عبارت و صحت انشاء بیای  
 یشتهای بزرگ نیرسد بخصوصه یشت دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک)  
 و اردیبهشت یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست و بسا از  
 کلمات و جلات آنها هم خراب شده است

دو یشت اخیر که هوم و وند باشد بسیار کوتاه و هر یک دارای دو سه  
 جمله است بطوری که در خصوص آنها حکمی نمی توان نمود برخلاف یشتهای



مثلاً در مهر یشت هر سه قسم وزن شعر موجود است اما بواسطه دخول بعضی کلمات که اصلاً از برای توضیح و تفسیر بوده و مرور جزو متن پنداشته شده ترکیب شعری بسیاری از منظومات یشتها را برهم زده آنها را بصورت نثر ساخته است ولی این منظومات را دوباره میتوان بصورت اصلی در آورد و کلمات زیادی را که اوزان آنها را خراب کرده است تشخیص داد چنانکه بارنولومه و گلدنر از برای برخی از یشتها که ذکر آنها در دیباچه گذشت این کار را کرده اند منظومات اوسنا منحصر بگانهها و یشتها نیست در سایر قطعات کتب مقدس نیز باین منظومات بر میخوریم گلدنر در پنجاه و دو سال پیش از این اوزان شعری اوستای نو را یعنی آن قسمتی از اوسنا را که پس از گانهها انشاء شده مورد بحث قرار داده کتاب بسیار نفیسی در این موضوع نگاشته است<sup>۱</sup> در سال گذشته دانشمند دیگر آلمانی هرل نواقص را تکمیل نموده اوزان شعری اوستا و ریک وید را معاً در یک کتاب مُدَقَّانه جمع کرده است<sup>۲</sup> بی شک ادخال کلمات در میان منظومات اوستا در وقتی روی داده که زبان متروک گشته کسی میان نظم و نثر امتیاز نمیداده است هرودت در تاریخ خود در جائی که از طرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است که (مغها در وقت ستایش آواز میخوانند و تغنی میکنند)<sup>۳</sup> لابد تغنی در نظم ممکن است نه در نثر در آخر هر یک از یشتهای بزرگ ترجیع های مخصوصی تکرار میشود مثل ترجیعات حالیه در منظومات فارسی

یشتها از حیث مطالب با همدیگر فرق دارد یشتهای کوچک  
مندرجات یشتها غالباً از ادعیه و نمازهایی که از سایر قسمتهای اوستا  
و داستان ملی استخراج شده ترکیب یافته است اما یشتهای بزرگ که  
کلیه مستقل و بدیع است هریک بطرز مخصوصی سروده شده و در هر یک

Über Die Metrik des Jüngereren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

۱

Beiträge zur Metrik des Avesta und des Rgvedas von Johannes Hertel

۲

Leipzig 1927.

Herodote I. 132

۳ هرودت

میلاد قرار بدهیم شاید بخطا نرفته باشیم نظر بمندرجات یشتها از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم و تا بیک عهدهی رسم که هنوز ایرانیان و هندوان یکجا بسر میبرده اند چه نظایر این داستان در ریک وید برهمنان نیز موجود است نظر بزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس از عهد گاتها قرار دهیم و یک فاصله چند قرنی میان گاتها و یشتهای قائل شویم یعنی همان تفاوتی که میان اشعار رودکی و حافظ دیده میشود در میان سرودهای گاتها و یشتها هم مشاهده میگردد عجالةً بهمین قدر اکتفاء نموده صحت و سقم احتمال و حدس را بزمان آینده و استکشافات بعد محوَل میکنیم

در آغاز و انجام یشتها ادعیه و نمازهایی افزوده اند که ما به الامتیاز آنهاست از سایر قطعات اوستا در یک مقاله جداگانه از آنها صحبت خواهیم داشت

یشتها نیز مانند گاتها منظوم است ولی اوزان آنها باهمدیگر فرق دارد در پنج گاتها اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ آهنگی (سیلاب Syllables) میباشد<sup>۱</sup> ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است و در میان آنها شعرهای ۱۰ و ۱۲ آهنگی نیز دیده میشود و هر یک از این اوزان منقسم بچندین قسم است در شعرهای ۸ آهنگی گاهی سخته (درنگ) در وسط واقع است (۴ + ۴) و گاهی پس از آهنگ سوم یا پس از آهنگ پنجم ندره<sup>۲</sup> هم پس از آهنگ دوم در شعرهای ۱۰ آهنگی سخته گاهی در وسط واقع است ۵ + ۵ و گاهی پس از آهنگ ششم در شعرهای ۱۲ آهنگی دو سخته موجود است جای سخته اولی مثل شعر ۸ آهنگی است یعنی ۴ + ۴ یا ۵ + ۳ یا ۵ + ۵ و جای سخته دومی پس از آهنگ هشتم است این است بطور عموم اوزان شعری یشتها از تفصیل آن باید صرف نظر کنیم چه در صورت تشریح باید هریک از قطعات یشتها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم

اوزان اشعار  
در یشتها

قدیم پر از دایری و جوانمردی و جاه و جلال است ضعف و عجز و لایه و گریه و راری و فقر و بی اعتنائی بدنیا در آنها راهی ندارد در مقاله آینده از آئین مزدیسنا و اخلاق مندرجه در یشتها صحبت خواهیم داشت در این جامه ذکر میشویم که داستان ملی ایران حقیقه يك رشته دروس اخلاقی است از هر نقطه نظری که باشد داستانهای ملی ما که از چندین هزار سال پیش یعنی از عهد آریائی پشت بپشت گردیده بها رسیده بمنزله دُرهای بسیار گرانبهای است که در گنجینه کتاب مقدس ایرانیان محفوظ مانده است و حجت متقنی است برای اعتبار گفتار یگانه شاعر بزرگ ما فردوسی طوسی دیر زمانی است که داستانهای ملی در اوستا توجه مستشرقین بزرگ را بخود کشیده هر یک را بنگارش کتاب و رساله و مقاله گاشته است قطع نظر از آنکه در این داستانها که حاکی خصایص ایرانیان قدیم است فواید چندی است بواسطه مربوط بودن آنها بداستانهای کتاب دینی هندوان وید و بکتاب حماسه آناں مهابهارتا دامنه فائده آن وسعت پیدا کرده اس<sup>۱</sup>

تفسیر پهلوی یشتها مثل قسمت عمده خود یشتها از دست رفته است تفسیر چند یشت کوچک که باقی مانده از این قرار است

تفسیر پهلوی که از یشتها باقی مانده است

- (۱) هرمزدیشت دارای ۲۰۰۰ کلمه (۲) هفتن یشت کوچک ظاهراً ۷۰۰ کلمه است (۳) اردیبهشت یشت بسیار جدید است (۴) خورشید یشت ۴۰۰ کلمه است ماه یشت ۴۰۰ کلمه است (۵) سروش یشت ها دخت ۷۰۰

۱ رجوع کنید بکتابهای ذیل

Arische Periode und ihre Zustände von Spiegel, Leipzig 1887 S. 242—288

Avesta und Shāhnāme von Spiegel.

Erānische Alterthumskunde von Spiegel, Erster Band S. 514—722

Étude Iranienne par Darmesteter tome Second p. 217—231

Points de Contact entre le Mahābhārata et le Shāh Nāmā par Darmesteter

Paris MDCCCLXXXVII.

Das Iranische Nationalepos von T. Nöldeke Gr. ir. Phil B. II. S. 131

فکر مخصوصی غلبه دارد در این جا محتاج بشرح و تفصیل نیستیم چه در مقاله راجع بآنها و از ترجمه خود یشتها کاملاً بطرز نگارش و بفکر و مفهوم آنها خواهیم پی برد فقط در این جا برای منتقل کردن اذهان می افزائیم که مثلاً در آبان یشت و تشریشت جنبه حوادث طبیعی غلبه دارد و در مهر یشت و فروردین یشت جنبه اخلاقی و در زامیاد یشت جلال سلطنت ایران و رقابت تورانیان و ایرانیان همین مابیه الامتیار در هر یک از یشتهای بزرگ موجود است گذشته از این کلیه مندرجات آنها بر دو قسم است یا در تعریف و توصیف است یا در حکایات و داستانها قسم اولی مشروحاً و با کلمات فراوان و جملات مکرر بیان شده است قسم دومی بطور اختصار و ایجاز آمده است هر چند که این داستانها مختصراً بیان شده و در بعضی از جاها فقط بآنها اشاره گردیده ولی باز در برخی از مواقع کاملتر از شاهنامه است بخصوصه در زامیاد یشت فهرست کاملی از پادشاهان کیانی مندرج است و بهمین مناسبت است که در نسخ قدیم آن راکبان یشت نامیده اند آنچه فردوسی و طبری و ابن الاثیر و البیرونی و غیره راجع بداستان ملی ایران ذکر کرده اند در یشتها نیز ذکر شده است از هوشنگ بشدادی تا گشتاسب حامی زرتشت سخن رفته است آنطوری که این داستانها در اوستا آمده و بسا فقط بذکر اسم پادشاه یا بهلوان و نامآوری اکتفاء شده دلیل است که داستان ملی ایران در عهد کهن هم معروف خاص و عام و شاید هم مدون بوده که بیک اشاره مردم پی ناصل واقعه میبرده اند چنانکه امروز وقتی که در حافظ میخوانیم شاه ترکان سخن مدعیان می شنود شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد فوراً ذهن ما بداستان معروف کشته شدن سیاوش بفرمان افراسیاب و در هم افتادن ایرانیان و تورانیان منتقل میشود باوجود این برخی از مندرجات یشتها را راجع باین داستانها باید بتوسط شاهنامه روشن کنیم بخصوصه وجود این داستانها در اوستا بخوبی ثابت میکند که فردوسی در ذکر آنها مغلوب احساسات شاعرانه خود نبوده و اغراقات بیرون از اندازه بکار نبرده است این داستانها در اوستا بمنزله قصص انبیاء بنی اسرائیل است در تورات و قرآن فرق عمده که با آنها دارد این است که بنا بخصایص ایرانیان

گفتیم یشت قطعه ایست در تعریف و توصیف خداوند یا یکی از فرشتگان در کتاب دینکرد هم که ذکرش گذشت بغان یشت قدیم چنین تعریف شده است در ویشتاسب یشت از شاه گشتاسب سخن رفته است بی شک این قطعه روزی به نسک دهم عهد ساسانیان که موسوم بوده به (ویشتاسب ساستو) متعلق بوده است تفسیر پهلوی گشتاسب یشت که دارای ۵۲۰۰ کلمه است نیز موجود است -

همچنین مناسبی ندارد (هادخت یشت) را که در متن اوستای چاپ و سترگارد در جزو قطعات یشت شمرده شده و در جلد دوم ترجمه زید اوستای دارمستتر ترجمه گردیده یشت بنا میم این قطعه که بدو فرگرد منقسم گشته یشت ۲۱ و ۲۲ شمرده شده در آغاز و انجام آن ادعیه و نمازهایی که در آغاز و انجام هر یک از یشتها دیده می شود و ما به الامتياز آنهاست از سایر قطعات اوستا دیده نمیشود و نیز مثل همه یشتها دارای ترجیعی که در پیش ذکر کردیم نیست گذشته از اینها مثل یشتهای دیگر در توصیف فرشته یا انزیدی هم نیست این قطعه در فرگرد اول از تاثیر دعای معروف (اشم وهو) و در فرگرد دوم و سوم از احوال روح نیکوکاران و گناهکاران پس از مرگ صحبت میدارد لابد این قطعه در قدیم جزو (هادخت نسک) بوده که نسک بیستم اوستای عهد ساسانیان را تشکیل میداده است هوگ (Haug) نیز آنرا از روی نسخ خطی قدیم ترجمه نموده با متن و تفسیر پهلوی آن که دارای ۱۵۳۰ کلمه است در جزو کتاب (اردا ویراف) باسم (هادخت نسک) منتشر ساخته است<sup>۱</sup> همچنین قطعه دیگری که در جزو قطعات یشت در اوستای و سترگارد مندرج و بتوسط دارمستتر ترجمه شده و موسوم است به (آفرین پیغمبر زرتشت) بهتر است که نظر بمندرجانش جزوی از ویشتاسب یشت مذکور شمرده شود یعنی قطعه ای از دهمین نسک مفقود شده نه یشت ۲۳ چنانکه و سترگارد محسوب داشته است قطعه هادخت نسک و آفرین پیغمبر زرتشت در ترجمه اوستای اشپیگل نیز در جلد دوم صفحه ۱۸۵ - ۱۹۲ ترجمه شده است

کلمه است (۶) سروش یشت سر شب (۷) بهرام یشت بسیار جدید است<sup>۱</sup>

در چند صفحه پیش گفتیم که کتاب پهلوی زند و هومن یشت از تفسیر پهلوی خرداد یشت و استاد یشت اسم میبرد که امروز در دست نداریم

در انجام مقال یاد آور میشویم که گذشته از ۲۱ یشت بچند قطعات دیگر اوستا نیز اسم یشت داده اند از آنجمله یسنای ۲ که راجع است به نثار زور و برسم در نسخ خطی برسم یشت نامیده شده است و یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱ که مجموعاً هوم یشت نامیده میشود در این سه فصل از ایزد هوم و گیاه هوم و آنام هوم سخن رفته است بخصوصه فصل اول آن دارای خصایص یشتهاست یشت بیستم اوستا که موسوم است به هوم یشت و گفتیم که یشت بسیار مختصری است چند جمله آن از فقرات ۱۷ و ۱۸ از یسنای ۹ و فقره ۲۱ از یسنای ۱۰ مذکور برداشته شده است لومل Lommel این سه یسنارا در جزو ترجمه یشتها ترجمه کرده است دگر آنکه یک قطعه اوستائی که در متن اوستای چاپ وسترگارد (Westergaard) چاپ شده و در جلد دوم ترجمه زند اوستای دارمستتر ترجمه گردیده نیرموسوم است به ویشتاسب (گشتاسب) یشت که مجموعاً ۸ فرگرد است و یشت ۲۴ محسوب شده است در واقع ویشتاسب یشت را نمی توان جزو یشتها شمرد زیرا چنانکه

سایر قطعات که نیز یشت نامیده شده است

۱ راجع بترجمه های پهلوی یشتها رجوع کنید به

Pahlavi Literature by West in Gr. ir Phil. B II p. 87-88

مدون تفسیر پهلوی خورشید یشت و سروش یشت ها دخت را دارمستتر بخط لائینی در جلد دوم کتاب دروس ایرانی چاپ کرده است یک تفسیر ساسکریت و فارسی نیز برای خورشید یشت و ماه یشت در کتاب مذکور مندرج است

Études Iramiennes par Darmesteter, Tome Second p. 286 - 294 et 333-339

برای اطلاعات مفصل تر راجع بتفسیر خورده اوستا که یشتها جزو آن شمرده شده رجوع کنید بمقدمه هیرید دانشمند بهمن جی نسروانجی دهابر بکتاب (زند خورتک اویسناک) در کتاب مذکور متون پهلوی تفسیر خورده اوستا و در جزو آن آنچه از تفسیر یشتها باقی

مانده مندرج است :

Zand—i khurtak Avistak edited by Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay 1927

پس از ظهور حضرت زرتشت خدای یگانه وی باهورامزدا موسوم شده و گروه پروردگاران عهد قدیم یا دیوها از گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شده اند ولی کله دیو در نزد کلبه اقوام هند و اروپائی باستثنای ایرانیان همان معنی اصلی خود را محفوظ داشته دوا Deva زدهندوان تا با امروز بمعنی خداست معنی این کله در سانسکریت فروغ و روشنائی است چنانکه زوس Zeus که اسم پروردگار بزرگ یونانیان بوده و دئوس Deus لاتینی که در فرانسه دیو Dion گویند جلگی يك کله است<sup>۱</sup>

عجب در این است که هندوان کله (دیوانه) را از زبان فارسی گرفته بهمان معنی که ما استعمال میکنیم در محاوره بکار میبرند غافل از آنکه این دشنام از کله (دوا) یعنی پروردگار آنان ساخته شده است در اوستا نیز غالباً با دیوها پیشوایان مذهبی که (کریان) و ساسن و (کوی) و ساسن باشند یکجا نامیده شده اند کریان و کوی دو طبقه از پیشوایان کیش آریائی بوده که مراسم دینی دیوها را بجای می آورده اند در خود گاتها مکرراً زرتشت از آنان شکایت میکند که اسباب گمراهی مردم میباشند و بواسطه تعلیمات دروغین خویش آنان را میفریبند<sup>۲</sup>

گفتیم که در اوستا دیوها و جادوان و پریها در عرض هم اند در این حا موقع را غنیمت شمرده چند کله در خصوص آنها گفته میرویم بسر مطلب چه غالباً در یشتها بآنها برمیخویم جادو در اوستا یا تو (۳۳۳۳) است این کلمه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستا بسیار دیده میشود باستثنای چند فقره<sup>۳</sup> همیشه با پری یکجا آمده است<sup>۴</sup> در پهلوی یا توکیه (جادوئی) و یا توک (جادو) گویند یا تو در اوستا بهمان معنی است که امروز در فارسی از

۱ رجوع شود به Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen von August Fick I B 3 umgearbeitete Auflage Göttingen 1874

۲ رجوع کند به گاتها صفحه ۹۳

۳ رام یشت فقره ۵۶ و یسنا ۱۲ فقره ۴

۴ هر مزد یشت فقرات ۶ و ۱۰ و اردیبهشت یشت فقره ۵ و خرداد یشت فقره ۳ و خورشید یشت فقره ۴ و تشری یشت فقره ۱۲ و فروردین یشت فقره ۱۳۵ و زامیاد یشت فقره ۲۸ و غیره

# آئین مزدیسنا

دین پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا این کلمه صفت است. بمعنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است در اوستا مزدیسنا ~~مزدیسنا~~ آمده و بسا با صفت (زرتشتی) یکجا استعمال شده است <sup>۱</sup> یعنی دین آوردهٔ زرتشت بسا هم با کلمهٔ راستی برست یکجا آمده است <sup>۲</sup>

مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسناست که بمعنی پرستندهٔ دیو یا دیو و جادو و بری و کریان و کاوی پروردگار باطل است دئویسن ~~دئویسن~~ در تفسیر بهلوی دیویسن شده و در توضیحات این کلمه افزوده اند «آن دین غیر ایرانی است» در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است <sup>۳</sup> و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است <sup>۴</sup> در این جا مناسب است که خوانندگان را منتقل سازیم که در هر جای از اوستا که کلمه دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است غالباً دیوها با جادوان و پریها یکجا ذکر شده اند که همه از همراه کنندگان اند دیو بمعنی ای که در داستان ملی ماست و غالباً در شاهنامه بآنها برمیخوریم. برور آیام آن هیئت عجیب بآنها بسته شده غولهای مهیب گردیده اند از خود اوستا چنان برمیآید که در عهد تدوین کتاب مقدس هنوز اهالی مازندران و گیلان یا قسمی از آنان بهمان کیش قدیم آریائی باقی بوده بگروهی از پروردگاران یا دیوها اعتقاد داشته اند چه غالباً در اوستا از دیوهای مازندران (مازن ~~مزن~~) و دروغ پرستان دیلم و گیلان (ورن ~~واسن~~) سخن رفته است

- 
- ۱ رجوع کنید به یسنا ۱۲ فقرات ۶ و ۸ و فروردین یشت فقره ۸۹ و ویسپرد ۴ فقره ۲ و ویسپرد ۱۵ فقره ۱ و غیره
  - ۲ مهریشت فقرات ۶۶ و ۱۲۰
  - ۳ آبان یشت فقره ۱۱۳ و درواسپ یشت فقرات ۳۰ و ۳۱
  - ۴ آبان یشت فقرات ۶۸ و ۹۴ و ۱۰۹ و ونیدیداد فرکرد ۷ فقره ۳۶ و فرکرد ۱۹ فقرات ۲۴ و ۴۱ و سروش یشت هادخت فقرات ۴ و ۶



برای آنکه این آفریدگار مورد تعرض خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن واقع نشود ذات او را بری دانسته اند از آنکه خود او در مقابل مخلوقات نیک خود که بمنزله فرزندان وی هستند خالق کلیه دردها و آسیبها هم باشد و انسان را در طی زندگانی گهی اسیر حوادث ناگوار طبیعت و گهی گرفتار چنگال جانوران درنده و زهر حشرات موزی و بسا دچار اندوه و فقر و ناخوشی و بالاخره بمرگ دچار سازد بنا برین آنچه زشت و زیان آور است بخرد خبیث یا اهریمن نسبت داده شده است انسان را اهورا مزدا از روی صور روحانی عالم پاک فروهر (فروشی ~~فروشی~~) بیافرید و او را پاک و بی آرایش ساخت اوصاف رذیله که آئینه ضمیر وی را کدر ساخته یا وی را باقات و مصائب مبتلی نموده از اثر و سوسه و ضربت اهریمن نابکار است ولی آن جنبه ایزدی و آن روح عالم مینوی که گفتیم فروهر نام دارد و در باطن وی بودیعه گذاشته شده گرد آرایش بخود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دگر باره بسوی عالم بالا از همانجائی که فرود آمده بازگردد

انسان در مراحل زندگانی با فرشته نیکی و خوبی و بادبو زشتی و بدی همسفر است آن یک کوشاست که وی را بسر منزل مقصود رساند و آندگری ساعی است که وی را از راه راست بدر برده از کاروان سعادت دور نماید انسان در این میان باید با عزم و اراده مردانه بکوشد که دیو فتنه در او رخنه نیابد و اقلیم وجودش بتصرف اهریمن بدخواه نیفتد تمام صفحات اوستا نمودار میدانهای جنگ خوبی و بدی است اوصاف پسندیده مثل راستی و درستی و دلیری و رادمردی و دادگری و کوشش در مقابل دروغ و فریب و ترس و رشک و ستم و تن پروری صف کشیده در زد و خورد اند تاجهان بایدار است این ستیزه برقرار است پروردگار مهربان از برای پیروزی بندگان در این میدان کارزار پیغمبر و تعلیماتی فرستاد و بواسطه آئین راستین اسلحه مهلکی بر ضد جنود دروغ بدست انسان داد نظر باینکه در مزدیسنا بدبینی و نومیدی راه ندارد انسان را بفتح و ظفر مطمئن

فرشته نیکی و  
دوبدی

کله جادو اراده میکنیم و آن عبارت است از سحر و ساحری در اوستا بشدت تمام برضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است بسا از جادوان گروه شیاطین ساحر و کمره کنندگان و فریقتاران اراده شده است

بری در اوستا پئیریکا (پسندوس) نیز تقریباً بهمان معنی است که در فارسی دارد چنانکه سعدی گوید

گر چو توی در آدمیزاد گویند که هست باورم نیست  
و آن عبارت است از يك وجود لطیف بسیار جیل و از عالم غیر مرئی که بواسطه حسن جمال خارق العاده خود انسان را میفریبد این کله نیز در گاتها نیامده است در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مؤنث جادو است که از طرف اهریمن گماشته شده تا مزدیسنانرا از راه راست منحرف سازد و از اعمال نیک باز دارد چنانکه یکی از این پریها موسوم به خنه نمستی (کاهنوسدوس) گرشاسپ را فریفته است<sup>۱</sup> همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن برسد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش درکار اند همین پریها هستند که بشکل ستارگان دنباله دار با تشتر فرشته باران در سر ستیزه ورزم اند تاوی را از بارندگی باز دارند و زمین را از خشکی ویران سازند<sup>۲</sup>

در مزدیسنا از طرفی بگروه یورودگاران داغ باطله خورده  
جملگی از شیاطین فریقتار خوانده شده اند و از طرف دیگر  
اساس توحیدچنان محکم نهاده شده که کسی را مجال تصوّر  
شریک و مانندی از برای اهورا مزدا آفریدگار یگانه باقی نمانده است اوست  
آفریننده یکتای بی آغاز و بی انجام آنچه بوده از اوست و آنچه خواهد بود از  
اوست در هر مزد یشت تقریباً شصت اسم از برای اهورا مزدا تعداد شده کلیّه  
صفاتی که در خود مقام خدای دانا و توانا و مهربان است باو داده شده است

اساس توحید  
و آفرینش  
یک

۱ رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۲۰۲ در همین کتاب

۲ رجوع کنید به تشریح فقره ۸ و توضیحات داورتی در صفحه ۳۴۳ همین کتاب

نه پسندیده اند خود اهورامزدا مطیع اوامر مصدر جلال است در کمال فروتنی برای سرمشق اَبَدگدان یکی از فرشتگان خود ناهید را که موکل آب است نماز آورده وی را میستاید چنانکه در فقره ۱۷ از آبان یشت آمده است همچنین در فقره ۵۰ از تشریشت اهورامزدا میگوید من تشر (فرشته باران) را مثل خود شایسته ستایش بیافریدم در فقره اول از مهریشت بعینه همین جمله از برای مهر (فرشته فروغ) تکرار شده است

چون اساس توحید در مزدیسنا بر روی يك سلطنت معنوی قرار گرفته لاجرم بعظمت و اقتدار و جلال اهميت مخصوصی داده شده است برخلاف ادیان سامی مزدیسنا از زندگانی مجلل روگردان نیست زندگانی نيك و شريف است جهان و آنچه در آن است مقدس است خوشی و خرمی از برای نوع بشر موهبت ایزدی است از آنها نباید خود را محروم ساخت فقر و مسکنت کرده اهریمنی است بامید پاداش اخروی چشم از نعم دنیوی نباید پوشید پریشانی و ذلت در این جهان سرمایه آبرو و اعتبار از برای جهان دیگر خواهد شد در روز واپسین مزد بکسی بخشیده خواهد شد که از پرو گوشت خویشت زمین را آباد و مردم را ساد میسازد خانه خلد برین در گرو حسن عمل بندگان است آنکس که از پرتوکار و کوشش خویشت مایه خوشی و آسایش دیگران را فراهم آورد خود نیز از کار و کوشش دیگران بهره مند گشته در خوشی و آسایش خواهد بود نظر بهمین اصول است که غالباً در کتب دانشمندان و مستشرقین میخوانیم که مزدیسنادینی است موافق اصول زندگانی عصر حاضر در اوستا مکرراً بفقراتی بر میخوریم که ثروت و خانواده بزرگ و خانه آباد و فرزندان فراوان و اسب و گردونه و گله و رومه و مراعی حاصل خیز حتی غذاهای گوناگون نمنا شده است آنچه مورّخین قدیم یونان مثل هرودت و کزفون و کتزیاس و کورئیوس و دینون و غیره<sup>۱</sup> اجماع بجلال ایرانیان نوشته اند بخوبی از یشتها هم پیدا است بسا در آنها از

جلال و آسایش  
و خوشی

ساخته اند و بالاخره در سر انجام از ظهور سوشیانس یعنی موعود مزدیسنا شکست جنود اهریمن و نابود گشتن آن وعده داده شده است چنانکه در فقرات ۸۸ - ۹۶ از زامیادیش آمده است « پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد سعادت روی آورد پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ظفریابد جهان از دروغ پاک شود خشم نابود گردد راستی بدروغ چمر آید منش ناپاک از منش پاک شکست یبند امشاسیندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را بر اندازند اهریمن بگریزد »

اهورامردا با گروه امشاسیندان را ایزدان يك سلطنت روحانی که آن را خَشْتَر (خشتر) گویند آراسته آنچه در عالم بالا و پائین موجود است در تحت حمایت یکی از کارگزاران و گشتگان ایزدی قرار داده شده است با سبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره هر یک سپرده بفرشته مخصوصی است و نیز در باطن هر يك از موجودات ایزدی روحی از عالم مینوی که موسوم است بفروهر بودیعه گذاشته شده است. دل هر ذره که شکافی آفتابیش در درون یابی این پادشاه حقیقی در عین آنکه در همه جاست در بارگاه قدس که آن را گرومان (گرومان) یعنی خانه ستایش گویند مقام دارد بخصوصه نظم و نسق در این سلطنت معنوی جالب دقت است هیچ چیز در عالم خود سر و بیرون از دائره حکم ایزدی نیست گوئیا همین سلطنت سر مشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدت بیشتر از دویست سال از پرتو نظم و ترتیب يك قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خویش داشتند در تاریخ دنیا سلطنتی با آن همه عظمت که طول هم کشیده باشد دگر سراغ نداریم

با آنکه اهورامزدا آفریدگار قادر مطلق تعریف شده و از جلال و جبروت آنچه باید بدو نسبت داده شده ولی از برای ساحت قدس کبر و غرور

خوشنودی هریک از آنها توصیه شده است از آنجمله است عدل و عشق و دلیری و زور و پیروزی و سخاوت و شکوه و دین و علم و راستی و درستی و پاکی و تندرستی و بردباری و فرمانبرداری و کلام راستین و سنت کهن و غیره. بخصوصه گروهی ازین فرشتگان در فقرات ۲۱-۲۲ از سر و ش یشت ها دخت یاد شده اند

باید بنا بود کردن آنچه بد و زشت است کوشید در مقابل این گروه فرشتگان از برای آنچه زشت و بد و نکوهیده و زیان آور است خواه از مادیات و خواه از مجردات از باد تند و ناخوشی و خواب سنگین گرفته تا بدروغ و آرز و خشم بوجود دیوهای قائل شده اند که از طرف خرد خبیث برضد انسان برانگیخته شده اند

برخلاف آئین برهمنی که کشتن هیچ يك از جانوران مودی هم جایز نیست حتی در عید مخصوص موسوم به (ناک پنجم) Nag-pañcam بار شیر میدهند و جاینها را فرقه ای از هندوان اند اگر در بدن خود هم حشرات مودی به بینند باید آنها را بحال خود بگذارند (قطع نظر از آنکه طبقه «برهمن» و «ویشنو» Vaishnav دبح نمیکند و گوشت هیچ قسم جاندار را نمیخورند) در دین مزدیسنا باید بضد آنچه مودی است جنگید و گشتن حشرات از ثوابهای بزرگ بشمار است در ایران قدیم موبدان بایستی همیشه يك چوبدستی سرسبز که آن را در اوستا خرفسترغن نامیده اند یعنی حشرات زن و حشرات کش و در پهلوی مارگن گویند با خود همراه داشته باشند مار از شفقت بیجای هندوان استفاده نموده از دست آنان شیر مینوشد ولی در مقابل هر سال بگروهی از آنها زهر خود چشائیده هلاک میکند بخصوصه این گونه ضعف در مزدیسنا راه ندارد سر تسلیم و رضا در مقابل هیچیک از آفات فروود نباید آورد آنچه زشت سرشت و بدنهاد است در روی زمین مزدا آفریده حق زیستن ندارد باید نابود شود و عرصه را از برای یاران ایزدی بدون معارضه گذارد نظر باین معنی در فقرات ۷-۹ از اردیبهشت یشت آمده است «ای باد طرف شمال

قصرهای صد ستون درخشان و بسترهای معطر و چرخهای درخشان گردونه‌های  
خروشنده و اسبهای شیهه زننده و تازیانه‌های طنین براندازننده و تیغ و تیر  
و گرز و نیزه و خود و جوشن سیمین و زرین و لباس فاخر زربفت و تاج و  
طوق و گوشواره و دست بند گوهر نشان سخن رفته است لابد در دینی که  
زندگانی حقیر شمرده نشده و خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته باید  
بتمام لذاذذ دنیوی اقبال نمود و کلیتۀ آنچه را که از آن فائده و سودی میرسد  
دوستار و خواستار بود و همچنین آنچه را که ممکن است از آن ضرری رسد و آنچه  
را که مایه رنج و گرفتاری و اندوه است دشمن بود و برای نابود کردنش کوشید

بنابر این بسیار منطقی است که در مزدیسنا آسمان و آنچه  
در آن است از خورشید و ماه و ستارگان و غیره و زمین و آنچه  
بر اوست از آب و گیاه و چارپایان و آتش و فلز و غیره مقدس  
و معزز باشد و بفرشتگان موکل هر يك از آنها نماز برده شود و شکرانه  
نعمت بواسطه این گاه‌شنگان بدرگاه آفریدگار مهربان تقدیم گردد در یشتهای  
خورشید و ماه و ناهید و تیر و گوش و مهر و رام و غیره شکر نعمت بجای آورده  
خدای را از فروغهای گوناگون و آبها و رستنی‌ها و چارپایان سپاسگزار اند  
و حتّی از مناظر طبیعی که چشم انسان از آنها حظی میبرد قدر دانی شده بآنها  
درود فرستاده شده است چنانکه قلّه کوه و مرغ پران در فقرات ۳ و ۶ از  
یسنا ۴۲ مورد توجّه و نوازش گردیده است مختصراً آنچه نیک و نغز است  
مقدس است مکرراً در اوستا بطور مطلق از جمیع موجودات بخوبی یاد شده  
است از آنجمله در فقره ۳ از یسنا ۴۲ آمده است (بهمه چیزهای خوب و  
نیک ما درود میفرستیم) در فقره ۲۲ از سروش یشت هادخت آمده است  
(پیکرهای کلیّه آفرینش مقدس را ما میستائیم) معنی شعر سعدی

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ار اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
درست در مزدیسنا مصداق می یابد این تعظیم و تکریم اختصاصی از  
برای مادیات ندارد بلکه از برای مجردات و صفات نیکو نیز فرشتگانی قائل شده

یکسی نمیرسد باید دید که چه اخلاقی در آنها گنجانیده اند که ممکن است بعموم فائده ای برسد

مسائل خارق العاده ما به الاشتراک تمام ادیان است ما به الامتیاز آنها از همدیگر همان مطالب اخلاقی و گذشته از این طرز پرستش و رسوم و آداب است که علامات مخصوصه هر یک از آنهاست

ما به الامتیاز ظاهری مزدیسنا از سایر ادیان یا علامات خارجی  
 رسومات ظاهری  
 در مزدیسنا  
 آن زور (سَکَوت) و هوم (هَوم) و برسم (برسم) است که عمده اسباب عبادت است در این دین گو آنکه هر یک از آنها اشاره بیک مقصود مخصوصی است که در جاهای خودشان ذکر کردیم ولی همه آنها را باید بهانه (اگر این تعبیر درست باشد) از برای ستایش دانست چه در وقت تهیه نمودن آب زور و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست همین رسوم و آداب با ادوات و آلات مخصوصی در مندر برهمنان و کنشت یهودیان و کلدسیای عیسویان هم دیده میشود

قطع نظر از این امتیازات ظاهری در مزدیسنا برخلاف تمام ادیان اهمیت مخصوصی بدنیا و زندگی داده شده یعنی که خوشی دنیوی نقیض سعادت اخروی قرار داده نشده است و شرح آن گذشت دگر از خصایص مزدیسنا فلسفه امشاسپندان و حکمت فروهران است که در دو مقاله راجع بآنها ملاحظه خواهید کرد<sup>۱</sup> دگر از خصایص مزدیسنا مسئله آخرالزمان و ظهور سوشیانس و رستاخیز و برخاستن مردگان و پل سراط و میزان و بهشت و برزخ و دوزخ است که از ایران بسایر ادیان رسیده است

۱ راجع فلسفه امشاسپندان رجوع کنید به بیک مزدیسنان تألیف دینشاه جی جی باهای ابرانی عشی نوامبر ۱۹۲۷ میلادی

نابود شو ای ناخوشیها فرار کنید ای دیوها بگریزید ای آشوب و غوغا نابود شو  
ای تب فرار کن ای مرد ستمگار نابود شو . . . »

آنچه در مزدیسنا بیش از همه چیز دقت را جلب میکند  
آن سه کله مقدس هومت و هوخت و هوورشت میباشد  
که یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است  
و در هر صفحه از اوستا تکرار شده است هیچ عمل نیکی در دنیا وجود ندارد  
که بیرون از دایره وسیع این سه کله باشد هر که دارای این سه گوهر  
تابناک شد نگنجینه اسرار ربانی رسیده انسانی کامل و دارای جمیع صفات  
ملکوتی است اهورامزدا هیچ دولت و سعادت را از برای پیغمبر خویش بالاتر  
از این ندیده که در فقره ۱۸ از آبان یشت آرزو میکند که (زرتشت مقدس  
پسر پوروشتسب همراه بر حسب دین بیندیشد بر حسب دین سخن گوید و بر حسب  
دین رفتار کند) زرتشت هم بنوبت خود در گانه‌ها (و بعدها هم از زبان وی در  
سراسر اوستا) توفیق داشتن همین سه چیز از برای پیروان مزدیسنا تمنا کرده است

مقصود این نیست که در این مقاله از کلمه اصول مزدیسنا صحبت بداریم  
این مبحث مفصل تر از این است که در چند ورق بکنجد بلکه مقصود این است  
که از مندرجات یشتها بطور عموم سخن رانده از هر مطلبی برای نمونه یک  
دو مثالی از فقرات خود یشتها بدست دهیم تا فهم سایر فقرات آسانتر شود

در یشتها مطالب خارق العاده هم در میخوریم که بیرون از دایره  
تصویرات انسانی است و بسا هم خارج از قواعد علوم متداوله  
ادیان است  
مطالب خارق العاده  
ماه اشتراک کلیه  
ادیان است

مثلاً هیچ مسئله عجیب تر از تولد عیسی<sup>۱</sup> آنطوری که در آغاز انجیل مسطور است  
نیست البته در سر واقعه ولادت بنی نظیرش مکت نباید کرد اما اینکه  
آن حضرت جان خود را در بالای دار برای پیشرفت مقاصدش فدا نمود بسیار قابل  
دقت است در طی مندرجات خارق العاده کتب مذهبی که ابداً ضرری از آنها



و دروغگو هستیم» در جای دیگر گوید «ای کسی که بعد شاء خواهی شد با آن کسی که دروغگو و ستمکار است دوستی موزز او را بسزای سخت برسان» باز همین شاهنشاه در فارس (تخت جمشید) گوید «دار یوش پادشاه گوید اهورا مزدا و سایر یغان باید مرا یاری کنند این مملکت را باید اهورا مزدا از لشکر دشمن و قحطی و دروغ حفظ نماید» مکرراً گوید «این کشور گرفتار سپاه دشمن و قحطی و دروغ مباد»<sup>۱</sup> غرض از ذکر این چند فقره این است که چگونه نصاب اوستا در ایرانیان قدیم اثر کرده راستی دوست و از دروغ متنفر بوده اند<sup>۲</sup> این چند فقره اخیر از کتیبه تخت جمشید در کمال وضوح ترجمه ایست از آیات اوستائی بزبان فرس هخامنشی

شقی ترین در میان مردمان کسی است که بصف زشت در گونت و دین «سپی»<sup>۳</sup> یعنی دروغگو متصف باشد بخصوصه حیرت انگیز است که در چنین عهد کهنی نیاگان ما تا باین اندازه بحسن راستی و قبح دروغ بی برده اند مهر فرشته فروغ و موکل بر عهد و پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده بان که شبانروز بیخواب در بالای برج بسیار بلندی بپا ایستاده نگران است که هر دروغ گوید و عهد بشکند بسزا رساند در گردونه این فرشته دلیر که دستش بشرق و غرب عالم میرسد هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است تمام این اسلحه بر ضد کسی بکار میرود که دروغ میگوید و پیمان خویش نمی پاید مهر دروغگو را بداغ فرزندانش نشاند خانه اش را ویران سازد خیر و برکت از کشت و گله اش برگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی بهره اش نماید بهترین پاداش و سختترین سزا در مهریشت از برای راستگو و دروغگو معین شده است تا باندازه که از برای مردمان عهد کهن تصوّر از خوبی و بدی ممکن

۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach Leipzig 1911

۲ رجوع کنید بخرمشاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۳۰۵ شمسی ص ۶۱-۷۳

چیزی که در مزدیسنا بخصوصه توصیه شده و بواسطه اضرار راستی و دروغ و پافشاری که در سر آن گردیده بطوری که از مختصات این دین شمرده میشود آن مسئله راستی است ابدأ جای تعجب

نیست که ایرانیان قدیم در دنیا براستگویی مشهور بوده اند و حتی دشمنان دیرین آنان یونانیان آن را منکر نشده اند هرودت مینویسد «ایرانیان بفرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست سالگی سه چیز یاد میدهند سواری و تیراندازی و راستگویی» در چند سطر بعد مینویسد «ایرانیان آنچه را که نبایستی بکنند زبان هم نبایستی بیاورند نزد آنان دروغگویی از عیوبات بزرگ شمرده میشود و همچنین قرض گرفتن چه بقول آنان کسی که قرض میگردد بناچار بدروغگویی می پردازد»<sup>۱</sup>

تمام آمال و آرزوی يك مزدیسنا کیش باید این باشد که بدرجه اشویی «سید» برسد یعنی راست و پاک باشد راجع راستی محتاج بنشان دادن مثالی در اوستا نیستیم چه هر صفحه ای از کتاب مقدس را که بگشائیم بتعریف راستی و تمکذیب دروغ برمیخوریم همانطوری که انسان باید بکوشد تا بصفت ایزدی راستی متصف شود همانطور باید از سفت دروغ اهریمنی اجتناب کند دیو دروغ (و دبه دروج) مهیب ترین غولی است که انسان را گرفتار چنگال قهر خویش میکند انعکاس مندرجات اوستا در مذمت از دروغ در کتیبه خطوط میخی داریوش در بیستون (بهستان) و فارس نیز دیده میشود شاهنشاه هخامنشی در کتیبه بیستون گوید «توای کسی که بعدها شاه خواهی شد مخصوصاً از دروغ پرهیز اگر ترا نیز آرزوی آن است که مملکت من پایدار بماند هر که دروغ گفت او را بسزای سخت برسان» در چند سطر بعد گوید «بیاری اهورا مزدا بسا کارهای دیگر نیز بتوسط من صورت گرفت که همه آنها در این کتیبه نوشته نشد باین ملاحظه که بعدها هر که این را بخواند اعمال من بنظرش گراف نیاید و همه آنها را باور کند و دروغ تصور نه نماید اینک آنچه بتوسط من انجام گرفت باورکن اهورا مزدا و سایر بغان مرا یاری نمودند زیرا که نه من و نه خاندان من کینور و ستمگر

خرم با آسمان عروج نموده از درگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق باز ماندگان را درخواست نمایند فرشته سخاوت موسوم است به راتا در فقره ۳ از هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است

در دین یشت از چیستا یعنی علم و معرفت سخن رفته در فقره اول از یشت مذکور آمده است «درسترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه راست را نموده بسر منزل مقصود میرساند» در فقرات ۶ و ۷ آمده است «زر تشت علم را بواسطه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک خویش بستود و از او ثبات قدمها و شنوائی گوشها و قوت بازوان و صحت بدن و قوه بینائی درخواست نمود»

در هفتن یشت (کوچک) فقرات ۱ و ۶ از خرّ نو کلاسا که بمعنی خرد و دانش است سخن رفته و از دانش فطری و دانش اکتسابی یاد کرده گوید «دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما میستائیم» (بفقره ۱۲۶ از مهر یشت و فقره ۱۶ از سروش یشت ها دخت نیز نگاه کنید) چنانکه ملاحظه میشود علم که اساس سعادت دنیوی و اخروی است در مزدیسنا فراموش نشده است در زامیاد یشت که از فروشکوه سلطنت ایران صحبت میدارد امید و خوش بینی که مشوق انسان است در کار و کوشش بخوبی پیدا است بنا برمندرجات یشت مذکور فرو جلال مختص بایران است و تا جهان پایدار است از آن سلب نخواهد شد و در آخر الزمان این فر بسوشیانس که موعود مزدیسناست تسلیم خواهد گردید

در سراسر اوستا و در جزو آن یشتها از کار و کوشش و آباد نمودن زمین و زراعت و پروراندن گله و رمه و نگهبانی از چارپایان مفید توصیه شده است از پرتو همین اخلاق و قوه معنوی است که دوره عظمت و اقتدار و جلال ایران پیش از دوره اقتدار دو رقیبش یونان و رُم طول کشیده است

در انجام مقال بخصوصه لازم میدانیم که بیک نکته بسیار مهمی متوجه شویم و بیکی از اخلاق مندرج در اوستا بجزیری که وطن ما بغایت محتاج آن است و بدون آن هیچ وقت روی

بوده و تاباندازه که در آن زمان توانسته اند خیالات را بزبان و بیان آورند در مهریشت راستی را ستوده و دروغ را نکوهیده اند بطوری که بی اختیار سر تعظیم و تکریم ما در مقابل اخلاق پاک نیاگان ما در وقت خواندن این یشت فرودمی آید

دگر در میان اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده چیزی که دقت  
 آدمی را جلب میکند آن صفت دلیری است سراسر یشتها پر  
 است از پهلوانی و مردانگی و رزم آزمائی و اسب دوانی و  
 تیر اندازی تمام فرشتگان از سرتاپای غرق اسلحه سیمین و زرین اند در همه جای  
 یشتها از این فرشتگان نیرومند فتح و پیروزی و قوت دل و اسب تندرو و  
 پایداری تمنا میشود در دینی که دنیا میدان کارزار خوبی و بدی خوانده شده  
 و در دینی که از انسان خواسته شده که مردانه برضد جنود اهریمن بکوشد  
 لابد باید برشادت و جوانمردی هم توصیه شده باشد همانطوری که آئین مزدیسنا  
 در پارینه ایرانیان را براستگویی مشهور ساخت همانطور هم بازوی نیرومند  
 آنان را بشرق و غرب عالم مسلط کرد و همراه آنان را در میدانهای جنگ  
 مظفر و منصور نمود اگر خواسته باشیم که اخلاق مندرج در یشتها را یک  
 یک شرح دهیم سخن بدرازا خواهد کشید بناچار دامنه سخن کوتاه گرفته  
 گوئیم که در هر یک از یشتها اخلاق مخصوصی غلبه دارد مثلاً در رشن یشت  
 از عدل و انصاف سخن رفته است در فقرات آن یشت یک یک هفت کشور  
 روی زمین از قله کوه هرا و کنار دریای فراخکرت گرفته تا با آسمان و کره ماه  
 و خورشید و ستارگان و فضای فروغ بی پایان (ایران) و عرش اعظم (گرزمان)  
 شمرده شده و در هر جائی که رشن یعنی عدالت باشد تمنّای داشتن آن  
 گردیده است در فروردین یشت به بذل و بخشش توصیه شده است  
 فروهرهای درگذشتگان که در آخر هر سال در هنگام جشن فروردین (نوروز)  
 از آسمان برای دیدن و سرکشی باز ماندگان فرود می آیند بخصوصه  
 امیدوارند که باز ماندگان آنان در راه خدا انفاق کنند تا آنان خوشنود و

دلیری و عدل و  
 سخاوت و علم و  
 خوش بینی

سفت است یعنی منسوب بآریا همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم نگارنده در هر جائی از یشتها که باین کلمات برخوردم آنها را بآریائی و آریا ترجمه کردم شاید صواب در این بود که بایرانی و ایران ترجمه کنم تا سراحته معلوم باشد که تا بچه اندازه وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است شکی در این نیست که ایرانیان خود را در قدیم آریائی می نامیده اند داریوش بزرگ در کتیبه فارس (نقش رستم) نیز خود را آریائی خوانده است از این قرار «من داریوش هستم پادشاه پادشاهان (شاهنشاه) پادشاه ممالک و اقوام بسیار پادشاه این زمین بزرگ و فراخ پسر گشتاسب هخامنشی از فارس هستم و پسر کسی که از فارس است آریائی و آریاژاد هستم» در فارس هخامنشی آریا airya. معنی ایرانی است همچنین هرودت مینویسد (مادها را در قدیم آریائی میگفتند)<sup>۱</sup> مختصراً کلمه اثیرییه در اوستا و آریا در فارس و ایرانی در فارسی یکی است مطابق آنچه در فوق از کتیبه داریوش نقل کردیم در فقره ۵۶ از تشریشت آمده است «اگر تشر را (فرشته باران را) معزز بدانند. ممالک آریائی (ایران) لشکر دشمن داخل نشود نه سیل نه زهر نه گرد و نه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته دشمن» در خصوص کشور مرکزی که موسوم است خونیرث و مسکن ایرانیان است رجوع کنید بصفحه ۴۳۳ تا آنکه علاقمندی ایرانیان نسبت بخاك شان بخوبی از مندرجات اوستا بر میآید اما این علاقه مانع نشده است که ممالک دیگر هم بنیکی یاد شود در فقرات ۱۴۳ و ۱۴۴ از فرور دین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان بفروهرهای باك مردان و زنان ممالک خارجه که از چهار مملکت آنها اسم برده شده و در جای خود شرح خواهیم داد درود فرستاده شده است

نجات نخواهد دید منتقل گردیم و آن علاقه مخصوصی است «آنچه را که ما امروز وطنپرستی میگوئیم» که نیاکان ما بخاک خویش داشته اند برخلاف آنچه جسته جسته از این و آن شنیده میشود که ایرانیان قدیم علاقه بوطن خود نداشته اند و نمیدانیم که مأخذ این خیال بی اساس از کجاست از کتاب مقدس ایرانیان بخوبی برمی آید که ایرانیان فاقد این حس نبوده اند گذشته از آنکه مورخین قدیم هم ایرانیان را علاقمند بخاکشان ذکر کرده اند در کتابی که باسم قیصر موری کیوس Maurikios موسوم گردیده از مورخین سیزانس قرن ششم میلادی نقل شده است که (ایرانیان بوطنشان علاقمند هستند) و بعد شرحی در دلاوری و نظم و ترتیب آنان در جنگ نقل گردیده است و باید بنظر داشت که این اقرار از زبان دشمنان است با آنکه در طی مندرجات خود چندین ناسزا و دشنام برای ایرانیان پسندیده اند ولی اوصاف مشهوره آنان را نمی توانسته اند که منکر شوند<sup>۱</sup>

گذشته از این آیا از کتیبه های شاهنشاهان هخامنشی این علاقه سبب بایران مشحون نیست پس تمامی داریوش از درگاه اهورا مزدا که این (خاک دچار سپاه دشمن و خطای و دروغ مباد) چه معنی دارد؟ آیا در عهد خود او که سلطنت مقتدری در روی زمین باقی نگذاشته بود احتمال میرفت که پای دشمن بخاک ایران رسد تا ما دعای مذکور را از برای بقای سلطنت خود او تصور کنیم نه از برای ایران الی الابد

در اوستا مکرراً بکلمه ائیریه سولاس برمیخوریم چنانکه در خرداد یشت فقره ۵ و آبان یشت فقرات ۴۹ و ۵۸ و ۶۹ و ۱۱۷ و تشریشت فقرات ۶ و ۳۶ و ۵۶ و ۵۸ و ۶۱ و مهریشت فقره ۴ و اشات یشت فقره ۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۶ و ۶۹ و وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره این کلمه صفت است یعنی آریائی (ایرانی) همچنین کلمه دیگر ائیرین سولاس که در اشات یشت فقره ۱ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۹ و غیره آمده نیز

## ملحقات یشتها

در آغاز و انجام هر يك از یشتها نمازها و ادعیه مخصوصی تکرار میشود که در کلیه آنها یکسان است مگر اینکه در هر يك از آنها اسم فرشته مخصوص همان یشت ذکر شده از یشتهای دیگر امتیاز مییابد

نمازهایی که در آغاز می آید بر حسب ترتیب از این قرار است

اول نمازی است بزبان یازند پنم یزدان

پس از آن خشنوتره *سپنتامینو* . . . که از گاتها یسنا ۵۰

فقره ۱۱ میباشد معنی آن چنین است از خوشنودی اهورا مردا و شکست اهریمن آنچه را که موافقت با اراده اوست (خداست) بجای می آورند

پس از آن فرستویه *سپنتامینو* . . . (فقط در هر مزد یشت

می آید) که از یسنا ۱۱ فقرات ۱۷-۱۸ برداشته شده است معنی آن چنین است من موظفم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک یندار نیک گفتار نیک کردار باشم من مصمم که آنچه از پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک است بجای آورم و آنچه از پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت است دوری نمایم

ای امشاسپندان من ستایش و بیایش تقدیمتان میکنم آنها را در

اندیشه و گفتار و کردار نثاران میسازم آنها را بطیب خاطر تقدیم میکنم و نیز جان خود را<sup>۱</sup>

پس از آن نماز معروف 'شم و هو' *سپنتامینو* . . . سه بار تکرار

میشود که جای آن در یسنا ۲۷ فقره ۱۴ است و معنی آن را در فقره ۲۳ از هر مزد یشت ملاحظه خواهید کرد

پس از آن فره ورانه *سپنتامینو* . . . که در اعتراف بدین

زرتشتی است جای آن در یسنا ۱۱ فقره ۱۴ میباشد معنی آن چنین است من مقربم که مزدا پرست و پیرو زرتشتم دشمن دیوها و دوستار کیش اهورا هستم

۱ این جمله اخیر از گاتها یسنا ۳۳ فقره ۱۴ میباشد

غایت آمال

اینک باید دید که غایت آمال و آرزو و انتهای مقصود در مزدیسنا کدام است از پارسائی و پرهیزکاری و راستی و درستی و پاکی و کار و کوشش و دلیری و راد مردی و داد و دهش و دانش و خوش بینی و وطن پرستی و نوع دوستی و غیره نتیجه دنیوی معلوم است که خوشی و آسایش و آرامش و کامرانی و شادمانی و ناز و نعمت و عزت و سرافرازی است پس از سر آمدن دوره زندگانی خرم و خوش غایت آمال هم از برای سرای دیگر موافق با مسلک تصوف ایران در فقره ۲ از یسنای ۴۰ (هفتن یشت بزرگ) این طور بیان شده است «توای اهورا مزدا از برای مادر این جهان و جهان معنوی این پاداش را مقرر داشتی تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم با تو و باراستی جاودان بسر بریم»

بسبرد بدست هر يك از ما	ز ر تشت کلید رستگاری
شایسته بار گاه مزدا	فرمود که مرد گردد از کار
در گیتی پر ز شور و عوغا	راهی نبود جز از (اشوئی)
هشدار هم از سراب و صحرا	زینهار میپوی راه دیگر
تا گردی ز آن سعید فردا	از بهر کمال نفس خود کوش
کوگشته مطیع امر والا	آری گردد مطاع آن کس
و از (وهمن) خیمه ساز بر پا	در دل علم (اشا) بر افراز
رو آر بدوات (خشترا)	ار کشور بی زوال خواهی
زنگ دل خود ز کینه بزدا	از (ار متی) آن فرشته عشق
باشد رهبر بکار دنیا	ای خوش آن کس که عشق وی را
کردد همه را برادر آسا	گیرد دستی ز بینوایان
ماند پا دار (مزدیسنا)	تا نام ز راستی است با یا

اشوئی پاکی تقدس  
وهمن منش پاک = بهمن  
ارمتی فرشته عشق و تواضع = سفند ارمد  
خشترا قدرت و سلطنت ایزدی = شهر یور



این طور اهورا مزدا ی رایومند فرهمند را خوشنود ساخته اورا ستاش و نیاش  
میکنیم و خورسند مینمائیم و بر او آفرین میخوانیم

در انجام یشتها اول دعائی بزبان بازند (هرمزد خدای ....) می آید که آهسته  
خوانده میشود پس از آن نماز معروف بتا اهو ... که دوبار  
تکرار میگردد و جای آن در یسنا ۷۲ فقره ۳۱ است پس از آن یسنیمچه  
... که در آن از ایزد مخصوص همان یشت بهمان ترتیبی که در آغاز  
آن یشت ذکر شده یاد میگردد و سپس اشم و هو ... می آید در فقره ۳۳ از هرمزد  
یشت معافی این سه دعا را ملاحظه خواهید کرد پس از آن اهمائی ریشچه  
... که از یسنا ۲۷ فقره ۹ میباشد پس از آن هزنگرم  
... پس از آن حَسیم آونگه ... پس از آن باز  
اشم و هو . . . برای معافی این ادعیه رجوع کنید بفقره ۳۳ از هرمزد یشت

در متمم این اعتراف . مناسبت وقت بفرشته یکی از اوقات پنجگانه و همکارانش درود فرستاده میشود مثلاً اگر یشتی در هاونگاه « فرشته موکل این وقت و یارانش اینطور یاد میشود » تعظی خوشنودی و آفرین (باد) بهاونی مقدس و سرور تقدس تعظی خوشنودی و آفرین (باد) به ساونگهی (دسدهسدهسده) و ویسه مقدس ۱

همینطور است در سایر اوقات روز که رفتون و اُزیرن و اُشهن باشد ۲ پس از آن از این دمنخوس همان یشت یاد میشود مثلاً

۱ رجوع کنید بخورشید نایش قمره ۱۰

۲ اوقات پنجگانه روز و فرشتگان موکل بر آنها

(۱) هاونی «دسدهسدهسده» هاونگاه از بر آمدن خورشید تا نمروز و فر وقت نیز هاونی گفته میشود یکی از فرشتگان همکار و باور او موسوم است به سا فرشته ایست که بافروتن چاریایان بزرگ گاشته شده است و دیگری ویسه ایست که مستحفظ ده است

(۲) ریثون «دسدهسدهسده» رفتونگاه از نمروز تا عصر یکی از همکارا به فرادت فشو «دسدهسدهسده» فرشته ایست که بافروتن چاریایان خرد دیگری زتوم «دسدهسدهسده» فرشته ایست که مستحفظ ناحیه است

(۳) اوزیه ایریس «دسدهسدهسده» اُزیرنگاه از رفتون تا سرب یکی از است به فرادت ویر «دسدهسدهسده» فرشته ایست که بافروتن انسان گا دیگری دخیوم «دسدهسدهسده» فرشته ایست که مستحفظ انالت است

(۴) اثیوی سرور «دسدهسدهسده» اویه نرترمگاه از سرش همکاران او موسوم است به فرادت ویسم هوجیاتی «دسدهسدهسده» ایست موکل بر رستنیها و دیگری زر و شروتم «دسدهسدهسده» فرشته مکر حکومت زرتشتوم یعنی رئیس روحانی (مسمغان) است

(۵) اوشهن «دسدهسدهسده» اوشهنگاه از نیمشب تا بر آمدن خورشید موسوم است به برجیه «دسدهسدهسده» (برنج) فرشته ایست موکل بر حیوانات و د فرشته مستحفظ خان و مان است در زمستان که روزها کوتاه است فقط چهار رفتون ساقط میشود و هاونگاه از بر آمدن خورشید تا اُزیرنگاه امنداد به بندهش فصل ۲۵ قمره ۹) در خصوص اوقات روز رجوع کنید به یسنا فقرات مذکور بر میآید که مهر ورام واردیهشت و آذرو آیم نات و آبان ویرتات و سروش و رشن و اشتات نیز از یاران و همکاران پنج فرشته در خصوص فرشتگان مستحفظ خان و مان و ده و ناحیه وایالت و زرتشتو ۴۳۰ همین کتاب

## هرمزد

پیکرش مانند روشنی و روانش بسان راستی است <sup>۱</sup>

خدای یگانه حضرت زرتشت در اوستا موسم است به اهورمزد

در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی اورمزداه میباشد امروز در فارسی هرمزد بفتح میم و هرُمزد بضم میم و اورمزد و هورمزد گوئیم در فرهنگهای فارسی بعلاوه آنکه کلمه مذکور را بمعنی خدا ضبط کرده اند هرمزد و اشکال دیگر آن را نیز مرادف با کلمه برجیس و زاوش دانسته بمعنی ستاره مشتری گرفته اند

قدیمترین شعرای ایران هم آن را بمعنی مذکور استعمال کرده اند از آنجمله بوشکور گفته است فروتر ز کیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد <sup>۲</sup>

در ادبیات فارسی بستاره اسم هرمزد داده شد که نزد یونانیان با اسم زوس Zeus و بعدها نزد رومیها با اسم ژوپیتر Jupiter اسم بزرگترین پروردگار آنان هم بوده است <sup>۳</sup> و چه تسمیه ستاره مشتری را بهرمزد نمیدانیم چیست ابداً مناسبتی در اوستا و آئین مزدیسنا بنظر نگارنده نرسید چه اهورامزداي ایرانیان مانند زوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست در واقع بهیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد نه با خدايان سومر و آگاد و اشورو بابل و فنیسی و مصر و نه با پروردگاران یونان و رُم حتی باهیچ یک

۱ پرفیوریوس Porphyrius در توصیف Oromazes اورمزس (اهورامزدا) از زبان مغهای ایران

۲ لغات اسدی فرزد گیاهی است که در تالسان و زمسان سبز است در عربی ثیل خوانند

۳ کلمه زاوش یا زواش که در همه فرهنگها ضبط است و شعرای قدیم بمعنی مشدري استعمال کرده اند بنظر میرسد که مانند کلمات درهم و دینار و الماس و دیهیم و غیره اصلاً یونانی و از زوس zeus مشتق باشد اورمزدی گفت

حسودانت را داذه بهرام نحس تراهره کرده سعادت زواش

لغات اسدی



فقره ۱۴۶ و زامیاد یشت فقره ۹۲ و فرکرد نوزدهم و ندیداد در فقره ۳۴ مزد اهورا آمده است همین طور است در کلیه خطوط میخی پادشاهان هخامنشی یعنی که همیشه اهورا مقدم به مزدا و پیوسته بآن است مگر بطور استثنا در کتیبه ارخشیارشا در فارس اهورا جدا از مزدا دیده میشود<sup>۱</sup> اینک به بینیم معنی این دو کلمه که هریک جداگانه یا پیوسته بهمدیگر اسم مخصوص خدای زرتشت گردیده چیست اهورا در اوستا و اسور در وید برهمنان هر دو از ریشه اسو که بمعنی مولا و سرور است میباشد در نزد هندوان اسور غالباً از برای پروردکاران بزرگ استعمال شده است و بخصوصه در وید عنوان وارونا varuna میباشد این عنوان نیز در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار باسان داده شده است<sup>۲</sup> در اوستا هم کلمه اهورا بمعنی بزرگ و سرور از برای فرشتگان مثل مهر و آبان نیا آمده است<sup>۳</sup> و نیز در گاتها و سایر جزوات اوستا بمعنی امیر و فرمانده و بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است<sup>۴</sup>

مزد در اوستا یسنا ۴۰ (هفت ها) فقره اول بمعنی حافظه میباشد در خود گاتها یسنا ۴۵ فقره اول مزد بمعنی بحافظه سپردن و بیاد داشتن است این کلمه در سانسکریت مذس Mīdhas که بمعنی دانش و هوش است میباشد بنابر این وقتی که مزدا برای خدا استعمال شده از آن معنی هوشیار و دانا و آگاه اراده کرده اند<sup>۵</sup> از آنچه گذشت اهورا مزدا بمعنی سرور دانا

1. Anraha. Mazdaha

Xerx. Pers. C § 3

Die keilinschriften der Achemeniden Von weissbach

۲ رجوع شود به D)âus Asura Ahura, Mazdâ und die Asuras S. 84-87 Von Bradke

و به Erânische Alterthumskunde Von Fr. Spiegel Bd. II S. 21-28

۳ رجوع کنید به مهر یشت فقره ۲۵ و فقره ۶۹ و یسنا دوم فقره ۵

۴ رجوع کنید به یسنا ۵۲ قطعه ۹ و بهرام یشت فقره ۳۷ و آبان یشت فقره ۱۵ و

تیر یشت فقره ۳۶ و فروردین یشت فقره ۶۳

۵ رجوع شود به کلمه مزداه Mazdâh در

Altiranisches Worterbuch von Bartholomae

و به Die Iranische Religion von Jackson S. 632-33 (Grundr. der irani-Philologie)

Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 26.

و به

از خداوندان هندو مثل اندرا Indra و وارونا Varuna و غیره که روزی معبود و مسجود ایرانیان هم بوده اند مناسبتی ندارد اهورامزدا ی زرتشت در وحدت و قدرت و خلاقت فقط با یهو موسی قابل مقایسه است

شاید عظمت اهورا و مشتری را بتوان وجه مناسبت قرار داد چه مشتری از بزرگترین سیارات بشمار است یا آنکه تأثیر نفوذ یونانی را در آن مدخلیت داد کلمه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً بمعنی خداست پس از گذراندن چندین هزار سال باین ترکیب در آمد نخست از دو کلمه اریائی بمعانی مختلف بتوسط پیغمبر زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید پس از چندین قرن از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان فرس یعنی زبان دوره هخامنشی شد پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا بما فارسی زبانان رسید

از ترکیب خود کلمه قدمت و فرسودگی سفر چندین هزار ساله پیدا است قرن‌ها لازم بود که کلمه اوستائی ترکیب خصوصی گرفته تا از پانصد و بیست سال پیش از مسیح به بعد همیشه بشکل معین اور مزداه زینت ده کتیبه های پادشاهان هخامنشی شود چه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست کلمه مذکور دارای ترکیب فرس نیست بسا اهورا و مزدا جدا از همدیگر استعمال شده است مثلاً در یسنا ۲۸ قطعه اول مزدا تنها برای خدا آمده است در قطعه هشتم همین یسنا اهور تنها استعمال شده است باز در همین یسنا در قطعه پنجم نخست اهور و پس از فاصله چندین کلمات دیگر مزدا آمده است در قطعه ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اهور دیده میشود در قطعه دوم مزدا اهور استعمال گردیده است همین طور است در سراسر گاتها در هر جایی از گاتها که این دو کلمه با هم آمده است مزدا مقدم باهور است چنانکه در قطعه یازده یسنای ۲۸ پیغمبر گوید «تو ای مزدا اهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود» برعکس گاتها در سایر جزوات اوستا همیشه این دو کلمه با هم آمده اهورا مقدم بمزداست مگر بطور استثناء بتقلید گاتها در فروردین یشت

مواعظ در آن روز بکلی نو و مایه تعجب شنوندگان بوده است خود زرتشت بیز میگوید که ستایش و نیایشش نو است و پیش از او کسی نسروده است<sup>۱</sup> بی شک در چنین روزی با آواز بلند مردم خطاب کردن «ای کسانیکه از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید اینک بخاطر تان بسپريد که مزدا در تجلی است نکند دروغ پرستان شمارا فریفته زندگانی دیگر سراي را تباہ کنند»<sup>۲</sup> بسیار خطر ناک و سبب انقلاب عظیم بوده است چنانکه از تعاقب مردم مجبور بفرار گردید و خود گوید «ای مزدا بکدام خاک فرار کنم بکجا رفته پناه جویم . . . ای اهورا تو مرا مانند دوستی در پناه خود بگیر»<sup>۳</sup> بقول مستشرق دانشمند مرحوم آلمانی پروفیسور بار تولومه پیغمبر ایران برای آنکه جان از خطر بدر برد با چند تن از یارانش از بیراه و بیابان راه سیستان پیش گرفت تا آنکه دور از دیار خویش در مشرق ایران بقول سنت در هنگام هجوم ارجاسب دیویسنا که داستان آن مفصلاً در کتب بهلوی و شاهنامه مندرج است شهید مواعظ توحید خویش گردید و در راه خدای یگانه اهورامزدا جان فدا نمود در مدت عمرش دچار ستیزه و دشمنی امرا و پادشاهان دیویسنا بود و غالباً در گاتها از آنها شکایت میکند<sup>۴</sup> البته جان فشانی زرتشت بیهوده نبود اثرات مواعظ او قسمت بزرگی از دنیای متمدن قدیم ره وحدت پرستی پیش گرفت و از پرستش خدای با آن همه عظمت و جبروت که در جهان زبرین و زیرین فرماندهی جز او نیست و آنچه هست در دست قدرت اوست و مقامش در فضای بی پایان نور است و آنچه در جهان بدیدگان مسرت بخشد چه از فروغ خورشید و سپیده دم صبح درخشان جمله از پی تعظیم و تسبیح اوست<sup>۵</sup> در ایرانیان علو همتی تولید کرد و نفخه از رشادت و دلیری بآنان دمید که در سایه آن بانتهاء درجه اقتدار رسیدند پادشاهان هخامنشی که خود را در روی زمین مظهر تسلط و قدرت

۲ یسنا ۴۵ قطعه ۱

۱ یسنا ۲۸ قطعه ۳

۳ یسنا ۴۶ قطعه ۱ و ۲

۴ یسنا ۳۲ قطعه ۹ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۱

۵ یسنا ۵۰ قطعه ۱۰

میباشد اهورامزدا بواسطه زرتشت اسم خدای یگانه ایرانیان گردید بگروه  
 پروردگاران اریائی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است  
 داغ باطل زده و دیورا که بمعنی خداست غول و گمراه کننده خوانند  
 از آن روز به بعد در ایران زمین خدا پرست موسوم است به مزدیسنا  
 مشرک و پیرو دین باطل دیویسنا خوانده شد

بعثت زرتشت از طرف اهورامزداي آفریننده زمین و آسمان کسیکه همیشه  
 بوده و خواهد بود کسیکه از همه چیز آگاه و همه را بینا ست بزرگترین  
 وقایع تاریخی جنس بشر است چه تا آنروز از برای اقوام آریائی تصور این مسئله  
 دشوار بود که یک خدا به تنهایی بتواند این همه کارهای مهم بسازد آسمان  
 باین زرگی و زمین باین پهنی و کوههای بلند و سراسر دریاهای فراخ  
 و همه جانوران و جنس بشرو گیاهها را کار دست یک اوستاد بداند اقوام  
 آریائی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش یا آنچه بنظرشان  
 باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه جمله را خدائی دانسته از بی شکرانه  
 بخشایش و نعمتی که از این قوای طبیعت بآنان میرسید سجده میکردند هم چنین  
 از قوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب  
 و گزند میدیدند مثل رعد و برق و غیره هر یک را جداگانه پروردگار  
 غضب آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری  
 مینمودند فدیة و قربانی میآوردند زرتشت بقوم خود گفت آنچه در بالا و  
 پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است جز از او کسی شایسته  
 ستایش نیست و آنچه مایه رنج و آسیب تست با آن بستیز جنس زشت و  
 و ستمکار از فدیة و تضرع تو خوب نگردد نسبت به نیک نیکی بجای آر و نسبت  
 به بدکینه و رز چنان کن که بدی از جهان بر خاسته نابود گردد و سراسر  
 جهان را خوبی فرا گیرد تو باید آن کسی را باستایش پارسای خود بستائی که  
 همیشه مزدا اهورا نام دارد <sup>۱</sup> کسیکه بضد دروغ پرست بازبان و فکر و  
 دست ستیزگی کند خوشنودی مزدا اهورا را بجای آورد <sup>۲</sup> البته این گونه



سال ۳۰۴ میلادی در گذشته است فیلسوف دیگر یونانی فیثاغورس معروف را که در نیمه قرن ششم پیش از مسیح میزیسته است از شاگردان زرتشت شمرده در شرح احوالش مینویسد فیثاغورس بخصوصه در راست بودن توصیه مینمود و در سر آن پا فشاری میکرد بعقیده او فقط بواسطه راستی است که انسان شبیه بخدا تواند شد زیرا خداوند را چنانکه او از مغها تعلیم یافته است همان خداوندیکه آنان اورمزش مینامند جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی آنچه پرفیریوس از ربان مغ های ایران در وصف هرمزد مینویسد بکلی مطابق آئین زرتشتی است گذشته از آنکه همه مورخین قدیم صفت راستی ایرانیان و مغها را ستوده اند خود اوستا بخوبی گواه صدق قول فیلسوف یونانی است در فقره ۸۱ فروردین بشت آمده است «(اهورامزدا یککه) فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است و اشکالیکه پذیرد زیباترین اشکال امشاسپندان است» بلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در سال ۱۲۵ در گذشته است مفصلاً از اهورامزدا صحبت میدارد بی شک مطالب عمده اش از کتاب مفقود شده تئوپومپوس Theopompus مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است از جمله مینویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هرمزس اشبه است به نور و ارمانیوس Aremanios (اهریمن) اشبه است بظلمت و جهل و نیز مؤرخ مذکور مینویسد که بقول ایرانیان هرمزس از نور تولد یافت اوزنیوس Eusebius نقل از فیلوس بیبلیوس Philo Byblus (۸۰ - ۱۳۰ میلادی) از زبان زرتشت میگوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نخستین و فنا ناپذیر و جاودانی نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم بی مانند و بی نظیر است آفریننده کلیه چیزهای نیک است خود بهترین نیکی است فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است اوست بدر نظام و آئین و عدالت کسی است که از خود تعلیم یافت ساده و رسا و داناست یگانه موجود قانون مقدس طبیعت است» هر چند که مادر اوستا بجائی بر نمیخوریم که اهورامزدا بعقاب تشبیه شده باشد نظر بسایر او صافیکه فیلوس از اهورامزدا میشارد از

اهورامزدا خوانده دارای فرو شکوه ایزدی میدانستند نمیخواستند که در روی زمین مانند اهورا در عالم مینوی بادیگری در سلطنت شریک باشند آنچه در عظمت اهورامزدا در گاتهای زرتشت میخوانیم تقریباً همان آهنگ را از کتیبه های داریوش بزرگ میشنویم فقط داریوش از طرف اهورا برای شهر یاری جهان گماشته شد و زرتشت در گاتها برای رهنمائی جهان برانگیخته گردید داریوش گوید «بغ بزرگ است اهورامزدا کسیکه این زمین بیا فرید کسیکه آن آسمان بیا فرید کسیکه انسان بیا فرید کسیکه از برای انسان بخشایش و نعمت بیا فرید کسیکه داریوش را پادشاه نمود پادشاه (اقوام) بشمار فرمانده ممالک بسیار»<sup>۱</sup> نیز ممد مسئله فوق خبری است که هرودت از خشیارشا پسر داریوش بزرگ نقل میکند پس از آنکه خشیارشا غوغای مصر را فرو نشاند قصد آتن نمود سران و بزرگان و امرای ایران را از برای مشورت به حضور خواند

در طی خطابه مفضل شاهنشاه گوید «پس از فتح آتن و مطیع ساختن ممالک همسایه آن ایران را جز از آسمان حدود و بغور دیگری نخواهد بود خورشید بجائی نخواهد تابید که بیرون از حدود خاک ما باشد من سراسر اروپا را خواهم در نور دید همه روی زمین را یک کشور خواهم ساخت»<sup>۲</sup>

کوس عظمت خدای ایرانیان بهمه جادمیده افلاطون فیلسوف معروف (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) اول یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده اش زرتشت اسم میبرد ولی غالب مورخین یونی معاصرین پادشاهان هخامنش در طی اخبار راجع بایران باهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود داده زوس گفتند پس از استیلای اسکندر و بعدها بواسطه وسعت خاک رُم و همسایه شدن با ایران مراوده میان ایران و اروپا زیاد تر گردید و غالباً مورخین خدای ایرانیان را با اسم مخصوصش نامیده اُورمزس Oromazes یا هورُمزس Horomazes نوشته اند فیلسوف یونانی پرفیریوس Porphyrius که در

Die Keilinschrift der Achämeniden Von Weissbach NRa § 1. ۱

Herodote V 118 ۲

اشخاص هم هست

در یک کتیبه اشور که از قرن هشتم پیش از مسیح میباشد از یک ماد مزدک نام اسم برده شده است و اسم مزدک معروف نیز که در عهد ساسانیان ادعای پیغمبری نموده و در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲ میلادی فرمان قباد کشته شده است از همین مزدا میباشد

در فروردین یشت بفروهر اوساذن Usadhan پسر مزدیسنا نامی یعنی پرستنده مزدادرو در ستاده میشود<sup>۱</sup> بخصوصه در عهد ساسانیان اسم هر مزد بسیار معمول بوده است چهارتن از پادشاهان سلسله ساسانی باین اسم نامزد بوده اند نخستین آنان پسر شاپور اول<sup>۲</sup> یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان موسوم بوده است بهرام هر مز بنا شده هر مزد اول بقول حمزه اصفهانی شهر مذکور از بناهای اردشیر پاپکان است و اصلاً رام اردشیر هر مزد بوده است در زمان یاقوت حموی شهر مذکور را مز خوانده میشده است امروز محل مذکور رومز گفته میشود<sup>۳</sup> آری هر گوشه از ایران گویای داستان و گواه قر و شکوه و بزرگی دیرین است در ایران قدیم و حالا هم نزد زرتشتیان هر یک از سی روز ماه با اسم یکی از فرشتگان و ایزدان است به نخستین روز اسم خداوند داده موسوم است به هر مزد پیش از ظهور حضرت زرتشت اسم معمولی خدای ایرانیان بنوع بوده است در کتیبه سارگون پادشاه اشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته با اسم یک ایرانی نامزد به بگ داتی بر میخوریم که در جنگی اسیر گشته بفرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند بگ داتی درست بمعنی بغداد است که هنوز در کنار دجله یاد آور خدای قدیم ایرانیان است کوه بیستون که امروز در سینه اش بزرگترین کتیبه های دنیا نقش و حافظ اعتبار نامه عهد درخشان هخامنشیان است اصلاً بغستان بوده است اسم هفتمین ماه فرس که در همین بغستان یا بیستون محفوظ مانده است باگ ایادیش بوده است که بمعنی

۱ فروردین یشت فقره ۱۲۱

۲ ورا پادشا نام کرد اورمزد که سر وی بداند در میان فرزد فر دوسی

۳ رجوع شود به معجم البلدان یاقوت و به Brünfähr von Marquart S. 145.

سر عقاب یک معنی مجازی، سیار عالی اراده کرده است لابد مرغیکه نقل میکنند همان است که در اوستا سنن Saena آمده است و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردید عجالتاً همین اشاره اکتفاء نموده نادر بهرام پشت مفصل تر از آن صحبت بداریم شاید در تشبیه مذکور هوش عقاب یا اقتدار آن اراده شده باشد نزد بسا از اقوام قدیم هند و ژرمن عقاب نشانه اقتدار بوده است از جمله علم ایران قدیم نقش عقاب داشته است و رُمها نیز دارای همین لوا بوده اند حالیه علامت المان عقاب است چنانکه روسیه پیش از انقلاب بولشویکی دارای آن بوده است در کتب مذهبی برهمنان بسا از پروردگاران مثل اندر Indra و آگنی Agni بعقاب تشبیه شده اند سوم (هوم) نیز در ریگ وید بهمین مرغ تشبیه گردیده است<sup>۱</sup> کرُیزسموس Chrysoëmus (۳۴۷-۴۰۷ میلادی) مینویسد مغها در سنایش خدای خویش چنین میسرایند « رسا و نخستین گرداننده گردونه کمال (چرخ جهان) آگاسیاس Agathias (۵۳۶-۵۸۲ میلادی) میگوید ایرانیان بدو اصول اعتقاد دارند یکی از آن خوبی است و دیگری از آن بدی در میان موجودات آنچه نیک است از اصل نیک برخاست و این خدای خالق نیکی را اورمیس داتس Ormisdates (هرمزد) مینامند

کلیّه از برای یونانیان فهمیدن خصایص اهورا مزدا آنطوریکه در آئین مزدیسنا است دشوار بوده است بکنه معانی آنچه ایرانیان از خدای قادر و بگانه و غیر مرئی خود ذکر میکردند نمی رسیده اند چه خدای بزرگ آنان زوس بکلی از معنویات بری تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است<sup>۲</sup> از جمله دلایلی که مستشرقین برای قدمت زمان زرتشت ذکر کرده اند یکی همین اسم خدای پیغمبر ایران میباشد که از زمان بسیار قدیم برای تیمن و تبرک جزء اسامی اشخاص گردیده چنانکه امروز هرمز از اسامی

Atharvaveda VII 7

۱ Die Altepersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz S. 8. رجوع شود به

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 261.

و ۲ Die Religion u. Sitte der Perser nach griech. u. rom. Quellen von Rapp. و S. 47-53.

که بمعنی خرد مقدس است و از آن قوه عامله اهورامزدا اراده شده است در مقاله بعد در جزو امشاسپندان صحبت خواهیم داشت و نیز در طی مقاله امشاسپندان معانی کلمات و همن و اردی بهشت و شهر یور و سفندارمذو خورداد و مرداد که گاهی از فرشتگانند و گاهی از صفات خاصه اهورامزدا حل خواهد شد عجله بدو صفت دیگر اهورامزدا که غالباً در اوستا بآنها برمیخوریم اشاره کرده میگذریم اولی آنها کلمه خورنه و نت *X<sup>v</sup>arenah<sup>v</sup>ant* میباشد که در ادبیات زرتشتیان خره مند شد و در فرهنگهای فارسی فرمند ضبط است و شعراء قدیم استعمال کرده اند معنی آن دارنده فرو شکوه میباشد در مقاله زامیادیشتم مفصلاً از فر یا ختره صحبت خواهد شد دوم کلمه رثونت (*rəvant*) است که در تفسیر پهلوی را یومند شد و بهمین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ ماند معنی آن دارنده جلال و شکوه و فروغ میباشد ریوند اسم محل قدیم نیشاپور (ابر شهر) که بواسطه آتشکده معروف آذر برزین مهر زیارتگاه مشهور ایران قدیم بوده است از همین کلمه اوستائی رثونت است<sup>۱</sup>

همانطوریکه در عهد پیشین از کلمه بگ بغداد ساخته شده است و امروز از کلمه خدا خداداد درست کردیم در اوستا نیز اهورداد و مزداداد بمعنی آفریده اهورا و ساخته مزدا آمده است اولی کم و دومی بسیار استعمال گردیده است ۲ کلمه ایزد که در فارسی بمعنی خدا هم میباشد بمعنی شایسته ستایش است در اوستا برای اهورامزدا استعمال شده است ولی غالباً یزت اسم گروهی از فرشتگان است که اهورامزدا در سر آنها جای دارد اینک چند کلمه از نقوش و آثاریکه در ایران از روزگاران قدیم بجا مانده و باشکال اهورامزدا معروف است صحبت میداریم

نخست در کوه بیستون در بالای کتیبه داریوش نقش برجسته ای بشکل آدم تاج بر سر با شهر بزرگ دیده میشود همین شکل در نقش رستم هم موجود

۱ رجوع شود به معجم البلدان یا قوت و به کتابها ترجمه نگارنده مقاله زرتشت صفحه ۲۴

۲ تلفظ درست این دو کلمه *Ahuradhāta* و *Mazdadhāta* میباشد

پرستش بنگ است در دهم ماه باگ ایادیش مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح داریوش بزرگ به گمانای مغ دست یافته وی را با بزرگترین یارانش بکشت تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون آورد<sup>۱</sup> بقول هرو دت این روز را عید می گرفتند با اسم جشن مغ کشان<sup>۲</sup>

لابد بنگ اسم مطلق همه پروردگاران بوده است در کلیه کتیبه هخامنشیان اهورامزدا بنگ بزرگ خوانده میشود در خود اوستا فقط چند باری بنگ بمعنی خدا و ایزد آمده است غالباً بمعنی اصلی خود که بخت و بهره و برخ باشد استعمال گردیده است اسمیکه امروز معمولاً بآفریدگار میدهیم خدا یا خداوند میباشد که بعینه مثل اهورا هم اسم باری تعالی است و هم بمعنی امیر و مولا و بزرگ و صاحب میباشد خانه خدا و یا کد خدا و خدایگان غالباً در نظم و نثر فارسی برای امیر و پادشاه و سرور و صاحب آمده است<sup>۳</sup> خدای در پهلوی ختای میباشد از کلمه ختاد مشتق شده است یعنی از خود آفریده از خود برخاسته و گفیم که اولین روز ماه موسوم است به هرمزد همچنین روز هشتم و یازدهم و بیست و سوم هر ماه نیز بشکل دیگری دارای اسم هرمزد است روزهای مذکور موسوم است به دین یا دی که بمعنی آفریدگار است و از کلمه اوستائی دذوه dadhvali مشتق است اشتباه نشود با دین که اسم روز بیست و چهارم ماه است و از کلمه اوستائی دئن daena که بمعنی کیش و آئین است آمده است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت برای آنکه سه روز مذکور بهمدیگر مشتبه نشود هریک را به روز بعدش نسبت داده گفتند دین بآذر دین بهمردین بدین یا دی بآذر و غیره از کلمه سپنتامینو

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach S.19

Herodote III 79

۲

۳ زن کازراز چیز شد رهنمای چنین گفت یکرور با کد خدای فردوسی

۴ رجوع شود به کلمه Xvadata در

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn

و به

Persische Studien von Hübschmann

و به

Études Iraniennes par Darmesteter 1 p. 7

و به

است در بالای آن بخط میخی نوشته است منم پادشاه کورش هخامنشی اما نقوشیکه از پادشاهان ساسانی در نقش رستم و نقش رجب و غار شاپور از اردشیر اول و شاپور اول و بهرام اول مانده است سواری نگین اقتدار بشاه سوار طرف مقابلش میدهد بی شک اهورامزدا از آن اراده شده است چه در نقش مذکور (در نقش رستم) در روی شانه اسب سوار مقابل اردشیر بخط بهلوی نوشته شده است این مجسمه خداوند اهورامزداست هیچ جای تردید نیست از آنکه این نقوش از تأثیر نفوذ یونانیها و رُمها باشد چه آنطوریکه اهورامزدا در اوستا توصیف شده است صورت خارجی و جسمانی نپذیرد پیش از آنکه بتجزیه هرمزدیشت که مختص بخدای بزرگ است برسیم از بوی خوش مورد که در سنت گیاه مخصوص آفریدگار است نگذریم در کتاب بندهش آمده است که مورت یا سمن مخصوص باور مزداست <sup>۱</sup> در کتات مذکور نیز بهریک از فرشتگان و ایزدان گل یا گیاهی مخصوص است که هریک بحای خویش گفته شود

مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نه بیند مخصوص اهورامزدای جاودانی گردید <sup>۲</sup> همان اهورامزداییکه بیغمبرش در ناتما با و مناجات کرده گوید

ای مزدا همان که ترا با دیده دل نگریسته در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سرآغاز که توئی سرانجام که توئی پدر منش پاک که توئی آفریننده راستی که توئی داور دادگر <sup>۳</sup>  
اینک هرمزدیشت

این یشت که در سر بیست و یک یشت اوستا جای داده شده است در واقع فهرستی است از اسامی و فضایل اهورا

۱ بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴

۲ مورد بخصوص در میان اقوام آریائی مقدس است هنوز در آلمان در شب عروسی تاجی از شاخه های مورد ساخته بسر عروس میگذارند در خانه های زرتشتیان ایران غالباً درخت مورد دیده میشود

۳ یسنا ۳۱ قطعه ۸

است جمعی از مستشرقین گمان کرده اند که آن اهورامزدا باشد گرچه هیچ جای تعجب هم نیست که ایرانیان در مراوده با بابلیها بزرگ نفوذ آنان رفته از برای اهورامزدای غیرمرئی و معنوی خویش بتقلید پروردگاران بابل شکلی درست کرده باشند چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده میشود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکار است ولی هرودت مورخ معتبر یونانی که از حیث زمان بسیار متأخرتر از داریوش ثانی نقش مذکور است صراحةً مینویسد «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه و معبد و محراب برپا کنند و بنظر آنان کسانی که آنها را میسازند بعمل خطا و ناصوابی مرتکب میشوند بعقیده من از این جهت که ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند از آنکه پروردگاران شان بشکل انسان باشند»<sup>۱</sup>

گروه دیگری از مستشرقین میگویند که نقش مذکور فروهر اهورا مزداست و امروز زرتشتیان پیروان اهورامزدا نیز بهمین عقیده هستند شاید از حقیقت هم دور نباشند چنانکه در فروردین یشت و در مقاله متعلق بآن خواهیم دید که همیشه در هر جا و هر حال از فروهر پاکان و بیکان یاری طلب میشود بخصوصه پادشاهان در میدانهای جنگ فتح و پیروزی خود را از یرتو یاری فروهرها میدانسته اند در صورتیکه اوستا از برای خود اهورامزدا فروهری قائل باشد ابدأ بعید بنظر نمیرسد که پادشاهان در نقش مذکور برای برتری و پیروزی خویش از نخستین و بزرگ ترین و بهترین و خوبترین و استوارترین و داناترین و زیباترین و دادگرتین و برترین فروهر اهورامزدا یاری خواسته باشند<sup>۲</sup> و نیز ممکن است که شکل مذکور فروهر خود پادشاه باشد چه در خرابه دشت مرغاب در آنجائیکه روزی قصر سر سلسله شاهنشاهان هخامنشی کورش بزرگ برپا بوده است در بهلوی قبرش معروف بقبر مادر سلیمان در روی پاره سنگی شکل مرد بلند بالائی دیده میشود که از دو طرف شهرهای بسیار بزرگ گشوده تاجی مثل تاج فرعونهای مصر بر سر گذاشته دستها را بسوی آسمان بلند کرده

Herodote J. 131 . . . . . ۱

۲ فروردین یشت قمره ۸۰





از فقره ۱-۶ از اسامی اهورا مزدا که بطور عموم مقدس ترین کلام  
رحمانی و مؤثرترین ادعیه است صحبت میشود

از فقره ۷-۸ اهورا بیست و یک اسم خود را برای زرتشت می‌شمرد  
در این جا متذکر میشویم که در فقره ۸ گوید دوازدهمین نام من اهوراست  
و در آخر همین فقره گوید بیستمین نام مزد است

از فقره ۹-۱۱ اثر و خاصیت اسامی فوق بیان میشود  
از فقره ۱۲-۱۵ دوباره اهورا مزدا سی و چهار اسم دیگرش را  
برای پیغمبرش ذکر میکنند

از فقره ۱۶-۲۰ در تأثیر و قوت اسامی خداست

از فقره ۲۰-۲۲ دعا و ستایش است

فقره ۲۳ نماز معروف یثا اهو وئیریو . . . . . میباشد

از فقره ۲۴-۳۲ ظاهراً متعلق باین یشت نیست و در بسیاری از  
از نسخ خطی قدیم هم نوشته نشده است بنا بقولی متعلق به همین یشت است

فقره ۳۳ دعای معروف اشم و هو . . . است که این یشت با آن

ختم میشود

## هر مزد یشْت

۱ زرتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفریننده جهان مادّی ای پاک در کلام مقدس (۴۴۶) چه چیز قادر تر چه چیز پیروزمند تر چه چیز بلند رتبه تر چه چیز برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۲ چه چیز پیروزمندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصوصیت دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسر جهان مادّی چه چیز بیشتر در اندیشه (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادّی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند؟

۳ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس قادر تر پیروزمند تر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثر تر است؟

۴ این پیروزمندترین این چاره بخش‌ترین است این است آنچه بهتر بخصوصیت دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادّی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادّی بهتر وجدان را پاک کند؟



۵ زرتشت گفت ای اهورامزداي پاک مرا از آن اسم خود که بزرگتر و بهتر و زیباتر و در روز واپسین مؤثر تر و فیروزمندتر و چاره بخش تر و بهتر بخصومت دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز °°

۶ تا آنکه من بهمه دیوها و مردم ظفر دایم تا آنکه من بهمه جادوان و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان نه جادو و نه پری °°

۷ آنگاه اهورامزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال کنند اسم من است <sup>۱</sup> دوم کسی که گله و رمه بخشیده است سوم کسی که توانست چهارم بهزین راستی پنجم (مظهر) گلیه بعم پاک آفریده مزدا ششم منم خرد هفتم منم خرد هشم منم دانائی نهم منم دانا °°

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمند ترین چهاردهم (منم) کسیکه دست خصومت باو رسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسیکه یاداش (هریک را) در خاطر نگهدارد هفدهم (کسیکه) همه را نگهبان است هیجدهم همه را در مان بخش است نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا °°

۱ یعنی که اهورامزدا سرچشمه علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سؤال نمود



۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا با نیاز برانده زور بستائی ۲  
(این چنین) من اهورامزدا برای یاری و پناه بسوی تو آمیم سروش  
مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب ها و گیاه ها و فروهر پاکان  
(نیز) برای یاری و پناه بسوی تو آیند ☸

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهی غلبه نمودن است بخصومت دیوها و  
مردم و جادوان و پری ها به کاری ها و کربان های ستمکار و  
راهزنان دو پا و گمراه کنندگان دو پا و گرگهای چهار پا ☸

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا  
برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس در همه  
روزها و شب ها این اسامی را آهسته زمزمه کن ☸

۱۲ من پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان منم شناسنده و مقدس ترین خرد  
چاره بخش نام من است چاره بخش ترین نام من است پیشوانام من است  
بهترین پیشوانام من است اهورا نام من است مزدا نام من است پاک  
نام من است پاکرین نام من است فرهمند نام من است فرهمندترین نام من  
است بسیار بینا نام من است بسیار بینا تر نام من است دوربین نام من  
است دور را بهتر بیننده نام من است

---

۲ زور در اوستا  $\text{Zaōthra}$  عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره  
که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و مخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن  
استعمال گردد بمنزله آب مقدس عیسویان eau bénite میباشد





۱۳ یاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفریدگار نام من است  
نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است  
پرورنده نام من است کلام پرورش نام من است جویای سلطنت نیکی  
نام من است کسیکه بیشتر جویای سلطنت نیکی است نام من است شهریار  
دادگر نام من است دادگرترین شهریار نام من است ۵۵

۱۴ (کسیکه) نفرید نام من است (کسیکه) فریفته نشود نام من است  
(کسیکه) به ستیزگی غلبه کند نام من است (کسیکه) بیک ضربت فتح  
کند نام من است (کسیکه) همه شکست دهد نام من است آفریننده گل  
نام من است بخشاینده تمام نعمت ها نام من است بخشنده بسیار خوشیها  
نام من است بخشایشگر نام من است ۵۵

۱۵ (کسیکه) باراده خود نیکی کند نام من است (کسیکه) باراده خود  
پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است  
نیرومندترین نام من است پاک نام من است بزرگ نام من است  
برازنده سلطنت نام من است سلطنت براننده ترین نام من است دانا  
نام من است دانا ترین نام من است (کسیکه) دور را نگران است نام  
من است این چنین است نامهای (من) ۵۵

۱۶ و کسیکه از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسامی را  
آهسته زمزمه کنان و با آواز بلند در روز و شب بخواند ۵۵



۱۷ کسیکه (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جائی بجائی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند \*

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کار در کارگر شود نه تبرزین نه تیر نه خنجر به گرز که از طرف خشمی که باطنش پر از دروغ است بدو حواله شود سنگ های فلاخن بدو نرسد ☸

۱۹ و این بیست اسمی مانند جوشن پشت سرو زره پیش سینه بضد گروه غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا<sup>۱</sup> و کیا ذه تبه کار<sup>۲</sup> و بضد اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کنند ☸

(۱) وَرِنا وَاَسَدُ (Varena) اسم مملکتی است مستشرقین را در سر تعین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پتسحوارگر (Pataxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنابر این مملکت مذکور در ناحیه کوپستانی جنوب فققاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در قمره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است رجوع شود به دارمستر Z. A. 2. 14 و به گیکر G. I. R. Ph. 2. 39.

(۲) کِیَاذَه وَاَسَدُ Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کش و غیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده.

၁၇ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

၁၈ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

၁၉ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

၂၀ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

၂၁ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

၂၂ ခုနှစ်ကလေးများ၏ အသက် ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်မှာ ၁၀ နှစ်အောက်တွင် နေထိုင်သူများ၏ အရေအတွက်ထက် ပိုမိုများပြားသည်။

۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوریکه بنزد او اطاعت و منش پاک مقام نژیده داوریکه تو خود او را خواستاری ای مزدا ۱ ॐ

۲۱ درود ضرّ کیانی ۲ درود بآریاویج ۳ درود به سَوَکَ (Saoka) ۴ درود به آب دائی تیا (Dāityā) ۵ درود به آب اردوی ناهید ۶ درود بهمه موجودات پاک یتا هو . . . مازند بهترین سرور (زرنشت) بهترین داور است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد اشم و هو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۷ ॐ

۲۲ ما میستائیم اهورا وئیر یا را ۸ اشا و هیشتا بیکوترین امشاسپند را می ستائیم ۹ توانائی و قوّت و زور و پیروزی و فرّ و نیرو را میستائیم

(۱) این فقره بدون کم و زیاد از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ برداشته شده است (۲) در خصوص فرکیانی رجوع کنید به میادیش و مقاله معلق بآن (۳) آریا ویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است بقول بند هش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشمند المانی مار کوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد وندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است مناسب آنکه در فقره مذکور از زمستان سج این مملکت صحبت شده است مارکورات آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سرد ترین مملکت است رجوع کنید به Erānsfähr von Marquart p. 155

(۴) سَوَکَ (Sacka) دستبند فرشه ایست که بصحت و خوشی و نرقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوی سَوَکَ گردید (۵) دائی تیا اسم رودی است در آریا ویج برخی از مستشرقین آنرا رود آرس دانسته و برخی دیگر زرافشان (۶) رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله معلق بآن (آنان) (۷) رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتا (۸) مقصود از اهورا وئیر یا همان ناز معروف یتا هو وئیر یو میباشد (۹) اشا و هیشتا یعنی امشاسپند اردی بهشت رجوع کنید به مقاله امشاسپند ان و به اردیشت



اهورامزداي را يومند (و) فرهمند را مبدستائيم<sup>۱</sup> ینگه هاتام . . .  
 اهورامزدا درمیان موجودات از زنان و مردان می شناسد آن کسی را  
 که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین یاداش بخشیده خواهد شد  
 این چنین مردان و این چنین زنان را ما میستائیم ۰۰

۲۳ یثا اهو و ئیریو . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور  
 است کسیکه بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منش بیک را بسوی مزدا  
 و شهر یاری را که بمنزله نگهبان بی چارکان قرار داده شد بسوی  
 اهوراآورد درود و ستایش و قوت و نیرو خواستارم از برای  
 اهورامزداي را يومند و فرهمند اشم و هو . . . راستی بهترین  
 نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار  
 بهترین راستی است ۰۰

۲۴ ای زرتشت تو باید همیشه کسی را که دوست است از دشمن بدخواه حفظ  
 کنی تو نباید رواداری که دوست را بمعرض خطر اندازی مگذار که  
 از صدمه برنج افتد مگذار آن مرد آئین شناسیکه از برای ما (و) امشاسپندان  
 نیاز بزرگ یا کوچکترین فدیة میآورد از مال خود محروم گردد ۰۰

۲۵ این است و هو من آفریده من ای زرتشت این است اردیبهشت آفریده  
 (۱) در خصوص دو صفت را يومند و فرهمند رجوع کنید به مقاله هرمزد صفحه ۴۳





من ای زرتشت این است شهر یور آفریده من ای زرتشت این است  
سندارمذ آفریده من ای زرتشت اینانند خرداد و مرداد هر دواز  
آفریدگان من پاداش پاکانیکه بسرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد ۵۵

۲۶ . . . . ای زرتشت یا ک بواسطه قوه روحیه و علم من<sup>۱</sup>  
زندگانی آینده چگونه خواهد بود و در انجام رندگانی چگونه باید باشد ۵۵<sup>۲</sup>

۲۷ هزاردرمان ده هزار درمان سپندارمذ (برساد) ۳ و با (یاری) سندارمذ  
خصومت دیورا از هم پائیده و پریشان کنید گوسهایش را بدرید دستهایش  
را سهم به بندید اسلحه اش را در هم شکنید او را به زنجیر در کشید بطوریکه  
(هماره) در بند باشد ۵۵

۲۸ ای مزدا آبا پیرو دین پاک بدروغ پرست غلبه خواهد نمود<sup>۴</sup> پاکدین  
بدروغ ظفر خواهد یافت دینداران راست به پیروان دروغ چیر  
خواهند شد مای ستائیم قوه شنوائی اهورامزدا را کد کلام مقدس

(۱) چند لغت در این فقره طوری خراب شده است که معنی از آنها مفهوم نمیگردد  
(۲) این دو جمله از گاتها یسنا ۲۸ فقره ۱۱ و یسنا ۳۰ فقره ۴ اقتباس گردید (۳) این  
دعا غالباً در اوستا تکرار شده است در فقره فوق هزار و ده هزار چاره و درمان و درود  
از طرف سپندارمذ برای دینداران تمنا شده است ولی در جاهای دیگر بطور مطلق آمده  
ست (۴) این جمله از گاتها یسنا ۴۸ فقره ۲ اقتباس گردید



را نیوشید مامی ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود مامی ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز بانیاز، رازنده زور میستائیم ۵۵

۲۹ زرتشت گفت باین وسیله شما را بزیر زمین برانم بواسطه دبدگان سفندارمذ را هنر برمین افکنده شود ۵۵

۳۰ هزار درمان ده هزار درمان (برساد)

فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوانونت Asmō Xʷanvant ۲ میستائیم پس از آن من میخوام که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستایم (فروهر) گئوکرنه Gaokerena توانا و مردا آفریده را می ستائیم گئوکرنه Gaokerena ۳ توانا و مردا آفریدد را می ستائیم ۵۵

۳۱ ما می ستائیم قوّه شنوائی اهورامزدا را که کلام مقدّس را نیوشید، ما می ستائیم قوّه حافظه اهورامزدا را که کلام مقدّس را حفظ نمود

(۱) اوشیدم اوشیدرنه (Ušī. dam) اوشیدرنه (Ušīdarena) هر دو اسم یک کوه می باشد که در بالای آن زرتشت باهام غیبی رسید بقول ندهش در سسنان واقع است در تفسیر پهلوی اوستا اوش داشتار Ušdaštār گردید معنی لفظی آن هوش بخشنده است (۲) اسموخوانونت Asmō Xʷanvant اسم یکی از نخستین پیروان زرتشت است در فرودین یش در جایی که بفروهر همه پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده میشود اسموخوانونت در سر آنها جای داده شد معنی لفظی آن فروغ آسمان میباشد (۳) اسم درختی است آنرا هوم سفید تصوّر کرده اند در تفسیر پهلوی گوگردن شد بقول ندهش بزرگ ایندرخت در میان اقبانوس فراخ کرت روئیده است برای آنکه مورد صدمه اهریمنی واقع نشود ماهی کر Kara برای محافظت آن کهاشته شده است \*



ما می ستائیم زبان اهورامزدا را که کلام مقدّس را بیان نمود آن کوه اوشیدم اوشیدرنه را شبانه روز با نیاز برازنده زور میستائیم اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است ۵۵ (سه بار تکرار میشود)

۳۲ سفندارمذ مقدس کارساز را میستائیم . . . . .<sup>۱</sup> از اینجهت میخواهیم آن کسی را که بزرگتر از همه است آن اهورامزدا را بزرگ و سرور خود قرار دهیم اهریمن نابکار را براندازیم تا خشم اسلحه خونین آژنده را برافکنیم تا دیوهای مازندران را برانیم و دروغ پرستان ورنه را بر اندازیم تا رایومند و فرهمند اهورامزدا را بلند سازیم تا امشاسپندان را بلند سازیم تا ستاره با شکوه پر فروغ تشر را بلند سازیم تا مرد پاک را بلند سازیم تا کلیّه مخلوقات پاک خرد مقدّس را بلند سازیم ۲ ۵۵

۳۳ اشم وهو . . . . . راستی بهترین نعمت وهم (مایه) سعادت است از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است  
(کسی که ترا بساید) تو باو فر و فروغ باو ندرستی باو دوام بدن و پیروزی بدن باو دولت بسیار خوشی بخشنده باو بیز فرزندان برازنده باو عمر بلند (و) طولانی باو فردوس پاکان (و) روشنائی کلیّه لدات بخشنده (عنایت کنی) ۳  
اشم وهو  
هزار درمان ده هزار درمان (برساد)  
اشم وهو  
ای مزدا بیاری من بشتاب ۵۵ ۵۵

- (۱) چند کلمه در این فقره خراب شده بطوری که معنی در سنی از آن مفهوم نمیشود  
(۲) تمام جلات این فقره تا سر فقره ۳۳ بدون کم و زیاد از فقرات اول و دوم یسائی ۷۲ برداشته شده است  
(۳) این جمله از یسائی ۲۷ فقره ۹ میباشد به یسائی ۶۸ فقره ۱۱ نیز رجوع کنید



## امشاسپندان

امشاسپند اسمی است که بیگ دسته از بزرگترین فرشتگان مزدینا داده شده است امشاسپندان جمع آن است امشاسپند و امهوسپند و امهوسفند نیز گفته اند زراشت بهرام گوید ز امشاسپند آنکه بگزیده تر بنزدیک زردان پسندیده تر در خود اوستا امشَ سپنتَ هوشیاسَ سپنتَ آمده است این کلمه مرکب است از سه جزء نخستین آنکه از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم باندک تفاوتی در سربیک رشته از لغات دیده میشود این جزء را امروز در فارسی غالباً به نا تغییر میدهیم مثلاً آگنا از لغات فرس هخامنشی در فارسی میشود ناگه و کلمه اوستائی و پهلوی آن آبَ میشود ناب آخوشنوت و آکران یعنی نا خوشنود و بیکران اپوثر اوستا را باید به بی فرزند و آن اُمت پهلوی را به نومید ترجمه کرد پادشاهان سلسله ساسانی خود را در کتیبه ها و در روی مسکوکات شاهنشاه ایران و آن ایران (غیر ایران) میخوانده اند<sup>۱</sup> کلمات امرداد و ناهید و انیران که هر یک بجای خود گفته شود دارای همین جزء میباشد

دومین جزء که عبارت باشد از *مَشّ* بمعنی مرگ است و با کلمه *Mar* که در کتیبه های *هخامنشی* و *اوستا* بمعنی مردن است از یک ریشه و *بن* میباشد و نیز از همین ریشه است کلمات *مرتیا* *Martiya* در کتیبه ها و *میشیا* *Mašya* در *اوستا* که بمعنی درگذشتنی و *فناپذیر* و مردم آمده است در گاتها کلمات *مَشّ* *Maša* و *مرت* *Marcta* نیز بمعنی انسان و بشر و درگذشتنی میباشد کلمات مذکور در تفسیر *پهلوی* به مرتّم ترجمه گردید مردم که در فارسی بجای انسان عربی است بمعنی مردنی و درگذشتنی و *فناپذیر* است ۲

۱ رجوع شود به Grundriss der iranischen Philologie erster Band 2 Abteilung Neupersische Schriftsprache von P. Horn S. 193.

۲ رجوع شود به گاتها یسنا ۲۹ قطعه ۱۱ یسنا ۴۶ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۵ قطعه ۵ و یسنا ۲۹ قطعه ۷





سپنت مینو و بعدها اهورامزدا را در سر آنها قرار داده گفتند هفت امشاسپندان از این قرار هر مزد بهمن اردی بهشت شهریور سفندارمذ خرداد و امرداد در اوستا و هومناه اشاو هیشتا خشتراسپنت آرمی هروئات و امرتات میباشد در مقاله گذشته از هر مزد صحبت داشتیم اینک چند کلمه از سپنت مینو گفته پس از آن میرویم بر امشاسپندان

جزء اولی این کلمه را که سپنت باشد معنی کردیم جزء دوم آن هنوز در زبان ادبی مستعمل و آنرا بمعنی بهشت و فردوس گرفته اند ناصر خسرو علوی گوید این یک سوی دوزخت همیخواند و آن یک سوی ناز و نعمت مینو در خود اوستا مینو (Mainyu) آمده است و بمعنی خرد و روح و جوهر است مینو Mainyava صفت است بمعنی روحانی و معنوی ریشه این کلمه من میباشد که در اوستا بمعنی اندیشیدن است در سانسکریت مایو Manyu و در یونانی ماتیس Mantis و در لاتیخی ممی memini جمله از یک اصل است در فرس هخامنشی نیز بمعنی اندیشه است توکی دیدس Thukidides مورخ یونانی که در قرن پنجم پیش از مسیح میزیسته است و مورخ دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos (قرن اول میلادی) از اریامنس (اریامنس) پسر داریوس بزرگ اسم میبرند معنی این اسم آریا نهاد یا آریا سرشت میباشد<sup>۱</sup>

بخصوصه کلمه دشمن ترکیب قدیمی خود را خوب محفوظ داشت و معنی آن بدخواه و بداندیش میباشد چه دُر و دُش بمعنی بد و زشت است چنانکه در کلمات درخیم (بد سرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا)

بنابر آنچه گذشت سپنت مینو را میتوان به عقل مقدس و خرد پاک ترجمه نمود اینک به بینیم که در اوستا سپند مینو دارای چه مقامی است و مقصود از آن چیست در گاتاهای یسنا ۴۷ که خود موسوم است به سپنت مینو در هر شش قطعه این ها از سپنت مینو یا خرد مقدس صحبت شده است بطوریکه ابداً جای تردید نیست که آنرا غیر از اهورامزدا بدانیم در نخستین قطعه این یسنا خرد مقدس و آئین ایزدی یکجا نامیده شده است و انسان

در اینجا متذکر میشویم که مشیا و مشیوئی Mařya و Mařyōi در  
 بندهش بجای آدم و حوای اقوام سامی است در زبان قوم اوستی Ossethi که  
 در اطراف کوههای شمالی و جنوبی قفقاز سکنی دارند و خود را ایرون (ایران)  
 مینامند و اصلاً ایرانی نژاد هستند کلمه مرگ بمعنی زهر است از این جهت احتمال  
 داده اند که مار (حیّه عربی) بمناسبت خطر مرگ و آسیب و زهرش  
 از همان ریشه کلمه فرس مر که بمعنی مردن است باشد<sup>۱</sup>

سومین جزء سپنت بمعنی سود و فائده و مقدّس و درمان بخش  
 میباشد در سانسکریت سونت آمده است سپنت و سونت هردو از ریشه  
 و بُن کلمه آریائی سو میباشد سوا savā که غالباً در گانها و اوستا استعمال  
 شده است شکل دیگری از کلمه سپنت میباشد گذشته از آنکه این کلمه  
 در جزو اسم دوازدهمین ماه سال (اسفند ماه) در زبان ما باقی است اسم  
 گیاه معروف اسپند که تخم آبراهنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب  
 چشم بد دود میکنند از همین لغت اوستائی است<sup>۲</sup> کلمه گوسپند که امروز  
 بجای کلمه میش استعمال میشود در فرگرد ۲۱ و ندیداد فقره اول بمعنی  
 گاو پاک آمده است در خود اوستا مئش مئش مئش برای گوسفند استعمال  
 شده است سپند نیز کوهی است در سیستان اسدی در گرشاسب نامه گوید  
 یکی شهر بدیشت اسپند کوه بسی رهنان گشته آنجا گروه در شاهنامه هم  
 غالباً از این کوه اسم برده شده است بخون نریان کمر را به بند برو تازیان تا  
 بکوه سپند اسم خاص اسفند یا و که در اوستا سپنتودات و سپنتودات میباشد  
 بمعنی بخشیده سپنت (خدای مقدّس) است از آنچه گذشت معنی مجموع  
 کلمه امشاسپند میشود بیمرگ مقدّس یا مقدّس فنا ناپذیر و مقدّس جاودانی

گفتیم که این اسم بیک دسته از بزرگترین فرشتگان مزدیسنا داده شد

Handbuch der Avestasprache von Geiger.

Altiranisches Worterbuch von Chr. Bartholomae

Altpersische Keilschriften von Fr. Spiegel.

Grundriss der Neupersischen Etymologie von P. Horn

۲ یارم سپند اگر چه بر آتش می فکند از بهر چشم تا نرسد مرورا گردند

اورا سپند و آتش ناید می بکار باروی همچو آتش و با خال چون میند (حفظه باد غیسی)

۱ رجوع شود به

و به

و به

و به

ن جای داده اند در هیچ جای از گناها بکلمه امشاسپند  
ولی همه آنها مکرراً در گناها آمده تقریباً در هریک از قطعات  
نات و صفات اهورامزدا میباشند بسا در یک قطعه برخی از آنها  
ی دیگر از فرشتگان هستند و این از خصایص دین زرتشتی است که هر  
خداوند فرشته نگهبان جنس بشر است در یسنا ۴۷ در قطعه اول  
ن امشاسپند ذکر شده اند از این قرار «نسبت به خرد مقدس  
(و آئین ایزدی) نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بجای  
میشود که اهورا توسط خسترا و آرمی بها کمال (هروتات) و  
مرتات) بخشند»

ی حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدس  
را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از منش پاک  
ست و خواه از کاربازوان و کوشش پارسا، در یسنا ۵۱ قطعه ۷  
کسیکه ستوران و آب و گیاه و جاودانی (مرتات) و کمال (هروتات)  
خرد مقدس (سنت مینو) و بواسطه وهومناه بمن قوه و  
ن»

طور است در سراسر گناها بطوریکه تفکیک آنها از همدیگر دشوار  
جه گناها را مشکل ساخت در سایر قسمتهای اوستا این کلمات  
ستعمال شده است مگر آنکه شخصیت آنها ثابت تر گشته و مجموع  
ند داده از فرشتگان بزرگ شمرده اند چنانکه املائک  
رای آنکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش  
قی است در رابطه باشد این فرشتگان را واسطه قرار داده از برای  
به قائل شده اند یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی آنچه  
وجود میگذرد کلیه بدستکاری این گناشتگان صورت میپذیرد  
کنندگان مشبّت و اراده خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی  
نخستین بار بکلمه امشاسپند برمیخوریم در هفت پاره (هپتن هایتی)  
قره ۴ میباشد چه پس از گناها هفت پاره از قدیمترین جزوات

باید نسبت بآنها نیک اندیش و نیک گفتار و نیک رفتار باشد و بآن وسیله بکمال و حیات ابدی نائل گردد در قطعه دوم دگر باره انسان را نادای تکلیف خود خوانده نسبت بخرد مقدس اعمال نیک خواسته میشود در قطعه سوم آمده است ای مزدا توئی پدر مقدس این خرد در قطعه ۴ گوید که بتوسط این خرد مقدس گناه کاران و دروغگویان برفتند و پیروان راستی روی نجات یابند در قطعه پنجم بدست یاری خرد مقدس از اهورامزدا پاداش اعمال تمنا میشود در قطعه ششم پاداش و سزای اهورامزدا از این خرد مقدس شامل حال پیروان آئین راستین و کیش دروغین میگردد<sup>۱</sup> در بسنا ۴۴ قطعه هفت زرتشت میگوید ای مزدا من میکوشم که ترا بتوسط خرد مقدس آفریدگار کل<sup>۲</sup> شناسم

از این چند فقره بخوبی بر میآید که سپنت مینو واسطه است میان اهورامزدا و بندگان چنانکه سایر امشاسپندان میان انسان و آفریدگار واسطه قرار داده شدند

ستیزه خرد خبیث انگره مینو یا اهریمن همیشه در مقابل سپنت مینو یا خرد مقدس است نه در مقابل اهورا چنانکه در هر جای از گاتها که از خرد خبیث ذکری شده است آن را در مقابل خرد مقدس می بینیم از این قبیل است در بسنا ۴۵ قطعه دوم در مقاله آئین زرتشت مفصلاً از سپنت مینو و انگره مینو صحبت داشتیم فقط در اینجا میافزائیم از آنکه بعدها اهریمن در مقابل اهورامزدا تصور شد برای این است طرف مقابل او که سپنت مینو باشد گاهی بجای اهورامزدا آمده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۲۸ نظیر این در تورات هم دیده میشود بسا روح مقدس برای خود بهو استعمال شده است از این قبیل در کتاب اشعیاء نبی (Yesaja) باب ۴۸ فقره ۱۶ و باب ۶۳ فقره ۱۰ از این جهت است که بعدها خود اهورامزدا بجای سپنت مینو در سر امشاسپندان قرار داده شد و نیز پس از افتادن سپنت مینو از سر امشاسپندان برای تکمیل نمودن عدد هفت سرش را در آخر از سر امشاسپندان<sup>۳</sup> ۱ رجوع شود به گاتها بسنا ۴۷ ترجمه نکارنده

تا بعد دوباره مفصل تر از آن صحبت<sup>۱</sup> بداریم که امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت آدی تیا Aditya هندو عدد هفت بنا بشواید وید و اوستا از زمان بسیار قدیم میان هندو و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است در گانها یسنا ۳۲ قطعه ۳ از هفت بوم هپت بومی (hapta būmi) صحبت شده است زرتشت از دیو پرستان شکایت نموده گوید که بواسطه دروغ و خود ستائی در روی هفت بوم از خود شهرتی انداختید در سایر قسمت های اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور Karšvar) سخن رفته است<sup>۱</sup> در زبان ادبی ما غالباً به تقسیم هفتگانه زمین برمیخوریم. مرور زمان و بواسطه انقلاب زبان هفت بوم گاتها بهت اقلیم تبدیل یافت<sup>۲</sup> در کتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفتگانه زمین سپت دیو<sup>۳</sup> یا (septa dvipa) صحبت شده است<sup>۴</sup>

هفت پاره (هپتن هایتی) پس از گانها از قدیمترین جزوات اوستا محسوب است از حیث عبارت و زبان مثل گانهاست ولی بنثر از این جهت آنرا از ادبیات کاسانیک می شمرند چنانکه از اسم آن برمیآید این قسمت از اوستا بهت فصل یا ها منقسم گردید از یسنا ۳۵ شروع یافته با یسنا ۴۲ ختم میشود<sup>۴</sup> گذشته از اوستا و مسائل مذهبی بسا در تاریخ ایران بعدد هفت اهمیت مخصوصی داده شده است بی شک آنرا باید از اثر نفوذ مذهبی دانست

هرودت می نویسد که قلعه همدان پایتخت پادشاهان ماد دور تا دور دارای هفت دیوار بوده کنگرهای آنها سفید و سیاه و سرخ ارغوانی و آبی و زرد نارنجی رنگ شده بود و برجهای دو دیوار داخلی با صفحات سیم و زر پوشیده بوده است

۱ رجوع کنید به اوستا تیر یشت فقره ۴۰ و به یسنا ۶۵ فقره ۵

۲ گوئی اندر کشور ما بر نمیخیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی برخواست خاقانی شیروانی

شیخ سعدی

هفت اقلیم از بگیرد پادشاه همچنان در فکر اقلیم دیگر

۳ رجوع شود به Ostranische Kultur von Geiger S. 300-304.

۴ اساساً هفت ها عبارت بوده از هفت فصل بعدها یک فصل کوچک افزوده شد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده در مقاله گاتها به هفت ها و بمقاله هفت تن یشت بزرگ در همین کتاب

اوستا بشمار است چیزیکه در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است

در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین باین عدد برمیخوریم بعدها یهودها نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیّاره بابل ترتیب داده فرمانفرمائی هریک از روزهای هفته را یکی از آنها برگذار کرده اند رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای بهرام (مرّیخ) میکائیل بجای تیر (عطارد) زدکائیل بجای برجیس (مشتری) انائیل بجای ناهید (زهره) سبات ئیل یا کفرائیل بجای کیوان (زحل) ۱ اساساً هفت پروردگاران سامی بسا بیشتر از ظهور اقوام سامی مثل بابلیها و اشورها در سرزمین عراق حالیه وجود داشته و متعلق اند بقوم سُومر Sumer که در جنوب عراق سلطنت داشته است گرچه هنوز نمیدانیم که از کدام برآد بوده است و آثار خطوط میخی که از آن پیدا شد نزدیک بهیچ یک از زبانهای متداولی امروز نیست آنچه محقق است این است که سومرها سامی نرآد نبوده اند تمدن آنان تا بسه هزار سال پیش از مسیح میرسد ۲ بی شک مأخذ مقدس بودن عدد هفت در نزد اقوام سامی از اثر نفوذ سبّارات سبعة است که از پروردگاران سومر محسوب بوده است شماره هفت نیز مستقلاً در میان تمام اقوام هند و ژرمن مقدس بوده است و در قدمت آن شواهد بسیار داریم در نزد یونانیان قدیم عدد هفت مخصوص اپولون (Appolon) که خداوند طبابت و شعروصنعت است بوده است هفت روز مانده بمآه نو برای او قربانی میکرده اند برای آنکه سخن بد رازانکشد از سایر اقوام هندوژرمن صرف نظر کرده فقط از آریائیها یعنی هندو و ایرانی صحبت میداریم عحالة در این جا اشاره میکنیم

۱ رجوع شود به Altorientalischen Geisteskultur von Alfred Yerima Leipzig 1913 S. 164.

۲ رجوع شود به Weltgeschichte, heraus. v. L. M. Hartmann Gotha 1919 erster Band Geschichte des alten Orient von Klaber S. 30—35.

ایستاده است هفت تن میشوند شاید از آنان چنانکه پروفیسور اندر آس Andreas گمان میکند نمایندگان شش طایفه و قبیله فارس که هرودت از آنها اسم میبرد و ذکرش گذشت مقصود باشد

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمیخوریم که در کارنامک اردشیر پاپکان از هم آوردان و دشمنان اردشیر نخستین شاهنشاه ساسانی شمرده میشود گرچه دانشمند المانی نولدکه Nöldeke هفتان را از هفت ستارگان سبّاره مقصود دانسته است که در نزد ایران قدیم نحس و شوم بوده است بنابر این اسم مذکور برای توهین باو داده شده است

این وجه تسمیه بسیار بعید بنظر میرسد بی شک از هفتان هفت امشاسپند اراده شده است یکدسته از اسامی ایرانیان با کلمه بوخت که از فعل بوختن و بختن و در بهلولی بمعنی نجات دادن و رهانیدن است ترکیب شده است مثل سه بوخت یعنی هومت هوخت هورشت (پندار نیک گفتار نیک کردار نیک) نجات داد پنج بوخت یعنی اهنودا شود اسپنتمد و هوخشر و هشتواشت (پنج گاهها) نجات داد هم چنین است ماه بوخت و بزدان بوخت هفتان بخت همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد شده است<sup>۱</sup>

فیلسوف عرب جا حظّ که در سال ۲۲۵ هجری وفات یافت در کتاب خویش المحاسن والاضداد مینویسد که در جشن نوروز و مهرگان در دربار پادشاه ساسانی در خوانچه ای هفت شاخه از درختهاییکه مقدّس میشمرند مثل زیتون و بید و انار و به و غیره میگذاشتند و در هفت پیاله سگّه سفید و نو می نهادند هنوز هم در ایران در جشن نوروز آراستن خوانچه هفت سین معمول است و آن عبارت است از هفت چیز که بحرف سین شروع شده باشد در کیلان خوانچه هفت سین برای جشن عروسی هم مرسوم است هفت پیکر که عبارت

Artachachir Papakan von Th. Nöldeke S. 49-50.

۱ رجوع شود به

رجوع شود به چهار مقاله احمد بن عمر علی النظامی الروعی السرقندی به حواشی

میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹-۲۴۰

و به ایران شاه عبّی ۱۹۲۵ ص ۱۲

Iranisches Namenbuch von Justi.

و به

باز همین مُورخ مینویسد که داریوش بزرگ با شش نفر دیگر از شرفاء ایران که باخودش هفت تن بودند دست بهم داده تا گماتای مُغ را (اسمردیس غاصب) از تخت براندازند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنشی برقرار نمایند در طّی راه به بعضی از آنان تردیدی روی داد و خواستند خصومت و جنگ را بضد گماتا بتأخیر اندازند که ناگاه هفت جفت شاهین را در تعاقب یک جفت کرگس دیدند و این را بقال نیک گرفته فوراً با داریوش هم رأی شده کار گماتا را ساختند<sup>۱</sup> بقول هرودت در عهد هخامنشیان هفت قبیله در فارس بوده اند اشک اول را هفت تن از بزرگان بالای تخت نشانده اند در عهد ساسانیان نیز هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند<sup>۲</sup>

در تورات در کتاب استرداستانی از پادشاه آخشورش (خشیارشا) مذکور است در طّی این داستان چندین بار بعدد هفت برمیخوریم نخست پادشاه بر صد و بیست و هفت مملکت سلطنت داشت ضیافتی که پادشاه در دارالسلطنه خویش شوشن (شوشتر) داد هفت روز طول کشید هفت تن از خواجه سرایان پادشاه را خدمت میکردند

هفت کس از بزرگان فارس و ماد که از مقرّ بان پادشاه بودند در مجلس ضیافت حضور داشتند استر یهودیه که از جمله زنان سرا پرده پادشاه بود و بواسطه وجاهت خود مخصوصاً طرف توجّه گردیده و بعدها سبب نجات یهودها از قتل عام شد در سال هفتم سلطنت آخشورش داخل قصر سلطنتی گردید<sup>۳</sup>

قبر کورش بزرگ در دشت مرغاب در روی یگ مُفّه از سنگ مرمر که دارای هفت پله است ساخته شده است در فارس در دخمه پادشاهان هخامنش معروف به نقش رستم در بالای گور داریوش در جزو نقوشات از دو طرف شش نفر نیز منقوش است که با مجسمه خود پادشاه که در وسط

<sup>۱</sup> Herodote III, 76

<sup>۲</sup> L'Empire des Sassanide par Christensen p. 6 et. 8

<sup>۳</sup> Nöldeke, Tabari 8 437-

رجوع شود به ۲ رجوع شود به تورات استر باب اول فقره ۲ و ۵ و ۱۰ و ۱۴ و باب دوم فقره ۱۶



بیست سوم موسوم است به دین که یکی از اسامی خداوند است برخی از مستشرقین گمان کرده اند که ایرانیان باین ترتیب ماه را مانند اقوام سامی بچهار هفته تقسیم کرده باشند و این اشتباهی است چه باین ترتیب دو هفته اولی هریک دارای هفت روز است و دو هفته آخری هریک هشت روز میباشد ماه چهار هفته پس از دخول اسلام در میان ایرانیان معمول شده است حتی اسم شنبه یا شنبد<sup>۱</sup> از یک کلمه ارامی سَبَّات sabbath میباشد که در عبری شَبَّات گویند این کلمه دارای یک ریشه قدیمتری است و آن شَبَّاتو sabbatu است که از قوم اکاد Akkad بیادگار مانده است آکادها اصلاً سامی نژاد بوده اند در شمال عراق سلطنت داشته اند بعدها بابلیها جای آنان گرفته کلیه تمدن شان را اخذ کرده اند کلمه شَبَّاتو در نزد آکادها عبارت بوده است از روز پانزدهم ماه روزیکه دایره ماه پرمیشود کلمه سامدی samedi فرانسه و زامستاخ Samstag آلمانی که در مملکت بایرن Bayern اسم روز شنبه است مانند خود کلمه فارسی ما از شَبَّاتو آمده است<sup>۲</sup> بعدها روز شبات در نزد یهودها روز جشن گردید زیرا که یهو خداوند بنی اسرائیل در روز ششم خلقت جهان را بانجام رسانید و در روز هفتم بیاسود<sup>۳</sup> بنا بر این یوم السبت عربی نیز از همین ریشه و بنیان است

پیش از آنکه در خصوص امشاسبندان بکتاب مذهبی مزدیسنان متوسل شویم و بخصوصه از اوستا که سرچشمه اطلاعات دینی است از فرشتگان بزرگ نام و نشانی جوئیم به بینیم از گوشه و کنار تاریخ اسمی از آنان هست یا نه بحسب قدمت زمان نخست بیکی از آثار خطوط میخی عهد اسوربانیپال Assurbanipal پادشاه اشور که از سال ۶۶۷ تا ۶۲۶ سلطنت داشته است متوجه میشویم در جزو خطوط میخی این پادشاه از چندین پروردگاران خارجه اسم برده شده است از آنجمله اسارامزش Assaramazda و هفت انوناکی

۱ بقال نیک و بروز مبارک شنبد نبدگیر و مده روزگار خویش به بد - منوچهری

۲ رجوع شود به Akkadische Fremdwörter von Heinrich Zimmern Leipzig 1917 S. 67.

۳ رجوع شود به تورات کتاب موسی باب دوم فقره اول

است از افسانه هفت زنان سرا پرده بهرام گور منظومه نظام الدین ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه (۵۳۵-۵۸۹) معروف است هم چنین در نزد هندوان عدد هفت از زمان قدیم تا با امروز مقدس است در ریک وید آمده است که هفت اسب گردونه خورشید را میکشد بعقیده هندوان هفت بار انسان میمیرد و دوباره بدنیا میآید در روز عروسی داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند<sup>۱</sup>

مقصود این نیست که آنچه در خصوص عدد هفت در کتب مذهبی هندوان و ایرانیان آمده است در این جا ذکر شود چه این داستان مفصل تر از این است که بتوان با سانی آنرا فرا گرفت و در چند صفحه درج نمود غرض از چند مثال فوق برای نشان دادن انس آریاییهاست از چندین هزار سال قبل تا با امروز باین عدد

بی شک عقیده با سنان وزمین هفت طبقه که فردوسی میگوید  
 زسم ستوران در آن بهن دشت زمین شدش و آسمان گشت هشت  
 از نفوذ بابلیهاست چه در ایران قدیم بطوریکه از کتب مذهبی مزدیسنا  
 برمیآید زمین و آسمان سه طبقه قائل بوده طبقه زیرین زمین را چنانکه  
 گفتیم هفت کشور قسمت میکرده اند

یک تقسیم هفت گانه دیگری هم از اقوام سامی بها رسیده است و آن تقسیم  
 ماه بهفته میباشد در ایران ماه بی کم و بیش سی روز بوده و بهر روز اسم  
 یکی از فرشتگان یا ایزدان میداده اند اسم روزیکه با اسم ماه یگجا اتفاق  
 میافتاد آن روز را عید می گرفته اند مثلاً سومین روز ماه که موسوم است به  
 اردی بهشت در ماه اردی بهشت جشن بوده است و در خرداد ماه روز ششم را بواسطه  
 توافق اسم روز با اسم ماه جشن می گرفته اند<sup>۲</sup> در مقاله هرمزد گفتیم که  
 گذشته از روز اول ماه که موسوم است به هرمزد روز هشتم و یازدهم و

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz  
 Giessen 1920 S. 133.

۲ رجوع شود به الآثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف ابی الریحان البیرونی چاپ  
 زاخو sachau من ۲۱۰-۲۳۰

براسق و درستی پناهانده کتزیاس نیز از اوخسپارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکر کرده است مورّخ دیگر یونانی فیلاړخس Phylarkhos که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته همین اسم را ضبط کرده است کتزیاس از یک اوخسپارتس بسیار قدیمی اسم میبرد که پادشاه باختر بوده است و نینوس Ninus مؤسس مملکت نینوا او را شکست داده است<sup>۱</sup> مورّخ رومی دیودر Diodor که در پایان قرن اخیر پیش از میلاد بسر میبرد همین اسم را یاد کرده است اوخسپارتس یا بقول مورّخین دیگر اوخسارس متضمن اسم سومین امشاسپند خشترا (شهریور) میباشد اوخسپارتس در کتب یونانیها بحای هوخشترا میباشد که غالباً در اوستا آمده و بمعنی فرمانده خوب و خسرو نیک است

در جزو اخبارات مورّخین یونان بسا باسامی خاص ایرانی بر میخوریم که بخوبی یاد آور امشاسپندان اوستاست برای اختصار بدو مثال فوق اکتفا کردیم در سنت پارسیان است که یکی از پسران اسفندیار بهمن نام داشته است و جان خود را برای انتشار کیش مزدا فدا نموده است در میان اشخاص تاریخی عهد هخامنشیان خود شاهنشاه اردشیر برای تبرک اسم نخستین امشاسپند بهمن را بخود داد گذشته از آنکه اسم اصلی او اسم دومین امشاسپند اشا میباشد<sup>۲</sup> غالباً در جزو اخبار یونانیها میخوانیم که پادشاهان هخامنشی برای خوشنودی زمین قربانی میکردند و فدیّه میآوردند هرودت در عادات و رسومات ایرانیان می نویسد که بافتاب و بهاء و بزمین و آتش و به باد قربانی میکردند<sup>۳</sup> کز نفون در خصوص لشکر کشی کورش بزرگ باشور میگوید همینکه لشکریان بخاک اشور رسیدند کوروش فرمان داد که از برای خوشنود ساختن پروردگار زمین و فرشتگان دیگر و ناموران

۱ لشکر کشی پادشاه نینوس بضدّ باختر از جزو افسانه های دربار هخامنشیان بوده است که کتزیاس در مدت اقامت خود در آنجا شنیده است

۲ رجوع شود به Grundriss der iran. Philo. Die iranische Religion von Jackson

S 635.

۳ هرودت 1. 131.

Anunnaki برخی از مستشرقین احتمال میدهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشند<sup>۱</sup>

در خطوط میخی که از خود پادشان هخامنشی زرتشتی کیش بجا مانده است در هیچ جا صراحتاً از فرشتگان بزرگ اسمی نیست گذشته از آنکه کلیه کتیبه های آنان سیاسی است و بامور مذهبی نپرداخته است نام اهورامزدا که تقریباً در هر جله تکرار شده است مجالی از برای ذکر اسمی فرشتگان که بمنزله وزیران اهورا هستند نداده است با وجود این دانشمند انگلیسی مولتون Moulton گمان کرده است که در کتیبه بیستون از کلمات خسترا که بمعنی سلطنت است و شیاتیش که بمعنی خوشی و شادمانی است شهربور امشاسپند و خرداد امشاسپند اراده شده باشد<sup>۲</sup>

مورخین قدیم یونان نیز اسمی از این فرشتگان نبرده اند ولی این سکوت دلیل نامعلوم بودن آنان در آن عهد نیست چه در کتب مورخین مذکور یک دسته از اسمی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده و بخوبی دلیل است که در آن دوران مانند این زمان اسمی فرشتگان برای تیمن و تبرک جزو اسمی خاص شده بود همینطوریکه از عهد قدیم تا بامروز اسمی برخی از فرشتگان دین یهود مثل جبرائیل و میکائیل و رافائیل در میان یهودان و عیسویان و مسلمانان از اسمی خاص اشخاص شده است<sup>۳</sup> اسم بهمن و اردشیر از زمان بسیار کهن با اشخاص داده شد هرودت و ارسطو از ارتبانوس اسم میبرند که پسر هیستاسپس (گشتاسب) و برادر داریوش بزرگ بوده است کتزیاس طبیب اردشیر دراز دست از یک ارتبانوس دیگری اسم میبرد که کشنده خشیارشا پدر اردشیر بوده است در ارتبانوس اسم دومین امشاسپند اشا (اردیبهشت) دیده میشود ارتبانوس بجای اشاوان آمده است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا صفت مانند استعمال شده است یعنی باشا تکیه کننده و

۱ رجوع شود به Geschichte der Meder u Perser von Praßak II Band Gotha 1910 S 120.

۲ رجوع شود به Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die Persische Religion von Carl Clemen, Giessen 1920 S. 71.

۳ Raphaël, Michel, Gabriel . . . . . ۳

زرتشت صحبت میشود از کتاب مفقود شده مذکور باشد<sup>۱</sup> اطلاع مختصری که بتوسط پلوتارخس در خصوص امشاسپندان بها رسیده بسیار مهم است چه مأخذ همانطوریکه گفتیم کتاب فیلیپیناست که در قرن چهارم پیش از مسیح تألیف یافته است از جمله گوید هر مزدش پروردگار بیا فرید فرشته منش پاک یا نهادنیک فرشته راستی فرشته قانون و نظم فرشته خرد و دانائی فرشته ثروت و مال فرشته خوشی بخشنده و نیکی دهنده گذشته از آنکه مورخ مذکور این فرشتگان یا بقول خود او این پروردگاران را از خصایص دین زرتشتی و آئین مغ میشمرد معانی که از برای هر یک آنها داده است تقریباً چنانکه بزودی خواهیم دید موافق معانی حقیقی آنهاست<sup>۲</sup> پس از پلوتارخس خبر جغرافی دان یونانی استرابون Strabon که شصت سال پیش از مسیح تولد یافته بسیار مهم است که میگوید در کا یادک پرستشگاه اومانوس Omanos (وهومناه) و انا داتوس Anadates یا Anadatos (امرئات) را دیده است<sup>۳</sup> بنابر این معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند بهمن و امرداد اصول و فلسفه امشاسپند از خصایص آئین مزدیسنا و از ارکان مهم این دین است بطوری پیوسطه و مربوطه بآن است که بهیچ وجه تفکیک آن از سایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست دلایل تاریخی و لغوی نیز دلیل است که اصول امشاسپند با مزدیسنا یکجا بوجود آمده بنیان و ریشه این اصول چنانکه دیدیم در خود کاتهاست امروز تا بآن اندازه ای که نگارنده اطلاع دارم کسی از دانشمندان و مستشرقین معروف احتمال نمیدهد که این اصول از تأثیر نفوذ بابلی و سامی باشد مادامیکه ما از برای اثبات قدمت یا آریائی بودن یکی از مسائل مزدیسنا از وید برهمنان و آئین کهن هندوان یعنی برادران آریائی خود دلایل و نظایری در دست داریم در همسایه نباید بگویم دانشمندان

۱ رجوع شود به Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iran. Völkern von Tiele, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 7.

De Iside et Osiride, C 46-47. ۲

Persische Anahita Oder Anatis von Windischmann München 1856 S. 36. ۳

کاپادک در خطوط میخی بیستون کاپاتوکا آمده است ایالتی است در طرف شرقی آسیای صغیر خود استرابون در آنجا تولد یافت (اناطولی)

اشور شربتی نیاز کنند باز همین مورّخ مینویسد بفرمان کوروش گاوی برای  
 هرمزد اسبی برای مهر (متر) ستوری برای زمین و چندین قربانی  
 دیگر نیاز پروردگاران اشور گردید<sup>۱</sup> از این قبیل اخبارات در کتب  
 مورّخین یونان و رُم بسیار دیده میشود و میتوان دریافت که ایرانیان دوره  
 هخامنشی معتقد فرشتگانی بوده که پرستاری زمین و آب و گیاه و آتش و  
 چارپایان و غیره را سپرده بآنان میدانسته اند و از برای خوشنود ساختن  
 شان فدیة میآورده اند بخصوصه که در چندین جای اوستا چنانکه ذکرش بیاید  
 از سپنت آرمیتی (سفندارمذ) و اشا وهیشتا (اردی بهشت) زمین و آتش اراده  
 شده است بنابر این فدیة های مذکور نیاز این فرشتگان میشده است یکی  
 از کتب قدیم که ممکن بود بتوسط آن اطلاعات مفصل و نسبتاً درست در خصوص  
 آئین ایران بدست آوریم موسوم بود به فیلیپینا Philippina که از میان رفته است  
 نویسنده آن مورّخ یونانی تئوپومپوس Theopompas معاصر فیلیپ و پسرش  
 اسکندر بوده است بنا برست زرتشتیان که قائل اند بفرمان اسکندر اوستا  
 بیونانی ترجمه گردیده و بنا بقدمت تألیف فیلیپینا آن هم در عهدیکه یونانیان  
 بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند میتوان گفت که این کتاب بسیار  
 گران بها بوده است در جزو هشتم آن از آئین مُغها صحبت میشده است مورّخ  
 دیگر یونانی پلوتارخس Plutarkhos که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و  
 ۱۲۵ میلادی درگذشته است کتاب مذکور را خوانده و از آن استفاده  
 کرده است آنچه پلوتارخس در خصوص مذهب ایران از طول زندگانی  
 جهان و ادوار مختلفه آن مینویسد و آنچه از ستیزه اریانوس (اهریمن)  
 با اورمزدس (هرمزد) و پیروزی یافتن هرمزد نقل میکند کلیّه از کتاب  
 فیلیپینا برداشته شده است شاید هم در جائیکه با آن همه دقت از فلسفه دین

۱ کزنفون در کتاب کیروپدی Kyropädie ۳,۳ و ۳,۸ مقصود از شربتی که نیاز  
 پروردگاران اشور شد موم میباشد کزنفون در سال ۴۳۰ یا ۴۲۵ پیر از مسیح تولد  
 یافته و در سال ۳۵۲ درگذشته است

از آنان صحبت شده بها نرسیده است آدی تیا یعنی پسران آدی تی که الهه ای میباشد از میان این هفت برادر اسم ورونا Varuna<sup>۱</sup> و مترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده میشود

اینک به بینیم در خود اوستا این فرشتگان دارای چه مقامی هستند گرچه سراسر اوستا یعنی در گاتها و کلیه یسنا و یشتها و ویسپرد و وندیداد و در همه کتب مذهبی پهلوی از عظمت و جلال این فرشتگان صحبت میشود بهیچ یک از قطعات اوستا بر نمیخوریم که در آن ذکری از امشاسپندان نشده باشد در خود گاتها در هر قطعه دیده میشوند مگر آنکه در اینجا چنانکه گفتیم غالباً از صفات اهورامزدا هستند انسان باید در طی زندگانی بکوشد که دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که بصفه ستوده پاک منشی (وهومنانه) رسد محبت و فروتنی و بردباری را (آرمی) باید یگانه مایه رسگاری خود شمرد در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد صمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلابش گردید تواضع و محبت را پیشه خود ساخت لاجرم بدو خصلت دیگر رحمانی کمال (هروئات) و جاودانی (امرات) نائل گردد چون چنین شد آنگاه سلطنت ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در دنیا خود گرفته همواره در کشور جاودانی و مملکت روحانی باری تعالی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معانی از این شش فرشتگان برمیآمد و بعلاوه چنانکه در خود گاتها از ملائکه مقربین هم شمرده میشوند و واسطه فیض میان اهورامزدا و بندگان میباشند<sup>۱</sup> در قطعات یسنای ۲۹ که گفتگو و سؤال و جوابی است میان اهورامزدا و زرتشت و برخی از این فرشتگان شخصیت امشاسپندان واضح و آشکار است<sup>۲</sup> اما در سایر قسمتهای اوستا نخست در هفت ها پنج بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است<sup>۳</sup> گاهی نیز کلمه امشاسپند

۱ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۱۲      ۲ رجوع شود به قطعات ۲ و ۳ و ۷

۳ رجوع شود به یسنا ۳۵ قهره ۱ و یسنا ۳۷ قهره ۴ و یسنا ۳۹ قهره ۳ و یسنا ۴۲ قهره ۱ و ۶

مرحوم فرانسوی دارمستتر با آنکه همیشه طرفدار این بود که امشاسپندان ایرانی مربوطه به ادی‌تیاي Aditya هندو است <sup>۱</sup> در چند سال اخیر عمرش تقریباً هزار سال تفاوت میان اعتقاد پیشین و متأخر او پیدا شد <sup>۲</sup> مدعی گردید که ایجاد امشاسپندان از تأثیر نفوذ فلسفه فیلون Philon فیلسوف یونانی و یهودی می‌باشد که ۲۰ سال پیش از مسیح متولد شده و در سال ۲۵ میلادی در گذشته است و یکی از پیشروان فلسفه جدید افلاطونی بوده است (Nouveau platonisme) و حتی برخلاف کلیه شواهد تاریخی قدمت تدوین گاتها را تا قرن اول میلادی کشانید یعنی در همان اوقاتی که فلسفه مذکور نو افلاطونی بوجود آمده است چون دارمستتر خود اسرائیلی بود طبعاً میلی داشت که کلیه مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید انقلابی او در میان دانشمندان دیگر طرفداري پیدا نکرد و برخلاف او مباحثات بسیار نموده اند <sup>۳</sup> در صورتیکه استرابون که در شصت سال پیش از مسیح تولد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبد بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر اناطولی) خبر داده میگوید که خود دیده است مجسمه بهمن را در روز جشنی میگردانیده اند ما نمیتوانیم با دارمستتر هم عقیده شده تشکیل امشاسپندان را پس از فیلون که از حیث زمان متأخرتر از استرابون میباشد بدانیم قطع نظر از آنکه مأخذ خبر پلوتارخس راجع بامشاسپندان که ذکرش گذشت از قرن چهارم پیش از مسیح است

گفتیم که امشاسپندان به آدی‌تیاي Adityas برهمنان مربوط است در آئین هندوان آدی‌تیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی اسامی همه آنها معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگر که در وید

۱ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter. Paris 1877 p 38-36

۲ Le Zend Avesta par Darmesteter III vol. Paris 1893 p. LII

۳ رجوع کنید به Geschi. der Reli. im Altert. von Tiele Deutsche Ausg v. Gehrich s. 38

Jackson. (Grund. der irani. Philolo.) irani Religion s. 635

Geldner. Avestalitteratur (Grund der Irani. Philol.) S. 39.



اهورامزدا کسانی که یکی از آنها ناظر روح دیگری است کسانی که بهومت اندیشند و بهوخت اندیشند و بهورشت اندیشند کسانی که راه آنان روشن و درخشان است و قتی که بسوی زور پرواز کنند فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است بیک پدر و بزرگ در یکی از دعاها متأخر مزدیسنان (کشتی افزون) که در جزو خورده اوستات ازسی و سه امشاسپندان صحبت شده است گذشته از این یک فقره دیگر در هیچ جا بچنین عددی برای امشاسپندان بر نمیخوریم<sup>۱</sup> در جزو خورده اوستا نماز دیگری نسبتاً متأخر موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان که از فقره یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران و همکارانشان و همآوردان و دشمنان آنان که بعدها در جزو هریک امشاسپندان صحبت خواهیم داشت اسم میبرد

از فقره هشت تا فقره ۱۸ نماز مذکور بسایر ایزدان درود فرستاده میشود<sup>۲</sup> در دو سیروزه کوچک و بزرگ بهر یک از امشاسپندان درود و تحیات تقدیم میگردد بقول زرتشتیان در قدیم هریک از امشاسپندان را در اوستا یشت مخصوصی بوده است امروز فقط در میان بیست و یک یشت دوم مخصوص بهفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آن اردی بهشت و خرداد است احتمال دارد که سنت زرتشتیان را نیز حقیقی باشد چه رساله بهلوی بهمن یشت که امروز در دست است هر چند که تألیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه تری ترتیب داده شده است<sup>۳</sup> بنابر این رساله مذکور باسم نخستین امشاسپند است

در کتب بهلوی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شد بقول دینکرد امشاسپندان بنزد شاه گشتاسب در آمده اورا بدین زرتشت

۱ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 4.

و به خورده اوستای تیرانداز بمبئی سنه یزدگردی ۱۲۷۵ صفحه ۱۱

۲ رجوع شود به Avesta von Spiegel Bd. III S. 234.

۳ رجوع شود به Die Traditionelle Literatur der Persen von Spiegel. S. 128 - 135.

Sacred Books of the East by West, Oxford 1880 p. 1 - lix.

و Essays on The Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis by Haug p. 107.

بدون سپنت برای فرشتگان بزرگ آمده است <sup>۱</sup> در فروردین یشت عدد هفت تن بودند آنان نیز معین گردیده است <sup>۲</sup> در ماه یشت متوسط امشاسپندان فروشکوه زمین بخشیده میشود <sup>۳</sup>

در فرگرد ۱۹ وندیداد در گرزمان garodmāna (عرش) در آنجائیکه مقام خود اهوراست بامشاسپندان در روی تخت زرین جای داده شده است <sup>۴</sup>

در فروردین یشت میخوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی میکند <sup>۵</sup> در مهریشت و فروردین یشت آمده است که امشاسپندان باخورشدهم اراده هستند <sup>۶</sup> در فرگرد ۱۹ وندیداد میگوید که امشاسپندان بر روی هفت کشور فرود آمده (سلطنت میکنند) <sup>۷</sup> در نخستین یشت که مختص بهرمزد است نسبت این فرشتگان بهپروردگار معین گردیده گوید و هومن آفریده من است ای زرتشت اردی بهشت آفریده من است ای زرتشت شهریور آفریده من است ای زرتشت سپندارمذ آفریده من است ای زرتشت خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند ای زرتشت <sup>۸</sup>

بخصوص آنچه در فروردین یشت از امشاسپندان ذکر شده است بسیار قابل توجه و دقت است در فقرات ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ آمده است «ما فروهرهای نیک و توانا و مقدس پاکان درود میفرستیم و بآن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تند نظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند که هر هفت یکسان سخن گویند که هر هفت یکسان رفتار کنند کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است کسانی را که یک پدر و سرور است و اوست آفریدگار

۱ رجوع شود به بسنا ۲۱ فقره ۲

۲ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۳

۳ یشت هفتم (ماه یشت) فقره ۳

۴ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۳۳ و فقره ۳۶

۵ یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۸۱

۶ یشت دهم (مهریشت) فقره ۵۰ و یشت سیزدهم (فروردین یشت) فقره ۹۲

۷ فرگرد نوزدهم وندیداد فقره ۱۳

۸ یشت اول (بهرمزد یشت) فقره ۲۵

در عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشید و او را بآفریدگار نزدیک کند بهمن همان فرشته ایست که در خواب روح زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا رهنمائی نمود چنانکه گفتیم از زمان بسیار قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این فرشته مورد توجه بوده بنا بشهادت استرابون در آسیای صغیر ستایش او معمول بوده است یکی از وظایف بهمن این است که بانسان گفتار نیک تعلیم میدهد و از ژائر گوئی و هرزه سرائی باز میدارد

خروس که از مرغکان مقدس شمار است و در سپیده دم بابانگ خویش دیو ظلمت را رانده مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار میخواند مخصوص به بهمن است هم چنین لباس سفید مخصوص داین فرشته است در میان گلهای یاسمین سفید هم از آن و همن است

گفتیم که هریک از فرستگان را دو جنبه است روحانی و جسمانی در عالم مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورا مزدا سپرده آنان است که از طرف آفریدگار کتّل پرورش و تربیت آنها میکوشند همه جانوران سودمند بحمايت بهمن سبرده شده است

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن و نیز دومین روز ماه منسوب باوست دومین روز بهمن ماه بواسطه توافق اسم روز با اسم در ایران جشن بزرگی بوده با اسم بهمنگان یا بهمنجنه انوری گوید

بعد ما کز سر عشرت همه روز افکندی سخن رفتن و نارفتن ما در افواه اندر آمد ردر حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه

ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم چنین مینویسد «بهمنجنه بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک

دلالت کردند بندهش مقام و درجه هریک را مثل وزراء پادشاهی معین کرده گوید

وهومن که منزله بزرگ فرماندار یا رئیس الوزراست در صدر طرف راست اهورامزدا دارای نخستین رتبه است پس از آن باز از طرف راست اوردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند از طرف دست چپ سفندارمذ و خرداد و امرداد بحسب ترتیب دارای مقام چهارمی و پنجمی و ششمی هستند

وهو vohu و هیشته vahišta وئیریہ vairyā سپنتا spenta از صفات و بحسب ترتیب بمعنی نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس میباشد بعدها جزء لاینفک چهارتن از امشاسپندان گردیده گفتند وهومناه (بهمن) اشاوہیشته (اردی بهشت) خشته وئیریہ (شهریور) سپنتا آرمی (سپندارمذ)

شش ماه از سال و شش روز از ماه باسم این فرشتگان است و هریک بجای خویش گفته خواهد شد اکنون که بطور عموم دانستیم امشاسپندان چیست و اهمیت آنان در مزدیسنا تا بجه درجه است هریک از آنان را جداگانه شرح میدهم

هر چند که در کتابها اشا دارای نخستین درجه است ولی بعدها  
 ۱ بهمن عادت بر این جاری شده که بهمن در سر امشاسپندان جای  
 داده شود

در اوستا وهومنه vohumana در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن گوئیم این کلمه مرکب است از دو جزء وهو بمعنی خوب و نیک است و مَنه از ریشه من که ذکرش گذشت میباشد در فارسی منش یا منشن گردید بنا بر این هر دو جزء این کلمه در زبان ما باقی است و میتوانیم مجموع آنها به وه منش و خوب منش یا به نیک نهاد ترجمه کنیم بسا بجای وهو صفت دیگر و هیشته آمده و هیشته مَنه گفتند یعنی بهترین منش وهمن یا نهاد یا ک و منش نیک نخستین آفرید اهورامزداست

ایزد ماه ایزد گوش ایزد رام از همکاران امشاسپند و همن شمرده میشوند  
آک مناه Aka Manah یعنی بدمنش یا زشت نهاد دشمن بزرگ و رقیب  
بهمن است<sup>۱</sup>

۲ اردی بهشت بر افکندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی<sup>۲</sup>  
در اوستا اشا وهیشت Aša vahišta در پهلوی اشا وهیشت یا  
ارت وهیشت و در فارسی اردی بهشت گوئیم جزء اولی این کلمه اشا از جمله لغاتی  
است که معنی آن بسیار منبسط است راستی و درستی و تقدس و قانون و آئین ایزدی  
و پاکی جمله از معانی آن است و این کلمه بسیار در اوستا استعمال شده است  
فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر بیش نیست صد و هشتاد بار کلمه اشا تکرار  
شده است تشخیص معانی آن نیز دشوار است بسا در یک قطعه یا یک جمله  
گاهی بیکی از معانی مذکور است و گاهی از آن فرشته ای اراده شده است  
در سانسکریت رتا rta و در لایتی راتوس ratius گویند<sup>۳</sup> بسا در گاتها  
از خانه یا بوستان اشا فردوس مقصود میباشد چنانکه بوستان و سرای  
وهومناه نیز بهمن معنی است<sup>۴</sup> جزء دیگر این کلمه که وهیشت باشد صفت  
تفضیلی است یعنی بهتر بهشت که در فارسی بمعنی فردوس است از همین کلمه  
میباشد پس معنی اردی بهشت بهترین راستی و درستی است در آئین مزدیسنا  
آمال و آرزوی هر کسی باید این باشد که از پرتو راستی و درستی خویش از زمره  
اشوان یا پاکان و مقدسین گردد کلیه کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد بدین  
راستین است آشون āšavan خوانده میشود غالباً خود زرتشت در اوستا اشو  
خوانده شده است آنکه از اشا روی بگرداند و بکیش دروغین گردد در گونت  
dregvant یعنی پیرو دروغ نامیده میشود بخصوصه در جزو اسامی خاص ایرانی  
بیکدسته از اسامی برمیخوریم که با اشا یا ارت ترکیب شده است سه نفر از

۱ نزد اهالی کوهستانهای ایران بهمن اسم برفی است که بواسطه تراکم و از دیار  
از بالای کوهها سرازیر شده بدره و دشت میریزد و آنرا در فرانسه Avalanche گویند

۲ دقیقی المعجم فی معایر اشعار المعجم

۳ رجوع شود به کتاب خرمشاه ص ۷۰-۷۲ ۴ رجوع شود به یسنا ۳۳ قطعه ۳

خوردند و گویند حفظ آید مردم را و فرامشتی بروز و اما بخراسان  
 مهانی کنند بر دیکی که اندر و از هردانه خوردنی خوردند کنند و  
 گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچ اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته  
 شود از تره و نبات «آنچه شاعر معروف علی بن احمد طوسی که در وسط  
 قرن پنجم هجری وفات یافته در کتاب لغت خود معروف به لغت فرس  
 مینویسد نیز قابل توجه است در تحت کلمه بهمنجنه چنین میگوید  
 بهمنجنه رسم عجم است چون دو روز از ماه بهمنجنه گذشته بودی بهمنجنه  
 کردند و این عیدی بودی و طعام بختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد  
 بر سر کاسها برافشانندی فرخی گفت

فرخش باز و خذ او ندش فرخنده کنان عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه  
 چنانکه از عبارات ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی برمیآید بهمن نیز  
 اسم گیاهی است که مخصوصه در جشن بهمنجنه خورده میشد در طب نیز  
 این گیاه معروف است و آن بیخیست سفید رنگ یا سرخ مثل  
 زردک<sup>۱</sup>

کلمه بهن behen فرانسه نیز از بهمن فارسی آمده است سابقاً ریشه آن را  
 باسم بهن سرخ و بهن سفید در دواخانه ها استعمال میکردند<sup>۲</sup>  
 سابقاً اشاره کردیم که در ادبیات مزدیسنا از برای هریک از  
 امشاسپند همکار یعنی یاران و همراهانی ذکر کرده اند هم چنین هریک را  
 همستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی میباشد در اینجا مناسب است که متذکر  
 شویم انگره مینو (اهریمن) در آغاز همستار یا ضدسینت مینو بوده است چون  
 بمرو سپنت مینو (خرد مقدس) از شماره هفتگانه امشاسپند افتاده و بجای  
 آن خود اهورامزدا را در سرفرشتگان بزرگ قرارداد اندلاجرم اهریمن نیز  
 در مقابل اهورامزدا تصور شده است بعقیده نگارنده مأخذ اصلی اشتباه معروف  
 که اهریمن را نقطه مقابل هر مزد خوانده اند همین است

۱ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحر الجواهر  
 La Grande Encyclopédie française

۲ رجوع شود به

معنی پادشاه مملکت است جزء دومی این کلمه صفت است. معنی آرزو شده از *var* مشتق است در خطوط میخی و گداتها و اوستا. معنی انتخاب نمودن و برگزیدن و گرویدن بسیار استعمال شده است در پهلوی و اور و در فارسی باور گردید

شهریور را بکشور آرزو شده یا سلطنت مطلوبه میتوان ترجمه نمود بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا سرزمین فنا ناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است در آنجائیکه مقام خود اهورا و فرشتگان است انسان باید چنان زندگانی بسر برد که پس از مرگ شایسته این مملکت گردد شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند است در جهان مادی پاسبان فلزات است از اوست فر و فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو اورا دستگیر فقراء و فرشته رحم و مروت خواندند <sup>۱</sup> گداهي هم در اوستا از کلمه شهریور فلز اراده شده است <sup>۲</sup> در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ میشود از کسیکه سیم و زر را بد بکار اندارد یا بگذارد که رنگ زند ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان بنا بقولی آرا نیز آذر جشن میگفتند <sup>۳</sup> بقول بندهش ریحان (شاسپرغم *Bastlicum*) مختص بشهریور است <sup>۴</sup> ایزدمهر ایزد آسمان اینران از یاران و همکاران شهریور شمرده میشوند دیو سئورو *Sauru* که بقول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و هستی است رقیب و دشمن زرک شهریور است <sup>۵</sup>

سپندارمذ پاسبان تو باد ز خرداد روشن روان تو باد (فردوسی)

۴ سپندارمذ

در اوستا سپنت آرمئیتی *Spenta Armaiti* در پهلوی سپندارمذ

۱ رجوع کنید به سی روزه فقره ۴

۲ رجوع کنید به فرگردنهم و بدباد فقره ۱۰

۳ آثار الباقیه (انوریحان یرونی) چاپ بروفسور زاخو *Sachau* ص ۲۲۱

*Bundehehsh von Justi Cap. xxvii*

۴ بندهش

۵ سئورو *Sauru* در پهلوی ساور و در فارسی ساول میباشد

پادشاهان سلسله هخامنشی موسوم بوده اند به ارتخشتر همین اسم بتدریج اردشیر گردید معنی آن کشور یا سلطنت نیک و پاک میباشد

اردی بهشت در عالم روحانی نماینده صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی کتله آتشیهای روی زمین بدو سپرده شده است سومین یشت مختص باین فرشته است دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت در روز سوم اردی بهشت ماه بواسطه اتفاق دو اسم باهمدیگر در ایران قدیم جنی مبرگرفته اند موسوم به اردی بهشتگان<sup>۱</sup> بقول بندهش گل مرزگوش مخصوص باوست<sup>۲</sup> ایزد آذر ایزد سروش ایزد بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردی بهشت شمرده میشوند اندرا Indra که بقول بندهش و دینکرد دیو فریفتار و گمراه کننده است همستار و دشمن بزرگ اردی بهشت محسوب است نیاز معروف اشم و هو نیز نیاز اشا گفته میشود

۳ شهر یور زشهر یورت باد فتح و طفر بزرگی و تخت و کلاه و کمر (فردوسی) در اوستا خشت و ئبریه Xšathra Vairya در پهلوی خشتیور و در فارسی شهر یور یا شهر یور گوئیم<sup>۳</sup> جزء اول این کلمه بمعنی سلطنت و مملکت است باین معنی در خطوط میخی هخامنشیان بسیار استعمال شده است کلمه شهر که امروز در فارسی بجای بلده عربی است از خشت آمده است در قدیم نیز از خود کلمه شهر مملکت اراده میسده است مبعثتند ایران شهر یعنی کشور ایران<sup>۴</sup> در کلمه شهر یار تاکنون معنی اصلی محفوظ ماند چه آن

۱ رجوع شود به آثار الباقیه بیرونی جاب زاخو Sachau س ۲۱۹ ۲ رجوع کنید به بندهش Bundesh von Justi Cap. XXVII گل مرزگوش (مرزخوس) ریز سفید رنگ مایل سرخی است گل مانند خود گیاه خوشو است (تحفة المؤمنین)  
۳ جودر روز شهر بر آمد به شهر رشادی همه شهر را داد بهر لبیبی

(فرهنگ انجمن آرای ناصری)

۴ از آفریدون که جباران پادشاهان بوده است حکایت کنند که زمین را سه بخش کرده بنیان سه فرزند خویش پاره مشرقی که اندرو ترک و چین است پسرش را داد توژ پاره مغربی که اندر و روم است پسرش را داد سلم و پاره میانی که ایران شهر است پسرش را داد ایرج ابوریحان بیرونی الفهیم فی ضاعة التنجیم و رجوع کنید به معجم البلدان یا قوت حوی



بید مشکب گل مخصوص سپندارمذ میباشد

در اوستا هروتات Haurvatat و امرتات Ameretat و در پهلوی خرداد و امرداد ه خردات و امردات آمده است این دو فرشته همیشه باهم نامیده میشوند نسبت بسایر امشاسپندان از آنها کمتر اسم برده شد هروتات از کلمه هرو و haurva مشتق است که در گاتها و سایر قسمتهای اوستا بسیار استعمال گردیده بمعنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب میباشد همین کلمه در فرس در خطوط میخی هرو و haruva آمده است در سانسکریت سرو sūru گویند بنا بر این خرداد یعنی کمال و رسائی و صحت گذشته از آنکه حفاظت یکی از ماههای سال سپرده باین فرشته و باسم او نامزد نموده خرداد ماه گوئیم بیک شکل دیگر نیز اثری از او در زبان ما باقی است باین معنی که کلمه هر (هرکس و هر چیز) از ریشه و بن خرداد است و از هرو و haruva فرس آمده است <sup>۱</sup> اما امرداد آنچه در ترکیب و تجزیه کلمه امشاسپند ذکر کردیم در این جانیز مصداق مییابد امرداد یعنی بیمرگی یا بعبارت دیگر جاودانی این دو فرشته مظهر کمال و دوام اهورامزدا هستند در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی جزای اعمال نیکوکاران است اهورامزدا خوشی (خرداد) و جاودانی (امرداد) را بکسی بخشد که در دنیا پندار و گفتار و کردارش بر طبق آئین مقدس بوده است <sup>۲</sup> در عالم مادی پرستاری آب با خرداد و نگهبانی گیاه با امرداد میباشد این دو وظیفه از برای آنان از زمان قدیم معلوم بوده است چه در خود گاتها اشاره بآن شده است <sup>۳</sup> چنانچه از پیش گذشت استرابون معبد امرداد را در آسیای صغیر دیده است در اوستا یشت چهارم از آن خرداد است سومین و پنجمین ماه موسوم است به خرداد و امرداد روز ششم و هفتم ماه نیز باسم این دو فرشته است این دو روز را در ماههای مذکور عید می گرفته

Grundriss der Neu pers. Etymo. von Horn

۱ رجوع کنید به

Etudes iraniennes par Darmesteter p. 182

و به

Handbuch der Avestasprache von Geiger

و به

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

و به

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۷ قطعه ۱ و هرمزدیشت فقره ۲۰

۳ رجوع شود به گاتها یسنا ۵۱ قطعه ۷

در فارسی سپندارمذ یا سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمذ گوئیم  
سپنت صفت است. معنی که سابقاً شرح دادیم بعدها بآرمیتی متصل شده است  
آرمیتی. معنی فروتنی و فداکاری است. دروید این فرشته نیز آرمیتی گفته میشود  
در یک جای ریگ وید چنان که گاهی در اوستا. معنی زمین آمده است  
در پهلوی آنرا بنجرد کامل ترجمه کرده اند

سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا است  
در جهان جسمانی فرشته ایست موکل زمین باین مناسبت آنرا مئوئث دانسته  
دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ موظف است که همواره زمین را  
خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد هر که بکشت و کار پردازد و خاکی را  
آباد کند خوشنودی سفندامذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش  
در روی زمین سپرده بدست اوست مانند خود زمین این فرشته شکیمیا و بردبار  
است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است ایزد آبان ایزد دین  
ایزد آرد از همکاران و یاران او شمرده میشوند دیو ناخوشنودی و خیره سري  
ترومیشتی Taromaiti همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است  
آخرین ماه سال و پنجمین روز ماه موسوم است به سپندارمذ در ایران قدیم  
در این روز جشن میگرفته اند بقول ابوریحان بیرونی این عید بزرگان تخصیص  
داشته و از شوهران خود هدیه دریافت میکردند انداز این رو به جشن مردگیران  
معروف بوده است<sup>۱</sup>

۱ وکان فیما مضی هذا الشهر و هذا اليوم خاصة عيد النساء و كان الرجال یجودون علیهن  
و قد بقی هذا الرسم باصفهان و الری و سائر بلدان فله ویستی بالفارسیة مزدگیران  
(آثار الباقیه ص ۲۲۹) ابوریحان در کتاب دیگر خود الفهیم این جشن را مردگیران ضبط کرده  
است یعنی در یک نسخه خطی که نگارنده در کتابخانه ملتی پاریس دیده ام مردگیران مندرج  
است عجلاته و سایل تحقیق ندارم عین عبارت کتاب التفهیم از انبقرار است «مردگیران نبشتن  
رقعها گزدم این از رسمهای پارسیان نیست و لیکن عامیان نودر آوردند این روز بر کاغذها  
نویسند و بر در خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنج روز است از اسفند ماه پارسیان  
نبشتن رقعها گزدم را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها کردند و آرزوها  
خواستندی» غالب فرهنگها مثل فرهنگ سرودی و برهان جامع و برهان قاطع و انجمن  
آرای ناصری مردگیران ضبط کرده و این جشن را در آخرین پنج روز سفندار ماه قرار داده اند

## مقدمه هفتن یشت کوچک

مقصود از هفتن همان هفت امشاسپندان است که شرحش در مقاله پیش گذشت معمولاً پارسیان دو هفتن یشت تشخیص میدهند یکی موسوم است به هفتن یشت کوچک و دیگری به هفتن یشت بزرگ در واقع هفتن یشت کوچک مخصوص به هفت امشاسپندان و در جزو یشتهاست هفتن یشت بزرگ متعلق به یسناست فقط بمناسبت آنکه مرکب از هفت ها (فصل) میباشد آنرا نیز متعلق به هفت امشاسپندان دانستند ماهم هر دو را بمعرض مطالعه عموم میگذاریم بزودی از هفتن یشت بزرگ یا هیتنگ هائیتی صحبت خواهیم داشت اینک در خصوص دومین یشت که متعلق به مہین فرشتگان مزدیسناست گوئیم هفتن یشت کوچک نسبتاً کوچک و بقدمت هم بسایر یشتهای بزرگ نمیرسد

از فقره یک تا فقره شش که میتوان آنرا مثل یک جله فرض نمود از هفت امشاسپند و همکاران و یارانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و از فقره ۶ تا انجام دوباره از همان فرشتگان مفصلتر اسم برده بهر یک درود فرستاده میشود متأسفانه فقرات اخیر این یشت که عبارت باشد از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ طوری عباراتش مغشوش و خراب شده است که معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود بخصوص فقرات ۱۳ و ۱۴ که بهیچوجه از لغات آن معنی ای که موافق علم اشتقاق باشد نمیتوان استخراج کرد مگر آنکه یک معنی سنتی از برای آنها قائل شویم بخصوص در قرأت این یشت قطع نظر از احساسات مذهبی بدو خصلت ایرانیان قدیم بر میخوریم یکی میل مخصوص آنان بزراعت و آبادی و دیگری به پهلوانی و دلیری چه در جزو درود و تحیات ایزدان و فرشتگان در فقرات سوم و پنجم و هشتم و دهم بگله ورمه و خرمن گندم و زنان دارنده پسران نامور و دلیر نیز درود فرستاده میشود

در انجام باید بیفزائیم که معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت باهم میخوانند در صورتی که خواسته باشند با هفتن یشت کوچک آکتفاء کنند فقرات ۱۱ تا ۱۴ آن را هفت بار تکرار میکنند

اند باسم جشن خوردادگان و مردادگان<sup>۱</sup> بقول سنت حضرت زرتشت در خردادروز از فروردین ماه تولد یافه و در این رزمبعوث شده و در این روز گشتاسب دین پذیرفته است و در این روز رستا خیز بوقوع خواهد پیوست ایزد تشر و ایزد فروردین و ایزد باد از همکاران خورداد میباشند ایزد رشن و ایزد اشداد و ایزد زامیاد از یاران و همکاران امرداد شمرده میشوند دیو کرسنگی و تشنگی ترو<sup>۲</sup> Tauru و زئیریک<sup>۳</sup> که در بند هشت تارپیج و زاریج نامیده میشوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند این دو دیو نیز مانند دو فرشته رقیب خود همیشه یکجا نامیده میشوند

### گل سوسن مخصوص بخرداد و گل چمبک از آن مرداد است<sup>۴</sup>

- ۱ بقول برهان قاطع خرداد روز در خرداد ماه موسوم است بحسن نیلوفر  
برون رفت شادان بخرداد روز      بنیک اخرو و فال گبی فرور (فردوسی)
- روز مرداد مزده داد بدان      که جهان شد بطعم باز حوان (مسعود سعد)
- ۲ چمبک گلی است زرد رنگ خوش بو و تند در تحفه المؤمنین ضبط است که جبه بندی  
زنبق را گویند در فرهنگها چنبا و حنی مندرج است و شعرا نیز استعمال کرده اند الحال در  
ایران یک قسم گل یاس باین اسم معروف است و یک قسم رنج نیز در گیلان موسوم است ' چنبا  
این کلمه اصلاً از هند آمده است در سانسکریت چمبا<sup>۵</sup> و در هندوستانی حما گویند رجوع کنید  
به قسمت لغات بند هشت چاپ و ترجمه یوسنی Yusti

۶

۷

۸

۹

در خصوص خورداد و امرداد رجوع کند به Haurvatât et Amerefât par Darmesteter Paris 1875

در خصوص امشاسپندان بطور عموم رجوع شود به کتابهای ذیل

Die Iranische Religion G. ir. Ph. von Jackson S. 633-639 Eranische Alterthums-kunde von Spiegel II 20-27 Leipzig 1873. Des origines du Zoroastrisme par de Harlez p. 43-74. Philosophie religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides par Casartelli Paris 1884 p. 66-69 Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den griechischen und römischen quellen S. 63-66 Geschichte der Religion im Altertum. Die Religion bei den iranischen völkern, Deutsche Ausgabe von Gehrich Gotha 1903 S. 200-215

دانشمند الهامی پروفیسور مارکوارت Marquart نیز رساله ای در خصوص امشاسپندان

نوشته است در سال ۱۹۲۰ میلادی در برلن با بدرخواستم نسخه خطی آن را که هنوز چاپ نشده بود برای مطالعه بنگارنده داد ماسفاه بواسطه نامرتب بودن نسخه و بواسطه یادداشت‌های عدیده که خطش ناخوانا بود توانستم از آن استفاده کنم

دکتر برنهارد گیگر Dr. Bernhard Geiger پروفیسور در وینه کتابی در خصوص امشاسپندان تألیف کرده است پس از فرستادن این مقاله بمطبعه کتاب مذکور بدست نگارنده آمد عنوان آن از این قرار است

Die Ameša Spentas ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung Wien 1916.

# هفتن یشت کوچک

۱ اهورامزداي رايومند (و) فرمند را امشاسپندان را وهومن را  
صلح پيروزمند را که ازبالاحامی همه آفریدگان است دانش فطری مزدا  
آفریده را دانش اکتسابی مزدا آفریده را •

۲ ارد بیبشت زیبا تر را (نماز) زورمند مزدا آفریده ائیریامن ایشیا را ۱  
سوک ۲ نیک دور بیننده مزدا آفریده مقدس را شهریور را  
فلز گداخته را ۳ رحم و مروت غمخوار بیچارگان را ۴ •

---

۱ نماز ائیریامن ایشیا سداوسهسده. ددودد (airyanan isya) از ادعیه بسیار شریف  
بخصوصه بضد ناخوشیها خوانده میشود جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ فقره اول است  
یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر از روی تخریه کتاب دینکرد این نماز  
منعلق به آخرین گاتا و جای آن در انجام وهشتواشت بوده است در وزن شعر هم  
با آخرین گاتا یکی است در یشت آینده که اردیبیشت باشد از فقره ۵ تا آخر آن در تعریف  
و تأثیر این نماز است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت خود ائیریامن اسم فرشته است  
که درمان و شفا میبخشد رجوع کنید به اردیبیشت و نه گاتها ترجمه نگارنده بمقاله چند لغت  
از گاتا (ایرمان) و بمقاله ملحقات گاتها

۲ سوک در اوستا سئوک سوستاوه (saoka) در پهلوی سوک گردید رجوع کنید  
به ترجمه هر مزدیشت صفحه ۵۹ و یا ورقی شماره ۴

۳ ذکر فلز در اینجا بمناسبت امشاسپند شهریور است که بیش از آن گذشت چه در عالم  
مادی نگهبان فلز با این امشاسپند است رجوع کنید بمقاله امشاسپندان به شهریور

۴ ذکر رحم و مروت نیز بمناسبت امشاسپند شهریور است گفتیم که این امشاسپند در عالم  
مادی نگهبان فلز است چون فلزات در جزو آن زر و سیم مایه مروت است از این جهت دستگیری  
از فقراء و تفقد احوال بیچارگان نیز بعده شهریور است رجوع کنید بمقاله امشاسپند به شهریور



۳ سپندارمذ نیک را راتای بیک ودور بیننده مقدس مزدا آفریده را<sup>۱</sup>  
 هروئات راد را<sup>۲</sup> یایثیه هوشیتی را<sup>۳</sup> (فرشتگان) سال را سروران  
 تقدس را امرتات راد را هر دو گله پرواری و مزرع گندم سود  
 بخش را گوکرن<sup>۴</sup> نیرومند مزدا آفریده را<sup>۵</sup>

۴ مهر دارند؛ دشتهای فراخ ورام چراگاهان خوب بخشنده را اردیبهشت  
و آذر اهورامزدا را سرور بزرگ ايام نيات را ° و آب مزدا آفریده را °

۱ رانا رانا (Rāṇa) نخست معنی فدیہ و یاز وجود و بخشش است دوم اسم فرشته ایست که یاسابی داد و دهش و سجاوت با اوست در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۱۹ نیز معنی اخیر آمده است

۲ کلمه که ما براد ترجمه کردیم در اوستا رنو (Ratav) میباشد بمعنی مرد درست کار یا یک رئیس روحانی و پیشوای مذهبی است عموماً بمعنی رئیس و سرور است و نیز بمعنی داور و قاضی است بخصوصه زرتشت در روز رساخیز داور محکمه ایزدی است این کلمه در تفسیر بهلولی اوستا رت گردید و امروز در فارسی ردگوئیم و از آن دلیر و دانا اراده میشود جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بدو هم بحدرد (ویس ورامین)

۳ یائیره یا **yairya** صفت است یعنی سالی و فصلی از کلمه یا **yr** که  
یعنی سال است مشتق گردید در زبانهای الهامی و انگلیسی **yahr** و **year** با یا **ar** اوستائی یکی  
است در اینجا از یائیره فرشتگان شش جشن یا کهنبار سال اراده گردید کلمه مذکور  
غالباً با کلمه هوشیتی **yayr** که معنی منزل نیک و عوقع در رسیدن است ترکیب یافته  
از مجموع آنها فرشتگان مستحفظ اعیاد مذکور اراده گردید رجوع کنید مقاله فروهر

۴ گوکرن پهلوی از گنو کرَن (گنوکرنا) (gaokerena) اوستائی آمده است  
شرح آن در هر مزدیشت گذشت رجوع کنید به یشت مدکور فقره ۳۰ و یاورقی شماره ۳

۵ ایام نیات در ۶۰ روز یعنی لفظی آن سرچشمه یاناف وزاده آب میاشد و آن اسم فرشته است که او را عموماً ایزد برج مینامند در فرس هخامنشی نیز نیات آمده است کلمات نوه و نبیره از همین لغت است نیوس nēpos و neptis لاتین که بمعنی نوه است بانیات فرس از يك ریشه و بنیان است





۵ فروهر پاکان را و گروه زنان دارنده پسران نامور را و یائیریه هوشیتی را و امه<sup>۱</sup> خوش اندام زیبا بالا را و بهرام اهورا آفریده را و اوپرات<sup>۲</sup> پیروزمند را سروش مقدس با داس نخبنده پیروزمند گیتی افزا را<sup>۳</sup> رشن راست و ارشاد گیتی افزا و فزاینده چهارا خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید<sup>۴</sup> (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است»<sup>۵</sup> باید مرد با کدین آنرا بگوید<sup>۶</sup>

۶ اهورا مزدای را یومند (و) فرمند را میستائیم امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواهان را ما میستائیم و هومن امشاسپند را ما میستائیم صلح پیروزمند را که از بالا حامی همه آفریدگان است ما میستائیم دانش فطری مزدا آفریده را ما میستائیم دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما میستائیم<sup>۷</sup>

۱ امه ama نخست بمعنی جرأت و قوت و رشادت است دوم صفتی است بمعنی قوی و زورمند در پهلوی اماوند گردید واسم فرشه است که غالباً با یزد بهرام میآید رجوع کنید بمقاله بهرام ۲ اوپرات uparatāt اول بمعنی برتری و تفوق است دوم اسم فرشته ایست رجوع کنید بآخر مقاله بهرام

۳ چون غالباً ما در طی یشت ها صفت گیتی افزا را میجویم لازم است که در همین آغاز چند کلمه در خصوص آن گفته شود صفت مذکور در اوستا افرادت گننه 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀 Fradat gaetha میباشد در تفسیر پهلوی به فراح داتاری گهان ترجمه گردید و در فارسی افزونی دهنده جهان ترجمه کرده اند مقصود از این صفت روت و خوشی مادی فزاینده میباشد ۴ زوت در اوستا زَوَتَر 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀𐬰𐬀 اسمی است که به پیشوایان بزرگ مزدیسنا میدهند خود زرتشت نیز زوتر خوانده میشود قدمت این کلمه تا برمان آریائی میرسد از آن دو معنی برمیآید نخست مجرا کننده فدیة دوم منادی پروردگاران در تفسیر پهلوی زوت گردید در قدیم زوتر بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سرهفت موبد دیگر مراسم مذهبی بجای میآورده اند در وقت فقدان سایر موبدان او محاز بوده که به تنهایی تشریفات آئینی بعمل آورد امروز در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت موبدی داده میشود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته یسنا و ویسپرد میسراید و مراسم بجای میآورد موبد دیگری که در مقابل او نشسته و نیز با جرایی چنین خدماتی مؤظف است راسی نام میدهند رجوع کنید به کتاب دیگر نگارنده خرمشاه چاپ بمبئی ۱۹۲۷ ص ۱۶

۵ مقصود از «مانند بهترین سرور» (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بهترین داور است نماز معروف یثا اهو و ئیریو میباشد که مرتب است از یست و یک کلمه و جای آن در یسانی یست و هفت در فقره سیزده است رجوع کنید به مقاله ملحقات گاتها ترجمه نگارنده



۷ اردیبهشت زیبا ترین امشاسپند را مامیستائیم (نهاز) زورمند مزدا  
 آفریده ائیریا من ایشیا را مامیستائیم سوک نیک دور بیننده مزدا  
 آفریده مقدس را مامیستائیم شهر یورامشاسپند را مامیستائیم فلز  
 گداخته را مامیستائیم رحم و مروت را که غمخوار بیچارگان است  
 مامیستائیم ॐ

۸ سپندارمذ نیک را مامیستائیم را نای نیک دور بیننده مقدس مزدا  
 آفریده را مامیستائیم هروئات امشاسپند را مامیستائیم یائیریه هوشیتی  
 را مامیستائیم (فرشتگان) مقدس سال سروران تقدس را مامیستائیم  
 امرئات امشاسپند را مامیستائیم کله پرواری را مامیستائیم و مزرع  
 گندم سود بخش را مامیستائیم گو کرت نیرومند مزدا آفریده را  
 مامیستائیم ॐ

۹ مهر دارنده دشتهای فراخ را مامیستائیم رام چراگاهان خوب بخشنده را  
 مامیستائیم اردیبهشت و آذر پسر اهورا مزدا را مامیستائیم سرور  
 بزرگ شهریار درخشنده (و) دارنده اسب تندرو ابام نیات را  
 مامیستائیم و آب مزدا آفریده مقدس را مامیستائیم ॐ



۱۰ فروهرهای مقدس نیک (و) توانای پاکان را مامیستائیم و گروه زنان دارنده پسران نامور را مامیستائیم و یائریه هوشیتی را مامیستائیم و آمه حوش اندام زیبا بالا را مامیستائیم و بهرام اهورا آفریده را مامیستائیم و اوپرتات پیروزمند را مامیستائیم سروس پاک (و) مقدس پیروزمند گیتی افزا و سرور تقدس را مامیستائیم و روشن راست را مامیستائیم و ارشاد گیتی افزا (و) بزرگ کننده جهان را مامیستائیم ॐ

۱۱ اوجادوان (و) دیوها (و) مردمان را ای زرتشت هلاک کند آن کسیکه در حقیقت (بخانه ما تعلق دارد) ای سبنتان زرتشت بمحضیکه این مرد چنین کلامی را (بزبان آورد) هر دروغی را هلاک کند هر دروغی نابود شود ۱ ॐ

۱۲ . . . . . کسیکه از آنان استفاده کند از هفت امشاسپندان شهریاران خوب و نیکخواه برای باز داشتن دشمن دین مزدیسنا و آب مقدس مزدا آفریده را که به شکل اسب (روان است) مامیستائیم ॐ









فصل‌های ششم و هفتم (یسنای ۴۰ و ۴۱) به‌مدیگر مربوط از پاداش اعمال در این جهان و جهان دیگر صحبت میدادر و دارای بلندترین درجه اخلاقی است که بتوان از برای عهد کهن تصوّر نمود بخصوصه دقت قارئین را بمطالب لطیف و دقیق این دو یسنا متوجه میسازیم شاید بتوانیم بگوئیم که این دو یسنا قدیمترین مأخذ تصوّف ایران است اینک رسیدیم به یسنا ۴۲ این فصل بعدها به هفت‌ها ملحق گردیده از حیث زبان با سایر فصول هفت‌ها فرق کلی دارد وعلائم جدید در آن بسیار دیده میشود که بکلی آنرا از فصول پیش ممتاز میسازد در این فصل بکلیه چیزهای مفید و سود بخش درود و تحجات فرستاده شده است

در انجام مقال لازمست متذکر شویم که در هفت‌ها فقط سه بار کلمه امشاسپندان تکرار شده است راست است که در فصل هشتم (یسنا ۴۲) نیز بکلمه امشاسپند بر میخوریم ولی چنانکه گفتیم این فصل متأخر است در آغاز هفت‌ها در فقره اوّل هم کلمه امشاسپند آمده است ولی این فقره و فقره دوم غالباً در اوستا تکرار شده است و آنها را جزو هفت‌ها یا ادبیّات کاسانیک نباید شمرد در واقع از فقره ۳ یسنای ۳۵ تا خود فقره ۶ از یسنای ۴۱ داخل هفت‌ها میباشد کتاب پهلوی شایست لاشایست (فصل ۱۳، ۱۴) فقره ۲ از یسنای ۳۵ را نیز جزو هفت‌ها محسوب میدارد بنا بر این در قدیمترین جائیکه از کلمه امشاسپند ذکری شده است همین هفت‌ها میباشد چنانکه نخستین بار در همین هفت‌ها بکلمه فروهر بر میخوریم در فصول هفت‌ها اسمی از زرتشت برده نشد اما بدون شک در یسنای ۳۵ در فقره ۹ اشاره باو شده است

# مقدمه هفتن یشت بزرگ

## هفت ها

در مقدمه هفتن یشت کوچک اشاره کردیم که هفتن یشت بزرگ در جزو یشتها نیست ولی بمناسبت هفت فصلش آنرا بهفت امشاسبندان مختص کرده اند کلمه هفت هادر اوستا هیتنگ هائیتی 𐬵𐬀𐬎𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 آمده است در پهلوی هفت هات گفته اند این کلمه صفت است یعنی دارنده هفت فصل ولی امروز هفت ها داراي هشت فصل است ذکر آن بزودي بيايد پس از گاتها هفت ها قدیم ترین جزوات اوستاست از حیث قدمت متأخرتر از آن ولی از حیث زبان با آن یکی است هفت ها برخلاف گاتها منشور است مگر آنکه در یسنا ۴۱ بسا به منظوم ۸ سیلابی (آهنگ) برمیخوریم از حیث مطالب نیز نزدیک برویه گاتهاست اما ساده تر از آن در پهلوی آنرا جزو ادبیات گاسانیک شمرده اند هفت ها از یسنای ۳۵ شروع شده بایسنای ۴۱ ختم میشود و در میان اهنود گات و اشتود گات جای داده شده است از زمان بسیار قدیم جای هفت ها را در میان گاتها ی منظوم قرار داده اند شاید بمناسبت هفت های اهنود گات هفت ها نیز به هفت فصل منقسم گردیده است همانطوریکه گاتها در کلیه اوستا داراي مقام بلندی است هفت ها نیز داراي چنین رتبه ابست نظر بقدمت و مطالب عمده اش غالباً در قطعات اوستا از آن یاد شده است مطالب فصول آن بهمديگر مربوط نیست هر یک فصلی از آن دارای مطلب جداگانه ایست مثلاً در فصل اول (یسنا ۳۵) در بیان ادای وظایف هر یک از ایمان آوردگان است در فصل دوم (یسنا ۳۶) از آذر صحبت میدارد بخصوصه از آتشی که در روز واپسین از برای آزمایش برافروخته گردد در فصل سوم (یسنا ۳۷) در ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزداست فصل چهارم (یسنا ۳۸) در ستایش زمین و آبهاست در فصل پنجم (یسنا ۳۹) بروان مردمان پاک و چهار پایان مفید و فرشتگان درود فرستاده میشود و

## کرده ۱۰ (یسنای ۳۵)

۱ اهورا مزدا ی مقدس (و) سرور تقدس را ما میستائیم شهریاران خوب  
امشاسپندان نیکخواه را ما میستائیم کلبه آفریدگان مقدس معنوی و  
مادی را از برای خاطر اشای نیک برای خاطر دین نیک مزدینا  
ما میستائیم ۵۵

۲ ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های  
دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت برای  
نیکی میکوشیم ۵۵

۳ ای اهورا مزدا ای اشای زیبا ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود  
برگزینیم و با آن اندیشه و گفتار و کرداری را بجای آوریم که در میان  
اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد ۵۵

۴ نظر بپاداش روز جزا برای بهترین اعمال ما دانایان و نادانان و فرمانروایان و  
فرمانبرداران را بر آن تشویق میکنیم که بگله و رمه آسایش و علوفه  
روا دارند ۵۵

۵ در حقیقت از برای کسی سلطنت روا میداریم و آنرا حق کسی میشناسیم و  
آنرا برای کسی خواستاریم که بهتر سلطنت کند برای مردا اهورا و  
برای اشا و هیشتا ۵۵



۶ آنچه را مرد یا زنی دانست که درست و خوب است پس باید آنرا با غیرت از برای خود بجای آورد و آنرا بدیگران بفهماند تا آنطوریکه بایست بدان عمل کنند ☸

۷ پس ما از برای شما ای اهورامزدا ستایش و نیایش را بهترین چیز می پنداریم و علوفه را از برای ستوران ما خواستاریم که آنرا از برای شما بعمل آوریم و آنرا باندازه ای که در قوه داریم (بدیگران) بفهمانیم ☸

۸ در تصاحب راستی در رفاقت (با) راستی هریک از موجودات در هر دو جهان از بهترین بخشایش برخوردار تواند شد ☸

۹ ای اهورامزدا این کلام الهام شده را (مردیسنای) ما خواستاریم که با بهترین اندیشه راستی منتشر سازیم اما ترا (زرتشت را) فرمانده و آموزگار آن بشناسیم ☸

۱۰ و برای خاطر اشا و وهومن و شهریور نیک اکنون ای اهورا ما سرود نیایش پی در پی و دعا پی در پی و نیاز پی در پی (میسرائیم) ینگه ها نام . . . . . ☸



کرده ۲ (بسننا ۳۶)

۱ ای مزدا اهورا ما نخست خود را بواسطه عمل آذر تو در اینجا بتو نزدیک میکنیم و بواسطه خرد مقدست بسوی تو (تقرب میجوئیم) (ای آذر) تو نیز آن کسی را آزرده کنی که تو را آزرده میسازد ای آذر مزدا اهورا تو ای خجسته ترین توانا بسوی ما آی ۰۰

۲ ای آذر مزدا اهورا تو عاوند سود بخش ترین کسی بسوی ما آی با نعمت متعمم ترین بهاروی کن در روز محاکمه بزرگ باستایش مخلص ترین بیاری ما بشتاب ۰۰

۳ ای آذر تویی خوشی مزدا اهورا تو مانند خرد مقدسی دوست او هستی ای آذر مزدا اهورا ما خواستاریم با آن اسمی که از تو فراینده تر است (بزان آورده) بتو نزدیک شویم ۰۰

۴ ما خیال پاک باراستی و درستی با کردار و گفتار و آئین نیک مامیخواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۵ تورا ثناخوان تورا سنا سگزاریم ای مزدا اهورا با سراسر پندار نیک با سراسر گفتار نیک با سراسر کردار نیک ما مبخواهیم بتو نزدیک شویم ۰۰

۶ ای مزدا اهورا در میان ترکیبها زیبا ترین ترکیب فروغ این جهان را و در عالم زبرین (ترکیبی را که) در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده میشود از آن تو میشریم<sup>۱</sup> ینکبه هانام ..... ۰۰

۱ در آغاز مقاله هر مزدگفتیم که یرفیر یوس Porphyrus از زبان منهای ایران اُر مَرس Oromazes (اهورامزدا) را چنین تعریف کرده است بیکرس مانند روشنی و رواش سنان راستی است نظیر قمره فوق در فروردین یشت قمره ۷۱ اهورا مزدا فروغ سفید و درختان خوانده شده است





کرده ۳ (بستا ۳۷)

۱ مامیخواهیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید آنها و گیاههای  
خوب بیافرید روشنائی و زعین و همه چیزهای نیک بیافرید •

۲ برای سلطنت و بزرگواریش برای صنعت زیبایش بستائیم ما کسانیکه از  
ستوران محافظت میکنیم میخواستیم او را با ادعیه منتخبه ستایش  
کنیم ☉

۳ ما میخواستیم او را باسم اهورا و باسم محبوب و مقدس مزدا بستائیم  
مامیخواستیم او را با کالبد و روان خود (نادل و جان) بستائیم او را و  
فروهرهای مردان و زنان یا ک را مامیخواستیم بستائیم ☉

۴ اشاوهیشتا را مامیخواستیم بستائیم آن زیباترین امشاسپند آن  
فروغ را آن همه چیزهای نیک بخشنده را ☉

• وهومن و شهرپور (خسترا) و آئین نیک و پاداش نیک و ارمی نیک  
(مپندارمذ) را مامیخواستیم بستائیم<sup>۱</sup>  
ینگه هاتام . . . . . ☉



## کرده ۴ (یسنای ۳۸)

۱ این چنین ما با زنان این زمین را که حامل ماست میستائیم و آن زنانیکه از آن تو هستند (زنانیکه) از پرتو راستی ممتازند ما میستائیم ☉

۲ غیرت ایمان چالاکي شوری' پارسائی با آنها پاداش نیک ثروت نیک فراوانی نیک شهرت نیک فیض نیک را ما میستائیم ☉

۳ ما آبهای از چشمه جوشنده و با هم جمع شده و جاری را میستائیم آن آب اهورائی خوشی بخشنده اهورا را شما (ای آبهائیکه) بسهولت روان قابل شناوری و شست و شو و ارمغان هر دو جهان هستید ☉

۴ این چنین با اسامی که اهورامزداي سود بخش شما آبهای نیک داده و شما را بیا فرید نام برده میستائیم از آنرو (از شما) یاری میطلبیم شما را ثنا خوانیم شما را سپاس گزاریم ☉

۵ و از شما آبهای بارور و از شما که مثل مادرید و از شما شیر گاو که از فقراء توّجه میکنند و در میان مشروبات خوبترین و بهترین هستید ما استغاثه میکنیم شما نیکان را با فدیة بزرگ بسوی نشیب (همی خوانیم) (ای کسانی که) در تنگدستی پاداش بخشیده یاری میشتابید شما ای مادران زنده (جاندار) ینکمه ها نام ☉



## کرده ۵ (یسنای ۳۹)

۱ این چنین ما میستائیم گوشورون و تشان<sup>۱</sup> Tafan را و روان خودمان را و ستوران اهلی را که با غذا میدهند برای کسانی که اینها (وجود دارند) و کسانی که برای اینها وجود دارند ۲ ॐ

۲ روانهای جانوران مفید بزی را ما میستائیم این چنین ما میستائیم روانهای مردان و زنان پاکدین را آنانیکه وجدان نیکشان برای پیروزی (راستی) میکوشد و خواهد کوشید یا کوشیده است ۳ ॐ

۳ ما فرشتگان نیک (مذکر و مؤنث) را که جاودان زنده اند و امشاسپندان همیشه خرم را که بمنش پاک متکی هستند میستائیم ۴ ॐ

۴ همانطوریکه توای اهورامزدا بخصوصه به نیکی اندیشیدی و گفتی و کردی و بجری داشتی ما هم از برای تو نثار میآوریم این چنین آنرا بتو برازنده میدانیم این چنین تو را با آن ستایش میکنیم این چنین تو را ثنا خوانیم این چنین تو را سپاس گزاریم ۵ ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۵ ما خود را با یک علاقه به نیکی و براسی و بخضوع و بخلوص تو نزدیک میکنیم  
ینگه ها تام  
۶ ॐ

۱ گوشورون عبارت است از روان نخستین ستور که خود فرشته ماکل جانوران مفید است و از تشان Tafan بدنش اراده گردید رجوع کنید نگاشتها ترجمه نگارنده بمقاله گوشورون ۲ یعنی کسانی که از برای تغذیه آنان ستوران آفریده شده اند و مردمانیکه از برای برستاری و پروراندن و علوفه دادن این ستوران خلقت یافته اند



## کرده ۶ (یسنای ۴۰)

۱ ای مزدا اهورا تو انیک از اجرای این پاداشهائیکه آرروی ماست  
 مُزدي را که تو از برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی یاد نموده  
 بجای آر ای مزدا اهورا ॐ

۲ تو از برای ما این (مُزد) را در این جهان و (جهان) مینوی مُقرر  
 داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت  
 تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان (سر بریم) ॐ

۳ ای مزدا چنان ساز که شرفاء براسی اعتقاد کنند و جویای راستی شوند  
 که دهقانان از برای اتحاد محکم و ثابت و پراز غدرت لایق شوند (اَما)  
 برای ما پیشوایان (چنان ساز که آن دو طبقه) نسبت بها با وفا باشند ॐ

۴ بشود که باین طور شرفاء و باین ترتیب دهقانان و باین طور پیشوایان  
 با آنانیکه ما مُتحد گشتیم از شما شوند و باین طور ما خواستاریم ای  
 مزدا اهورا که مانند مرد پاکدین و عادل از شما محسوب شویم و آنچه  
 آرزوی ماست بها ارزانی دارید  
 ې . . . . . ې





## کرده ۷ (یسنای ۴۱)

۱ سرود استغاثه و ستایش (خود را) باهورا مزدا و اشاوهریشتا مختص دانسته تقدیم و نثار میکنیم ॐ

۲ ای مزدا اهورا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم بشود که شهریار نیکی در هر دو جهان با چه مرد و چه زن سلطنت کند تو ای درمیان موجودات خوبترین ॐ

۳ ما تو را صاحب تأبید و دارنده توفیق می‌شماریم و از این جهت با راستی همراه (مبدانیم) بشود که تو در هر دو جهان جان و تن ما شوی تو ای درمیان موجودات خوبترین ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۴ ای مزدا اهورا خواستاریم که پناه طولانی تو را باز یافته خود را شایسته آن سازیم خواستاریم که از بر تو تو عامل و توانا گردیم تو ای درمیان موجودات خوبترین بشود که تو بحسب آرزوی ما پناه طولانی خود را با ارزانی داری ॐ

۵ ای اهورا مزدا ما سرود گویان و پیمبران تو موسوم هستیم و می‌خواهیم که این چنین باشیم و خود را از برای مُزدیکه تو برای دین مانند ما کسانی مقرر داشتی مُهبتاً سازیم ای مزدا اهورا ॐ (این قطعه دو بار تکرار میشود)

۶ تو از برای ما این (مُزدا را) در این جهان و (جهان) مینوی مقرر داشتی از این جهت تو آنرا (مقرر داشتی) تا بدان واسطه بمصاحبت تو نایل شویم و با تو و با راستی (اشا) جاودان بسربریم ॐ

විෂය 7 ( 141 )

1 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

2 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

3 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

4 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

5 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

6 ධනාත්මක බලයක් ඇති කර ගැනීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි. මෙය සිදු කිරීම සඳහා අත්‍යවශ්‍ය වන්නේ  
 අධ්‍යයනය කිරීමයි.

۷ ینگه ها تام . . . . .  
 ما پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا و جا های  
 دیگر بعمل آورده شد بزرگ می شماریم چنانکه ما (خود) با غیرت  
 برای نیکی میکوشیم  
 یتا اهو وئیریو . . . . . اشم وهو ॐ

۸ هفت های توانا و مقدّس و سرور تقدّس را ما می ستائیم  
 ینگه ها تام . . . . . ॐ

### کرده ۸ (یسنای ۴۲)

۱ ای امشاسپندان ما جزوات هفت ها را نثار تان می سازیم مایسر چشمه های  
 آب درود می فرستیم و بگذرهای آب درود می فرستیم و به شعبات  
 راه درود می فرستیم بتقاطع راه درود می فرستیم ॐ

۲ بکوههائیکه از (بالای آنها) آب جاری موجود است درود می فرستیم  
 و بدریاچه ها و استخرها درود می فرستیم و بمزارع گندم سود بخش  
 درود می فرستیم بهر دو بیاسبان و بآفریدگار درود می فرستیم بمزدا و  
 زرتشت درود می فرستیم ॐ



۳ بزمین و آسمان درود میفرستیم و بیاد چالاک مزدا آفریده درود میفرستیم و بقله کوه‌ها ۱ درود میفرستیم بزمین و همه چیزهای نیک و خوب درود میفرستیم ☸

۴ بمنش پاک و بروانهای پاک‌نیاں درود میفرستیم (بهای) وس پنچا ستوران ۲ درود میفرستیم

۱ غالباً در طی یشتها از کوه‌ها ذکر شده است کوه مذکور نیز هرایتی *هرایتی* گفته شده است در ترجمه پهلوی هربرز و در فارسی البرز گوئیم هرچند که امروز البرز کوه مخصوص و دماوند که دارای ۵۰۶۲۸ متر ارتفاع است و از بلندترین قله آن بشمار است معلوم همه کس میباشد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست در زامیاد یشت فقره ۱ آمده است که کوه‌ها تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است در رشن یشت در فقره ۲۵ میخوانیم که سنارگان و ماه و خورشید دور قله آن که تثره *Tačra* باشد دور میزنند ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهریشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه‌ها براسر ممالک آریائی می‌تابد در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه‌ها واقع است در آنجا یکی که نه شب است و نه ظلمت نه باد گرم میوزد و نه باد سرد از ناخوشیهای واز آلاش و ناپاکی اهریمنی عاری است مه و بخار از آنجا متصاعد نشود بندهش مفضل تر از این کوه صحبت داشته در فصل ۱۲ گوید که در مدت ۱۸ سال کوه‌ها نمودند اما البرز در مدت هشتصد سال بدرجه کمال در آمد در مدت ۲۰۰ سال بکره ستارگان رسید در مدت ۲۰۰ سال بفلک ماه رسید در ۲۰۰ سال بعد بفلک خورشید رسید و در ۲۰۰ سال دیگر بپرخ فروغ بی پایان (انیران) رسید و ۲۰۲۴۴ کوه‌های دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است نظر باین مندرجات کوه (هرا) را باید یک کوه معنوی و مذهبی

تصوّر نمود رجوع کنید به Ostirānische Kultur, Geiger p. 42.

۲ کلمه اوستائی واسی *vāsi* اسم ماهی بسیار بزرگی است که در اقیانوس فراخ کرت زندگانی میکند این ماهی در اوستا و بندهش باصفت پنچا سدورا *پنچا سدورا* توصیف شده آمده است صفت مذکور که بمعنی پنجاه در دارنده میباشد مرکب است از پنچا سه - دورا معلوم نیست که مقصود از این صفت چیست برخی آنرا ماهی پنجاه بردارنده مقصود دانسته اند این ماهی در بندهش و اسی پنچا ستوران نوشته شده است در فصل ۱۲ در فقرات ۵ و ۷ از آن صحبت کرده گوید واس در وسط اقیانوس فراخ کرت بسر میرد و طول او باندازه ایست که اگر مرد تند روی از بامدادان تا هنگام فرو رفتن خورشید با سرعت تمام بدود هنوز طول قامت آنرا نتواند ببیند کلبه جانوران مزدا آفریده در اقیانوس در تحت همایف واس میباشد

၁။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်  
၂။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်  
၃။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်

၄။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်  
၅။ အထွေထွေ အကျဉ်းချုပ်

و به خرای پاک<sup>۱</sup> که در وسط دریای فراخ کرت<sup>۲</sup> ایستاده است  
 درود میفرستیم بدریای فراخ کرت درود میفرستیم

۱ خرا Khara از جمله کلماتی است که در طی چندین هزار سال تقریباً ترکیب لفظی خود را محفوظ داشته گرچه مصداق آن تغییر یافته است همین کلمه است که امروز در فارسی خر گوئیم ولی مقصود در اوستا از این جانور خر معمولی نیست چه در خود اوستا مندرج است که خر در وسط اقیانوس زندگانی میکند همان طوری که بعدها هرابرزبیتی در اوستا آمده است و آن قلم یک بار در فرگرد هفتم و نبداد در فقره ۴۲ استعمال شده گوید در مقابل معالجه زن خانه خدائی يك كنو (خر) مرد طیب میباشد کلمه مذکور نیز در تفسیر پهلوی خر ترجمه گردید کلمه خرا معنی جانوریکه در اقیانوس زندگانی میکند فقط یکبار همان در یسنای ۴۲ فقره ۴ آمده است ولی بندهش در فصل ۱۹ مفصلاً از این جانور صحبت میدارد طوریکه از این حیوان تعریف گردیده ابدای جای شك و شبهه نیماند که از آن یکی از حوادث طبیعی مثل طوفان و سیل و طغیان و غیره اراده شده باشد چنانکه دارمستتر و وست West نیز چنین حدس میزند نظیر این گونه تشبیهات در یسنا بسیار دیده میشود بخصوصه در تشریشت بطور وضوح و آشکارا این مسئله معین است که بسا از حوادث طبیعی بحیوانی تشبیه شده است اینك بندهش گوید که خر سه پا در میان اقیانوس فراخ کرت بسر میرد این جانور پاک را بدن سفیدی است دارای شش چشم و نه یوزه و دو گوش و يك شاخ زریں میباشد که از آن هزار شاخ دیگر سرزده و با آنها جانوران اهریمنی را نابود میکند گوشش با اندازه بزرگست که مملکت ماربدران را فراواند گرفت جایی قدم او باندازه ایست که يك کله از هزار گوسفند روی آن آرام تواند گرفت در اطراف کوچکترین پای او هزار مرد با اسبش دور تواند زد وقتی که این جانور سر در اقیانوس فرو برد و گوشهای خویش بجنباند اقیانوس بخوش و خروش افند لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناود پدید آید از اثر آواز او همه جانوران ماده اهورائی در اقیانوس آستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بجه سقط کنند تصفیه آبهای اقیانوس که بسوی هفت کشور روان است بعده این جانور است اگر اهورامزدا او را نمایم هرآینه آب اقیانوس از آسیب اهریمن مسموم گشته تمام جانوران هلاک میشوند کتاب مینوخر در فصل ۶۲ در فقرات ۲۶ و ۲۷ نیز از این جانور اسمی برده گوید که خر سه پا در وسط اقیانوس ورکش زندگانی میکند و تمام آبهای ناپاکیکه از لاشه و مردار گذشته باقیانوس رسد بتوسط این جانور پاک گردد در هر مزدیشت نیز ذکر کردیم که درخت گوگرد نیز در میان اقیانوس فراخ کرت روئیده است از این تعریفات بخوبی برمیآید که کلمه خرا در ایران قدیم از برای تعیین اسم جانوری که امروز باین اسم معروف است نوده است چنانکه در مقاله گوش نظیر آنرا در کلمه گوسفند ملاحظه خواهید کرد رجوع کنید به Sacred Books of the East by West و Bundehesh von Justi و Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 91 و Ustirische Kultur von Geiger S. 361 و Ormazd et Ahriman par Darmesteter p. 148—151. و به

۲ فراخ کرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا و اوروش

سینه (۱۶۴۰۰۰) ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی  
 ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی  
 ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی ویندیشی



۵. سوم<sup>۱</sup> زرین رنگ و بلند روئیده درود میفرستیم بهوم جان افزا  
و آشامیدنی درود میفرستیم بهوم دور دارنده مرگ درود میفرستیم

۶. آب روان و مرغ پَران درود میفرستیم و به بازگشت پیشوایان  
(آربان) درود میفرستیم که دور رفته از برای سایر ممالک  
جویای راستی هستند<sup>۲</sup> و به همه امشاسپندان درود میفرستیم

یَنگه ها نام . . . . . ۸

آمده است مینوخرد و رکش ضبط کرده است معنی تحت اللفظی آن بزرگ ساحل و فراخ  
کنار میباشد کش که در زبان فارسی از برای زیر نعل و بیغله ران و سینه استعمال میشود  
باجزه دوم این کلمه اوستائی یکی است چنانکه حافظ گوید

می بزیر کش و سجاده زهدم بردوش آه اگر خلق شوند آگه از این تزویرم

از این اقیانوس غالباً در اوستا اسم رده شده در طی قرأت بشتها بآن خواهیم برخورد  
اساساً نمیدانیم که کدام دریا از آن اراده شده است برخی از مستشرقین دریای خزر یا  
دریاچه آرال پنداشته اند برخی دیگر اقیانوس جنوب ایران حدس زده اند آنطوریکه  
در اوستا و کتب پهلوی از فراخ کرت صحبت شده است هیچ شکی نماند که اقیانوس  
سیار بزرگی از آن اراده گردیده است بندهش در فصل ۱۳ چنین گوید دریای فراخ کرت  
از طرف دامنه جنوی البرز ثلث زمین را فرا گرفته از این جهت است که فراخ کرت  
نامیده شد برای آنکه دارای هزار دریاچه است هم چنین حشمة آردی و بسور از آنجا  
رمیخیزد هر یک از دریاچه آن دارای شکل مخصوصی است برخی بزرگ برخی کوچک و  
بعضی باندازه ای بزرگست که یگمرد سوار در مدت حمل روز دور آن را تواند بيمود چه  
اطراف آن هزار و هفتصد فرسنگ است

شاید از تشریفات بتوان استنباط نمود که از فراخ کرت اقیانوس هند که در جنوب  
ایران واقع است اراده گردیده است در یشت مذکور مکرراً آمده است که تشر (نیر)  
فرشته باران از فراخ کرت آب برگرفته بر روی زمین میباراند در قمره ۳۲  
یشت مذکور گوید

«آنگاه نشتر درخشان از اقیانوس فراخ کرت برخاست بعد از آن مه از آن طرف  
کوه هند که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است بلند گردید عجالتاً بهمین  
قدر توضیح اکتفاء میکنیم تا در آبان یشت (ارد و بسور ناهید) دوباره بسر آن برگردیم  
۱ رجوع کنید به مقاله هوم

۲ از این عبارت نحوی معلوم میگردد که موبدان عهد قدیم از برای انتشار دین  
مزدیسنا اطراف و اکناف جهان را میگردیده اند و مردم را به خدا پرستی ارشاد میکردند  
چنانکه ییکشوها یعنی پیشوایان دین بودا نیز دور میزدند مردم را موعظه میکردند  
و امروز هم کشیش ها (Missionnaire) بممالك غیر عیسوی رفته دین عیسی را  
تبلیغ میکنند





## مقدمه اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند اشاوهیشتا که انیک اردیبهشت کوئیم از این فرشته در طی مقاله پیش در جزو امشاسپندان صحبت داشتیم در اینجا مژدر میشویم که در میان شش فرشتگان بزرگ فقط اردیبهشت و هروتات ( خرداد ) دارای یشتی هستند چنانکه گفتیم احتمالاً دارد که سایر امشاسپندان را نیز در سابق یشتی بوده است که امروز در دست نداریم انیک چندکله در خصوص سومین یشت گفته آنگاه میپردازیم به ترجمه و توضیحات لغات آن اردی بهشت یشت را بدو جزء قسمت میتوان نمود اولی از فقره ۵ که در توصیف اشاوهیشتا میباشد در واقع در اثر نماز معروف اشم و هو که نماز اشه و هشته هم گفته میشود میباشد معنی نماز مذکور از اینقرار است

« راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است » هر چند که اولین فقرات این یشت بواسطه خراب شدن برخی از کلماتش مبهم و پیچیده است ولی از آن بخوبی میتوان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر و قوت نماز اشم و هو خبر میدهد جری دوم از فقره ۵ تا انجام در اثر نماز معروف دیگر ائیریامن ایشیا میباشد که در آغاز هفتن یشت کوچک نیز از آن شرح دادیم نماز مذکور در خود اوستا نیز غالباً یاد شده از آنجمله دروندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا بیاری ائیریامن ۹۹۹۹۹ ناخوشی که اهریمن بوجود آورد شفاء بخشید معنی نماز مذکور از اینقرار است « بشود که ائیریامن ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی (و) برای یاری از منش پاک بسوی ما آید با یادش گرانبهایکه در خور ایمان است من از او یادش مطلوبه عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم » از اردیبهشت یشت نیز بخوبی اثر و قوت دعای مذکور بر میآید چنانکه خواهیم دید کلیه آفات و مصائب و شرّ اهریمنی از سرودن این دعا دفع گردد

## اردیبهشت یشت

اشاوهریشتای زیبا ترین را (نماز) ائیریامن ایشیای نیرومند مزدا آفریده را سوک مقدس نیک دور بیننده مزدا آفریده را خوشنود میسازیم «مانند بهترین سرور» زوت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید

۱ اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گفت ای سپنتمان زرتشت ای ستاینده وزوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی و قتیکه من با بهترین اشا فضایی روشن درخشان و منازل خورشیدسان بیافریدم . . . . . مخصوصه از بی ستایش و نیایش ما امشاسپندان ۱ ☪

۲ زرتشت گفت اهورامزدا ای مپترکلام راستین اینک بسپنتمان زرتشت ستاینده و زوت و استغاثه کننده و وعظ دهنده و عابد و رحمت فرستنده و سرود گوی بفرمای که چگونه بوده است (آن کلام) در هنگامیکه تو با بهترین اشا فضای روشن درخشان و منازل خورشیدسان میآفریدی . . . . . مخصوصه از بی ستایش و نیایش شما امشاسپندان ۱ ☪

---

۱ زوت از کلمه زوتر اوستایی آمده است ذکرش در یشت پیش گذشت در اینجا لازم است بیفزاییم که در خود گاتها یسنای ۳۳ فقره ۶ زرتشت خود را زوت مینامد رجوع کنید به گاتها ترجمه نگارنده و بصفحه ۱۰۳ همین کتاب در اینفقره چندین لغت غراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود



۳ من اشا و هیشتا را همی خوانم و قتیکه من اشا و هیشتا را خواندم آرامگاه نیک سایر امشاسپندان که مزدا آنرا با اندیشه نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با گفتار نیک حفظ میکند که مزدا آنرا با کردار نیک حفظ میکند (گشوده گردد) ۱ آن آرامگاه نیک در گرزمان اهوراست ۲ ॐ

۴ گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را بسوی آن راهی نباشد برای مشاهده اهورامزدا ॐ

۵ (نهاز) اثیریامن که تمام خرد خبیث و همه جادوان و پریها را براندازد بزرگترین کلام ایزدی است ۳ بهترین کلام ایزدی است زیباترین کلام ایزدی است بغایت زیباترین کلام ایزدی است درمیان کلام خدائی قوی است قویترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی محکم است محکم ترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی پیروزمند است پیروزمندترین کلام خدائی است درمیان کلام خدائی درمان بخش است درمان بخش ترین کلام خدائی است ॐ

---

۱ مقصود این است که از سرودن نهاز اشم وهو و خوشنود ساختن امشاسند اشا و هیشتا سایر امشاسپندان نیز خوشنود میشوند و مقصود از بیدار نیک و گفتار نیک و کردار نیک یا هومت وهوخت وهورشت سه طبقات بهشت میباشد

۲ لغت گرزمان که شعرا ی قدیم ما غالباً استعمال کرده اند از کلمه اوستائی گروتمان *grōtman* میباشد جزء اخیر این کلمه در جزو لغت خانان هنوز در زبان ما باقی است معنی لفظی آن خانه ستایش و نیایش است از آن بلند ترین طبقه آسمان یا عرش اراده گردید در آنجا نیکه مقام اهورا مزداست

۳ لغتی که ما بکلام ترجمه کردیم در اوستا منتر *amshaspandan* میباشد که بمعنی کلام ایزدی و گفتار آسمانی است





۶ کسی (از طبیبان) بواسطه اشا معالجه کند کسی بواسطه قانون شفاء  
بخشد کسی با کارد علاج نماید<sup>۱</sup> کسی با گیاه درمان دهد کسی با کلام  
مقدس شفاء دهد در میان درمان بخشان درمان بخش ترین کسی است که  
با کلام مقدس شفاء دهد کسی که امعاء و احشای<sup>۲</sup> مرد پاک را معالجه  
کند چنین کسی درمان بخش درمان بخشندگان است<sup>۳</sup>

۷ ناخوشیها فرار کنید مرگ بگریز دیوها بگریزید پتیارهها<sup>۴</sup>  
فرار کنید آموزگار دروغین کینه ور از آئین پاک بگریز  
مرد ستمکار بگریز<sup>۵</sup>

۸ شما ای ازدها نژادان بگریزید شما ای گرگ نژادان بگریزید شما ای  
از جنس دویا بگریزید<sup>۶</sup> ترومتی بگریز<sup>۷</sup> پیثیری متی بگریز<sup>۸</sup> تب  
بگریز افتراء زن بگریز آشوب و غوغا بگریز مرد بد چشم بگریز<sup>۹</sup>

۱ مقصود از طبیبیکه با کارد (کرات و سلاط) معالجه میکند جرّاح است

۲ از آن امراض داخلی اراده گردید

۳ پتیاره در پهلوی پتیارک در اوستا پتتیاره به سده سده میاشد بمعنی نکبت و آفت  
وزشتی است بسا از آن دیو و غول اراده شد فردوسی گوید  
جهای بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها طرفه پتیاره بود

۴ در اینجا از جنس دویا مردمان شریر و خبیث مقصود میباشند

۵ در کاتها ترومیتی به سده سده و در سایر قسمتهای اوستا ترومیتی به سده سده  
اول بمعنی غرور و تکبر و خود پرستی میاشد دوم بمعنی غول نخوت و غرور است  
آنها در پهلوی ترومنش گویند این دیو را خصوصه رقیب و ضدّ ارمتی که فرشته تواضع و  
بردباری است می شمارند

۶ پیثیری مئیتی به سده سده و تختست بمعنی خیال واهی و بی اساس دوم دیو وهم و  
اندیشه فاسد است



۹ شما ای دروغترین درمیان دروغگویان بگریزید (زن) جهی جادو<sup>۱</sup>  
بگریز زن بد عمل کخوارد<sup>۲</sup> بگریز<sup>۳</sup> ای باد طرف شمال بگریز ای باد  
طرف شمال نابود شو و (همچنین) آنکه از نژاد این اردها است ☸

۱۰ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
چنین کسی ناخوشیها را براندازد مرگ را براندازد دیوها را براندازد  
پتیارها را براندازد آموزگار دروغین دشمن آئین پاک را براندازد  
مرد ستمگار را براندازد

۱۱ اردها نژادان را براندازد گرگ نژادان را براندازد دویا نژادان را  
براندازد ترومتی را براندازد پئیری متی را براندازد تب را براندازد  
افتراء زن را براندازد آشوب و غوغا را براندازد چشم بد زننده  
را براندازد ☸

۱۲ دروغترین را درمیان دروغگویان براندازد (زن) جهی جادو را  
براندازد زن بد عمل کخوارد<sup>۲</sup> را براندازد باد طرف شمال را براندازد  
باد طرف شمال را نابود کند و (همچنین) آنکه از این جنس دویاست ☸

۱۳ اگر کسی هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار از این دیوها بکشد  
فریفتارترین دیوها اهریمن تبه کار از فراز آسمان بسوی نشیب  
سرنگون گردد ☸

۱ جهی جادو که در پهلوی جه گویند و در برخی از فرهنگها بهمین ترکیب در  
جزو لغات زند و یازید ضبط است معنی زن ست و بدکار و از مخلوقات اهریمنی میباشد  
از آن را کاره و فاحشه اراده گردید

۲ از کخوارد (باواو معدوله) و سدهس در تفسیر پهلوی فره کاستار یعنی زائل  
کننده فرو فروغ زن و یامرد اهریمنی اراده گشته اسم طبقه خصوصی است که باعمال  
زشت شهرت دارد



۱۴ اهریمن تبه کار گفت وای بر من از (دست) بهترین اشا  
 آنچه در میان ناخوشیها ناخوشتتر است خواهند برانداخت  
 بآنچه در میان ناخوشیها ناخوشتتر است ستیزه خواهند نمود  
 آنچه در میان فاسدها فاسدتر است خواهند برانداخت  
 بآنچه در میان فاسدها فاسدتر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان دیوها دیو تر است خواهند برانداخت  
 بآنکه در میان دیوها دیو تر است ستیزه خواهند نمود  
 آنکه در میان پتیارها پتیاره تر است خواهند برانداخت  
 بآنکه در میان پتیارها پتیاره تر است ستیزه خواهند نمود  
 آموزگار دروغین دشمن آئین راستین را خواهند برانداخت  
 بآموزگار دروغین دشمن آئین راستین ستیزه خواهند نمود  
 در میان مردمان ستمگارتین را خواهند برانداخت  
 در میان مردمان ستمگارتین ستیزه خواهند نمود °

۱۵ در میان اردها نژادان کسی را که اردها نژاد تر است خواهند برانداخت  
 در میان اردها نژادان با کسی که اردها نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان گرگ نژادان کسی را که گرگ نژاد تر است خواهند برانداخت  
 در میان گرگ نژادان با کسی که گرگ نژاد تر است ستیزه خواهند نمود  
 در میان جنس دوبا (مودی) آنکه بیشتر از این جنس دویاست خواهند  
 برانداخت

در میان جنس دوبا با آنکه بیشتر از این جنس دویاست ستیزه خواهند نمود  
 ترومتی را خواهند برانداخت با ترومتی ستیزه خواهند نمود  
 پیئیری متی را خواهند برانداخت با پیئیری متی ستیزه خواهند نمود  
 در میان تبها آنچه بیشتر تب است خواهند برانداخت<sup>۱</sup>

در میان تبها با آنچه بیشتر تب است ستیزه خواهند نمود  
 در میان افتراء زندگان آنکه افتراء زننده تر است خواهند برانداخت  
 در میان افتراء زندگان با آنکه افتراء زننده تر است ستیزه خواهند نمود

۱ یعنی سخت ترین تب کلمه تب در اوستا تفنو و ساد آمده است این لغت خود  
 جداگانه بمعنی خراوت و گرمی است کلمات فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره جمله  
 از يك ماده است



در میان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است خواهند بر انداخت  
در میان نزاع جویان با آنکه نزاع جوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
در میان چشم بد زندگان آنکه چشم بد زننده تر است خواهند بر انداخت  
در میان چشم بد زندگان با آنکه چشم بد زننده تر است ستیزه خواهند نمود ۰

۱۶ در میان دروغگویان آنکه دروغ گوینده تر است خواهند بر انداخت  
در میان دروغگویان با آنکه دروغ گوینده تر است ستیزه خواهند نمود  
جهی جادو را خواهند بر انداخت با جهی جادو ستیزه خواهند نمود  
زن بد عمل کخوارذ را خواهند بر انداخت با زن بد عمل کخوارذ ستیزه خواهند نمود  
باد طرف شمال را خواهند بر انداخت با باد طرف شمال ستیزه خواهند نمود ۰

۱۷ دروغ باید نابود شود دروغ باید کاسته گردد دروغ باید سپری گردد یکسره باید  
آن نابود شود تو باید که در شمال گم شوی تو نباید که جهان مادّی  
راستی را نابود سازی ۰

۱۸ برای فرو فروغش من اورا اردیبهشت را زیباترین امشاسپند را با نماز  
بلند (و) بازور میستایم اردیبهشت زیباترین امشاسپند را با هوم آمیخته  
بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک با زور و با  
کلام بلیغ میستائیم ۱ ینگه ها تام . . . . . ۰

۱۹ یتا هو . . . . .  
درو میفرستم زیباترین اشا و هیشتا به (نماز) ائیریا من ایتای بیرومند  
مزد آفریده به سوک مقدّس نیک دور بیننده مزدا آفریده  
اشم وهو . . . . . ۰ ۲

۱ این جمله مکررا در آخر هر یک از کرده یا فصل یشت ها آمده است

۲ رجوع کنید به هر مزدیشت فقره ۳۳





## مقدمه 'خرداد' یشت

چهارمین یشت متعلق است به پنجمین امشاسپند 'خرداد' آن را نیز هروئات و اورداد یشت گویند. در میان یشتها 'خرداد' یشت بخصوصه خراب گشته و کلماتش دگرگون شده است. در بسیاری از نسخ این یشت نوشته نشده و در هر جایی که مندرج است برخی از کلماتش از حیث املاء با کلمات سایر نسخ فرقی دارد. علاوه تفسیر پهلوی آن هم که ممکن بود تا بیک اندازه کلید فهم آن باشد از میان رفته امروز در دست نداریم. بنابراین مستشرقین در سر معانی بعضی از جملات این یشت باهمدیگر موافق نیستند.

## 'خرداد' یشت

۱. اهورامزدا، اسپنتمان زرتشت گفت من از برای مردمان پاک امداد و درستگاری و رامش و سعادت 'خرداد' را بیافریدم . . . . .<sup>۱</sup>  
کسی که در میان امشاسپندان او را بستاند بآن میماند که او امشاسپند و هومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ 'خرداد' و امرداد را ستایش کرده باشد ☉

---

۱ یعنی که نعمتها و پناها و غیره از طرف امشاسپند 'خرداد' بر مرد پاکدین بخشیده میشود. در جای نقاط چندین کلمه خراب شده معنی درستی از آنها بر نمی آید.



۲ کسیکه هزار بار هزار ده هزار بار ده هزار صد هزار بار صد هزار بخدا این دیوها اسامی امشاسپندان (بخصوصه) خرداد را یاد کنند نسو از او زده شود<sup>۱</sup> و از او هشی زده شود بشی زده شود سئنی زده شود بوجی زده شود<sup>۲</sup>

۳ نخست من بمرد پاک باواز بلند میگویم اگر کسی باین طور در میان ایزدان مینوی معادل ترین رشن و باین طور بامشاسپندان متوسل شود همه آتانی که دارای چنین اسامی دلیرانه اند مرد پاک را از نسو نجات خواهند داد (و) از هشی (و) از بشی (و) از سئنی (و) از بوجی (و) از لشکر دشمن با سنگر فراخ (و) از درفش برافراشته (و) از مردم ستمکار دروغ پرست (و) از تیغ درخشان (و) از مردم ستمکار (و) از جادو (و) از پری (و) از بد بختی ॐ

۴ چگونه راه مرد پاک از آب مرد دروغ پرست امتیاز داده شود؟  
آنگاه اهورامزدا گفت اگر کسی کلام مقدس را (منترا) از برخواند یا آنکه از یاد خود بگذراند یا آنکه زمزمه کنان یا آنکه باواز بلند گویان شیاری کشد (بطوری) که شخص خود را در امان تواند داشت ۳ ॐ

۱ نسو اسدود یعنی لاشه و مردار و کلتیه آنچه فاسد و کندیده شده باشد خواه از انسان و خواه از جانور غالباً میگویند روح سو و از آن دیو مردار و لاشه اراده میکنند بقول وندیداد اگر کسی دست خویش بلاشه و مردار بیالاید دروج نسو بواسطه یکی از نه منفذ بدنش در او حلول کند نسو در تفسیر پهلوی نساك شد و هنوز هم این کلمه در ادبیات زرتشتیان باسم نسا باقی است نسا سالار کسی است که مرده را از در دغه بدرون دغه میکند او را در اوستا سوکش اسدود خوانده اند در پهلوی نساك کش گویند عملجائی که مرده را از در خانه تا بدر دغه برده بدست نسا سالاران می سپارند در میان یارسان هندوستان باسم گجراتی خند ایا نامیده میشوند زرتشتیان ایران آنان را پش کهن میگویند یعنی نقش کش تابوت کش

۲ هشی و بشی و سئنی و بوجی اسدود اسدود اسدود اسامی چهار دیو میباشد شاید که اصلاً اسامی چهار باخوشی بوده است جز از فقره مندرج در فوق و فقره ۳ در همین یشت دیگر در هیچ جای اوستا از آنها اسمی نیست در بعضی از نسخ خطی بجای بشی غشی اسدود ضبط شده است

۳ معنی این فقره روشن نیست شاید دایره و خطی که در عهد قدیم در وقت خواندن دعای مخصوصی بدور خود کشیده در میان آن می نشسته اند مقصود باشد



۵ هریک از (شما) تو (دروغ برست) و دروغ که آشکار باشید یا هریک (از شما) در هرکاری که باشید یا هریک (از شما) که در خفاء (باشید) هریک (از شما) تو و دروغ را من از منزلگاهان اریائی برانم تو و دروغ را من به بند در کشم تو و دروغ را من بر اندازم تو و دروغ را بزیر پا افکنم<sup>۱</sup>

۶ سه شیار او بکشد (سه) من بمرد پاک میگویم  
شش شیار او بکشد شش من بمرد پاک میگویم  
نه شیار او بکشد نه من بمرد پاک میگویم ☉

۷ اسامی (امشاسپندان) بزنند در وجهائی که به نسا پیوستند و نطفه و نژاد کریانها را<sup>۲</sup> زوت زرتشت<sup>۳</sup> باراده و میل خویش چنانکه همیشه باراده و میل اوست آنان را بدوزخ هولناک (براند) ☉

۸ پس از فرو رفتن آفتاب (و وقتی که) آفتاب هنوز فرو نرفته است او (زرتشت) بایک اسلحه<sup>۴</sup> مهلک برای خوشنودی و حق معرفت ایزدان مینوی نسا را زده بطرف شمال (براند)<sup>۵</sup> آن ناکار را بزوال محکوم سازد ☉

۱ ظاهراً این فقره همان کلام مقدس یا منترا باشد که در فقره پیش مذکور است  
منزلگاهان اریائی همان ایران است که در قدیم خان یا سرزمین آریا نامیده میشد  
۲ کریان و سلاو در وید برهمنان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آئین برهمن یا دیویسناست چون مخالف کیش زرتشت و مزدیسناست از این جهت از او در اوستا گمراه کننده اراده گردید این کلمه در پهلوی کرپ شد و در توضیحات و تفسیر اوستا آن را بکر و کور تعبیر کرده اند یعنی کسی که در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست رجوع شود بگاتها ترجمه نگارنده بمقاله اسامی خاص  
۳ زوت در اوستا زوتر و سلاو عنوان پیشوایی است که بمصاحبت پیشوای دیگر موسوم به راسی رسومات مذهبی بجای می آورد در فقره فوق چنانکه در گاتها زرتشت زوت خوانده شده است

۴ در مزدیسنا شمال طرف نحس و شوم محسوب است مسکن دیوها یعنی دیو پرستان  
۵ با عبارت دیگر محل پرستندگان پروردگاران باطل و محل وقوع دوزخ است رجوع شود  
بفقرات ۹ و ۱۱ اردیبهشت



۹ ای زرتشت تو نباید این منترا را بیاموزانی جز بیدر یا بیسریا ببردنتی  
یا آتروان<sup>۱</sup> متعلق بدرجه سه گانه کسی که بنیکی مشهور و پیرو آئین  
نیک و بهدین و پارساست کسی که دلیرانه در همه جا آئین میگستراند ☸

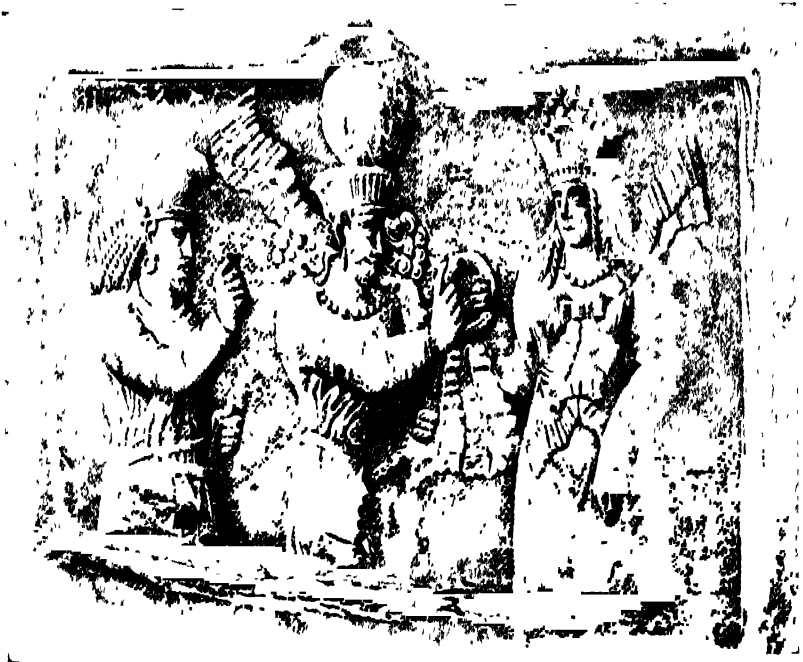
۱۰ ایه ریه سه سه. درودس. برای فروغ و فرّش من او را امشاسپند خرداد  
را با نیاز بلند (و) بازوَر میستائیم ما میستائیم امشاسپند خرداد را با هوم  
آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و  
با کلام بلیع . . . . . ینگه ها تام . . . . .

۱۱ یتا هو . . . . .  
درود میفرسم به خرداد را ده یائیر یا هوشیتی بفرشتگان سال بسرور  
راستی اشم و هو . . . . . ۲

۱ آتروان «آترو» عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است یعنی آذربان امروز بجای  
این کلمه موبد گفته میشود  
۲ وجوع کنید بقره ۴۳ از هر مزدیشت







نقش رستم در فارس آنکه طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین  
 اقتدار بشاهنشاه ساسانی نرسی میدهد (از روی تصویر Texier)

رجوع کنید نیز به Die Kunst des Alten Persien, Von Sarre, Tafel 81.

## ناهید

بماه روشن و تابنده خورشید      بفرّخ مشتری و پاک ناهید<sup>۱</sup>

در آئین مزدیسنا کَلِیه عناصر اربعه که آتش و آب و هوا و خاک  
عناصر چهارگانه باشد مقدّس است غالباً در اوستا از آنها سخن رفته است هر یک از

آنها نیز در اوستا دارای یشت مخصوصی است در میان این عناصر آتش بخصوصه مقدّس تر است آذر ایزد مُوکل آن است هر چند که از برای این فرشته یشت مخصوصی نداریم اما در سراسر کتاب مقدّس و کتب مذهبی پهلوی از عُلو مقام اوسخن رفته است برای آنکه مندرجات اوستا را راجع باین ایزد نزدیک تر بفهم کنیم در یک مقاله جداگانه مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت عنصر دیگر که هوا باشد دارای یشت مخصوصی است پانزدهمین یشت از آن فرشته هواست هر چند که این یشت به رام یشت نامزد است اما در هیچ جای آن صحبت از ایزد رام نیست در سراسر آن از فرشته هوا صحبت شده است این فرشته در اوستا موسوم است به (وایو) *vayu* و در پهلوی (اندروای) گویند عجله بهمین قدر اکتفاء نموده تا در یشت پانزدهم در مقاله متعلّق بآن مفصّل تر از این ایزد سخن بداریم

خاک یا زمین در تحت حمایت چهارمین امشاسپند سپندارمذ (سپنت آرمی) میباشد از برای آن نیز یشت مخصوصی نداریم لیکن در طیّ مقاله امشاسپندان مفصلاً از آن صحبت داشتیم آب که موضوع مقاله ماست بعد از آتش مقدّس ترین عنصر است در ایران قدیم چنانکه خواهید دید ستایش فرشته آن موسوم به ناهید در کَلِیه ایران زمین و ممالک همسایه رونق تمام داشته در اوستا و کتب پهلوی مکرراً و مفصلاً از او ذکر شده است

یشت پنجم که یکی از بلندترین و بهترین و قدیمترین یشتهاست موسوم است به آبان یشت و از جلال و عظمت فرشته مُوکل آن ناهید صحبت میدارد بعلاوه در خورده اوستا نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش این نیایش

را که از آبان یشت استخراج شده است در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند میسرایند

در میان یسناها از یسنای ۶۳ تا خود یسنای ۶۹ موسوم است به (آزور) که در بهلوی (آزهر) āpžōhr گویند در یادداشت هرمزد یشت شماره ۲ صفحه ۵۳ گفتیم که زور یا (زاوترا) سسائلا اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی بکار برده میشود و بمنزله آب مقدس (eau bénite) عیسویان است بمناسبت آنکه در این یسناها از آب و فرشته مؤکل آن ناهید صحبت میشود به (آزور) نامیده شد بخصوصه یسنای ۶۵ از فقره یک تا خود فقره پنج مثل فقرات یک تا پنج آبان یشت میباشد در روایت داراب هرمزدیار<sup>۱</sup> آمده است «خورشید نیایش و مهر نیایش و اردویسور بانو نیایش (آبان نیایش) پیش آتش کردن روانیست» اسم کامل فرشته آب (اردویسور ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنث است گاهی کله بانو را بآن می افزایند

در اوستا او یک فرشته دیگر که نیز مستحفظ آب است یاد شده است این فرشته موسوم است به (ایام نیات) سسائلا در وید برهمنان نیز چنین آمده است و از آن یک فرشته مذکر اراده شده است

در هفتن یشت کوچک مجلاً از آن صحبت داشتیم در اوستا نسبتاً کمتر باین اسم بر میخوریم همینقدر میدانیم که این فرشته رانیز با آب سروکاری است پاسبانی سرچشمه و رود و دریا با اوست<sup>۲</sup>

پیش از آنکه از ناهید که مؤکل آب است صحبت بداریم لازم است از عنصر آب که نزد ایرانیان محترم بوده است و مورّخین قدیم یونانی از آن ذکر کرده اند مختصراً یاد آور شویم

ایرانیان آب را محترم میدانند

۱ در خصوص کتاب روایت رجوع شود به ایرانشاه تألیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۵ میلادی صفحه ۳  
۲ در جاهائیکه در اوستا از (ایام نیات) اسم برده شده است از این قرار است: یسنای ۱ فقره ۵ و یسنای ۲ فقره ۵ و یسنای ۴۵ فقره ۱۲ و یسنای ۷۱ فقره ۲۳ و نشتر یشت فقره ۳۴ و فروردین یشت فقره ۹۵ و زامیاد یشت فقرات ۵۱ و ۵۲ رجوع کنید به صفحه ۱۰۱ همین کتاب یا ورقی شماره ۵



بودن عنصر آب نزد ایرانیان در قرون پیش از مسیح نوشته اند در قرنهای چهارم و ششم میلادی نیز موضوعی داشته است چه از مؤرخین این عهد ها هم بها خبر رسیده است که ایرانیان در آب جاری دست و رو نمی شستند مطلقاً بآن دست نمیزدند مگر از برای نوشیدن یا بگیاه آب دادن<sup>۱</sup> برخی از مستشرقین گمان کرده اند که آب دریا برای آنکه شور است مورد احترام ایرانیان قدیم نبوده است ولی دلایلی در دست داریم که دریا نیز در قدیم (چنانکه امروز در زرتشتیان) مقدس بوده است آب دریاچه ارمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدس است بسا در اوستا باسم چئچست *chaychast* (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است در سایر کتب مذهبی پهلوی و یازند نیز این دریاچه بخصوصه محترم است تیرداد پادشاه ارمنستان برادر بلاش اول اشکانی (۵۱-۷۸ میلادی) که از خاندان سیارپارسای زرتشتی بود بایستی در سال ۶۶ میلادی<sup>۲</sup> برُم رفته در آنجا از دست امپراطور نرو Nero تاج ارمنستان را بسر بگذارد برای آنکه آب دریا را در طی مسافرت خود بکشافاتی نیالاید از راه خشکه خود را برُم رسانید<sup>۳</sup>

چیزی که بسیار مایه تعجب است این است که هرودت اخبارات نادرست هرودت مینویسد: «وقتی که خشیارشا شاهنشاه هخامنشی بقصد فتح یونان لشکر عظیم آراسته به هلسپن (Helespontos) (دارداندل) رسید برای گذشتن از آسیا بخاک اروپا فرمان داد که پُل بروی آب سازند پس از آنکه پُل بانجام رسید دریا بتلاطم در آمده بند های پُل از هم گسسته آن را پراکنده و پیریشان کرد شاهنشاه از این حادثه برآشفته امر کرد که سیصد تازیانه با موج دریا زنند و یک جفت زنجیر در قعر آن افکنند، من نیز شنیدم که خشیارشا میر غضب هم فرستاد تا دریا را با آهن داغ کند و امر کرد که این پیغام باربار (Barbaros) و بی معنی را از طرف

Act Martyr S. 181 & Agathias II, 24.

Das Urchristentum von Meffert IV

Gladbach 1921 S. 578.

Le Zend-Avesta par Darmesteter Vol III p. XXIII.

از هرودت مورخ یونانی قرن پنجم پیش از مسیح گرفته تا با آکاسیاس Agathias مورخ یونانی قرن ششم بعد از مسیح ستایش این عنصر را با ایرانیان نسبت داده اند هرودت مینویسد که ایرانیان بخورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد ستایش نموده برای آنها فدیة و نیاز می آورند<sup>۱</sup>

باز همین مورخ در جای دیگر کتابش مینویسد « ایرانیان در میان رود بول نمیکند در آب تقونمی اندازند در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمیشوند که دیگری آن را بکثافتی آلوده کند احترامات بسیاری از آب منظور میدارند»<sup>۲</sup> مقصود هرودت آب جاری است ممد آن خبری است که استرابون Strabon جغرافی نویس یونانی نقل میکند «ایرانیان در آب جاری استحمام نمیکند در آن لاشه و مردار نمی اندازند عمرماً آنچه ناپاک است در آن نمیریزند» استرابون مفصل تر از هرودت ار ستایش آب در نزد ایرانیان مینویسد: «و قتیکه ایرانیان میخواهند از برای آب نیاز و فدیة بفرستند بکنار دریا چه یا جویبار یا چشمه میروند در کنار آن خندقی حفر نموده قربانی میکنند بخصوص احتیاط میکنند که آب را بخون نیالایند پس از آن گوشت قربانی را در روی شاخه های مورد یا غار (laurier) میگذارند مفا آن را با چوبهای مقدس (مقصود برسم میباشد) لمس میکنند و کلام مقدس (مقصود منتر میباشد) میسرایند زیت آمیخته شایر و عسل بروی زمین (نه در آب) میریزند شاخه های نمر (برسم) در دست گرفته با سرود های مفصل قربانی را بانجم میرسانند<sup>۳</sup> جغرافی نویس مذکور در جای دیگر کتابش ذکر میکند «مردمان هیرکانی Hyrkane (استراباد) در جائیکه آب از سنگ خارا جهیده بدریا فرو میریزد و یک منظره زیبائی تشکیل میدهد فدیة خود را نیاز میکنند»<sup>۴</sup> آنچه هرودت و استرابون در خصوص محترم

Herodotus I, 131, 132.

۱

Herodotus I, 138.

۲

Strabon XV, p. 1066.

۳

Strabon XI, p. 778.

۴

فرشته و موکلی قائل هستند بنابراین ابدأ جایی تعجب نیست که از برای مهم‌ترین عنصر که آب باشد فرشته‌ای داشته باشیم و این فرشته دارای مقام بلند و ارجمندی باشد برخی از مستشرقین مینویسند که ممکن است ناهید ایرانیان از اثر نفوذ الهه (سومر) <sup>۱</sup> موسوم به (ایشتار) Ishtar که بعدها در بابل و آشور هم پرستیده میشد بوجود آمده باشد <sup>۲</sup> ایشتار که مادر و مولد نوع بشر تصور میشده در برخی از خصائص شباهتی با ناهید دارد و ممکن است بعدها در برون از حدود ایران بعضی از خصایص و رسومات دینی این الهه را ضمیمه پرستش ناهید ایرانی کرده باشد <sup>۳</sup> چنانکه مهر فرشته فروغ ایران در هر مملکتی که نفوذ نمود خصایص پروردگار خورشید آن مملکت جزو آئین او گشت در مقاله مهر مفصلاً از آن صحبت خواهیم داشت گذشته از تعریف و توصیف که در اوستا از ناهید شده است و مجسمه هائیکه نیز از این فرشته بجا مانده است قهراً انسان را به پروردگار بابی ایشتار منتقل میسازد خبریکه هرودت نقل می‌کند ندر مدّ تصور مستشرقین گردید چه مورّخ مذکور مینویسد «ایراندان ستایش (اورانیا) Urania را از آشوریا و عربها آموختند نزد آشوریا (افرودیت) Aphrodite موسوم است بد (میلیتا) Mylitta و در نزد عربها (الیتا) Alitta و در نزد ایرانیان (میترا) Mitra (مهر) <sup>۴</sup> هیچ شک و شبهه در این نیست که هرودت اشتباهات مهر را بجای ناهید آورده است چنانکه کلیّه مستشرقین این را سهو مورّخ یونانی می‌شمرند چه مهر مناسبتی با (اورانیا) و (افرودیت) پروردگاران مؤت یونانی ندارد در این جا متذکّر میشویم از این خبر هرودت بخوبی برمیآید که ستایش ناهید از زمان بسیار قدیم در ایران معمول بوده اول مورّخیکه صراحه از ناهید اسم

۱ در خصوص قوم (سومر) sumer رجوع شود به مقاله امشاسپندان (عدد هفت)

صفحه ۷۴ — ۷۹

۲ Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den iranischen Völker von Tiele, Deuts. Ausg. von Gehrich S. 253.

۳ در خصوص ایشتار Ishtar رجوع شود به Handbuch der Altorientalischen Geistes Kultur von Alf. Jeremias, Leipzig 1913 S. 258—1.

Herodotos I, 131.

شاهنشاه بآب برسانند ای آب تلخ سرور و بزرگ تو این چنین سزایت میدهد  
 برای آنکه تو او را آزرده نموده هتک آبرو نمودی شاه خشیارشا از روی تو خواهد  
 گذشت چه تو بخواهی یا نخواستی مردم حق دارند که از برای تو فدیۀ نمی  
 آورند زیرا که تو خیانت کار و شور هستی»<sup>۱</sup> نگفته خود بیداست که این خبر  
 هرودت مورخ یونان دشمن دیرین ایران افسانۀ بی سروپائی است و مثل اکثر  
 اخبار او بخصوصه آنچه راجع بجنبش ایران و یونان است آلوده بغرض و  
 تعصب است دروغ و مبالغه و استهزاء شاهکار وقایع تاریخی او است همین خبر  
 را مورخ دیگر یونانی موسوم به دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius  
 که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته تکذیب نموده میگوید که آنرا  
 حقیقی نیست زیرا که آب نزد ایرانیان مانند پروردگاری است<sup>۲</sup>  
 هرودت در چند صفحه بعد از خبر اولی راجع بلشکر کشی خشیارشا خبر  
 دیگری ذکر میکند که بخوبی بی اساس بودن اقوال وی را میسرساندار آن جمله گوید  
 «ایرانیان مهتای حرکت بودند ولی صبر کردند تا روز بعد در وقت برآمدن  
 خورشید روانه شوند در روی پُل برگ مورد پاشیدند انواع و اقسام بخور  
 کردند پس از آنکه خورشید برخاست شاهنشاه خشیارشا آن را ستایش نموده و  
 از ظرفی زرین فدیۀ ای نثار دریا نمود آنگاه آن ظرف را بایک پیاله زرین دیگر و  
 یک شمشیر ایرانی که آنان اکیناکس Akinakes می نامند در آب انداخت ...  
 ... من نمی توانم بطور حتم بگویم که شاه آنها را نثار خورشید نمود  
 یا آنکه از کرده خود یشیان گشته خواست از دار داند دلجوئی کند برای  
 بی احترامی که بدریا کرده بود»<sup>۳</sup>

پس از دانستن این مقدمات گوئیم ناهید فرشته ایست  
 که نگهبانی عنصر آب با اوست چنانکه تشر (تبر)  
 فرشته باران و مهرا (مهر) فرشته فروغ است در آئین  
 مزدیسنا از برای کلیۀ مخلوقات اهورا یعنی آنچه مفید و نیک است

ناهید مربوط  
 بایشتر نیست

Herodotos VII, 35.

Diogenes Laertius Prooem-segm 9

Herodotos VII, 51.



مرکب است از یک صفت و یک اسم اردیسور ناهید یگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است جزء اول اردوی از کلمه آرد (ared) که بمعنی بالا بر آمدن و منبسط شدن و فرودن و بالیدن است مشتق گردید کلمه (آردوی) در اوستا فقط اسم رودی است باین معنی جداگانه در فرگرد ۲ و ندیداد فقره ۲۲ و فرگرد ۷ فقره ۱۶ استعمال شده است بارتولومه Bartholomae بمعنی لفظی آنرا رطوبت و نمناکی ضبط کرده است<sup>۱</sup> ولی غالباً با کلمات (سور) و (آناهیت) یک جا آمده است جزء دوم (سور) صفت است بمعنی قوی و قادر در سانسکریت هم بمعنی نامآور و دلیر است این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر فرشتگان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است در فروردین یشت غالباً بآن برمبخوریم از آنجمله در فقرات ۹۰ و ۱۳۰ و غیره سورن که اسم یکی از خانوادهای شریف عهد اشکانی بوده است بمعنی دلب و پهلوان است و از همین کلمه اوستائی است فقط این خانواده حق داشته است که تاج بسر پادشاه بگذارد<sup>۲</sup> حرب سوم که آناهیت باشد نیز صفت است

خود جداگانه مرکب است از دو جزء اولی (آ) که از ادات نفی است دومی (آهیت) سهدهد بمعنی چرکین و پلبد و ناباک این کلمه اخیر بمعنی مذکور در فرگرد ۱۶ و ندیداد فقره ۱۶ استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی آهک ahok و در فارسی آهو گردید و بمعنی عیب و نقص گرفته اند چنانکه خاقانی گوید

بینی آن جانور که زابد مشک نامش آهو و او همه هر است

شاعر شیروانی در این فرد شعر بهردو معنی آهو که عزال و عیب باشد اشاره میکند چون کلمه (آهیت) مصدر است به (آ = س) بنا بقاعده کلیه یک حرف نون به (آ) افزوده گفتند آناهیت چنانکه از کلمه ایران آنا ایران (مملکت خارجه) ساخته شد بنا بر این آناهیت بمعنی پاک و بی آلاش این صفت بسا از برای فرشتگان و اشیاء استعمال شده است غالباً مهر و تشر (تیر) و هوم و

میبرد (بروسوس) Berossus مورّخ و پیشوای معروف کلداء است که در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته است کلمنس الکساندرنیوس Klemens Alexandrinus یکی از پیشوایان معتبر عیسوی که در حدود سال ۲۲۰ میلادی وفات یافت از (بروسوس) نقل کرده مینویسد «مورّخ کلداء در کتاب سومش در تاریخ کلداء چنین گوید: ایرانیان بسیار متأخر ستایش کردن پروردگاران آدمی شکل شروع کردند نخست اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) باین امر پرداخته مجسمه افروdit انائبتیس (ناهید) را در نایل و شوش و همدان و دمشق و سارد برپا نمود و ستایش او را بمردمان فارس و باختر آموخت»<sup>۱</sup> بزودی از مناسبات اردشیر دوم با ناهید صحبت خواهیم داشت عجالةً در این جا اشاره میکنیم که ستایش ناهید در هر قرنیکه در ایران رواج گرفته باشد جزو آئین ایران قدیم است و ناهید متعلق بگروه فرشتگان و ایزدان آریائی است چه در ریگ وید بر همان دو تن از الهات یکی موسوم به سینی والی sinivali و دیگری سرسواتی (Sarasvati) موجود و شبیه به ناهید هستند

ناهید پس از آنکه از ایران گذشته بممالک همسایه نفوذ نمود در میان اقوام سامی عراق و در آسیای صغیر رنگ و روی برخی از آلهات اقوام بیگانه بنحود گرفت ممکن است در خود ایران پس از آنکه مدتها ستایش او در مغرب متداول بوده در عهد اردشیر بسایر نقاط مملکت سرایت کرده باشد<sup>۲</sup> گفتیم که اسم کامل فرشته آب اردویسور ناهید میباشد در اوستا آردوی سُورانا هیت سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا و سدا آمده است این اسم مرکب است از سه کلمه که هر سه اصلاً صفت بوده است بسا از اسامی اشناسپندان و ایزدان

۱ رجوع کنید به

Clem. Alex. Protr. 5. 65, 4 Pers. Anahita oder Anatis Von Fr.

Windischmann S. 4.

\* Geschichte des Alten Persiens von Justi S. 93—94.

۲

و رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz

S. 230.

از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریاچه درخشان برای باهید برپاست در هر قصری در بالای دیوانی بستر پاکیزه و معطر گسترده است ناهید زنی است جوان خوش اندام و بلند بالا و برومند و زیبا چهر آزاد و نیکو سرشت بازوان سفیدوی بستبری شانه اسبی است<sup>۱</sup> باسینهای برآمده و با کمرند تنگ در میان بسته در بالای گردونه خویش مهار چهار اسب یکرنگ و یک قدر را در دست گرفته میراند اسبهای گردونه وی عبارت است از باد و ابر و باران و راله ناهید با جواهرات آراسته تاجی زرین بشکل چرخ که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است بر سر دارد از اطراف آن نوارهای برچین آویخته طوق زرین دور کردن و گوشوارهای چهار گوشه در گوش دارد کفشهای درخشان را دریا های خود با بندهای زرین محکم بسته حته ای از پوست سی بر که مانند سبم و زر میدرخشد در بر نموده جامه زرین پرچین در بر کرده در بلند ترین طبقه آسمان آرام دارد اهورامزدا در کره خورشید مقام او را برقرار نمود بفرمان پروردگار ناهید از فراز آسمان باران و تکرک و برف و راله فروبارد اثر استغاثه پارسایان و پرهیزگاران از فلک ستارگان با در بلند ترین قله کوه (هتر) سوی نشیب شتاب نطفه مردان و مشمه زنان را پاک کند زایش زنان را آسان سازد شهر را تصفه نماید بلکه ورمه بیفزاید سراسر کشور از پرتو او از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد

چون از مطالعه آبان بشت بخوبی بی با احوال فرشته آب خواهیم برد در این جا لازم نمیدانیم که بیش از این از ماخذ اوستائی او را شرح دهیم اینک به بینیم که در تاریخ ایران چه علائم و آثاری از ناهید باقی است

۱ آبان بشت دلکش ترین تصفیه ایست که از ایران قدیم یادگار مانده است تعبیرات و تشبیهات این بشت ویشهای دیگر در اشعار سخن سرایان بعد هم دیده میشود فردوسی در مقابل بازوان سفید ناهید که بستبری شاه اسبی است در توصیف گرشاسب گوید برش چون بر شیر و حهره چو خون دوار و بارش مانند ران هیون شاهنامه چاپ ترنر مکان

برُسم و آزرور و فروغ و غیره در اوستا بصفّت آناهیت یا بصفّت پاکی و بی آلاشی  
متّصف شده اند<sup>۱</sup>

در فرس هخامنشی این کلمه تغییر نیافته چهار بار بمعنی فرشته تکرار شده  
است از آنچه گذشت اردویسور ناهید مجموعاً بمعنی رود قوی پاک یا آب توانای  
بی آلاش می باشد هر چند که ناهید فرشته آب از مملکت خشک و کم آب  
ماروی برناخته ولی اسمش در زبان ادبی ما باقی است بسا در اشعار متّقدمین  
بآن بر میخوریم و در فرهنگها ناهد و ناهده و ناهیده و ناهی بمعنی دختر بالغ صبط  
است بقول شفلوتز دانشمند المانی در یک افسانه اسلامی به ستاره زهره اسم  
بذخت ناهید داده شده است این کلمه از بُغدخت آناهیت آمده است یعنی ناهید  
دختر بَغ (خدا)<sup>۲</sup> انبیک چند سال است که ایرانیان بنام عهد کهن درخشان  
افتاده دگر باره اسم این فرشته زیبا و بلند بالای اوستا را بدختران مملکت ایران  
همان سرزمینکه روزی در آن معبد های سیمین و زرین ناهید بر پا بود میدهند  
در فارسی نیز ناهید اسم ستاره زهره است یعنی همان ستاره زیبائی که رُمها  
اسم الهه و جاهت را بآن داده ونوس Venus خواندند اردویسور ناهید هم اسم  
رودی است و هم اسم فرشته ای که موکل آن است

آنطوریکه این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک  
توصیف ناهید از  
روی آبان یشت  
آب مینوی تصوّر نمود چه آن رودی است بد بزرگی تمام آبهای  
روی زمین که از فراز کوه (هکر) بدریای (فراخ کرت)  
فروریزد اقیانوس را بجوش و خروش در آورد رودی است که در زمستان و  
تابستان یکسان روان است رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب  
است هر یک از رود ها و دریاهای آن بانداده بلند و فراخ است که سوار تند روی  
در مدّت چهل روز طول و دور آنرا تواند پیچود یکی از آب رودها  
سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند در کنار هر یک

۱ هر مزدیشت فقره ۲۱ تشریشت فقره ۲ مهریشت فقره ۸۸

۲ متأسفانه کتبی که شفلوتز از برای تحقیقات لازمه نشان میدهد در زیر دست ندارم  
که در خصوص کلمات فوق تحقیق شود رجوع کنید به  
Scheltelowitz, Die alte-persische Religion u. das Judentum, Giessen 1920 S. 280.

در جزو تاریخ اردشیر دوم باز باسم ناهید و معبد معروفی که باسم او  
 آتشکده‌های ناهید در همدان برپا بوده برمیخوریم کورش کوچک برادر اردشیر دوم  
 با امید آنکه خود شاهنشاه ایران گردد با لشکر بزرگی که در جزو آن تقریباً ۱۳ هزار  
 سرباز یونانی بودند بجنگ برادرش شتافت اما در (کوناک) نزدیک بابل  
 شکسته یافته کشته شد معشوقه یونانی کورش کوچک موسوم به (اسپازیا) Aspasia در  
 جزو غنیمت‌ها بدست اردشیر افتاده در قصر سلطنتی بسر میبرد روزیکه اردشیر  
 یسر خود داریوش را جانشین و ولیعهد خویش قرار داد بنا بعبادت ایران قدیم  
 که در این روز ولیعهد هرچیز که از شاه بخواهد باید مجری دارد داریوش  
 از پدرش خواست که اسپازیا معشوقه عمش را با و بخشد شاهنشاه خواهش را  
 اجابت نمود اما باطناً از این امر خوشدل نبود پس از چندی اسپازیا را به همدان  
 فرستاد تا در آنجا راهبه معبد ناهید گشته پازسا و پاکدامن بسر برد ولیعهد  
 از حرکت پدرش آزرده گشته سوء قصدوی نمود لکن نقشه او کشف گشته  
 بفرمان شاه بدار زده شد<sup>۱</sup>

در این جا متذکر میشوم که معابد ناهید در ایران برای زنان راهبات  
 جای تقوی و پرهیزگاری بود برخلاف معابد ناهید در آسیای صغیر که  
 از اثر نفوذ مذاهب سامی رنگ و روی دیگر گرفته بود چنانکه بزودی ذکرش بیاید  
 معبد ناهید در همدان بخصوصه محلّ و در همه جا معروف بوده است  
 یکی از نویسندگان مدق و موثق عهد قدیم موسوم به پولیبیوس Polybius که  
 در قرن دوم پیش از مسیح میزیسه در کتاب تاریخش پس از شرح دادن وقوع  
 جغرافیائی شهر همدان و مختصری از تاریخ آن در خصوص لشکر کندی  
 آنتیوخس Antiokhos چنین مینویسد

«قصر همدان تقریباً هفت (استاد) Stadi (۴۲۰۰ قدم) دور آن میباشد  
 عمارت‌های باشکوهی که در آن ساخته شده است بخوبی ثروت سلاطین بائیهای

<sup>۱</sup> خبر فوق را پلوتارخس از کتزیاس Ktesias و دینون Dinon نقل میکند

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 135-7

رجوع کنید به

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Th. Noldeke S. 62-63

و به

ناهید در کتیبه  
هخامنشی

گفتیم که مورخ کلدی بروسوس در سه قرن پیش از مسیح نوشته است که اردشیر دوم هخامنشی ستایش ناهید را در نقاط مختلف ایران و در ممالکی که در تحت تصرف شاهنشاهان

هخامنشی بود منتشر ساخت و مجسمه او را در معابد برپا نمود

آثار خطوط میخی که از اردشیر دوم مانده است دلیل است که در عهد این پادشاه ستایش ناهید و مهر در ایران بالا گرفته است چه در آثار کورس بزرگ و داریوش بزرگ و خشیارشا و اردشیر اول اسمی از ناهید و مهر نیست در آثار اردشیر سوم نیز اسمی از ناهید دیده نمیشود فقط یک بار از مهراسم برده شد کتیبه که از اردشیر دوم (۴۰۴-۳۵۹ پیش از مسیح) در شوش روی یک صفت ستونی کشف شده است از این قرار است «پادشاه بزرگ اردشیر شاهنشاه پادشاه ممالک پادشاه این زمین پسر داریوش (دوم) داریوش پسر پادشاه اردشیر (اول) اردشیر پسر پادشاه خشیارشا خشیارشا پسر پادشاه داریوش (اول) داریوش پسر گشتاسب هخامنشی میگوید: این ایوان را داریوش (اول) جد من بنا نهاد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من آتش آنرا ویران کرد بنا بخواست اهورامزدا و اناهیت (ناهید) و مترا (مهر) من دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند و آسیب نرسانند»

کتیبه دیگری که از شاهنشاه مذکور در روی پایه ستونی در همدان پیدا شده است مثل کتیبه فوق است یعنی که اردشیر دوم اجداد خود را تا بهخامنش اسم میبرد و پس از آن گوید « . . . این ایوان را من بخواست اهورامزدا و اناهیت و مترا بنا کرده ام بشود که اهورامزدا و اناهیت و مترا مرا در پناه خود گرفته از هر کینه و خصومتی حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»<sup>۱</sup>

برای آنکه پولی بخزانه تهمی خود برساند قصد غارت آن نمود این معبد که از دستبرد ماکدونیه‌ها محفوظ مانده بود دارای زینتهای بسیار گران بها بوده است ایفایوس بتاراج آن موفق نشد چه اهالی شوش با او جنگ نموده بر جعت مجبورش کردند پس از چندی پادشاه غارتگر سلوکید دیوانه گشته بمرد مردم میگفتند که ایزد ناهید او را از برای سوء قصدش بسزا رسانید<sup>۱</sup>

پلینیوس Plinius مورخ رومی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت مینویسد که در معد ناهید شوش يك مجسمه بسیار سنگین ناهید که از طلا ساخته بود دریا بود این مجسمه در اوقات جنگ سردار رومی انطوان Antonius بضد اشك پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) بغارت رفت بنابر این در میان سال ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح<sup>۲</sup> معبد دیگری از ناهید در کنگاور که هنوز خرابه اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است برپا بود بقول پروفیسور هرتسفلد Hertzfeld معبد مذکور از زمان اشکانیان باقی مانده و از بزرگترین معابد دنیای قدیم محسوب میشده است آبادی کنونی کنگاور فقط قسمت وسطی معبد را گرفته است<sup>۳</sup> خرابه باشکوه این معبد عبارت است از پشته‌ای که ۶۴۰ پی طول و ۵۴۴ پی عرض آن میباشد در اطراف آن ایوانی به بهنای ۴۴ پی باستونهاى بلند ساخته شده بود هنوز چند ستون در گوشه شمال شرقی معبد بریاست در این بناها صنعت معماری ایران و یونان دیده میشود دندانهای ابنیه و برخی از نقوشات دیگر بحجار بهای قصور پرسپولیس شبیه است<sup>۴</sup> در این خرابه هیچ آثار خطی و کتیبه‌ای موجود نیست و حفاریات در آن نیز دشوار است چه آبادی قصبه کنگاور چنانکه گفتیم در داخل معبد ساخته شده است

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

Plinius N. H. XXXIII, 4, ۴۲ Persische Anahita oder Anaitis von Windischmann S. 12.

Geschichte des alten Persien von Justi S. 150-151.

نشریات انجمن آثار ملی فهرست مختصری از آثار و ابنیه تاریخی ایران  
شهریور ۱۳۰۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 94.

آنها را نشان میدهد هر چند که تمام چوبها ئیکه در این نباها بکار برده شد از سدر و سرو است اما در هیچ جا این چوبها برهنه دیده نمیشد تیرکهای سقف و قاب و ستونها و رواق کلیه باصفحات فلزات قیمتی پوشیده بوده سیم و زر در این جا و آن جای قصر میدرخشید پوشاک بام نیز از صفحات نقره بوده پس از شرح دادن قصر مورخ یونانی مذکور از معبد ناهید صحبت داشته گوید که در وقت ورود آنتیوخس در این شهر تمام ستونهای ایوان دور پرستشگاه هنوز باصفحات طلا پوشیده بوده است پولیبیوس نمیگوید که این ستونها چه طور ساخته شده ولی از بیاناتش میتوان درك نمود که بنای معبد شبیه بنای قصر بوده است بیشتر پوشاکهای فلزی این معبد در وقت فتح اسکندر متاراج رفت از این تاریخ به بعد اشیاء قیمتی معبد در معرض دستبرد سلوکیدها بود تا آنکه ما بقی مانده آلات طلا و نقره آنرا آنتیوخس بزرگ که مقتدرین سلاطین سلوکیداست (۲۲۳-۱۸۶ پیش از مسیح) در عهد اردوان اول (اشک سوم) غارت کرده مبلغ چهار هزار (تالنت) Talente مسكوك داخل خزینه خویش نمود<sup>۱</sup> برخی از دانشمندان گمان کرده اند که قدمت معبد ناهید همدان تا بعهد دومین پادشاه ماد هورخشتر (۶۲۵-۵۷۵ پیش از مسیح) یا جانشین وی استیاج میرسد<sup>۲</sup>

ایزیدروس خراکس Isidorus von Charax جغرافی نویس یونانی که در سال ۳۷ میلادی میزیسته نیز از همدان پایتخت ماد و از خزینه و معبد ناهید آنجا و معبد ناهید در کنگاور که بزودی شرحش بیاید ذکری کرده است<sup>۳</sup> یکی از معبدهای بسیار معروف ناهید در شوش (خوزستان) واقع بوده است آثارش هنوز موجود است همان است که بقولی پولیبیوس Polybius پادشاه سلوکید آنتیوخس چهارم معروف به ایفانوس Epiphanus ۱۷۵-۱۶۴ پیش از مسیح)

Polybius X, XXVII, 9-10 & 12.

۱

Parthia by Geo. Rawlinson p. 59.

رجوع کند به

Eranische Alterthumskunde von Spiegel, Zweiter Band S. 57.

و به

Histoire de l'art, Tome V. Perse par Perrot et Chipier Paris 1890 p. 499-500.

۲ رجوع شود به

Isidorus von Charax II, p. 6.

۳



ساسانی نرسی (۲۹۳-۳۵۳ میلادی) بپا ایستاده نکیی نه علامت قدرت و اقتدار است اراو میگیرد<sup>۱</sup>

از آنکه ما در طی مقاله همیشه (معبد ناهید) ذکر دیم مقصود این نیست که ناهید خود مستقلاً دینی و دارای پرستشگاه خصوصی بوده است ناهید از ایزدان دین مزدسناست در جزو عبادات و مراسم مذهبی مثل فرشتگان سایر مذاهب ستوده میشده است چنانکه امروز هم در نزد پیروان آئین زرتشت ستوده میشود معبدهای ایران قدیم بطور عموم آتشکده نامیده میشده برخی از این آتشکدها ناهید تخصیص داشته است شاید در آنجا ناهید را با آدابیکه مناسب مقام او بود ستوده و خواش و استغاثی از او میکردند چنانکه امروز بسیاری از کلبسباهاي عبسویان اسم مقدسین و مقدسات این دین است نما بوقع معابد ناهید در ایران و در مملکت همسایه در کنار رودها یا نواحی پر آب میتوان گفت که مخصوصاً دقت داشته اند که پرستشگاه فرشته آب در نزدیک آب باشد

مورخین یونان (آناهیتا) اوستارا آناهیتیس Anahitis نوشته اند  
 سهرت ناهید زرد  
 یونانیان و سناش  
 یی در آسیای صغیر  
 غالباً اورا ارتمیس Artemis آناهیتیس گفته اند یعنی که اسم الهه  
 عصمت و عفت یونانی را باو داده اند مورخین رُم و بیزانس  
 اورا دیانا Diana خوانده اند که در نردرها بمنزله ارتمیس یونانیهاست و  
 بسا اورا ارتمیس ایرانی یا دیانا ایرانی دگر کرده اند فقط ککلس الکساند  
 رنیوس که ذکرش گذشت از روسوس نقل کرده افروdit آناهیتیس نوشته  
 است بی شک افروdit Aphrodite که نزد یونانیان الهه عشق و شهوت است  
 بهیچ وجه مناسبتی با ناهید ندارد

ناهید که امروز فقط اسمی از او در زبان ادبی ما باقی است در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالک از پروردگاران بوده است در ممالک وسیعه که در تحت تصرف ایران بوده نیز آتشکده وی وجود داشته است در سراسر آسیای صغیر

بی شك این معبد همان است که یاقوت حموی در معجم البلدان در تحت کلمات قصر کنگور و قصر اللصوص محل آن را در میان همدان و قرمیسین (کرمانشاه) معین نموده گوید « بناهای باشکوه آن در روی يك پشته تقریباً به بلندی بیست ارس (تقریباً ده زرع) واقع است گنبد ها و ستونهای آنها بغایت زیبائی و استحکام است »

یاقوت این بناها را از آن خسرو پرویز تصور نموده اقامتگاه شیرین ضبط کرده است <sup>۱</sup> از گوشه و کنار تاریخ بخوبی برمیآید که در تمام قرون اقتدار از عهد هخامنشی گرفته تا فتح عربها در تمام نقاط ایران معابد ناهید وجود داشته است طبری مینویسد که ساسان پدر بزرگ اردشیر بابکان در اصطخر پیشکار و متوالی معبدی موسوم به آتشکده (اناهذ) بوده است بنا بقولی در همین معبد در سال ۳۴۰ میلادی سرهای شهدای عیسوی را آویخته بودند <sup>۲</sup> طبری در جای دیگر تاریخش از معبد ناهید اسم برده مینویسد « اردشیر بابکان اول بطرف سگستان حرکت کرد از آنجا بگ گان پس از آن بابر شهر و بعد بمرو و بلخ و خوارزم و تا آخرین نقاط ممالک خراسان رفت و از آنجا بمرو برگشت پس از آنکه بسیاری از مردمان را کشت و سرهای آنان را بآتشکده ناهید فرستاد از مرو بطرف فارس مراجعت نموده در گور (فیروز آباد) اقامت گزید » <sup>۳</sup>

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم در فارس در جوار تخت جمشید نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است در این نقش ناهید برومند و بلند بالا بپای ایستاده تاجی جواهر نشان بر سر گذاشته نوارهای پرچین از آن فرو آویخت است طوق دور گردن و سایر زینتهای او یاد آور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده است در مقابل او شاهنشاه

۱ از برای نقوش و آثار معبد ناهید در کنگاور رجوع کنید به Perse ancienne

par Flandin et Coste, les planches 20 à 23 et Texier, planches 62 à 68.

Martyr, ed. et. E. Essemani I, 95.

Tabari, übersetzt von Noldeke S. 4

۲ رجوع کنید به

” ” ” ” S. 17

محلی را خاصریزی نموده در بالای آن معبدی از برای انائیتیسیس (ناهید) و او مانوس (وهومن) ساختند در هر سال جشن مذهبی موسوم به (ساکائنه) Sakia در آنجا میگرفتند و هنوز هم در نزد اهالی آن محل که الحال موسوم است به (زلا) Zela این جشن معمول است پس از آن استرابون افزوده مینویسد برخی گویند که کورش اسکیت ها را شکست داده و روز فتح را جشنی از برای الهه وطن خود برقرار ساخت در هرجائیکه معبدی از ناهید برپاست این جشن نیز معمول است در این عید مردم لباسی بطرز اسکیت ها پوشیده باده پیمائی مینمایند زن و مرد با هم زد و خورد میکنند چه در این جشن که یادگاری از فتح و ظفر است اسکیت ها را با حیلۀ جنگی مست نموده برخی را در خواب و برخی دیگر را در رقص و بازی گرفتار و اسیر نمودند<sup>۱</sup> در معبد (زلا) برای امر مهمتی سوگند یاد میکردند<sup>۲</sup> جشن ساکائنه یکی از اعیاد ایران قدیم بوده است و مورخینیکه پیش از استرابون میزیسته و آنانیکه بعد از او آمده اند نیز از جشن مذکور ذکری کرده اند از مجموع اخبار میتوان استنباط نمود که این جشن تخصیصی بناهید داشته است<sup>۳</sup> در جزو تاریخ ارمنستان و سایر ممالک آسیای صغیر بسا با اسم ناهید و معبد آن در شهر های مختلف بر میخوریم وندیشمان Windischmann اخبارات مورخین را راجع باین موضوع در کتابی جمع کرده<sup>۴</sup> از ذکر همه آنها اطلاعات مخصوصی راجع بستایش ناهید بدست نخواهیم آورد مگر آنکه خواهیم دانست که این فرشته نیز در بیرون از حدود وطن خود ایران دارای مقام بسیار بلندی بوده است حتی در شهر (ارز) Erez چنانکه يك مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی (اگاثانگلوس Agathangelus) خبر میدهد مثل معبد خوزستان ناهید دارای مجسمه طلا بوده است

Persische Anahita oder Anatis von Windischmann S. 7.

۱

۲ زلا Zela در پونتوس Pontus مملکت ساحلی دریای سیاه واقع است امروزه Zilleh

گویند در طرف غربی توکات Tokat واقع است

Strabon XII, p. 559. ed. Cas.

Heiligen schriften der Parsen von Spiegel Band 2 S. C IV

۳

Persische Anahita oder Anatis von Windischmann, München 1856

۴

تا به زديک درياي يونان در سارد، نایتخت لیدی بتوسط مورخین قدیم از معابد او بها  
 خبر داده شده است بخصوصه در برخی از ممالك آسیای صغیر ستایش او رونق تمام  
 داشته از آنجمله در ارمنستان بمناسبت آنکه شعبه ای از خانواده اشکانیان  
 در این مملکت هم سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا  
 نفوذ نموده مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده  
 میشده اند <sup>۱</sup> کار ستایش ناهید در این سر زمین باندازه ای بالا گرفته بود  
 که ایالت اکیلین Akilis-en همانجائی که سر چشمه ای فرات است  
 در یک قرن پیش از مسیح در عهد استرابون جغرافیا نویس  
 یونانی انائیتیس نامیده میشده است معبد ناهید در این ایالت  
 شهرت تمام داشته همان است که بقول پروکوپئوس Procopius بعد ها عیسویان  
 بدون آنکه تغییری در بنای آن بدهند بکلیسیا مبدل کردند <sup>۲</sup> ولی در ممالك  
 آسیای صغیر آئین و رسوم اقوام سامی ضمیمه ستایش ناهید گشته بکلی رنگ و  
 روی دیگری بخود گرفت استرابون مینویسد در معبد ناهید در اکیلین دخترهای  
 جوان از خانواده های شریف و بزرگ چندی مثل راهبات در خدمت معبد بسر  
 میبردند و خود را برای استفاده عموم وقف می نمودند پس از مدتی شوهر اختیار  
 میکردند بدون آنکه عمل پیشین آنان ننگین و پست شمرده شود <sup>۳</sup> عادت مذموم  
 مذکور در هیچ عصری چنانکه کلیه مستشرقین و مورخین نوشته اند نزد  
 ایرانیان معمول نبوده و برخلاف آئین مزدیسناست در طی اخبارات قدیم نیز از  
 يك جشن سالیانه موسوم به (ساکائ) Sakaa سخن رفته است از آنجمله استرابون  
 در این خصوص مینویسد اسکیت ها <sup>۴</sup> و قتی که بار منستان و (کاپاتوکا) اناطولی  
 هجوم آوردند سردار ایرانی آنجا بآنان شبیخون برده شکست داد بیاد این فتح

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 95.

۱

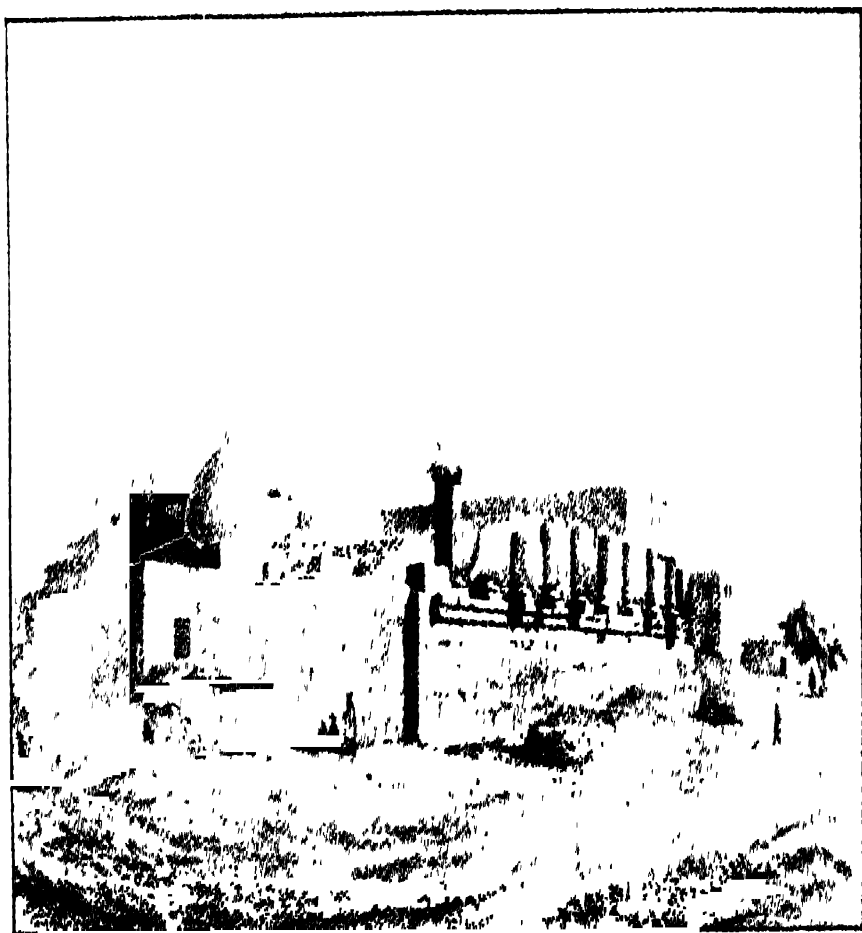
Procopius, de bello Perse I, 17, p. 83 ed Bonn

۲

Strabon, XI, p. 532, ed. Cas.

۳

۴ اسکیت (Saka) اسمی است که به کلیه اقوام وحشی که در شمال دریای سیاه و در  
 قفقاز و ترکستان روس بوده اند داده میشود اصلاً آریائی تبار بوده اند اسامی بسیاری از  
 شاهزادگان آنان ایرانی است مذهب آنان نیز آریائی بوده است



خرابهٔ معبدناهید در قصبهٔ کنگاور طرف دست چپ منظرهٔ قصبهٔ حاله است

رجوع کنید به Perse Ancienne par Flandin et Coste, Texte p. 11-14

وبه L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy, V Partie p. 7-11

وبه Persia Past and Present. by Jakson; p 234-244

در انجام مقال يك فقره از اخبار مورخ مذکور ارمني را ذکر نموده ختم میکنیم هر چند که اخبار اگاتانگلوس که خود کشیش متعصبی بوده است مخلوط با فسانه است ولی تا بیک اندازه حاکی نفوذ ستایش ناهید است در ارمنستان در کتاب تاریخ کشیش مذکور شرحی راجع بعیسوی شدن ارمنستان بتوسط (گرگوری ایلومیناتور) (Gregory Illuminator) معروف که از سال ۲۹۴ میلادی<sup>۱</sup> در ارمنستان مشغول کار بوده مردم را بدین عیسی دعوت میکرد و مکالمات او با تیردات پادشاه ارمنستان مندرج است از آن جمله مینویسد تیرداد مبلغ دین عیسی گرگور را تهدید نموده گفت: اگر تو قبول نکنی که پروردگاران را ستایش نمائی بخصوصه این ملکه بزرگ اناهیت را کسیکه مایه شرف و نجات ملت ماست کسی که همه پادشاهان او را میستایند و بخصوصه پادشاه یونانیها نیز او را میپرستند کسیکه ما در کتبه دانش و خرد است کسیکه خیر خواه نوع بشر و ارنسل ارامزد (هرمزد) بزرگ و تواناست در جای دیگر در جواب تیردات به گرگور مینویسد «آنانکه پروردگاران حقیقی هستند تو دشمن میداری اناهیت بزرگ را کسیکه از پرتو او ارمنستان زنده بوده و هست ارامزد بزرگ و توانا را کسیکه آفریننده آسمان و زمین است و سایر پروردگاران را تویی جان و بی زبان مبنامی» در يك جای دیگر کناش باز مورخ ارمني در يك فرمان تیردات از اناهیت اسم برده مینویسد: ثروت فراوان از طرف ارامزد توانا و یاری ملکه اناهیت و قوت وهاگن vahagn (بهرام) نصیب شما و سراسر مملکت ارمنستان باد<sup>۲</sup> تیردات که طاهراً در سال ۳۱۴ میلادی مرد در سالهای اخیر عمرش بتوسط همین گرگور بدین عیسی گروید معابد ناهید را که در ارمنستان بزرگ موجود بود با همراهی گرگور حراب کرد یعنی همان معابدی که بقول اگاتانگلوس در سال اول سلطنتش زیارت آنها رفته بود از این تاریخ به بعد بزور و جبر دین عیسی جای مزدیسنا گرفت معابد زرتشتی در جزو آنها آتشکدهای ناهید خراب یا بکلیسیا تبدیل یافت ولی هنوز هم بسیاری از آثار دین قدیم در کیش عیسویان ارمنستان باقی است چنانکه در کلیه مذهب عیسی آثار و نفوذ آئین مترا (مهر) فرشته فروغ ایرانیان آشکارا و هویداست<sup>۳</sup>

Geschichte Irans von Justi (Grundriss der iranisch. Philologie) s. 522

Pers. Anahita oder Anaitis S. 21—22.

۲ رجوع کنید به

۳ رجوع کنید بمقاله مهر در قسمت آئین مهر در رُم

## اسامی خاص در آبان یشت

چون در آبان یشت اسامی يك دسته از نامداران ایران قدیم مندرج است لازم دانسته در آغاز یشت مذکور برخی از آنان را در مقالات جداگانه و برخی دیگر را در طی ترجمه آبان یشت شرح دهیم چه در یشتهای بعد نیز چنانکه در درواسپ یشت و رام یشت و ارت یشت و زامیاد یشت بهمین نامداران برمیخوریم که هر يك بنوبت خود بفرشتگان و ایزدان نیاز برده و فدیه آورده مزیت و برتری تمنا میکنند

از این نامداران که هوشنگ پیشدادي و جمشید و آذی دهاك (ضحاک) و فریدون و افراسیاب و کیكاس و کیخسرو و توس و نوذر و کی گشتاسب و زریور و ارجاسب و غیره باشند فردوسی و حمزه اصفهانی و طبری و ابوریحان بیرونی و میرخواند و غیره مفصلاً صحبت داشته اند هم چنین بعضی از این نامداران در کتب مذهبی برهمنان دارای جاه و جلال هستند ولی ما فقط آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص آنان آمده است مینگاریم مگر آنکه از برای فهم مطالب مختصراً از شاهنامه ذکر می خواهیم کرد

آنانی را که در میان این نامداران ایرانی هستند (نه مثل آذی دهاك نازی و افراسیاب و ارجاسب تورانی) باید در اوستا مانند انبیاء بنی اسرائیل تورات تصوّر نمود که هم از پیمبرانند و هم از پادشاهان چنانکه داود و سلیمان فردوسی نیز از زبان جمشید میگوید

منم گفست با قرّه ایزدی همم شهر یاری و هم موبدی

پوریوتکی شاف ~~سنددلدی-موسوی~~ که در یسنا ۱ فقره ۱۸ و یسنا ۲۳ فقره ۲ و فروردین یشت فقره ۱۷ آمده و . یعنی نخستین آموزگاران کیش است در سنت متأخر برخی از این نامداران را در جزو آنان شمرده اند از این قبیل ویونگهان و تربیت که در طی مقالات راجع بجمشید و گرشاسب از آنان صحبت خواهیم داشت





در فقره اول از فصل ۳۱ بندهش سلسله هوشنگ چنین آمده است:  
 هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کایومرث این سلسله با آنچه حمزه  
 اصفهانی مینویسد که او شهنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث است  
 بکلی مطابق است ابو ریحان بیرونی نیز با دو کتاب مذکور موافقت نموده  
 مینویسد او شهنگ بن افراواک بن سیامک بن میشی (بیشداد) میباشد<sup>۱</sup>  
 هوشنگ در اوستا هئوشنگه *həušangə* آمده است معنی لفظی آن  
 بقول یوستی Justi چنین است کسی که منازل خوب فراهم سازد<sup>۲</sup> این اسم مرکب از  
 هوش و هنگ چنانکه برخی رنداشته اند نیست شاید فردوسی در جایی که میگوید  
 گرانمایه را نام هوشنگ بود تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود سبب لغت  
 سازی و وجه استقاق عامیانه مذکور شده باشد

در هر حائی از اوستا (باستثنای فروردین یشت که ذکرش گذشت) که از  
 هوشنگ ذکری شده است با صفت پرّ ذات *prə dāt* آمده این صفت که در  
 فارسی بیشداد شده است مرکب است از پرّ که معنی بیش و مقدّم (pro) است و  
 ذات که بمعنی داد و قانون میباشد مجموعاً یعنی کسی که در بیش قانون گذارد و  
 دادگری نمود یا اوّل واضع قانون حمزه اصفهانی نیز این کلمه را درست معنی کرده  
 مینویسد فیشداد اوّل حاکم میباشد چه او شهنج اول حاکم ممالک بشمار است  
 این کلمه همیشه با هوشنگ میآید مگر آنکه یکبار در فقره اول از فرگرد ۲۰  
 و ندیداد که ذکرش در طّی مقاله گرشاسب بیاید پرّ ذات (بیشداد) تنها استعمال  
 شده است در تفسیر پهلوی اوستا بخصوصه برای توضیح کلمه پرّ ذات در فقره مذکور  
 قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند مثل هوشنگ»

۱ رجوع کنید به تاریخ سنی ملوک الارص والایما نألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی  
 جاب بران صفحه ۱۹

و به الآثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف ابی الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی

جاب زاخو صفحه ۱۰۳

Iranisches Namenbuch von Justi

۲ رجوع کنید به

Eranische Alterthumskunde von Spiegel Bd. I S. 515

و به

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 190 f:

و به

## هوشنگ پیشدادی

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان سلسله پیشدادیان است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت نمود جهاندار هوشنگ با رای و داد بجای بیا تاج بر سر نهاد از پدر خویش سیامک که بدست دیوها کشته شد انتقام کشید آهن از سنگ استخراج نمود آتش یدید آورد جشن سده بنیاد نهاد از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت

در اوستا مکرراً باسم هوشنگ پیشدادی بر میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت (گوش یشت) و در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا بایزدان یشتهای مذکور که ناهید و گوش و وایو و ارت باشند فدیه نیاز نموده درخواست میکنند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و بریها و کاویها و کرپانها چهر سازند که همه دیوها ار او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان ورنه واسداس (دیلیم - گیلان) دست یافته همه را شکست دهد ابردان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند

در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ بفروهر یل یا کدن هوشنگ درود فرستاده میشود در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی بهوشنگ پیشدادی متعلق بوده است از مجموع این فقرات اطلاعاتی از اعمال هوشنگ بدست نمیآید همینقدر میدانیم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهش میخوانیم که ایرانیان از یشت هوشنگ میباشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زب و شوهری ماشیه و ماشیوی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و حوا) تا بوجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است

ویوانا vivana نامی یاد شده است که خشر پاون (ساراب) ایالت هرروواتی Harauvati (قندهار) بوده است معنی لفظی این اسم دور درخشنده میباشد

شاید معنی لفظی جم تو امان و همزاد و جنبه باشد چه بسا در اوستا کلمه  $\text{جم} \text{جم}$  بمعنی تو امان است در نزد برهمنان نیز  $\text{جم}$  و خواهرش  $\text{جمی}$  نخستین نروماده نوع بشر اند و این عقیده ممد معنی فوق است<sup>۱</sup>

از فقره ۲ تا خود فقره ۵ بسنای نهم در خصوص ویونگهان و پسرش جمشید چنین آمده است «زرتشت از هوم پرسد که تورا در میان مردمان نخستین بار در این جهان مادی بپسرد و چه پاداشی نصیب آن کس گردید هوم در پاسخ گفت نخستین بشری که مرا در این جهان مادی بپسرد ویونگهان است در پاداش پسری مثل حمشید که دارنده رمه خوب و در میان مردمان دارای بلندترین رتبه است و مانند خورشید در خشان است باو داده شد کسی که در مدت سلطنت خویش جانوران و انسان را فنا نابدیر آب و گیاه را مشروب و مأکول تمام شدنی قرار داد در مدت سلطنت جم دلیرانه سرما وجود داشت و نه گرما جهان از مرگ و از حسد آفریده دیو عاری بود در هنگام شهر یاری وی ~~ویونگهان~~ و پسر ~~جمشید~~ هر دو بظاهر حواف بازده ساله مینمودند» در جایی که مفصلاً از جم سخن رفته است در فرگرد دوم و نذیر داد میباشد تمام این فصل راجع باوست از این قرار «زرتشت از اهورامردا پرسید ای خرد پاک و مقدس ای آفریدگار جهان معنوی در میان نوع بشر بغیر از من دگر با که نخستین بار مکالمه نمودی دین اهورائی زرتشت را بکه سپردی آنگاه اهورامردا گفت ای زرتشت پاک من در میان نوع بشر بغیر از تو نخستین بار با جم زیبا و دارنده رمه خوب مکالمه نمودم و دین اهورائی زرتشت بدو سپرده گفتم ای جم زیبا پسر ویونگهان من آئین خویش بتو برگذار میکنم پس جم زیبا در پاسخ گفت من از برای این وظیفه ساخته و آزموده نیستم آئین

## جمشید

بسا در اوستا از جم نیز سخن رفته است در قدیمترین قسمت اوستا که گناهها باشد پیغمبر ایران او را در یسنا ۳۲ قطعه ۸ از مجرمین نامیده میگوید «ار همین گناهکاران است جم پسر ویونگهان کسی که از برای خوشود ساختن مردمان گوشت خوردن بآنان آموخت در آینده توای مزدا باید میان من و اوقضاوت کنی»

در سایر قسمتهای اوستا و کلیه کتب تاریخ و شاهنامه چنین مندرج است که جم در آخر عمرش بواسطه خود ستائی و دروغگوئی مغضوب پروردگار گردید در گاتها فقط یکبار از او یاد شده ایم «*۱۳۰۵*» خوانده شده است بعد ها در سایر قسمتهای اوستا کله خشیت «*۱۳۰۶*» بآن افزوده گفتند جمشید چنانکه همین کله به «*هور*» (هور) پیوسته «*۱۳۰۷*» خورشید شد شید بمعنی نور و فروغ است خود جداگانه در ادبّات فارسی بسیار استعمال شده است فردوسی گوید بدو گفت ز انسان که تا بنده شید بر آید یکی برده بینم سپید جمشید همیشه در اوستا با صفت «*هووتو*» «*۱۳۰۸*» آمده است در تفسیر پهلوی این صفت به هورمک یعنی دارنده گله و رمه خوب ترجمه شده است صفت دیگر جمشید در اوستا سریره «*۱۳۰۹*» میباشد که بمعنی زیبا و خوشگل است صفت اولی با وظیفه جمشید مناسبتی دارد چه او با افزودن جهان و بیرواندن چارپایان و ستوران گهاشنه شده بود در خصوص «*حسن صورت*» وی نیز شرحی در شاهنامه مندرج است که در طیّ مقاله گرشاسب بآن اشاره خواهیم کرد

جشید در اوستا پسرو یونگهونت و یونگهونت خوانده شده است ابوریحان بیرونی این اسم را و یجهان و حمزه اصفهانی و یونجهان که معرب و یونگهان است ضبط کرده اند در سایر کتب و یوانها نیز ضبط شده است در سانسکرت و یوسونت میباشد در ریگ و ید و یوسونت اسم پروردگاری است در عهد هخامنشیان و یونگهان از اسامی معمولی مردمان آن عهد بوده در کتیبه بیستون از

همان جا انجمنی بیار است اهورامزدا بنجم گفت ای جم زیبا پسر ویونکهمان بجهان مادی زمستان سختی خواهد رسید و سرمای شدید تباه کنند از پی در آید دانه های برف از بلندترین کوه ببلندی چندارش بیارد یک ثلث از جانوران هلاک شود چه در محلهای هولناک (بیابانها و کویرها) چه در بالای کوهها چه در دره ها پیش از این زمستان این مملکت دارای چراگاهان است وقتی که برفها آب شده آب فراوان روان گردد این جهان غیر قابل زیست بنظر خواهد رسید از برای پیش آمد این حادثه باغی (وَرَسَد) بساز که از هر چهار طرف ببلندی یک میدان اسب (چرتو ۲۴۵۳ - اسیریس) باشد در آنجا تخمهای چار یابان خرد و بزرگ و سگها و مرغکان و شعله های سرخ آتش جمع کن این ور را که از هریک طرف ببلندی یک میدان اسب باشد برای مسکن مردمان بساز و یک طویله که از هریک طرف ببلندی یک هائِر (هزار گام) باشد برای ستوران سار در آنجا جوی آبی جاری نما چراگاهان فراهم کن خانه ها و سردابها و ابوانها و رواقها بنا نما تخمهای (۴۵۳۶۵۳) مردان و زنانی که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کن هم چنین تخمهای جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباتراند در آنجا گرد آور از میان گاهها آنچه بلند تر و خوشبو تر است و از میان غذاها آنچه لذیذتر و خوشبو تر است تخمهای آنها را در آنجا حفظ نما و این تخمها را از هر قسمی که باشد بگ جفت در آنجا بیاور تا در تمام مدتی که مردمان در ور بسر میبرند آنها پوسده و فاسد نگردند کسانی که ناقص هستند مثل قوزی و دیوانه و پیسی یا کسی که در او یکی از آفتها و ناخوشیهای اهریمنی دیده شود نباید داخل ور گردند در بزرگترین محله این ور نه گذر بساز در محله وسطی شش گذر و در محله کوچکی سه گذر در گذرهای بزرگترین محله تخم هزار مرد و هزار زن در وسطی شنصد و در کوچکی سیصد جمع نما گذرها را نانگین زرین علامت و نشانی بگذار و از برای ور دري بگشای که روشنائی داخل شود

جم پرسید که چگونه این باغ را بسازم اهورامزدا گفت ای جم زیبا پسر

پروری و دین‌گدتری از من ناید آنگاه من باو گفتم اگر تو مستعد و مہیای  
 چنین امری نیستی آن به که جهان مرا پیروانی و بگیتی فزایش و گشایش  
 بخشی پشتیبان و پاسبان جهان شوی پس جم زیبا بمن گفت یذیرقم که  
 جهان تورا پیروانم و بگیتی بیفزایم همواره پشتیبان و پاسبان و نگهبان آن  
 باشم در هنگام سلطنت من نباید که باد سرد و گرم وجود داشته باشد  
 و نه ناخوشی و مرگ آنگاه من بجم دوا بزار دادم يك نكين زر (دهدئدس سوراً)  
 و يك عصای زر نشانی (سدهدئدس آشتراً) این چنین جم دارای افتدار گردید  
 سیصد زمستان (۳۰۰ سال) از سلطنت وی گذشت زمین از چاربا یاران خُرد و  
 بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش پرشد بطوری که  
 جا بچاربا یان خُرد و بزرگ تنک گردید پس از آن من جم را آگاه نموده گفتم  
 ای جم زیبا پسر و یونکھان زمین از چاربا یان خُرد و بزرگ و مردم و سگها و  
 مرغکان و شعله های سُرخ آتش برگشته جا بستوران خُرد و بزرگ تنک گردید  
 آنگاه جم دو نیمروز بسوی فروغ روی نموده براه خورسید در آمد با نكين زرین  
 خویش زمین را بسود و عصای زر شان خویش بآن بهالید و گفت ای سپندارمذ  
 محبوب (فرشته مُوکل زمین) <sup>۱</sup> پیش رو و خویشتن نگشای تا چاربا یان خُرد و  
 بزرگ و مردمان را در بر توانی گرفت پس زمین دامن بگشود و يك ثلث  
 بزرگتر گردید چاربا یان خُرد و بزرگ و مردمان بمیل و آرزوی خویش  
 جاگزیدند سیصد زمستان دیگر (۳۰۰ سال) از سلطنت جم گذشت زمین دگر  
 باره از چاربا یان خُرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغکان و شعله های سُرخ آتش  
 پرگشته جاتنگ گردید جم باز مثل سیصد سال پیش از این در نیمروز بسوی فروغ  
 روی آورده بهمان ترتیبی که گذشت يك ثلث دیگر بزمین بیفزود در سیصد زمستان  
 دیگر (۳۰۰ سال) باز زمین از مخلوقات برگشته جا بهمه تنک شد سومین بار جم  
 بزنیب مذکور يك ثلث دیگر زمین را فراخ تر نمود در آریا ویج در آنجائی که رود  
 ونگوھی دانیثیا ~~سدهدئدس سوراً~~ مشهور است آفریدگار اهورامزدا با ایزدان  
 مینوی انجمنی بیار است جمشید زیبا دارنده رمه خوب نیز با بهترین مردمان در

مادی این باغ با زرتشت و پسرش اروتدز میباشد هم چنین در هیچ جای اوستا نیامده است که پس از طوفان جم نیز با ساکنین از ور در آمده زمین را دگر باره آباد خواهد نمود بنا بر این آنچه در زامیاد یشت که بزودی ذکرش بیاید راجع بجمشید مندرج است نقیض مطالب فرگرد دوم و ندیداد نیست پیش از آنکه به باقی داستان جم بپردازیم لازم است یاد آور شویم طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مهرکوشا هسره لوهه که از هسره لوهه یعنی مرگ مشتق است این کله فقط یکبار در یکی از جزوات اوستائی استعمال شده است<sup>۱</sup> در پهلوی ملکوش گویند در مینو خرد ملکوسان آمده است او دیوی است مهیب در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد نماید بطوری که از این طوفان زمین ویران و مخلوقاتش نابود شوند آنگاه ساکنین ورجکرد بیرون آیند و دگر باره زمین آباد کنند<sup>۲</sup>

طوفان ملکوش و باغ و در اوستا بسیار شبیه است بطوفان نوح و کشتی وی که در تورات منقول است فرقی که در میان این دو عقیده موجود است این است که بقول دانشمند امریکائی ویتنی Whitney باغ ورجکرد با آن همه وسعت از برای فرا گرفتن قومی و لوآرم زندگانی وی منطقی تر است تا از کشتی کوچک نوح از برای جمیع انبوه<sup>۳</sup>

گذشته از یسنا و وندیداد در چندین یشت از جمشید صحبت شده است بحسب ترتیب نخست باید بابان نشت متوجه شویم در فقره ۲۵ آن آمده است که جمشید دارنده رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی نموده از او تمنا کرد که وی را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند که وی را بدیوها و مردمان و جادوان و برها و

Zendavesta by Westergaard Fragm. VIII, p. 334

۱ رجوع کنید به

۲ رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده

Zoroaster, The Great Persian.

۳

ویونکهن زمین را با باشنه خویش بکوب پس از آن با دستهای خویش آن را بمال همانطوری که امروز مردم گل نرم را میالند<sup>۱</sup> آنکاه جمشید همانطوری که اهورامزدا گفت عمل نمود و ر را حاضر کرد چار بایان خرد و بزرگ و مردمان و گیاهها و غذاها را در آنجا گرد آورد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك چه فروغ و روشنائی در این ور که جم ساخت می تابد اهورامزدا گفت در آنجا فروغهای جاودانی (روچنکبه دسدهسده) و فروغ جهانی (ستیدانه دسدهسده) میباشد در هر سال یکبار در آنجا ستارگان و ماه و خورشید طلوع و غروب میکنند بنظر ساکنین و یک سال مثل یک روز است در هر چهل سال از هر یک جفت مخلوقات و یک جفت دیگر بعمل میآید مردمان در ور بهترین زندگانی سر برد

ای آفریدگار جهان مادی ای پاك که در آنجا کیش مزدا داخل کرد اهورامزدا گفت مرغ کرشپتر و سدهسدهسده<sup>۲</sup> ای آفریدگار جهان مادی ای پاك کیست در آنجا بزرگ و حاکم (اهو سده) و سردار دینی (رتو دسده=رد) اهورامزدا گفت اروندز و توای زرتشت<sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که جمشید فقط بفرمان اهورامزدا باغ و ر را که در بهلوی و جکرت میگویند برای پیش آمد طوفان آخرالزمان ساخت ریاست روحانی و

۱ در شاهنامه در خصوص منزل ساختن جمشید چنین آمده است

افرمود دیوان ناپاک را بآب اندر آمیختن خاک را

هر آنچه از گل آمد جو شاخند سبک خشت را کالبد ساختند

۲ بندهش در فصل ۱۹ در فقره ۱۶ مینویسد در خصوص کرشبت گفته شده است که او می تواند کلماتی تلفظ کند او است که در ور جم دین منتشر ساخت در فصل ۲۴ همین کتاب در فقره ۱۱ آمده است کرشبت بزرگ و رئیس مرغهاست دین مزدیسنا را به ور آورد او را نیز چرخ گویند منو خرد در فصل ۶۱ فقره ۹ گوید که چهارو (چهاروا) رئیس مرغهاست در فرهنگها نیز چرخ یکی از مرغهای شکاری درج شده است امدی گوید

زمین روان چرخ خون پر چرخ پر آواز را مشکران مرغ مرغ

۳ اروندز یکی از سه پسران زرتشت است بقول سنت رئیس طبقه بزرگواران بوده

است رجوع کنید بگاتها صفحه ۸۵ — ۸۸



او افرده و ریشاف گرد جهان همیگشت بناچار بایستی بخصومت دشمن  
تن در دهد»

در فقره ۴۶ زامیاد یشت آمده است که سپیتور (Sptyura) جم را با ارّه دوباره نمود در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۵ آمده است «سپیتور برادر جشید است با اژی دهاک (ضحاک) جشید را کشت» همانطوری که شغاد برادر خود رستم را کشت در روضة الصفاء و در یک روایت منظوم مندرج است که جم را پس از آنکه صد سال متواری بود در کنار دریای چین در میان یک درخت تنهی و کهن سال یافته با ارّه بدو نیم کردند شاهنامه نیز مطابق با زامیاد یشت در خصوص جشید گوید

چنین سال سیصد همیرفت کار	ندیدند مرگ اندر آن روزگار
نیارست کس کرد بیکارئی	نبید درمندی و بیماری
زرنج و زبدشان نبود آگهی	میان بسته دیوان سان رهی

پس از آنکه جشید مغرور گشته خود ستای آغاز نمود فراز او  
جدا شد

شمارا زمن هوش و جان و تن است	بمن نگر و دهر که اهریمن است
کراید و نکه دانید من کردم این	مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فرزدان از اوی	گسست و جهان شد پر از گفتگوی

جشید پس از آنکه در میدان جنگ ضحاک زخم یافته خود از معرکه  
بکنار کشید در مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین  
دستگیر نموده با ارّه بدو نیمش کردند

چو صد سالش اندر جهان کس ندید	ز چشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزی بدریای چین	بدید آمد آن شاه ناباک دین
چو ضحاک آورد ناگه بچنک	یکایک ندادش زمانی درنک
بارّه مراورا بدو نیم کرد	جهان را از او پاک و بی بیم کرد

کاووها و کربانهای ستمگار چیر سازد و از دیوها ثروت و بهره و فراوانی و رمه و خور سندی و تشخص را دور بدارد ایزد ناهید وی را کامروا ساخت در درواسپ یشت نیز جمشید بترتیبی که در آبان یشت گذشت از برای ایزد گوش قربانی نموده درخواست میکنند که وی را موفق بدارد از آنکه او بتواند برای مخلوقات گله و رمه مهیا سازد گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ را از آنان دور نماید که در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) جهان را از باد گرم و سرد این بدارد ایزد گوش نیز حاجت او را بر آورد در فروردین یشت در فقره ۱۳۰ آمده است ما بفروهر پاك جم پسر ویونگهان توانا و دارنده رمه درود میفرستیم تا بضد فقرات كه دیوها آورده اند استقامت توانیم نمود و بضد خشکی و احتیاج ایستادگی توانیم کرد در رام یشت در فقره ۱۵ تا ۱۷ باز جمشید از کوه هکر در بالای تخت زرین برای ایزد وایو (فرشته هوا) نثار آورده همان تمناهایی که از ناهید داشت در این حا از فرشته هوا نموده و کامروا میگردد در ارت یشت در فقرات ۲۸ تا ۳۱ باز جمشید برمیخوریم که بترتیب مذکور در درواسپ یشت از ایزد ارت (فرشته ثروت) طلب میکند که حاجتش را بر آورد

ز امیاد یشت نسبتاً مفصل تر از جمشید صحبت میکند بخصوصه مندرجات آن مفید و سرچشمه مطالبی است که در کتب تاریخ و شاهنامه راجع به جمشید مندرج است در فقرات ۳۱ تا ۳۸ چنین آمده است «فرمدت زمانی از آن جمشید بود کسی که در روی هفت کشور سلطنت داشت بدیوها و مردمان و جادوان و برهها و کاوها و کربانها مسلط بود جم از دیوها ثروت و سود بر بود فراوانی و گله و رمه و خوشی و جاه و جلال را از آنان دور بداشت در مدت حکومت وی خوردنی و آشامیدنی پوسیده و فاسد نمیشد نه سرما و گرما وجود داشت و نه پیری و مرگ و رشک آفریده دیو این چنین بود تا بوقتی که او دروغگوئی آغاز نمود و خیال خود را بدروغ مشغول ساخت آنگاه فر از او بصورت مرغی جدا گشته بمهر رسید بار دوم فر از او جدا گشته بفریدون رسید بار سوم فر از او جدا گشته بگرشاسب رسید پس از آنکه فر از جمشید دور شد

جداگانه استعمال شده يك مخلوق اهریمنی دیوسیرت است چنانكه در یسنا ۱۱ فقره ۶ غالبا اژي باكله دهاك يكجا آمده ارآن نیز يك مخلوق دیوسیرتی اراده میشود درزا میادیش از فقره ۴۶ تا ۵۲ از منازعه اذر و اژي دهاك صحبت میدارد كه هریك برای بدست آوردن فرایزدی میکوشد در فقرات مذکور نیز گهی اژی تمها آمده است

اژدها و اژدر از كله اوستائی اژي دهاك میباشد در ادبیات فارسی نیز بهمان معنی است كه در اوستا لبیبی گوید

از این هفت سر اژدر عمر خوار بیرهیزدانكو بود هوشیار

همزه اصفهانی در وجه اشتقاق این اسم چنین مینویسد « بیوراسب ده اك ده اك اشتقاقه ده اسم لعقد العشرة و اك اسم للآفته والمعنی انه كان ذا عشر آفات احدُها فی الدنيا » این اشتقاق درست نیست چه دهاك مركب از ده و اك سوس كه در اوستا بمعنی بدوزشت است نمیباشد و كله ده در اوستا دس و سوس آمده است از اژي دهاك در اوستا چنانكه از ضحاک در شاهنامه و كتب تاریخ مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصور شده است كه چندی ایران را گرفتار بنجه قهر و غلبه خویش داشت

در كتب متأخرین اورانیز بیوراسب خوانده اند كه بمعنی دارنده ده هزار اسب است فردوسی گوید

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند

از اوستا نیز برمیآید كه اژي دهاك از قوم دیگری است و از مملكت بابل است یعنی از همان سرزمینی كه ایرانیان در قدیم يك طایفه عرب نژاد از ساكنین آنجا را تازی مینامیدند و بعد ها اسم این طایفه مخصوص را برای كلبه اعراب اطلاق كردند در شاهنامه هم كه ضحاک تازی نامیده شده است لابد یکی از جباران بابل مقصود میباشد و مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا اشور دارد

طبری و بلعمی می‌نویسند که جمشید پس از شکست یافتن از ضحاک بزاولستان بگریخت و دختر شاه آنجا را بزنی گرفت از او پسری آمد تور از تور پسری آمد دستان از دستان پسری آمد طواریک از طواریک پسری آمد فرامرز برای هفتم داستان رجوع کنید. مقاله گرشاسب در انجام مقال متذکر می‌شویم که داستان غرور و خود ستائی جمشید بعدها داخل سنت یهودیان شد و در کتاب تلمود سلیمان بجای جمشید اوستا گردید نگین سلیمان احتمال دارد اصلاً همان نگین جمشید باشد که ذکرش در فرگرد دوم و ندیداد گذشت<sup>۱</sup>

## ضحاک

بقول شاهنامه پس از آنکه جمشید خود ستائی آغاز کرد فرایزیدی از او جدا گشته و مغلوب ضحاک شد مدت سلطت ضحاک تازی و دوره ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده بکوه دماوند بزنجیر بست در شاهنامه مرداس پدرش می‌باشد حمزه و بیرونی اروند اسب ضبط کرده اند

در اوستا اثری دهاک ~~مسلطه و ستم~~ آمده است این اسم مرکب است از دو جزء اولی که اثری باشد خود جدا گانه غالباً در اوستا استعمال شده است از این قبیل در فرگرد اول و ندیداد در فقره ۲ اهورامزدا میگوید نخستین کشوری که من بیا فریدم آریا و بیج می‌باشد اهریمن در آنجا از ی (مار) سرخ بیا فرید هم چنین در فقره ۵ از فرگرد ۱۴ و در فقره ۶۵ از فرگرد ۱۸ و در فقره ۹۰ از آبان یشت اثری بمعنی مار می‌باشد بسا از اثری یک حانور اهریمنی اراده شده است درست همان معنی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر فارسی برمی‌آید چنانکه در یسنا ۹ که ذکرش در مقاله گرشاسب بیاید دهاک نیز

---

۱ برای کسب اطلاعات مفصلتر راجع به جم در وید برهمن و در تلمود یهودیان رجوع کنید بکتابهای ذیل

Der Vedische Mythos des yama von Ehn, Strassburg 1890.

Die talmudische-midrassische Adamsage in ihrer Rückbeziehung auf die persische yama und Mehuage, von Kohut.

او را زنجیر بستن در کتب پهلوی نیز مندرج است

بند هشت در فصل ۲۹ در فقرات ۸ و ۹ مینویسد «وقتی که اژی دهاک زنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیر شدن نه توانست که او را بگشاید» در شایست نه شایست در فصل ۲۰ فقره ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا با و گفت تو نباید که او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موزی و مضر خواهد شد

در سنت است که در هزاره هوشیدر ماه دومین موعود مزدیسنا ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست دست تطاول کشوده یک نلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت<sup>۱</sup>

## فریدون

نگه کن خا آفریدون کرد که از به ضحاک شاهی ببرد (فردوسی)

فریدون در اوستا ثرا تئون Thrætāona آمده است اسم پدرش آتویه سدهیاسد میباشد در سانسکرت آپتیا aptva گویند معمولاً در اوستا آتویانه سدهیاسد آمده است و این صفت است. معنی از خاندان آتویه همین کله است که در پهلوی آسپیان شده است بزودی ذکرش بیاید

در فقرات ۶ تا ۸ از یسنای ۹ مذکور است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که ترا در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی باو بخشیده شد هوم در پاسخ گفت دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آتویه میباشد در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا باو داده شد

در فقره ۲۹ از آبان یشت آمده است « که اژی دهاک سه پوزه در مملکت بُورِی رَسَدَد صداسب و هزار گنا و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او درخواست که وی را بهی نمودن هفت آشور از انسان موفّق سازد اما حاجت او برآورده نشد »

بُورِی همان بابل است. بمناسبت آنکه لام در زبانهای ایرانی نبوده است آن را به راء تبدیل کرده اند. بابل در کتیبه های هخامنشیان با بیروش و در اوستا بُورِی شد. مشتبه نشود با کلمه دیگر اوستائی بُورِی رَسَدَد که با همین املاء. معنی ببر است و در فقره ۱۲۹ یشت مذکور آمده است از فقره فوق برمیآید که ضحاک بابلی بوده و در مملکت خویش قربانی نیاز ناهید نموده است در فقره ۱۹ از رام یشت آمده است که اژی دهاک در کویر یشت و « دلوپور » در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیّه آورد کویر یشت همان است که الحال موسوم است بکرنند این قصبه کوچک در جائیکه ضحاک فدیّه نثار فرشته هوا نمود در بالای کوهی واقع است که میان بابل و ایران حایل است و نزدیک به بُورِی وطن اصلی ضحاک است همان کوهی که در بندهش در فصل ۱۲ در فقرات ۲۹ و ۳۶ اسپروچ و در شاهنامه اسپروز نامیده شده است همیرفت آن شاه گیتی فروز. زدگاه در پیش کوه اسپروز یونانیها آن را زاگروس Zagros خوانده اند.

سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ فقره ۶ بندهش این طور مندرج است دهاک پسر خرو تاسپ پسر زینیکا و پسر ویرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیگ پسر تمبیک پسر او و خم پسر پاور و یسم پسر گدو و یثو پسر دروگا سکان پسر گناک مینوی (زشت نهاد) باز بندهش در فصل ۲۳ در فقرات ۲ و ۳ مینویسد که در زمان سلطنت اژی دهاک زن جوانی با یک دیو و مرد جوانی با یک پری بهم پیوستند از اختلاط آنان زنگیهای سیاه پوست بوجود آمدند وقتی که فریدون بسرکار آمد آنها را از ممالک آریائی بیرون نموده بساحل دریا راند اما پس از استیلای عرب دگر باره بمالک آریائی داخل شدند داستان دست یافتن فریدون بضحاک و در کوه دماوند

در فقرات ۱۳ و ۱۴ از دروا سپ یشْت آمده است که فریدون برای ایزد گَوش قربانی نموده از او درخواست که بضحاک غلبه کند و دو زَنش را سنگهوک 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹𐎠𐎡𐎹 و آرتَنوَك 𐎠𐎡𐎹𐎡𐎹𐎠𐎡𐎹 را که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن و از برای خانداری برارنده هستند از او برباید در فقره ۲۳ از رام یشْت و در فقرات ۳۳-۳۵ از اَرت یشْت باز فریدون از برای فرشتگان هوا (ویو) و ثروت (ارت) فدیة آورده بترتیب مذکور تمنا میکند که وی را کامروا سازند سنگهوک و آرتَنوَك را که فریدون از دست ضحاک نجات میدهد در شاهنامه شهرناز و ارنواز میباشد دو خواهر جمشید هستند که پس از مغلوب شدن جم گرفتار ضحاک مار دوش شدند

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوریدند لرزان چو بید  
که جمشید را هر دو خواهر بدند سربانوان را چو افسر بدند  
ز پوشیده رویان یکی شهر ناز دگر ماهروئی بنام ارنواز

در فقره ۴۰ از بهرام یشت نیز از یل نامور فریدون ذکر شده است  
در تمام فقرات مذکور کار عمده فریدون همان شکست دادن ضحاک است داستانی  
که مفصلاً در شاهنامه و در کلیه کتب تاریخ مندرج است پدر فریدون  
در شاهنامه آبتین و مادرش فرانک میباشد

فرانک بدش نام و فرخنده بود بمهر فریدون دل آکنده بود

۱ مثل فقره ۸ از بنای ۹ که ذکرش گذشت

۲ د م ن و ی ز ح ط س ع ق ک ه خ د ر ذ ز

د ل م ن و ی ز ح ط س ع ق ک ه خ د ر ذ ز

کسی که از ی دهاک سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار چستی و چالاکي دارند و اشکست داد آن دروغ قوی دیوپرست را که اهریمن ناپاک برای تباہ نمودن راستی بضد جهان مادی بیافرید « از فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد می توان استدال نمود که گیلان مسقط الرأس فریدون میباشد چه در فقره مذکور آمده است « چهارمین کنوری که من اهورامزدا بیافریدم ورنه وادهرم چهار گوشه میباشد در آنجائی که فریدون کشنده از ی دهاک تولد یافت اما اهریمن بدکنش در آنجا حیض غیر طبیعی بیافرید و غیر آریائی را (خارج را) بر آن مملکت مسلط داشت « در هرجائی از اوستا که از فریدون ذکر شده می بینیم که او در مملکت ورنه برای فرشتگان قربانی کرده است از این قبیل در آبان بشت و در واسپ بشت و رام بشت و ارت بشت و زامیاد بشت که ذکرش بیاید ورنه را غالب مستشرقین دیلم یا گیلان حالیه دانسته اند تفسیر پهلوی اوستا نیز ورنه را به پدشخوار گرتفسیر کرده است که عبارت باشد از ناحیه کوهستانی جنوب غربی دریای خزر بندهش در فصل ۱۲ در فقره ۱۷ مینویسد « پدشخوار گر کوهی است که در طبرستان و گیلان واقع است »

بقول وست West محققاً پدشخوار گر در جنوب قفقاز واقع است و الحال البرز ناامیده میشود بهر حال ورنه محلی است در گیلان در پهلوی ورنیک گفته اند بقول یوستی هنوز دهی موسوم به ورك در طرف شرقی ساری واقع است<sup>۱</sup> ورنه چهار گوشه<sup>۲</sup> خوانده شده است تفسیر پهلوی توضیحات داده گوید نخست برای آنکه چهار راه بسوی ورنه دلالت میکند آن را چهار گوشه گفتند دوم آنکه ورنه دارای چهار شهر عمده است همانطور که غالباً از دیوهای مازندران اسم برده شد بسا در اوستا نیز از دیوها و دروغ پرستان ورنه یاد شده است از این قبیل در وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۱۴ و یسنا ۲۷ فقره ۱ و آبان بشت فقره ۲۲ و مهر بشت فقره ۹۷ و فروردین بشت فقره ۷۱

Zend-Avesta, Darmesteter Vol. II p. 14

S.B.E. by West p. 38

Iranisches Namenbuch von Justi s. 331

۱ رجوع کند به

و به

و به



را بصورت کرگس در آورده در هوا پیرواز نمودن واداشت در فقره ۶۱ از آبان یشت این داستان را ملاحظه خواهید نمود نظیر آن را در هیچ يك از کتب پهلوی نیافتم در شاهنامه و کتب تاریخ نیز چیزی از آن بنظر نگارنده نرسید

در انجام مقال از فقرات ۳۶-۳۷ زامیادیشت ذکر کرده ختم میکنیم در فقرات مذکور آمده است «دومین بار وقتی که فر از جشید بصورت مرغی جدا شد فریدون از خاندان توانای آئویَه آن را دریافت بطوری که او در میان پیروزمندان پیروزمندترین شد 'باستثنای زرتشت' کسی که ازی دهاک سه پوزه . . . . . را کشت»

## گرشاسب

گرشاسب یکی از ناموران ایران قدیم است که مکرراً در اوستا از او نام برده شده است او در نامه مقدس بمنزله رستم شاهنامه یا هرقل Herakles یونانیهاست در اوستا گرشاسب و در همدسته آمده است در سانسکریت نیز کرشاسو Kṛśāsa گویند معنی لفظی این اسم دارند اسب لاعر یا کسی که اسبش لاغر است میباشد امروز گرشاسب گوئیم ولی بهتر این است که گرشاسب بگوئیم چون در نسخ خطی قدیم میان ک و گ امتیازی در نوشتن نمیداده اند شاید که فردوسی هم در عهد خویش گرشاسب استعمال کرده باشد و ممکن است هم کرشاسب گفته باشد طبری گرشاسب و ابوالفداء کرشاسف ضبط کرده اند هرچند که در این مقاله مقصود ما این نیست که کلیه آنچه در خصوص گرشاسب مورخین عرب و ایرانی نوشته اند و آنچه در شاهنامه مندرج است با مندرجات اوستا مطابق کنیم بلکه مقصود این است که فقط آنچه راجع بگرشاسب در اوستا و سایر کتب مذهبی مزدیسنان آمده است در این مقاله جمع نمائیم و باین وسیله معنی یک رشته از جملات اوستائی را بفهم نزدیک کنیم خواه مندرجات اوستا مطابق مضامین گرشاسب نامه اسدی طوسی که در سال

سلسله نسب فریدون در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهش این طور آمده است  
 «فریتون آسپیان پسر پورتورا آسپیان پسر سوک تورا آسپیان پسر پورتورا  
 آسپیان پسر سیاک تورا آسپیان پسر سپیدتورا آسپیان پسر گفر تورا آسپیان  
 پسر رمک تورا آسپیان پسر رنفر غشن آسپیان پسر جم پسر ویونگهان از ویونگهان  
 تا با آسپیان پورتورا ده پشت بوده است هر یک از آنان صد سال زندگانی  
 کرده است که رو بهم رفته هزار سال باشد این هزار سال مدت سلطنت ضحاک  
 بوده است از آسپیان پورتورا فریدون بوجود آمد کسی که از جم انتقام کشید  
 از او (یعنی پورتورا) دو پسر دیگر که بر مایون و کتایون باشند نیز بوجود  
 آمدند اما فریدون پرهیزگار تر بوده است از فریدون سه پسر بوجود  
 آمدند سرم (سلم) و توج و ایریج . . . . .»

داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالک خود را در میان آنان  
 در شاهنامه و کتب تاریخ عربی و فارسی معروف است

نخستین بسلام اندرون بنگرید همه روم و خاور مرا گزید  
 دگر تور را داد توران زمین مرا کرد سالار ترکان و چین  
 وزان پس چو نوبت بایرج رسید مراورا پدر شهر ایران گزید<sup>۱</sup>  
 در اوستا از قلمرو سلطنت این سه پسر نیز یاد شده است در فروردین  
 یشت در فقره ۱۴۳ آمده است بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک آریائی  
 درود میفرستیم بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک تورانی درود میفرستیم  
 بفروهرهای مردان و زنان پاک ممالک سئیریه و سدردهد Saumna درود  
 میفرستم بنابر آنچه در کتب ما مسطور است سلم و تور و ایرج اسامی  
 خود را بخاک و قلمرو سلطنت خویش داده اند سئیریه اوستا مملکت سرم  
 (سلم) میباشد که قسمت بزرگترین پسر فریدون بوده است از آن مملکت روم  
 یا اروپا و یا بقول فردوسی خاور زمین (مغرب) اراده شده است<sup>۲</sup>  
 دگر از اعمال فریدون در اوستا این است که او کشتی ران ماهر با اورو و سدردهد

۱ رجوع کنید به صفحه ۹۲ همین کتاب از مملکت آریائی ایران مقصود میباشد

Eränzfahr von Marquart 1901 S. 155—157

۲ رجوع کنید به

بدنیا آمد نامزد به شم

یکی پورش آمد بخوبی چو جم نهاد آن دلاور ورا نام شم

از شم پسری بوجود آمد موسوم به اترط

زشم زان پس اترط آمد پدید همی فر شاهی از او میدمید

اترط هم چندی شاهی نمود پسر او که موضوع مقاله هاست موسوم است

به گرشاسب

چو بختش بهر کار منشور داد سپهرش یکی نامور پور داد

بر آن پور آرام بفزود و کام گرانمایه را کرد گرشاسب نام

در شاهنامه شرحی از زور بازوی گرشاسب و دلیری وی مندرج است

اما داستان او پایان نرسیده فقط در انجام داستان نژاد رستم بگرشاسب نسبت

داده میشود بزرگان این تخمه کز جم بدند سراسر نیاکان رستم بدند<sup>۱</sup>

این داستان را که ترنر مکان در جرو ملحقات شاهنامه چاپ کرده است

معلوم نیست که از فردوسی باشد احتمال دارد که از گرشاسب نامه اسدی طوسی

باشد که هنوز بنظر نگارنده نرسیده است میرخواند نیز در روضه الصفاء مینویسد

«در کرشاسف نامه نقل است که جمشید مجهول وار گرد عالم می گردید تا در حوالی

سبحستان ساکی شد و دختری از آن قوم بخواست و از او فرزندان متولد شدند

که کرشاسف از آن نسل است و رستم آن تخمه» بقول بولدکه Noldeke خاندان رستم

منسوب بگرشاسب اوستا بیت<sup>۲</sup> از آنچه گذشت اسامی آباء و اجداد گرشاسب

در شاهنامه از این قرار است گرشاسب پسر اترط پسر شم پسر طورگ

پسر شیدسب پسر تور پسر جمشید و این سلسله در زابلستان سلطنت کرده

است چنانکه خواهیم دید گرشاسب اوستا نیز با زابلستان سروکاری

دارد و اسامی برخی از نیاکانش یاد آور اسامی نیاکان گرشاسب شاهنامه است

متمم داستان گرشاسب را از این قبیل جنگ وی باضحاک و

اشکر کشیهایش بضد توران و افریقا و هندوستان و سایر اعمالش را باید

۱ رجوع کنید بشاهنامه چاپ مکان Macan (ملحقات) از صفحه ۲۱۰۰

۲ Nöldeke. Das Iranische Nationalepos, Grundriss der Iran. Philolo. S. 138

۴۵۸ سرانیده شده است موافق باشد یا نه ولی برای آنکه راه تحقیقی نموده باشیم مختصراً آنچه در شاهنامه از گرشاسب نوشته شده است یاد آوری نموده میگذریم

در یک جای شاهنامه گرشاسب پسر زو (زاب) پسر طهماسب از خاندان فریدون ۹ سال سلطنت نمود پسر بُد مر اورا (زورا) یکی خویش کام پدر کرده بودیش گرشاسب نام ملحقات شاهنامه از گرشاسب دیگری اسم برده گوید پس از آنکه جمید از ضحاک زخم یافته خود را از میدان جنگ بکنار کشید شبانه بالباس مبدل فرار نموده سربکوه و بیابان نهاد چندی سرگشته میگشت تا آنکه زابلستان رسید سمن ناز دختر کورنگ پادشاه زابلستان شیفته حسن جمال جمشید گردیده در خفاء زن او شد کورنگ پس از آستن شدن دخترش قضیه را دریافت خواست که جمشید را دستگیر نموده بنزد ضحاک بفرستد اما گریه و زاری سمن ناز اورا دل بسوخت و دست از جمشید برداشت تا آنکه سمن ناز پسری بزائید نهاد آن دل افروز را نام تور دل و جان جم بد از او برز نور پس از آنکه تور بسّ پنج سالگی رسید از حرکات او حدس میزدند که او باید از پشت جمشید باشد کورنگ برای آنکه سر فاش نشود از بیم ضحاک بجمشید گفت که زن و فرزند گذاشته از زابلستان برود جمشید پس از پیمودن مراحل بهندوستان رسید پس از چندی اقامت در آن سرزمین رهسپار چین گشت در آنجا گماشتگان ضحاک او را دستگیر نموده بفرمان شاهنشاه هاردوش او را با ارّه بدو نیم کردند سمن ناز از شنیدن این خبر زهر خورده خود نکشت تور بجّد کمال رسید از او پسری بوجود آمد موسوم به شید سب

از آن ماه زادش یکی شه نژاد بیدشاد و شیدسب نامش نهاد  
شیدسب پس از مرگ کورنگ بتاج و تخت زابلستان رسید از او نیز پسری  
موسوم به طورک با بعصره وجود نهاد

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ برسم نیا نام کردش طورک  
پس از در گذشتن شیدسب طورک چندی سلطنت نمود از او هم پسری

در یسنا ۹ فقره ۱۰ باز در طی سؤال و جواب زرتشت با ایزد هوم از تریّت اسم برده شده است هوم در پاسخ زرتشت میگوید « سوم کسی که مرا مُهیّا ساخت تریّت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است در عوض خداوند باو دو پسر داد یکی اورواخشیه و دیگری سوسیه که زاهد و قانون گزار بود و دیگری کرشاسب که دلیر و نامآور بود » عَجَالَةً بهمین قدر اکتفاء میکنیم تا باز به یسنای مذکور برگردیم از اورواخشیه اطلاعاتی نداریم فقط از فقره ۲۸ رام یشت میدانیم که هیتاسب اورا کشت و برادرش کرشاسب از او انتقام کشید در فقره ۴۱ زامیاد یشت نیز کشته شدن هیتاسب زرین تاج بدست کرشاسب برای خونخواهی برادرش اورواخشیه مندرج است در آبان یشت از یک تریّت و برادرش اشاورد نکه و سوسیه و سوسیه که از پسران سایوردری و سوسیه و سوسیه هستند اسم برده شد و را با تریّت که از خاندان سام است نباید مُشتبه نمود چنانکه اورواخشیه که در فقره ۱۱۳ فروردین یشت آمده است پسر سایوردری میباشد نباید که با برادر کرشاسب مُشتبه شود کرشاسب در اوستا جوان دلیر نامیده شده است این صفت در اوستا نیز نام دارد و سوسیه و سوسیه میباشد یعنی نرمش و مرد سرشت یا بعبارت دیگر دلیر و پهلوان این صفت بتدریج نریهان شد و از جزو اسامی خاص گردید الحال سام کرشاسب نریهان گوئیم دیگر از صفاتی که در اوستا از برای سام آمده است گدسو و سوسیه و سوسیه میباشد یعنی گیسو دارنده یا دارای گیس (و سوسیه) دیگر از صفات او گدوَر و سوسیه و سوسیه میباشد یعنی دارنده گرز (و سوسیه) بخصوصه

بواسطه گرشاسب نامه اسدی طوسی تکمیل نمود سراینده گرشاسب نامه علی بن احمد طوسی مؤلف لغات فرس اسدی است پدرش را که از برای تشخیص باید اسدی بزرگ، نامید موسوم است به احمد بن منصور الطوسی معاصر فردوسی و بقولی استاد او بوده است<sup>۱</sup>

مأخذ گرشاسب نامه که در سال ۴۵۸ هجری (۱۰۶۶ میلادی) سرائیده شده است بی شک همان مأخذی است که در ملحقات شاهنامه در متمم داستان جمشید و اعقاب او برشته نظم کشیده شده است

از آنچه بندهش در فصل ۳۱ در فقرات ۲۶ و ۲۷ مینویسد بخوبی یاد آور سلسله گرشاسب شاهنامه میباشد بندهش گوید «گرشاسب و اوروخش Aurvakhsh دو برادر بوده اند ارپران اترت پسر سام بسرتورک پسر سپانیاسپ Spānyasp پسر دورشاسپ Dārosasp پسر توگ پسر فریدون<sup>۲</sup> در اوستا نیز پدر گرشاسب تریت آمده است گاهی با اسم خاندانش سام گرشاسب خوانده شده است چنان که در فروردین یشت در فقرات ۶۱ و ۱۳۶ در کتب پهلوی گاهی فقط با اسم خاندانش سام نامیده شده است

اینک آنچه در اوستا راجع بآباء و اجداد و اعمال گرشاسب مندرج است بیان نموده بعد نواقصات این داستان را بتوسط سایر کتب مذهبی پهلوی و بازند و فارسی تکمیل میکنیم نخست راجع به تریت آمده پدر گرشاسب در فرگرد ۲۰ و ندیداد در فقرات اول و دوم چنین آمده است:

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان برهیزگاران و دانایان و کامگاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلبران) و پیشدادیان نخستین

۱ گرشاسب نامه را مستشرق مرحوم فرانز کلمان هوارت Clément Huart در دو جلد با ترجمه فرانسه در پاریس طبع رسانیده است یعنی که کتاب مذکور در ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶ که روز وفات مستشرق مذکور است در تحت طبع بوده است (نقل از مقاله آقا برزا محمد خان قزوینی در مجله ایران شهر شماره ۱۱ از سال چهارم ۱۹۲۷ میلادی)

Sacred Books of the East by West p. 137.

۲ رجوع کنید به

که او داشتی گنج و تخت و سرای      شگفتی بدلسوزی کد خدای  
و را کندرو خواندندی بنام      بکندی زدی پیش بیداد کام

کندرو مناسبتی با آب و دریا دارد      در کتب متأخرین نیز جای او  
در میان دریا قرار داده شده است چنانکه در آبان یشت گرشاسب تمنا میکند که  
او را در کنار دریای فراخ کرت بکشد      در فقره ۵۰ از فصل ۲۷ مینو خرد  
او دیوی آپیک کندرو نامیده شده است

دگر از جاهائی که در اوستا از گرشاسب ذکر شده است در یسنا ۹  
در فقره ۱۰ میباید که ذکرش گذشت در این فقره از تربت پدر گرشاسب و  
از اورواخشیه برادرش اسم برده شده است      در فقره ۱۱ که 'متمم فقره پیش است  
از اعمال گرشاسب از این قرار سخن رفته است «گرشاسب از در شاخدار را  
که اسبها و مردم را میدرید و زهر زرد رنگی بکلفتی یک بند انگشت از او جاری  
بود کشت گرشاسب بر پشت آن (از در) در میان دیک فلزی غذای ظهر خود  
می پخت باین جانور گرما اثر کرده بنای عرق ریختن گذاشت آنکاه از زیر دیک  
بجست و آب جوشان را فرو ریخت گرشاسب از آن هراسیده خوش بکنار  
کشید» کله ای که ما بشاخدار ترجمه کردیم در متن سرورَ دد «داده آمده است  
که مرکب است از کله سرو دد و وَرَ کله مذکور بمعنی شاخ در زبان  
فارسی محفوظ مانده است ازرقی گوید ز نور تابش خورشید لعل فم شود  
سروی آهوی دشتی چو آتشین خلخال برخی از مستشرقین گمان کرده اند  
که سرورَ اسم این از در باشد مینو خرد در فصل ۲۷ در فقرات ۴۹ و ۵۰  
مینویسد که «حام مار سرو وَر و گرگ، کیوز که آنرا بهینو (یا بهن و یا پسینو)  
میخوانند و دیو آبی کند رنی و مرغ کمک را کشت»

در زامیاد یشت از فقرات ۳۸ تا ۴۴ نسبتاً مفصل تر از گرشاسب  
صحبت شده است میگوید سومین بار که فر از جمشید جدا شد بصورت مرغی  
بگرشاسب رسید و او از پرتو فر در میان دلیران دلیرترین گردید او از در  
شاخدار زهر آلود را کشت . . . . . بعینه آنچه در یسنا ۹

غالب فتوحات گرشاسب، با همین کرز صورت میگیرد

کلیه اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است از آن جمله در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است «گرشاسب برهمن (دلیر) در کنار دریا چه پیشینگیه *gr̥shaspah* فدیه نیاز اردوی سور ناهید نمود و از او درخواست که وی را بشکست دادند گندرو *gandruwa* در ساحل دریای فراه کرت موفق سازد نخست به بینیم که پیشینگیه در کجاست بندهش در فصل ۲۹ در فقره ۱۱ مینویسد «دشت ییشیانی در کاوولستان واقع است گفته شده است که در کاوولستان پشته ییشیانی عجیب ترین مملکت است در آنجا بسیار گرم است در بلندترین محل آنجا گرم نیست» امروز این دشت موسوم است به پیشین دشت بسیار پهنی است بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است دارای چراگاهان بسیار مرغوب میباشد مردمان آنجا پیرو رش گوسفند می پردازند گله و رمه فراوان دارند قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن میگذرد با اسم این دشت نامیده شده در بلوچستان بدریا چه (باتلاق) آب ایستاد میریزد<sup>۱</sup>

اما گندرو که بدست گرشاسب کشته شد در فقره مذکور آبان یشت زرین پاشنه *zarin-pashen* نامیده شده است در کتب متأخرین چنانکه خواهیم دید او را گندرب زره پاشنه خوانده چنین معنی کرده اند آب دریا تا پاشنه او بوده است کله زئیری *zairi* اوستائی که بمعنی زرین است با کله دیگر اوستائی *zairi* است که بمعنی دریاست<sup>۲</sup> مشتبه شده است در شاهنامه نیز اسم گندرو موجود و وزیر ضحاک بوده است لابد از تژاد او هم تصوّر شده است یعنی از تژاد سامی فردوسی گوید

چو کشور ز ضحاک بودی تهری یکی مایه ور بد بسان رهی

Ostiranische Kultur von Geiger S. 109

۱ رجوع شود به

Grundriss der Iranischen Philologie 2. : 80

و به

Sacred Books of the East Vol. V p 7, ۲۰۳

و به

Iranische Altart. 1. 18, ff von Spiegel

و به



بار در فقره ۱۳۶ همین یشت گوید «ما بفروهر پاك سام گرشاسب مجهد موی و مسلح بگروز درود میفرستیم تا آنکه ضد بازوان قوی دشمن و لشکرش و سنگر فراخش و درفش برافراشته اش مقاومت توانیم نمود تا آنکه بتوانیم در مقابل راهزنان پایداری نمود» گفتیم که در فقره ۳۷ آبان یشت آمده است گرشاسب در کنار دریای پیشین فدیة نیاز ناهید نموده است از این جا معلوم میشود که گرشاسب از زابلستان میباشد بقول سُنت حالا هم گرشاسب در پیشین که در زابلستان در جنوب غزنه و مشرق قندهار واقع است بخواب رفته است در فقره ۷ از فصل ۲۹ از بندهش چنین آمده است سام (مقصودش گرشاسب میباشد نه پدر بزرگ رستم) گفته شده است که یکی از جاویدانی هاست اما بواسطه بی اعتنائی وی بآئین مزدیسنا يك تورانی موسوم به نیهاک (نیهاو و نیاک نیز خوانده شد) او را در دشت پیشینسی بایک تیر زخم زده خواب غیر طبیعی بوشاسب را بر او مسلط داشته است فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که ضحاک دگر باره زنجیر گسیخته و بنای ویرانی گذارد او بتواند از خواب برخاسته ضحاک را هلاک کند ده هزار ار فروهر پاك ن بیاسبانی پیکر او گماشته شده اند» برای آنکه مطلب فوق روشن شود باید دانست که گرشاسب در سنت مزدیسنان یکی از جاویدانیهاست نمرده فقط بخواب رفته است در آخرالزمان و قتی که دگر باره ضحاک از کوه دماوند زنجیر بگسلاند گرشاسب نیز از خواب برخاسته او را هلاک خواهد کرد گرشاسب از جلّه یاران موعود ررتشی است که در نو نمودن جهان و برانگیختن مردگان و آراستن رستاخیز باسوشیانس همراهی خواهد نمود در بهمن یشت در فصل ۳ در فقرات ۵۸-۶۲ راجع باین مسئله آمده است «و قتی که از دهاک زنجیر گسیخته پر از آرزو بجهان روی آورده بگناهان

---

داشیا» که در پهلوی داشنا نیک شده معنی دارنده داشتن یادشاد (ایزدی) میباشد زداشاد تو شاد گردد ولی زکین تو عمناک گردد عود منوچهری خواستم ناشار داشادش پدر این جا عن فرستادش عنصری در اسم و رَ شَو کلمه و رِشَ و رِشَ معنی بیشه و درخت است دیده میشود این لغت را نیز بارتولومه در فارسی و رشان بمعنی کوتر جنگلی ضبط کرده است بسیاری از فرهنگها آن را از لغات عرب نوشته اند رجوع کنید به بحر الجواهر

در فقره ۱۱ آمده که ذکرش گذشت از قبیل کشته شدن گند رو زرین پاشنه و غیره در این جا تکرار میشود از فقره ۴۱ که متمم فقرات قبل است سایر فتوحات گرشاسب از این قرار ذکر میشود نه پسر از خاندان پشینه و پسران خاندان نیویکه و پسران خانواده داشتیان و پسران و هیتاسب و زرین تاج و ویشو و پسران از خاندان دانه و ویشو و پسران و آرزو و شمنه و پسران و سناوید که در فقره ۱۰ را کشت<sup>۱</sup> دگر از جاهائی که می توانیم از گرشاسب اطلاعی بهرسانیم از فقره اول نهمین فرگرد و ندیداد میباشد که میگوید «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم و آفریده دیر و خننه<sup>۲</sup> میباشد اهریمن بدکش در آنجا خننه<sup>۳</sup> نیکی<sup>۴</sup> پری را که به گرشاسب پیوست بیافرید» و آفریده اسم قدیم مملکت کابل است در تفسیر پهلوی اوستا این کلمه به کاپول ترجمه گردید اما خننه<sup>۵</sup> نیکی<sup>۶</sup> این لغت بتول بار تولومه ایرانی نیست و نمیدانیم معنی لفظی آن چیست فقط میدانیم که یکی از پتیارهای کابلی است که گرشاسب فریفته او شده بود در فقره ۵ از فقره ۱۹ و ندیداد نیز از او اسم برده شده است زرتشت باهریمن میگوید بدان ای اهریمن نابکار من تا روز ظهور سوشیانس مخلوقات آفریده دیو غریت لاشه و مردار آفریده دیو و خننه<sup>۷</sup> نیکی<sup>۸</sup> جادو را خواهم برانداخت در این جا از خننه<sup>۹</sup> نیکی<sup>۱۰</sup> يك زن بد عمل اراده شده است

اینک رسیدیم بجائی در اوستا که دلیل بر آمدن روزگار گرشاسب است در فقره ۶۱ فروردین یشت گوید «ما بفروهرهای مقدس نیک و توانای پاکدینان درود میفرستیم که ۹۹۹۹۹ نفر از آنان بیاسبانی جسد سام گرشاسب محمد موی (گیسوان دارنده) و مسلح بگرز گهاشته هستند»

۱ از این اشخاص که بدست گرشاسب کشته شده اند اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم که آنان از دیویسان بوده اند در کتب متأخرین از بعضی از آنان اشاره ای شده است مثلاً نه پسر از خاندان پشینه در روایت هفت راهزن شده اند و مرغ کک را که در کتب متأخرین بدست گرشاسب کشته شده است با ویشو اوستا یکی دانسته اند معنی لفظی برخی از آنان نیز معلوم است در اسم پشینه کلمه پشینه<sup>۱۱</sup> که معنی پهن است دیده میشود هیتاسب یعنی دارنده اسب پراق شده اسب بگردونه بسته شده

از آنکه او گندرو زرین پاشنه را شکست داده بقدرت هولناك آن نابکار چیر گشته است از آنکه او نژاد ناپاك نیویك و داشتا نيك را برانداخته و آسیب و زیان فراوان آنان را بیایان رسانیده است از آنکه او باد نیر و مند را بر صلح و سازش آورده و آنان را از ویران نمودن مخلوقات ایزدی باز داشته است از آنکه او روزی ضحاک را که بند گسسته برای تباہ ساختن جهان و بآرزوی نابود نمودن مخلوقات قیام کند خواهد برانداخت از این رو بآفریدگاران گیتی آسایش و آرام خواهد بخشید و از ستیزی آذر نسبت بگرشاسب بواسطه آراوی که از او بآن رسیده و باز داشتن آن گرشاسب را از داخل شدن در بهشت و یاری نمودن گوشورون گرشاسب را بواسطه آبادی که از او شامل حالش گردیده است و او را از داخل شدن بدوزخ حفظ کردن و خواهش نمودن ررشت از آذر برای بخشیدن جرم گرشاسب و اجابت نمودن آذر خواهش زرتشت را و داخل شدن روان گرشاسب در همستگان (برزخ) «

در کتب متأخرین داستان گرشاسب مفصل تر مندرج است بطوری که آنچه بواسطه خلاصه بودن مطالب دینکرد نامفهوم است روشن و واضح میشود در صد در بندهش کلیه اعمال گرشاسب ذکر شده است و در جزو کتاب روایت وقایع او در صد و هفتاد و سه (۱۷۳) شعر برشته نظم کشیده شده است قیمت این منظوم فقط در این است که اعمال این نامور قدیم را حفظ کرده است اگر نه ارزش ادبی ندارد<sup>۱</sup> پیش از آنکه مطالب عمده صد در بندهش را راجع بگرشاسب بنگاریم لازم است متذکر شویم که مقصود دینکرد از ستیزی آذر بضد گرشاسب اردیبهشت میباشد چه در عالم مادی نگهبانی آتش با این امشاسپند است و

---

۱ دگر باره فریاد کرد آن روان	به پیش خدا داور داوران
بگفتش بفریاد زاری کتان	که بخش ای خدا یا ز سختی رهان
بده جای ما را بروشن بهشت	بزدانکه کشتم همان دیو زشت
که بد نام آن دیو را کند رب	بلائی ستمکاره بود و عجب
بخورشید رخشان رسیدی سرش	بگفتند خلاقان زره یاشنش

قل از يك نسخه خطي که در سال ۱۰۴۹ بزرگدري نوشته شده است

بی شمار مرتکب شود و یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود سازد. بآب و آتش و گیاه لطمه وارد آورد آنگاه آب و آتش و گیاه بدرگاه اهورامزدا شکوه برده گویند فریدون را دگر باره برانگیز تا ضحاک را هلاک سازد ای اهورامزدا اگر خواهی ما برآورده نشود ما را قوه پایداری در جهان نخواهد ماند آتش گوید من گرمی نخواهم داد آب گوید من نخواهم جاری شد آنگاه پروردگار اهورامزدا بسروش و نریوسنگ گوید پیکر سام کرشاسب را بجنبانند تا از خواب برخیزد ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآورده کرشاسب را بخوانند دربار چهارم سام با پیروزی برخیزد و بضحاک روی آورد و بسخن او گوش ندهد گرز بفرق او کوبیده هلاکش کند آنگاه ویرانی و نکبت از جهان بیرون رود و هزاره را شروع خواهم نمود پس سوشیانسها دگر باره جهانرا پاک کنند رستاخیز و حیات آینده را برانگیزانند»

چنانکه ملاحظه میشود کلیه مندرجات کتب مذهبی راجع بگرشاسب با آنچه از او در اوستا نقل شده است کم و بیش مطابق است 'متأسفانه نسکی که در اوستا بخصوصه از گرشاسب صحبت میداشته است از میان رفته است این نَسک مفقود شده موسوم بوده است به سوتگر نَسک فرگرد پازدهم آن از گرشاسب سخن میداشته است دینکرد در فصل چهاردهم از کتاب نهمین خلاصه مندرجات سوتگر نَسک را برای ما حفظ کرده است از این قرار « فرگرد پازدهم 'ات فرو خشیاء' راجع است به نشان دادن اهورامزدا روان گرشاسب را در یک حالت هولناکی. زرتشت و نظر بسابقه اعمال گرشاسب و نظر به برتری یافتن مردمان و از گناه دوری جستن آنان از بر تو کوششهای بیشمار وی وضع هولناک و در زجر بودن روان وی. زرتشت ناگوار آمدن و چشم داشت گرشاسب از آفریدگار اهورامزدا برای عفو کردن جرمی که در بی احترامی نسبت بآتش از او سرزده و تمّای گرشاسب از اهورامزدا برای مقام بلند در مقابل اعمال دلیرانه که از او ساخته شده است از آن جمله که او مار سرو بر را کشته و ستم هم آورد را بانجام رسانیده است

پیروزمندتر از تو کسی نیست و او مغرور گشته جهان را خراب می‌کرد و کوهها را با دشت هموار مینمود و درختها را از ریشه می‌کنند گرفته رام نمود و از او قول گرفت که در زیر زمین پنهان گشته در تخریب جهان نکوسد

پنجم گرشاسب مرغ کمک را که سرش بفلک میرسید و از شهرهای خود خورشید و ماه را پوشیده میداشت و جهان را تیره و تاریک مینمود و در وقت باران پرهایی خود گشوده نمیکذاشت که باران زمین برسد و پس از آن بدریا رفته آنها را که پیرهای خود گرفته بود در آنجا میرنخت و جهان را از قحط و غلاء بتنگ آورده بود و رود و چشمه را خشک کرده بود با تیر بزد پس از آن در مدت یک هفته از پی او ناخت وقتی که مرغ کمک از آسمان افتاد جهانی از افتادنش خراب شد آنگاه گرشاسب با گرز منقارش بگرفت

## افراسیاب

از جمله نامورانی که مکرراً در اوستا از او اسم برده شده است افراسیاب پادشاه توران زمین است داستان ستیزه او با پادشاهان پیشدادی و پس از آن با پادشاهان کیانی قسمت مهم شاهنامه فردوسی را فرا گرفته است آنچه راجع باو در اوستا آمده است با مندرجات شاهنامه مطابق است در اوستا فرنگر سبَن دَاسَدَدهس و در پهلوی فراسیاب میباشد در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است ابو ریحان بیرونی اجدادش را این طور ذکر کرده است فراسیاب بن پشنگ بن اینت بن ریشم بن ترک بن زبن اسب بن ارشسب بن طوج<sup>۱</sup> در نهمین فصل ۳۱ فقره ۱۴ سلسله نسب افراسیاب از این قرار است فراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورو شاسپ پسر توج پسر فریدون در فصل ۲۷ در فقرات ۳۴ و ۳۵ از کتاب مینو خرد مندرج است مصلحت کار چنین بود که اثری دهاک بیوراسب و افراسیاب مجرم تورانی سلطنت رسند اگر نه اهریمن عفریت خشم را برای سلطنت برمی انگیزخت در فصل ۸ در فقره ۲۹

سبب آزدگی اردیبهشت برای این است که گرشاسب پس از فرو ریختن (سروبر) دیک طعاش را بناچار هیزم فراهم آورده تا غذای خود طبخ کند چون آتش ساعتی دیر تر شعله کشیده گرشاسب تنگ حوصله گشته گرز خویش بعنصر مقدس فرود آورده است از این رو موکل آتش اردیبهشت از آن آزرده گشته وی را از دخول به بهشت باز داشته است اینک خلاصه ای از باب بیستم از صد در بندهش «گرشاسب نخست ازدهائی را کشته که سرش هشتاد یاز (۸۰ ارش) و هریک از دندانهایش بدرازی ستونی و دو چشمش که آتش از آنها میجهید بزرگی گردونه ای بود مردم و جانور را از یک فرسنگ با نفس خویش میکشیده و بادم عقاب را از هوا پائین میآورد هریک از پیشش بزرگی یک سپر گیلی بود طول آن ازدها داندازه ای بود که بشمار ناید در دشت و غار آواز او می توفید گرشاسب در نامداد از دم او تاختن آغاز نمود و در شام بسرش رسید آنگاه با گرز گران سرش بکوبید وقتی که آن جانور کشته شد هنوز مردم مانند دانه ها در لای دندانهایش آویخته بودند

دوم گرشاسب دیوی را موسوم به کندرب کشت که سرش بخورشید میرسید اورا زره باشنه میکفتند مسکنش در کوه و دره و دریا بود دریای زره تا باشنه اش و دریای چین تا بزانش بود از دریا ماهی گرفته با حرارت خورشید بریان میکرد دوازده مرد را یکبار فرو میبرد شیرویل پیش او مانند پشه ای بود گرشاسب نه شبانه روز بضداو بجنگید تا آنکه از قعر دریا بیرونش کشید و دو دستش را در بند نموده سرش با گرز بکوفت تنش مانند کوه البرز بود در بن دندانهایش اسب و خر خزیده بودند

سوم گرشاسب هفت تن از راهداران را که سرشان بستارگان میرسید بکشت همه آنان آدمخوار و ناپاک بودند دریای چین تا بکمرشان بود کسی از بیمشان یارای سفر کردن نداشت در هر سال یک صد هزار آدم میخوردند گرشاسب در مدت یک هفته با آنها جنگ نموده همه را شکست داد

چهارم گرشاسب باد را که فریفته اهریمن شده چه باو گفته بود

این تورانیان نیز در خود اوستا آمده است کلیهٔ این اسامی آریائی و مغی پیشتر از آنها معلوم است در طی این مقاله اسامی تورانیانی را که در اوستا از آنها ذکر شده معنی خواهیم کرد. بنابراین ابتدا مناسبتی ندارد که عثمانیها و کلیه ترکهای مغول نژاد را از باز ماندگان تورانیان آریائی نژاد تصور کنیم.

در شاهنامه در طی داستان افراسیاب غالباً از دو برادرش اغریث و کرسیوز یاد شده است اغریث بقول شاهنامه سپهدار لشکر توران بوده و نسبت بایرانیان محبتی داشته است ناموران سپاه ایران نه پس از شکست یافتن نوذر اسیر و گرفتار افراسیاب شده بودند بواسطه اغریث آرادى یافته اند اما خود اغریث باین جرم بحکم افراسیاب کشته گشت.

برادر دیگر افراسیاب که کرسیوز باشد همان است که بتحریر و اصرار وی افراسیاب داماد خود سیاوش بسر کیکاوس را کشته است در کتب پهلوی نیز از برادران افراسیاب ذکر شده است. بندهش در فقره ۱۵ از فصل ۳۱ مینویسد «فراسیا و کرسیوز که او را نیز کدال میگفتند و اغریث هر سه برادر بودند» اغریث را در پهلری چنانکه در فقره ۵ از فصل ۲۹ بندهش آمده است گویت شاه میکفتند باز بندهش در فصل ۳۱ در فقره ۲۱ مینویسد «وقتی که فراسیا و پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در بدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد اغریث از خداوند درخواست نمود که وی را بنجات دادن لشکریان و دلیران ایران موافق سازد حاجتش نیز برآورده شد ایرانیان بتوسط او رهایی یافتند فراسیا و از این کار برآشفته اغریث را کشت خداوند در پاداش عمل نیک اغریث بسری باو داد موسوم به گویت شاه» متمم داستان افراسیاب و سر آمدن روزگارش بدست کیخسر در شاهنامه چنین آمده است کیخسر و نبیره کیکاوس برای انتقام کشیدن از خون پدرش سیاوش بچنگ افراسیاب شتافت و بسوی گنگ دژ روی نهاد افراسیاب از آن آگاه گشته شبانه تنها بگریخت سالها از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا آنکه در بالای کوه بنزدیک

مینو خرد آمده است اهریمن آرزو داشت که بیوراسب (ضحاک) و افراسیاب و اسکندر فنا نابذیر باشند اما اهورامزدا مصلحت در آن دید که آنان زوال یابند درگاتها (صفحه ۹۱) گفتیم که تورانیان قبیله ای از ایرانیان قدیم بوده اند از حیث تمدن پست بیشتر صحرا نشین و بیابان نورد و غالباً بضد ایرانیان در جنگ بوده اند اشکانیان را از این قبیله باید دانست بمناسبت آنکه ایرانیان از زمان بسیار قدیم با این قبیله در زدو خورد بوده اند یا آنکه ایرانیان بناسبت قدیم تورانیان را از دشمنان دیرین ایران میشمرده اند بعدها اشکانیان را که از قبیله تورانیان بوده بکلی از تَرادبیگانه خوانده اند خدای نامه که در عهد ساسانیان تدوین شده و بعدها مأخذ شاهنامه فردوسی گردیده است ظاهراً از سلطنت طولانی اشکانیان ذکری نکرده بوده است چه منافعی سیاست سلسله ساسانیان بوده که از اشکانیان از کسانی که سلطنت بساسانیان انتقال یافت صحبتی بدارد از این جهت است که فردوسی هم فقط بدست شعر مُبهم راجع بسلطت آنان که چهار صد و هفتاد و چهار سال طول کشیده است سروده گوید

از ایشان جر ار نام نشنیده ام      نه در نامه خسروان دیده ام

طوایف ترك مغول نژاد که بعدها بسر زمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان نمای زدو خورد گذاشته اند متدرجاً با تورانیان مشتبه شده بسا در شاهنامه ترك بجای تورانی و تورانی بجای ترك آمده است و هم چنین است در کتب پهلوی بناسبت بسیار قدیم و بنا بآنچه در شاهنامه و کلیه کتب تواریخ ما مسطورات افراسیاب از خاندان تور پسر فریدون میباشد ایرج و سلم و تور سه بران فریدون بوده اند که هر يك اسم خود را بخاك قلمرو سلطنت خویش داده اند<sup>۱</sup> قطع نظر از این سنت دلیل مثبت علمی هم داریم که تورانیان دسته ای از ایرانیان قدیم بوده اند و آن اسامی گروهی از نامداران توران است که در شاهنامه و سایر کتب محفوظ مانده است اسامی برخی از



مفصل است ما باندازه ای که ار برای فهم مندرجات اوستا لازم بود در این جا ذکر کرده ایم

در اوستا اسم دو برادر افراسیاب چنین است: *اُغَرَثَرَسَه* و *اُغَرَثَرَسَه* که لفظاً بمعنی (کسی که گردونه اش در پیش میرود) میباشد دومی *اُغَرَثَرَسَه* و *اُغَرَثَرَسَه* بمعنی (استقامت و پایداری کم دارنده) میباشد اغریث در اوستا مانند شاهنامه از نیکان و کرسیوز از بدان شمرده شده است

کله افراسیاب را (فرنگرِسین *اُغَرَثَرَسَه*) یوستی این طور معنی میکند (کسی که بسیار بهراس اندازد) <sup>۱</sup> سا در اوستا اغریث با صفت *اُغَرَثَرَسَه* آمده است یعنی از پشت دلیر-نر- پهلوان چنانکه در درواسپ یشت در فقرات ۱۸ و ۲۱ و فروردین یشت فقره ۱۳۱ افراسیاب همیشه با صفت *اُغَرَثَرَسَه* آمده است یعنی مجرم و سزاوار مرگ گفتیم که مندرجات اوستا راجع بافراسیاب مطابق مطالب شاهنامه میباشد مگر آنکه بمرور زمان هنگ افراسیاب که اصلاً قصر آهنین زیر رمینی بادشاه تورانی بوده است در شاهنامه غاری شد در بالای کوه

ز هر شهر دور و نزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب از اوستا و کتب پهلوی بخوبی بر میآید که هنگ قصری بوده این کلمه در اوستا *اُغَرَثَرَسَه* آمده است یعنی چیز کننده شده از ریشه لغت *اُغَرَثَرَسَه* که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی کنند است میباشد کلمات *اُغَرَثَرَسَه* (خانه) و *اُغَرَثَرَسَه* بمعنی معدن و خندق که معرب از *اُغَرَثَرَسَه* پهلوی است از همان ریشه و بنیاب است در کتاب آئو *اُغَرَثَرَسَه* (Aogemadēčā) در فقرات ۶۰ و ۶۱ صراحتاً از این

۱ رجوع کنید به *Iranisches Namenbuch* von Justi (Der Sehr in Schrecken Setzende)

بنظر بارتولومه معنی که از برای کلمه افراسیاب در *Zeitschrift für Vergleichende Sprachforschung*, Herausgeg von A. Khun 33 465

داده شده است درست تر است متأسفانه رساله مذکور بنظر نگارنده نرسیده است *Altiranisches Wörterbuch* von Bartholomae رجوع کنید به

*Commentar über das Avesta* von Spiegel Band 2 S. 133

بردع در غاری پناه برد اتفاقاً در همان کوه عابدی موسوم به هوم منزوی گشته خدای را برستش میکرد یکی مردبیک اندران روزگار ز تخم فریدون آموزگار . . . . . کجا نام آن نامور هوم بود برستنده دور از برو بوم بود هوم از اثر ناله افراسیاب برخاسته بنزدیک غار که آنرا هنک افراسیاب گویند آمد گوس فراداد ناله و فغان مردی شنید که از بخت خویش گله مند و از کرده اش پشیمان است هوم دانست که آن افراسیاب است بدرون غار در آمد بازوان او محکم بست و از غار بیرونش کشید در راه افراسیاب چندان ناله و زاری نمود که هوم را دل سوخت و بند بازوانش را سست نمود آنگاه افراسیاب فرصت یافته خود را در میان آب انداخته پنهان شد در این هنگام گودرز و گیو از آنجا میگذشتند هوم را در کنار دریا متحیر ایستاده دیدند سبب برسیدند هوم واقعه را از گفت در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتوراز چنان که هست گودرز فوراً بآتشکده آذر گشسب تاخت در آن موقع کیکاوس بانبیره اش در آنجا مشغول عبادت بودند پس از شنیدن واقعه بسوی دریای خنجست شتافتند هوم تدبیر در این دید که کیکاوس فرمان داده کرسیوز برادر افراسیاب را که اسیر شده بود در بند بسته و بالهنگ بگردن انداخته بلب دریا آورند تا از آن زجر خروش بر آورد و خون افراسیاب از مهر برادری بجوش آمده از دریا بیرون آید

تدبیر هوم مقبول افتاد چنین کردند افراسیاب از دریا بدر آمده گرفتارش از او و برادرش کرسیوز انتقام خون سیاوش کشیدند بشمشیر هندی بزد گردنش بخاک اندر افکندی تازی تنش

در این جا متذکر میشویم که دریای خنجست شاهنامه همان چنچست است اوستامیباشد که الحال دریا چه اُرمیه گویند و آتشکده آذر گشسب همان معبد بسیار معروف شیز است که اینک خرابه اش بتخت سلیمان معروف است<sup>۱</sup> چنانکه گفتیم داستان افراسیاب در شاهنامه بسیار

بکشد کیخسرو آن پسر انتقام کشند. از سیاوش (سیاورشن دودر دودر) که بخیانث کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر (نرو دودر) درواسپ هوم را کامروا ساخت. در فقره ۲۱ از درواسپ یشت آمده است: «از برای درواسپ یل نامور آریائی و استوار سازنده کشور خسرو (هئوسروه دودر دودر) روبروی دریا چه عمیق و وسیع چنچست صداسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نثار نمود از او درخواست ای درواسپ نیک و تو ای توانا ترین این کامیابی را بمن ده که من افراسیاب مجرم تورانی را در مقابل دریا چه عمیق و وسیع چنچست بر اندازم من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که بخیانث کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر»

در فقره ۷۷ از زامیاد یشت آمده است: «از پرتو فر بوده که کیخسرو بافراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته آنان را در بند نمود و از یل نامور سیاوش که بخیانث کشته شد و از اغریث دلیر انتقام کشید» چنانکه ملاحظه میشود داستان خصومت طولانی تورانیان بضد ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان و سپهبدان و ناموران و امکان هر دو طرف مثل افراسیاب و اغریث و کرسیوز و سیاوش و هوم و کیخسرو و هنگ افراسیاب و دریا چه چنچست (آرمیه) برای ما در اوستا نیز محفوظ مانده است دگر از جاهائی که در اوستا میتوان نشانی از این داستان جست در فقرات ۶ و ۳۷ از تشر یشت است در فقرات مذکور فرشته باران تشر در چستی و چالاکی به تیر آرش (ارخش دودر) بهترین تیر انداز آریائیه تشبیه شده است آرش تیر انداز همان است که مورخین مثل طبری و بلعمی و ابو ریحان و میر خواند و غیره در خصوص او نوشته اند پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند برای تعیین حدود ایران و توران برآن قرار دادند که تیر آرش کمانگیر معروف آن زمان بهرجا که فرود آید همان موضع سرحد باشد این داستان را مفصلاً در مقاله تشر خواهیم نگاشت کتاب مینو خرد

قصر صحبت داشته مینویسد «کسی از چنگال مرگ رهایی نیابد نه کسی که مثل کیکاوس در فضای آسمان در گردش و سیر بوده و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی در عمق زمین خویش پنهان داشته و در آنجا قصر آهنین با ارتفاع هزار قد آدم با صد ستون ساخته بود در این قصر او برای روشنایی ستاره و ماه و خورشیدی ساخته آنچه دلش میخواست در آنجا مهبنا و درمیان بشر از بهترین زندگانی بهره‌مند بود با وجود جادویی خویش باز نتوانست که از دست مرك آستوهبات (در اوستا سده۴۳-۴۴ وای۴۳) ایمن بماند اینک آنچه در اوستا راجع بهنگ و زندگانی و سر انجام افراسیاب آمده است مینگاریم در یسنا ۱۱ فقره ۷ گوید 'زود قسمتی از (فدیة) گوشت بریده در راه هوم دلیر نثار کن تا آنکه تورا هوم به بند نکشد چنانکه او افراسیاب مجرم تورانی را که در طبقه وسطی زمین در میان دیوار آهنین در بنه بود به بند در کشید» در این جا یاد آور میشویم که ایرانیان قدیم زمین را سه طبقه میدانستند و سطح آن را بهفت کشور قسمت میکردند و بخصوصه از فقرات ۴۱-۴۳ آبان یشت بخوبی برمیآید که هنگ قصر سلطنتی پادشاه تورانی بوده است: «افراسیاب تورانی مجرم در هنگ زیرزمینی صد اسب هزار گاود و هزار گوسفند از برای اردویسور ناهید قربانی کرده تمنا نمود بآن فری که در میان دریای فراخکرت شناور است برسد» بی شک این قربانی فراوان و خواهش بزرگ در وقتی شده است که افراسیاب در هنگ آهنین یا در قصر خود بسر میبرد است نه در هنگامی که از کیخسرو شکست یافته پراگنده و پریشان از بیم جان در بن غاری پنهان بوده است راجع بگرفتار شدن افراسیاب بدست هوم عابد در درواسپ یشت در فقرات ۱۷ و ۱۸ چنین آمده است «هوم درمان بخش و سرور نیک باچشمان طلائی در بلندترین قلّه کوه هرا (هوسلده۴۴) از برای فرشته درواسپ فدیة آورده چنین درخواست نمود مرا موفق ساز که افراسیاب مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد کیخسرو برم تا او را روبروی دریاچه عمیق و وسیع چشپست (هوسلده۴۴-۴۵)

چنانکه از فقرات ۴۵ و ۴۶ از آبان یشت اطلاع مخصوصی از او بدست نیاید فقط از اوستا برمیآید که او از سلاطین مقتدر کیانی و دارنده فرو و بخصوصه نیرومند بوده است پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را بدیوها و مردمان و پرپها و کاویها و کرپانها چیر سازد ناهید او را کامروا ساخت تعیین محل کوه اِرِزِیْقَه؛ اِرِزِیْقَه که در فقره ۴۵ از آبان یشت آمده در آنجائی که کیکاوس فدیّه نثار ناهید کرده است غیر ممکن است فقط دو بار این اسم در اوستا دیده میشود در فقره ۲ از زامیاد یشت که فهرستی است از اسامی کوههای ایران قدیم باز از اِرِزِیْقَه یاد شده است ولی نه طوری که بتوان محل آن را حدس زد در فصل ۱۱ از بندش يك رشته از اسامی کوهها مندرج است اما از اِرِزِیْقَه اسمی نیست دارمستتر احتمال میدهد که آن یکی از قلّه های البرز باشد چه در سنت آمده است که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته باین مناسبت فدیّه او در یکی از این قصرها بعمل آمده است اِرِزِیْقَه نیز بهمین املاء در اوستا بمعنی مرغ ساهین و باز میباشد

بمناسبت آنکه در زامیاد یشت بخصوصه از فرّ کیانی یاد میشود و اسامی پادشاهان کیانی در آن مندرج است در مقاله راجع بآب بطور عموم از سلسله کیانیان مفصلاً صحبت خواهیم داشت در این جا فقط یکی از اعمال مشهور کیکاوس را که دومین پادشاه کیانی است یاد آور شده میگذریم و آن داستان آسمان پییائی اوست هرچند که امروز چیزی راجع باین داستان در اوستا موجود نیست ولی بنظر میرسد که در اوستای عهد ساسانیان باین مسئله اشاره شده بود یکی از قطعات اوستائی موسوم به اَنَوَگَمَدَنچا که ذکرش در مقاله افراسیاب گذشت بآن اشاره کرده است<sup>۱</sup> یا قوت در معجم البلدان نقل

۱ رجوع کنید به فقره ۶۰ از کتاب Aogemadaëa Übersetzt von Geiger S. 55.

و به صفحه ۱۱۲ همین کتاب

نیز در فصل ۳۴ فقره ۶ راجع بز و خورد افراسیاب با منوچهر مینویسد در هنگام سلطنت منوچهر دوازده سال ایران در تحت تصرف افراسیاب بود باز در فقره ۴۱ از فصل ۲۷ کتاب مذکور مندرج است فائده ای که از منوچهر رسید این است که سلم و تور را برای انتقام پدر بزرگش ایرج گشت و آنان را باز داشت که جهان را ویران کنند و از مملکت بدشخوارگر تا به دُوگکو *Ḍugako* که بنا بمعاهده با افراسیاب رسیده بود باز گرفته بتصرف مملکت ایران در آورد در فقرات ۴۱-۴۳ از آبان یشت دیدیم که افراسیاب تورانی را آرزوی بدست آوردن فرکیانی بوده است فریاخره فروغ مخصوصی است که از طرف پروردگار پیداشاهان و دلیران و پیغمبران بخشیده میشود در مقاله زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر میشویم که در فقرات ۵۶ تا ۶۴ از زامیاد یشت مندرج است سه بار افراسیاب خود را بدریای فراخکرت در انجائی که فرشناور است انداخت اما این فر که مختص بمالک ایرانیان است و در آینده نیز از آن ایرانیان و زرتشت مقدس خواهد بود نصیب افراسیاب نشد پادشاه تورانی در هر سه بار از عدم توفیق خویش برآشفته دشنامی بزبان راند از این قرار «ایث یث یثنه اهای دهر. دهر. دهر. دهر. دهر. دهر. دهر. دهر» این کلمات که باید ناسزاهای افراسیاب باشد در فقره ۵۷ مندرج است در فقرات ۶۰ و ۶۳ باز چند کلمات دیگر بآنها افزوده شده اما ابدأ معنی از آنها بر نیاید یعنی که اساساً معنی هم نداشته است از این کلمات که بی شک برای تمسخر و نامفهوم بودن زبان تورانیان بیان شده است شاید بتوان استنباط کرد که قبیله تورانی یک لهجه مخصوص بخود داشته است چنانکه زبان اوستایی یکی از لهجات ایران قدیم و متعلق بطرف مغرب ایران بوده است

## کیکاوس

کیکاوس در اوستا *کَو اوسَن و س و س و س* یکی از پادشاهان کیانی است پسر آئیی و *تگهو سور و سور و سور و سور* ونوه کیتباد و *س و س و س و س* (مئوسس سلسله کیانی) و شوهر سودابه و پدر سیاوش و جد کیکسرو میباشد در بهرام یشت فقره ۳۹ و در زامیاد یشت فقره ۷۱ از او اسم برده شده است از فقرات مذکور

در بالای گنگ بلند و مقدس موفق بدارد ناهید حاجتش را برآورد»  
این فقره بخوبی یادآور جنگ کیخسرو با افراسیاب و ویسه سپهبد پادشاه  
توران و گنگ در سیاوش میباشد که مفصلاً در شاهنامه از آنها سخن  
رفته است

در فصل ۲۹ در فقره ۶ بندهش مندرج است که طوس پسر نوذر  
در جزو سی تن از جاویدانیهاست در نو نمودن جهان با سوشیانس همراهی  
خواهد کرد<sup>۱</sup> گذشته از آنکه طوس اسم کسی است در کتب پهلوی نیز  
بسا اسم شهر و ایالت و کوه معروف خراسان میباشد چنانکه در فصل ۱۲  
فقره ۲۴ و فصل ۲۰ فقره ۳۰ و فصل ۲۲ فقره ۳ از بندهش سپهبداران  
شهر طوس در خراسان مدعی بوده اند که از باز ماندگان طوس هستند اساساً  
طوس Tus اسم شخص و طوس Tōs اسم محل بوده است بعدها در املاء و  
تلفظ بهمدیگر مشتبه شده هر دورا طوس Tus گفتند<sup>۲</sup> در این جا متذکر  
میشویم که طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود مثل سایر نامداران قربانی  
نکرد فدیه گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست کله ای که ما بمناسبت  
مقام گهی قربانی کردن و گهی بعبادت نمودن و ستائیدن ترجمه میکنیم در متن  
اوستا یَزَتَ میباشد که از فعل یَز میشتق است و بمعنی فدیه  
آوردن و نثار کردن و عبادت نمودن و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است  
کلمات یسنا و یشت و ایزد از همین ریشه است در پهلوی یشتن بجای یَز استعمال  
میشود چون امروز در فارسی چنین فعلی موجود نداریم بناچار بکلمه مذکور  
بمناسبت مقام معانی مختلف میدهیم بنابراین بطور یقین نمی توانیم بگوئیم که  
در اوستا از گاو و گوسفند یشتن نامداران ذبح نمودن آنها یا در راه خدا  
بارزانیان بخشیدن مقصود است

گفتیم آرزوی طوس این بوده که به پسران دلیر ویسه غلبه کند و

موفق هم شد

۱ رجوع کنید نیز بفصل ۳۰ و فقره ۱۷ از بندهش

میکند «در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء که نزد آنان بمنزله تورات یهودان و انجیل عیسویان است مذکور است که یککوس خواست بآسمان عروج کند اما وقتی که در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد که او را محافظت نکند آنگاه یککوس از فرار آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد چنانکه (باربیر دُمینارد) Barbier de Maynard منتقل شده است بی شك از کتاب الانشاء اوستا مقصود میباشد چه یاقوت باز در تحت کله ابرقوه از یککوس و زرش سودابه صحبت داشته مینویسد که در کتاب الایستاق (اوستا) که کتاب دینی مجوسان است راجع بدیاستان یککوس چنین خوانده است . . . . . در کتب پهلوی مثل بدیهش و دینکرد چنانکه در تاریخ طبری و بلعمی از آسمان پیمائی یککوس ذکری شده است و در شاهنامه شهر آمل در مازندران محلی است که در آنجا یککوس از آسمان فرود افتاده است

## طوس

(ویسه و گنگ دژ)

طوس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران و سپهبد کیخسرو و چندی هم مدعی تاج و تخت وی بود در شاهنامه آمده است که طوس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو بقصد مسافرت بجهان دیگر روی بکوه و بیابان نهاده اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده جان بسپرد

در سنت مزدیسنان طوس از جمله جاویدانیهاست نمرده هنوز در حیات است چنانکه ذکرش بیاید در آبان یشت چندین بار باسم توس «دده برمیخوریم در فقرات ۵۳ و ۵۵ آمده است «یل نامور طوس بر پشت اسب اردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را بشکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خشترو سوك



شهر گوئیم و در قدیم، یعنی مملکت و کشور بوده است دو می سوک نیز بشکل سو که یعنی روشنی و فروغ است در زبان فارسی باقی است شمس فخری گوید

مه و خورشید بر گردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

بار تولومه خشر و سوک را چنین معنی کرده است فروغ کشور<sup>۱</sup>

اما گنگ دژ که راجع بآن دامنه اطلاعات ما وسیع تر است در غالب کتب تاریخ بنای آن بسیاوش پسر کیکاوس منسوب است فردوسی نیز گوید

کنون بشنواز گنگ دژ داستان بدین داستان باش همدستان

که آنرا سیاوس بر آورده بود سی اند رو رنجها برده بود

از کتب تاریخ و ادبیات ما چنین بر میآید که گنگ دژ در خوارزم خیهو حالیه واقع بوده است شاید شهر خیهو گنگ دژ قدیم باشد چه ابو ریحان بیرونی مینویسد که نزد خوارزمیان ورود سیاوش متوران مبدأ تاریخ سال بوده است<sup>۲</sup> فرخی نیز بآن اشاره کرده گوید ز کوه گیلان او راست تا بدان سوی بر ز آب خوارزم اوراست تا بدان سوی گنگ نرشی در تاریخ بخارا<sup>۳</sup> بنای شهر بخارا را بسیاوخش نسبت میدهد و در عهد نرشی هنوز قبری در بخارا برای سیاوخش معتن بوده و اهالی از زبان سیاوخش یک سرود گله و شکوه آمیزی میخوانده اند در هر نو روز زرتشتیان خروسی از برای او فدیه میآورده اند<sup>۴</sup>

در فصل ۲۹ فقره ۱۰ ندهش آمده است گنگ دیز در طرف مشرق

واقع است چندین فرسنگ دور از دریای فراخکرت میباشد در مینو خرد فصل

۶۲ در فقرات ۱۳-۱۴ مندرج است گنگ دیز در طرف مشرق

Leuchte des Reichs. Altiranisches Wörterbuch.

۱  
۲ آثار الباقیه ص ۳۵

۳ ابونکر محمد بن جعفر النرشی تاریخ بخارا را در سنه ۳۳۲ بنام امیر روح بن نصر سامانی بهرین تألیف نموده است و در سنه ۵۲۲ او نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و اختصار نمود و در سنه ۵۷۴ محمد بن زقر بن عمر نایباً آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز اختصار نمود و این اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه پاریس و لندن موجود است و متن آن در سال ۱۸۹۲ باهتام شفر Schefer در پاریس بطبع رسیده است نقل از چهار مقاله حاشیه میرزا محمد خان ابن عبدالوهاب قزوینی ص ۱۱۷

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 380-381

۴ رجوع کنید به

این ویسه برادر پشنگ و عموی افراسیاب و سپهبد توران است فردوسی گوید بشد ویسه سالار توران سپاه ابا لشکری نامور کینه خواه پیران یکی از برادران ویسه بوده از این جهت محمد بن جریر طبری او را فیران بن ویسقان میخواند بلعمی و سیر خواند پیران ویسه مینویسند فردوسی نیز گوید

چنان بد که روری سیاوش راد خود و گرد پیران ویسه نژاد  
در شاهنامه پیران در جنگ گودرز از پای در افتاده یکی از برادرانش پیلسم بدست رستم و برادر دیگرش هومان بدست بیزن کشته شدند لابد در اوستا پسران دلیر ویسه همین پهلوانان تورانی هستند که در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب بسرکردگی سپهبد ایران طوس کشته شدند بلعمی از هفت برادران پیران ویسه صحبت میدارد که باخودش در میدان جنگ کشته گردیدند بندهش نیز در فصل ۳۱ در فقرات ۱۶ و ۱۷ میگوید پشنگ و ویسک هر دو برادر بودند از ویسک پیران و هومان و سان و برادران دیگر متولد شدند لابد این سان چنانکه وست West مینویسد همان پیلسم شاهنامه است گذشته از فقره ۵۴ آبان یشت در فقره ۵۷ یشت مذکور نیز از پسران دلیر ویسه (در اوستا وَئِسَکَ واسپندوس) یاد شده است چه آنان نیز بنوبت خود در گذرگاه خشترو سوک در بالای گنگ صد اسب هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده خواستار بودند که به یل نامور جنگجو طوس غلبه کنند و ممالک آریائی را براندازند اما ناهید آنانرا کامیاب نساخت

اینک رسیدیم بمیدان کارزار در آنجائی که دلاوران ایران و توران با همدیگر مقابل شدند این میدان در اوستا موسوم است به خشترو سوک (خَشْتَرَوَسَوَکَ-دوس) گذری است در بالای کوه گنگ دژ معروف نیز در همانجا واقع است این اسم مرکب است از دو جزء اولی خشترو همین کله است که امروز

در جزو اوستای حالیه نوشته نشده است در فرگرد اول یشت مذکور در فقره ۴ زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید «بکند که تو از ناخوشی و مرگ اِمن بشوی چنانکه پشوتن شد»<sup>۱</sup> این پشوتن بزرگترین پسر کی گشتاسب است در سنت است که زرتشت او را شیر و درون (نان مقدس) بداد و او را فنا نابدیر و جاویدانی نمود در فصل ۳۲ در فقره ۵ از بندهش آمده است «اروتد نر کشاورزی بوده و در (ور) جمشید که در زیر زمین است رئیس و بزرگ میباشد خورشید چهار جنگ آوری بوده اینک سپهد لشکر پشوتن پسر ویشتاب میباشد در گنگ دیز بسر میرد» در مقاله جمشید گفتیم که ریاست باغ جمشید (ورجگرد) با اروتد نر پسر زرتشت است اینک در این جا می بینیم که ریاست لشکر پشوتن در گنگ ما سومین پسر زرتشت خورشید چهار میباشد که بنا بسنت نخستین رزمی است بهمن یشت که بخصوصه از آینده و از ظهور سوشیانسها و آخر الزمان صحبت میدارد مکرراً از ظهور پشوتن در آخر دهمین هزاره ما صد و پنجاه تن از یاورانش از گنگ دیز یاد کرده است در فصل ۳ در فقرات ۲۵-۲۹ گوید «در انجام دهمین هزاره اهورامزدا دو پیک خود سروش و نریوسنگ را بگنگ دیز که سیاه و خش ساخت خواهد فرستاد آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار ای سر کی گشتاسب ای افتخار کیانیان تو ای باک و استوار سازنده دین از این کشور ایران برخیز آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده اند برخیزند»<sup>۲</sup> در کتاب نهم دینکرد در فصل ۱۵ در فقره ۱۱ نیز آمده است «پشوتن پسر ویشتاب (گشتاسب) با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از گنگ دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش (دارند) بدر آیند»<sup>۳</sup> از این فقرات اخیر معلوم میشود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند چه پوست سمور دربر دارند

<sup>۱</sup> Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 666.

<sup>۲</sup> رجوع کنید نیز فقره ۵۱ از فصل ۳ بهمن یشت

<sup>۳</sup> رجوع کند بر ساله سوشیانس تألیف نگارنده

نزدیک ستویس؟<sup>۱</sup> در سرحد ایران و یج واقع است  
 در آبان یشت در فقرات ۵۴ و ۵۷ دوبار باسم گنگه و سوسوم برمیخویم و یک  
 بار هم در زامیاد یشت در فقره ۴ در جزو اسامی کوهها از انتر گنگه سوسوم و سوسوم  
 یاد شده است معنی لفظی این کوه اخیر چنین است اندر گنگ ظاهراً این کوه  
 همان است که در فصل ۱۲ فقره ۲ از بندهش از آن اشاره شده است «کوهی که در آن  
 گنگ واقع است در آنجائی که آسایش و رامش است» محققاً (گنگ) منسوب  
 بسیاوخش است که در زمان مهاجرت خویش از ایران در توران زمین ساخته است  
 چنانکه (هنگ) منسوب بافراسیاب و (ور) منسوب بجمشید است فردوسی مینویسد  
 سیاوش گنگ دژ را در بالای کوه بسیار بلندی ساخت در دو فقره مذکور  
 آبان یشت نیز گنگه بلند پایه و مقدس خوانده شده است بنا در شاهنامه  
 بهشت گنگ نامیده میشود یوستی Justi مینویسد «بنظر میرسد این محل  
 که چینی ها نیز در تحت اسم گنگ می شناخته اند و یک قسم بهشت روی زمین  
 ایرانیان محسوب میشده بواسطه یک دسته ای از ایرانیان در وسط خاک  
 توران در طرف شمال سبر دریا برپا شده بود»<sup>۲</sup> لابد همین گنگ است  
 که برخی از شعرای ما آنرا بتخانۀ پنداشته و فرهنگها محل آنرا در ترکستان یا  
 در چین قرار داده اند

بقول شاهنامه یس از آنکه تورانیان از ایرانیان شکست یافتند قلعه  
 گنگ نیز بدست کیخسرو افتاد در فصل ۲۷ فقرات ۵۷-۶۲ از مینوخرود  
 نیز چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو گنگ دیزرا ساخت و  
 و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود» در سنت مزدیسنا چنین آمده است که گنگ  
 هنوز برپا است و پشوتن در آنجا سلطنت میکنند در اوستا فقط یکبار باسم  
 پشوتن پشوتنو (𐬯𐬀𐬱𐬀𐬰𐬀) برمیخوریم آهم در ویشتاسپ یشت که معمولاً

۱ ستویس اسم ستاره ایست که در اوستا 𐬀𐬱𐬀𐬰𐬀 𐬀𐬱𐬀𐬰𐬀 آمده است مستشرقین برخی  
 آنرا از ستارگان برج نسرالواقع دانسته اند و برخی دیگر پروین و دبران مناسبت ستویس  
 در اینجا نمیدانیم چیست رجوع کنید بمقاله تشر

دیگری بسوی مشرق (خوارسان) جاری است و موسوم است به وه روت (ونکوهی در اوستا) « پس از آن بندهش طوری این دو رود را تعریف کرده است که قهراً باید آنها را از رودهای مینوی تصوّر نمود چه میگوید ۱۸ رود دیگر که از سرچشمه آنها برمیخیزد دوباره به ارنگ و وه روت میریزند ارنگ و وه روت باقصی حدود زمین میروند و بدربار ریخته میشوند تمام کشورها از آنها سیراب میگردد هر دو باز در دریای فراخکرت بهم میرسند و دگر باره بسرچشمه ای از همانجائی که آمده اند برمیگردند همانطوری که روشنائی از البرز بدرآمده دگر باره بسوی آن فرود میآید آب نیز از البرز بیرون آمده و آن فرو میرود . . . . . پس از شرحی از این قبیل داستان باز در فقره ۸ همین فصل از بندهش آمده است « من دوباره متذکر میشوم که ارنگ رودی است در خصوص آن گفته شده است که آن از البرز می آید و مملکت سوراک سوراک می رود در این جا آنرا (آمی) مینامند » از این فقره بندهش برمیآید که ارنگ همان زرافشان باشد چه سوراک بجای کله سفد میباشد و ار فقره ۲۹ از فصل ۱۵ بندهش بخوبی برمیآید که سوراک بجای سفد دروغه اوستا استعمال شده است در تفسیر بهلولی نیز در فقره ۴ از فرگرد اول و نندیداد سفد به سوریک سوریک ترجمه شده است ولی آمی یادآور آمو دریاست بندهش در متمم فقره مذکور ارنگ را تا مملکت مصر سیر داده و در آنجا بآن اسم نیو (نیل؟) میدهد چنانکه ملاحظه میشود با این بیانات درهم و برهم تعیین محل این رود بغایت دشوار است (بفصل ۲۱ فقره ۳ بندهش نیز ملاحظه شود) بسا در کتب بهلولی اروند بجای ارنگ آمده و این بیشتر مایه اشتباه شده است چه از بعضی کتب صراحتاً برمیآید که اروند در بهلولی اسم دجله است از این قبیل در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۵ از اروند و فرات و اسورستان اسم برده شده است در فقرات ۲۱ و ۳۸ باز اسم اروند دیده میشود بهمن یشت که بخصوصه از آخرالزمان صحبت میدارد یکی از علائم ظهور سوشیانس را جنگی که در عراق واقع خواهد شد میشارد بنابر این اروند در آنجا کلیة بمعنی دجله است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده) در فقره ۲ از فصل ۹۲

## رود رنگها = ارنگ

مناسبت آنکه دو بار اسم رود رنگها در آبان بشت و چندین بار در سایر بشته‌ها آمده است لازم دانسته در این جا شرحی در خصوص آن داده شود. رنگها در *دوسود* اسم رودی است تا آنکه مکرراً در اوستا از آن اسم برده شده است و در کتب پهلوی غالباً بآن برمیخوریم باز تعیین محل آن مشکل و بطور حتم نمیدانیم که کدام از رودهای معروف حالیه در قدیم چنین نامیده میشده است. بواسطه قاصر بودن عبارات اوستا و درهم برهم بودن مندرجات کتب پهلوی راجع بآن مستشرقین هر یک رود معروفی را حدس زده اند و نندلشمان Windischmann گمان میکند که در اوستا از رود رنگها *سند* مقصود باشد هارلز Harlez مینویسد که آمودریا (جیحون) از آن اراده شده است اسپگل Spiegel ویوستی Justi و Geiger به سیر دریا حدس زده اند دلاگارد de Lagard بسیار دور رفته آن را رود معروف روسیه و *ولگا* Volga ندداشته است دارمستر بکلی از مشرق منحرف گشته آن را در مغرب عبارت از دجله دانسته است مارکواریت Marquart مینویسد از بندهش که ذکرش بیاید مفهوم میشود که رنگها (ارنگ) رود زرافشان باشد (در سغد) بارتولومه Bartholomæ و وست West آن را رود داسستان و افسانه و نیم افسانه تصور کرده اند بی شک در عهد اوستا رنگها اسم رود مخصوص معروفی بوده است و بعدها بمرو زمان از تعیین محل آن قاصر آمده تا آنکه در عهد تدوین کتب پهلوی که حالا در دست داریم این رود رنگ و روی رود معنوی گرفته یا بقول برخی از مستشرقین مثل رود افسانه شد در میان احتمالات مذکوره *سند* و *ولگا* کمتر جالب دقت است مندرجات اوستا نیز تا بیک اندازه برخلاف این است که رنگها در مغرب و از آن دجله مقصود باشد در بندهش بسا کله آرگ یا ارنگ بجای رنگهای اوستا استعمال شده است در فصل بیستم که مخصوصاً از رودها صحبت میدارد در آغاز مفصلاً از ارنگ و وه روت یاد کرده گوید «دورود از شمال (اداختر) البرز (هربورج) یکی بسوی مغرب (خوروران) جاری است و موسوم است به ارنگ

لهراسب گوئیم معنی لفظی آن دارند. اسب تندرو میباشد در عهد ماسانیان همین کلمه با کلمات دیگر ترکیب یافته جزو اسامی خاص آن زمان گردید مثل اروند زیك پسر خسرو پرویز که بدست شیرویه گشته شد (حمزه اصفهانی ص ۴۲ چاپ برلن) همانطوری که ایرانیان **کوه بلند** و **باشکوه** و **بزرگ همدان** را اروند نامیده اند. مناسبت شکوه و بزرگی و تندی رود دجله بآن نیز اروند نام نهاده اند ولی آن مربوط به رنگهای اوستا نیست از مندرجات خود اوستا چنین برمیآید که این رود در مشرق واقع است نظر بقرائن آمو دریا و سیر دریا بیش از سایر رودها قابل توجه است و مخصوصه سیر دریا اینک جاهائی که در اوستا از رنگها **دسویس** ذکر شده است در فرگرد اول وندیداد در فقره ۱۹ آمده است «سرزمینی که در سر چشمه رنگها واقع است شانزدهمین مملکتی است که من اهورامزدا بیا فریدم ساکنین آنجا سر و بزرگ ندارند اهریمن در آنجا زمستان دبو آفریده بدید آورد و (تئوژیه) را در آنجا مسلط نمود» در این جا از سرزمین رنگها خاکی اراده شده که این رود از آن جا میگردد در فرگرد مذکور ۱۶ مملکت نامیده شده است که غالباً در مشرق واقع هستند و در تعیین محل آنها ابدأ اشکالی نداریم از آن جمله است **سغد** (سمرقند) و **مرو** و **بلخ** و **هرات** و **جرجان** و **قندهار** و **هلمند** (سیستان) و **ری** و **هند** و **کابل** و **طبرستان** در سر این ممالك اختلافی در میان نیست چه اسامی آنها در اوستا غالباً شبیه باسامی امروزی این ممالك است یا آنکه بطور تحقیق میدانم که این ممالك در قدیم چنین نامیده میشده اند مجموعاً ار شانزده مملکت اسم برده شده آریاویج (خوارزم-خیوه؟) در سر آنها جای دارد و مملکت رنگها آخرین آنهاست نظر بآنکه قسمت بزرگ این ممالك چنانکه ذکر کرده ایم معلوم و از برای قسمت دیگر حدسهای تقریباً درست می توان زد جهت ندارد یکی دوتا از این ممالك را که از برای آنها بواسطه عدم اطلاع کافی خود نمی توانیم محلی معین کنیم افسانه بشماریم گر نمی توانیم بطور یقین بگوئیم که کدام رود در مشرق ایران از رنگها اراده شده است

دادستان دینیک آمده است «آبی که از اردویسور ناهید میریزد باندازه تمام آبهای است که در جهان جاری است باستانای ارونند . . . . . محل اردویسور در سپهر است» در این جا نمی توانیم بگوئیم که از ارونند دجله اراده شده است یا آنکه بجای رنگها استعمال شده رودی در مشرق ایران مقصود است در آفرین هفت امشاسپند آمده است «بکند که آوروَنت دارای تمام قوتها شود (رجوع کنید به اوستای اسپیکل Spiegel جلد ۳ ص ۲۳۶) اسپیکل در این جا کله آوروَنت (ارونند) را همان ارنگ بندهش و رنگهای اوستا دانسته مثل انکتیل دُپرون Anquetil Dupeyron آن را باسیر دریا یکی میدانند

چنانکه ملاحظه میشود در کتب پهلوی ارونند هم برای دجله استعمال شده است و هم برای رنگهای اوستا فردوسی هم صراحتاً میگوید

اگر پهلوانی ندانی زبَن      بتازی تو ارونند را دجله خوان

می توان گفت که متأخرین اشتباهاً کله ارونند را در پهلوی بجای کله آرک یا ارنگ استعمال کرده اند چه زادسپرم بعینه مثل فقره اول از فصل بیستم بندهش از دو رود اوستا (رنگها) و (ونگوهی) اسم برده گوید از شمال کوه البرز دو رود بیرون می آید ولی بجای آنکه مثل بندهش یکی از این دو رود ارنگ و بدیگری وه روت اسم بدهد اولی را (ارونند) و دومی را (وه) مینامد ارونند همان الوند است فقط راء بلام تبدیل یافته اسب یا قوت حموی در معجم البلدان و کلیه فرهنگها ارونند ضبط کرده بجای الوند کوه معروف همدان دانسته اند ارونند یا الوند صفت است بمعنی تند و چالاک و توانا در اوستا آوروَنت و در فارسی «ارونند» بمعنی مذکور استعمال شده است از آن جله در فقره ۱۳۱ همین آبان یشت در تفسیر پهلوی این کله ارونند شد در ادبیات فارسی گذشته از آنکه ارونند اسم کوه و رودی است بمعانی که در اوستا آمده نیز استعمال شده است فردوسی گوید

بارمان و ارونند مرد هنر      فراز آورد گنج وزر و نهر

آوروَنت اسپ در اوستا اسم پدر کی گشتاسب است امروز



زرتشت نیرو و قوت در بازوان و صحت بدن و پایداری بخشید و آن قوه بینائی که ماهی در آب زندگانی کننده کرَ (Kara و سَلَم) دارد که يك گرداب را بیاریکی موی در رنگهای پهن و ژرف بعمق هزار قدم تواند دید» در این فقره از وسعت و عمق و بزرگی رنگهای سخن رفته است بنابراین تعریف زرافشان که نسبتاً رود کوچکی است مناسبتی با آن ندارد در رام یشت در فقره ۲۷ گوید «از برای او (وابو = فرشته هوا) گرشاسب در گود Gudha در جوی رنگها در بالای تخت زرین فدیة آورد» گودَ ۱۰۹۰ همین یکبار در اوستا آمده است همیشه در میدانیم که یکی از شعبات رنگها میباشد در این جا یاد آور میشویم که کلیه اعمال گرشاسب در سیستان و کابل صورت گرفت لابد در کنار رود معروف سر زمین خود یا محاور آن فدیة نثار فرشته هوا نموده از او خواستار بوده که وی را بابتقام کشیدن از خون برادرش موفق بدارد هر چند که سیستان و کابل نیز از سر زمین آمو دریا و زرافشان و سیر دریا دور است ولی در این فقره ذکر اسم یل زا بلی بکلی خیال ما را از دجله منصرف مسازد (رجوع کنید بمقاله گرشاسب صفحه ۱۹۵-۲۰۷)

## جاماسب

جاماسب (𐬑𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) از خاندان هوگو (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) برادر فرشوشتَر (𐬵𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀) داماد زرتشت شوهر پوروچیستا 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 وزیر کی گشتاسب و از شرفای دولتمند بوده در فقره ۹۸ همین یشت از ثروت خانواده اش هوگو سخن رفته است در گاتها سه بار از او یاد شده است در یسنا ۴۶ فقره ۱۷ و یسنا ۴۹ فقره ۹ و یسنا ۵۱ فقره ۱۸ در این فقره اخیر نیز حضرت زرتشت او را دولتمند بزرگ نامیده است در فروردین یشت فقره ۱۰۳ فرروهر فرشوشتَر 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 از خاندان هوگو و بفروهر جاماسب 𐬵𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 از خاندان هوگو

در خصوص رود رنگها رجوع کنید بکتابهای ذیل

Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 188.

Avesta par de Herlez p. 12.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 34-41.

Le Zend-Avesta par Darmesteter vol. 11 p. 15.

Eräufahr von Marquart S. 148.

ولی بطور حتم میتوانیم بگوئیم که این رود با دجله یکی نیست چه در فقره مذکور وندیداد از زمستان آنجا صحبت شده عراق دارای زمستانی که قابل شکایت باشد نیست دگر آنکه در آن فقره مندرج است که ساکنین رنگها سرو بزرگی ندارند و این مناسب تر است بحال تورانیان چادر نشین و بیابان نورد که در طرف مشرق در اقصی حدود ایران منزل داشته اند تا بحال ساکنین قدیم عراق که از سه هزار سال پیش از مسیح نوبه بنوبه در تحت سلطنت سومر و آکاد و بابل و اشور و ایران بوده اند اما قوم (تئوژیه) را (𐎧𐎶𐎵𐎫𐎡𐎹) که بر مملکت رنگها مسلط بوده باید قومی فرض نمود مثل قوم غیر آریائی که بر مملکت وارین (طبرستان) مسلط شده بود و در فقره ۱۷ از فرگرد اول وندیداد از آن سخن رفته است

در فقره ۶۳ آبان یشت که از رنگها ذکر شده اطلاع مخصوصی بدست نمیآید چه از خود (پاورو) کسی که نذر کرده ار برای ناهید در کنار رود رنگها قربانی کند اطلاعی نداریم ولی از فقره ۸۱ همین یشت میتوان استنباط نمود که رنگها در مشرق واقع است و احتمال دارد که سبز دریا باشد چه یوایشت (𐎶𐎠𐎼𐎫𐎡𐎹) از خاندان فریان (𐎧𐎶𐎵𐎫𐎡𐎹) در جزیره موج شکن رنگها از برای ناهید قربانی نمود فریان تورانی همان است که در گاتها یسنا ۶۶ قطعہ ۱۲ از او اسم برده از دوستان زرتشت شمرده شده است لابد خاندان و باز ماندگان او مناسب تر است که در سرزمین خود در خاک توران قربانی کنند تا در کنار دجله در مهر یشت در فقره ۱۰۴ مندرج است «مهر درود میفرستیم کسی که دست بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد گرچه او در شرق باشد گرچه او در غرب باشد گرچه او در دهنه رنگها باشد گرچه او در مرکز زمین باشد در فقرات ۱۸ و ۱۹ از رشن یشت آمده است ای رشن پاک اگر هم تو در سرچشمه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم ای رشن پاک اگر هم تو در دهنه رنگها باشی ما ترا بیاری میخوانیم از فقرات فوق برمیآید که از رنگها رودی در اقصی حدود اراده شده است و این قهرأ ما را بسیر دریا متوجه میسازد دگر از جاهائی که در اوستا از رنگها ذکر شده است در فقره ۲۹ از بهرام یشت است از این قرار «بهرام (فرشته پیروزی)

برادرانم کشته خواهند شد»<sup>۱</sup>

داستان این جنگ همانطوری که در شاهنامه است در بات کار زیران نیز مندرج است در این جا محتاج بتفصیل نیستیم دقیقی هم در شاهنامه راجع بعقل و فرزانیکی جاماسب گوید

بخواند آنزمان شاه جاماسب را      کجا رهنمون بود گشتاسب را  
 سرموبدان بود و شاه ردان      چراغ بزرگان و اسپهبدان  
 چنان پاکدین بود و پاکیزه جان      که بودی بر او آشکارا نهان  
 ستاره شناسی گرانمایه بود      انا او بدانش کراپایه بود

یکی از کتب پهلوی که دارای پنج هزار (۵۰۰۰) کلمه است موسوم است به جاماسب نامک این کتاب نمونه ایست از علم و دانش و هوشی که در سنت مزدیسنان بجاماسب نسبت داده میشود کتاب مذکور حاوی جوابهائی است که جاماسب بسئالات گشتاسب میدهد از این قبیل راجع بمسائل بیش از آفرینش عالم و ترتیب خلقت یافتن جهان و تاریخ پادشاهان گذشته از کیومرث تا لهراسب و ملل شش کشور دیگر زمین و البرز و کنگ دژ و ورجکرت و ایران و یج و هند و چین و عربستان و ترکستان و بربرستان و از نژادهای مختلف عجیب الخلقه و از آنانیکه در آب بسر میبرند و چگونه مردم بدوزخ مبروند و راجع بملت ترکستان و مازندان که آیا آنان بشرنند یا دیو و سرچشمه معرفت و هوش و دانش و اعمال نیک پادشاهان و اندوه و اضطراب کی گشتاست و پادشاهان آینده ایران و استیلای عرب و سرنوشت ایران در آینده جاماسب نامه در بازند و فارسی نیز موجود است لابد هر دو از متن پهلوی ترجمه شده است نسخه ای خطی از متن پهلوی که قدمتش بیانصد سال پیش از این میرسد در ممبئی موجود است<sup>۲</sup> در یک نسخه خطی از کتاب روایات که در رام روز و مهر ماه ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده و نزد نگارنده موجود است جاماسب نامه

۱ رجوع کنید به Das Yātkār-i Zarīrān und Sein Verhältnis zu Fāh-nāme von Geiger. Sitzung vom 3 Mai 1890 Grundriss der Iran. Philolo. Pahlavi Literature by West p. 110.

درو در فرستاده میشود در گشتاسب یشت فقره ۳ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید «بکند که از توده پسر وجود آیند سه تن از آنان مانند اتر بانان (موبدان) سه تن از آنان مانند رزمیان سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب آباد دارند کشور» در فقره ۶۸ از آبان یشت آمده است «وقتی که جاماسب از دور دید که لشکر دیو یسنان دروغ پرست صف جنگ آراسته پیش میآید فدیہ نیاز ناهید نموده از او درخواست که او را باندازه تهم آریائیها از یک فتح بزرگ بهره مند سازد» بی شک در این فقره اشاره بجنگ ارجاسب تورانی دیویسناست کی گشتاسب یس از آنکه دین مزدیسنا پذیرفته زرتشت گروید ارجاسب کس بنزد گشتاسب فرستاده بیغام داد که بدین قدم آباء و اجداد خویش (کیش آریائی) برگشته ما او همکبش بماند گشتاسب از مزدیسنا روگردانید بناچار کار بجنگ کشید داستان این رزم مذهبی در کتاب کوچک پهلوی یات کار زیربان مندرج است شاهنامه نیز مفصلاً از آن صحبت میدارد در این جنگ بخصوصه جاماسب وزیر کی گشتاسب و وزیر برادر کی گشتاسب و اسفند یار پرش مقام بزرگی دارند جاماسب در ادبیات زرتشتی بخرد و دانائی و هنر معروف است غالباً جاماسب خردمند یا دانا گفته میشود و بسا جاماسب حکیم خوانده شده است در کتب پهلوی دستور (دستور) آمده است در فقره ۳ از یات کار زیربان (پیشینکان سردار) خطاب شده است در خصوص هنر و دانائی او در فقره ۲۱ از یات کار زیربان مندرج است پس از آنکه لشکریان ایران و توران صف جدال آراسته بایستی روز بعد بهمدیگر مقابل شوند کی گشتاسب وزیر خود جاماسب را خوانده نتیجه جنگ فردا را از او پرسیده چنین گفت «من میدانم که تو خردمند و دانا و هوشیار هستی اگر در مدت ده روز باران بیارد تو میدانی که چند قطره بروی زمین افتاده است اگر گیاهی گل بدهد تو میدانی که گل کدام گیاه در روز بازمیگردد و کدام در شب و کدام در صبح شکفته میشود تو میدانی که در کدام آب ماهی است و در کدام نیست تو باید نیز بدانی که در جنگ فردای کی گشتاسب بضد این اژدها کدام یک از پسران و

درمیان این نامداران غیر آریائی نیز مثل اژي دهاك (ضحاك) و تورانیان مثل افراسیاب و برادر ارجاسب از برای ناهید فدیة آورده توفیق و رستگاری درخواست کردند اما كامروا نشدند

از لهراسب نیز (اوروت اسپ) در قمره ۱۰۵ آبان یشت  
اسم برده گوید پدر ویشتاسپ (گشتاسپ) میباشد

نامداران و پادشاهانی که از برای ناهید فدیہ آوردند گروهی بیش از زرتشت میزیستند و گروهی دیگر معاصر وی بودند مندرجات آبان یشت بنا بر ترتیب فقرات از این قرار است

فقرات ۱-۱۵ در مدح و ثنای اردویسور ناهید است  
فقرات ۱۶-۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را

ستودند داد میکنند

منظوم‌ی نیز در آن مندرج است اشعارش بغایت بخت است سرآینده آن دستور  
برزو نامی است

## ناهید (کلمه عربی)

پیش از آنکه بترجمه آبان بخت پردازیم لازم است در این جا بفزائیم که  
برخی از مستشرقین از آنجمله دارمستر (زند اوستا جلد ۲ ص ۳۶۵) تصوّر  
کرده اند ناهید عربی که بمعنی رن بستان برآمده است معرب و از ناهید ایرانی  
آمده باشد و این اشتباه بزرگی است چون نگارنده در این جا برای تحقیق  
بکتاب لازم دست رس نداشته‌ام بدوست دانشمند خود استاد معظم  
میرزا محمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی متوسّل شده ایشان از باریس مینویسند  
«کلمه ناهید عربی ابدأ و اصلاً ربطی بکلمه ناهید فارسی ندارد و ناهید عربی  
اسم فاعل است از نَهَدَ اللَّدَى يَنْهَدُ نَهْدًا فَهِيَ نَاهِدٌ و نَاهِدَةٌ (لسان العرب)  
و جمیع مشتقات این ماده ن ه د همه بمعنی برآمدگی و برجستگی بستان یا  
بناء یا اعضاء است . . . . .» پس از آنکه بتوسط ایشان ریشه کلمه ناهید  
عربی بدست آمد بمقدمه الادب ز مخشری رجوع نموده در آنجا چنین یافتیم  
«نَهَدَتْ نَارِ بستان شد زن ۵ بستان کنیزك برآمد ۶ ناری بستان شد زن  
كعبَتْ دُورَتْ نَدِیْهَا نَهَدَتْ مَعَا نَهْدًا و هی ناهِدٌ زن نار بستان ۵ زن بستان  
برآمده ۶ مدوَرَةُ اللَّدَى<sup>۱</sup>

## مقدمه آبان یشت

آبان بخت که متعلق بفرشته آب ناهید میباشد یکی از یشتها یا قصاید  
بسیار بلند اوستاست مرکب است از ۳۰ کرده که مجموعاً ۱۳۳ فقره است  
مندرجات آن را بدو جزء تقسیم میتوان نمود قسمتی در مدح و توصیف  
ناهید است در قسمت دیگر از ستاینندگان وی صحبت میشود این جزء اخیر  
را قسمت تاریخی این یشت میتوان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و

# آبان یشت

آب بی آرایش 'مقدس اردوی و همه گیاههای مزدا آفریده را خوشنود  
میسازیم «مانند بهترین سرور» روت باید آنرا بمن بگوید (زرتشت) «برطبق  
قانون مقدس بهترین داور است» باید مرد پا کدین آنرا بگوید ۰۰ ☆

﴿کرده ۱﴾

۱ اهورا مزدا ناسپنتمان زرتشت گفت ار برای من ای زرنشت اسپنتمان  
این اردویسور ناهید را بستای کسی که بهمه جا گسترده درمان بخشنده  
دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورائی است سزاوار است که ستوده جهان  
مادی گردد سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند مقدسی که  
جان افراست مقدسی که فزاینده گله و رمه است مقدسی که فزاینده  
نروت است مقدسی که فزاینده مملکت است ۰۰ ☆☆

---

☆ این دعا مخصوص بابان یشت نیست در آغاز هر یک از یشها تکرار میشود و مناسبت  
مقام کلمات اولی تغییر میابد در این جا مناسبت آنکه آبان یشت مخصوص بفرشته موکل آب است  
باب درود فرستاده میشود

☆☆ فقره اول در آغاز سایر کرده ها تکرار میشود

فقرات ۸۴-۹۶ از مینوی نژاد بودن ناهید و ژورا، وی از کره ستارگان  
 ،طرف زمین صحبت میدارد و حاوی دستوری است که خود ناهید زرتشت میدهد  
 از آنکه چگونه باید مردم او را بستایند

فقرات ۹۷-۱۱۸ دگر باره از ستایش پادشاهان و نامدارانی صحبت  
 میدارد که معاصر زرتشت بودند

فقرات ۱۱۹-۱۳۲ در تعریف و توصیف ناهید است

• ၁၄၄၄၄၄၄၄ •

၁။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၂။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၃။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၄။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၅။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၆။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၇။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၈။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၉။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်  
 ၁၀။ နေပြည်တော် - ၁၀ မတ် ၁၉၈၈ ခုနှစ်

[illegible]

(وسمعة ۱)

[illegible]



۲ کسی که نطفه همه مردان را پاك كند کسی که مشیمه همه زنان را برای زایش پاك كند کسی که زایش همه زنان را آسان گرداند کسی که بهمه زنان حامله در موقع لازم شیر دهد ۵۵

۳ برومندی که در همه جا دارای شهرت است کسی که در بزرگی باندازه همه آبهای است که در روی این زمین جاری است زورمندی که از کوه هکر بدریای فراخ کرت ریزد ۵۵

۴ سراسر سواحل دریای فراخ کرت بمجوش درافتد و کلبه وسط (آن) بالا برآید وقتی که بسوی آن روان گردد و بسوی آن سرا زیر شود اردویسور ناهید کسی که (دارای) هزار دریا چه (و) هزار رود است و هریك از این دریاچه ها و هریك از این رودها بیلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو است ۵۵

۵ از این آب من يك رود بهمه هفت کشور منتشر شود و این يك (رود) از آب من در زمستان و تابستان یکسان جاری است او (اردوی) از برای من آب را او نطفه مردان را او مشیمه زنان را او شیر زنان را پاك مكنند ۵۵



۶ من اهورا مزدا او را از نیروی خویش بوجود آوردم <sup>۱</sup> تا خانه و ده و قریه و مملکت را پرورانم و تا (آنها را) حمایت کنم و حفظ نمایم و پاسبانی کنم و پناه دهم و نگهبان باشم ۵۵

۷ ای زرتشت اردویسور ناهید از طرف آفریدگار مزدا برخاست بحقیقت بازوان زیبا و سفیدش بستبری شانه اسبی است با (زینتهای) با شکوه دیدنی آراسته است نازنین و بسیار نیرومند روان این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان ۵

۸ که مرا نبایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقرر نهته و تصفه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کسی که نسبت بمن وفادار و محصل است من خوشی پسندم (که او) خرم و شاد (ماناد) ۵۵

۹ برای فروغ و فرش من او را بانهاز بلند میستایم من او را بانهاز نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن اردویسور ناهید مقدس را بشود تو این چنین از پی استغاثه (ما) بفریادرسی ای اردویسور ناهید این چنین تو بهتر متوده خواهی شد با هوم آمیخته بشیر با برسم بازبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ

ینکبه ها نام . . . . اهوراهزدا در میان موجودات از زنان و مردان مبشناسد آن کسی را که برای ستایش ما و بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را

ما میستایم ۵۵ ✱

---

۱ کلمه ای که ما به نیرو ترجمه کرده ایم در متن هیزوایرن ۵۵ «دک» می باشد بارتولومه آن را معنی نکرده است معنی مذکور از ترجمه سایر مستشرقین و دانشمندان (اشیگل و دارمستر و کانگا) بر می آید

✱ قره ۹ در آخر هر یک از کرده ها تکرار میشود و این دهائی است که در تعلیم یشتهائیز می آید فقط اسامی فرشتگان بمناسبت مقام تغییر می یابد



### کردۀ (۲)

۱۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را  
بستای کسی که . . . . . ۱

۱۱ کسی که در سر گردونه نشسته لگام گردونه گرفته (میراند) در این  
گردونه روان در طلب ناموری این چنین در ضمیر خویش اندیشه  
کنان که مرا نبایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم . . . . .  
برای فروغ و فرس من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

### کردۀ (۳)

۱۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

۱۳ کسی که با چهار اسب بزرگ و سفید یکرنگ و یک نژاد بخصوص همه  
دشمنان از دیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاهوها و کربانهای  
ستمکار علیه کند

برای فروغ و فرس من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲

### کردۀ (۴)

۱۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . . ۱

- 
- ۱ بعینه فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود  
۲ بعینه فقره ۸ از همین بشت در این جا تکرار میشود  
۳ بعینه فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود



۱۵ آن رورمند درخشان بلند بالا و خوش اندام را از کسی که شبانه روز آب روان فراوانی تمام آبهائی است که در روی این زمین جاری است (و) با قوت تمام روان است  
برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم . . . . . ۱

(کرده ۵)

۱۶ از برای من ای درشت اسم تمام این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که . . . . . ۲

۱۷ او را بستود آفریدگار اهورامزدا در آریاوخ در کنار (رود) ونگوهی دایمتیا  
(و) اهورامزدا در آریاوخ آمیخته شیر با رسم با زبان خرد با پندار و  
گفتار و کردار بازور و کلام بلیغ . . . . . ۳

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

همانکه در این جا لازم است که قارئین را بخندین نکات بسیار دقیق متوجه ساریم نخست آنکه اهورامزدا خدای نگاهد زرتشت که آن همه در اوستا مقدر و قادر معرف شده است یکی از فرشتگان خود را میساید و از او اسمعانه میکند بی شک مقصود این است یعنی اهورامزدا که بندگان را عبادت امر میکند خود از فرمان ایزدی روگردان نیست برای آنکه آنان را در مقابل او امر خدائی اصاعت و فرمانبرداری بیاورد و در ترسش سر مشق و مسوق باشد خود بستایش میردازد این فقره بر ما را یکی از خصائص ایرانیان قدیم که نظم و اطاعت باشد متوجه میسازد همان خصلتی که ایرانیان از پرتو آن جهان را مسخر کرده بودند اهورامزدا قانونی را که خود وضع نموده محترم شمرده مطمع آب است امر اهورا چنانکه در فقره اول همین یشت آمده است این است که توسط ناهید بخشایش ایزدی طلب شود در مقابل این حکم تغییر بایدیر امتیاز میان ساه و گدا قرار داده شده است اهورامزدا مانند بندگان خویش حکمی که از مصدر جلال خود صادر کرده منظور میدارد دوم آنکه اسبابی آمل و آرزوی اهورامزدا این است که زرتشت پیغمبرش کسی که از برای هدایت مردمان برگزیده شد بیک اندیش و بیک گفتار و بیک کردار باشد تا برون در این سه اصول بوی تاستی کنند اساس مریدینا بروی همین سه کلمه است سوم آنکه حسن وطن پرستی سراینده آبان یشت را بر آن دایم است که آریاویج می وطن اصلی ایرانیان قدیم محل نزول فیس اهورامزدا باشد در هماغاتی که در هر دو از فرگرد اول و نندیداد آمده است «آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا بیافریدم و در فقره ۲۰ از فرگرد دوم و نندیداد آمده است من اهورامزدا با ایزدان خود در آریاویج انجمنی یاراستم» چهارم





۱۸ و از او درخواست این کاهمیانی را. من ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من پسر بوروشب زرتشت مقدس را همراه بر آن دارم  
که بحسب دین بنده یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۰۰

۱۹ او را کاهمیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستن فدیة آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۰۰ ۲

﴿کرده ۶﴾

۲۰ ار برای من ای زرتشت اسینتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۰۰ ۳

۲۱ از برای او هوشنگ بیدشادی در بالایی (کوه) هرا صد اسب هزار گاو  
ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰

آنکه ستایشی که اهورامزدا از برای سر مشق بندگان بجای می آورد مثل ستایش  
پادشاهان و امدارانی که در فقرات بعد از آنها یاد میشود خونین یعنی قربانی اسب و گاو و  
گوسفند بیست در گاتها (صفحه ۷۱) گفته ایم که زرتشت در مراسم دینی بضد فدیة خونین  
و قربانی است که در نزد آریائیها معمول بوده است پادشاهان و امدارانی که در آبان یشت  
و در سایر اشتها فدیة خونین نثار فرشتگان و ایزدان میکنند معلق بعهد پیش از زرتشت  
میداشند هر چند که امداران معاصر زرتشت نیز فدیة خونین آورده اند شاید بتوانیم بگوئیم که  
این طرز عبارت آبان یشت از گرویدن بدین زرتشت بوده است در هرجائی از اوسا که خود  
زرتشت فرشتگان را نثاری میفرستد قربانی و ذبح نمیشد در همین یشت ستایش او بعینه مثل  
ستایش اهورامزداست مقصود این بشت که نزد ایرانیان قدیم منکر قربانی شویم برخلاف  
از تاریخ ایران بجوی برمیآید که قربانی نزد آبان معمول بوده است بخصوصه در جشن مهرگان  
چنانکه تا امروز هم نزد زرتشتیان ایران مراسم قربانی مثل دهم ذی حجه مسلمانان بجای  
آورده میشود بلکه مقصود این است که در دین زرتشت چنانکه در دین موسی و بودا در جزو  
عبادات از اهمیت فدیة خونین کاسه سایر اعمال خیریه بیشتر اهمیت داده شده است ۱

۲ فقره ۹ ار همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

رجوع کنید صفحه ۱۷۸-۱۷۹



۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه  
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار  
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را  
بزمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرس من اورا بانهار بلند میستایم . . . ☉ ۱

### ❦ (کرده: ۷) ❦

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او چشمه دارنده گله و رمة خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار  
گاوده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ❦

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور  
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم  
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمکار (دست یابم) که  
من دیوها را از مردو از ثروت و سود از مردو از فراوانی و گله از  
مردو از خوشنودی و افتخار بی بهره سازم ☉

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

❦ رجوع کنید صفحه ۱۸۰-۱۸۸



۲۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه  
دیوها و مردم همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمگار  
(دست یابم) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان (ورنه) را  
زمین افکنم ☉

۲۳ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرس من اورا بانهاز بلند میستایم ☉ ۱

### ﴿کردهٔ (۷)﴾

۲۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را مستای  
کسی که ☉ ۲

۲۵ از برای او جشید دارنده گله و رمه خوب در بالای کوه هکر صداسب هزار  
گاود ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ \*

۲۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور  
ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار کردم همه دیوها و مردم  
همه جادوان و پریها همه کاویها و کریانهای ستمگار (دست یابم) که  
من دیوها را از هردو از ثروت و سود از هردو از فراوانی و گله از  
هردو از خوشنودی و افتخاری بهره سازم ☉

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

● رجوع کنید صفحه ۱۸۰ - ۱۸۸



۲۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱

### ﴿کرده ۸﴾

۲۸ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را  
بستای کسی که . . . ۲

۲۹ از برای او اژی دهاک (ضحاک) سه بوزه در مملکت بابل (بوری)  
صد اسب هزار گاو و هزار گوسفند قربانی کرد \*

۳۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من هفت کشور را از انسان تهی سازم

۳۱ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نیاز بلند میستایم . . . ۱

### ﴿کرده ۹﴾

۳۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . ۲

۳۳ از برای او فریدون پسر آئویه از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشه  
(وَرَنَه) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد \*

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

\* رجوع کنید به صفحه ۱۸۸ — ۱۹۱

\* رجوع کنید به صفحه ۱۹۱ — ۱۹۵





۳۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بازي دهاک (ضحاک) سه پوره سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروغي که اهریمن بضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تبه سازد و که من هردو زش را بر یابم هردو را سنگهوک (شهر ناز) و آر نوک را (ارنواز) که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشد هردو را که از برای خانداری برارنده هستند ۰۰ \*

۳۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همدسه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۰۰ ۱

(کرده ۱۰)

۲۶ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۰۰ ۲

۳۷ از برای او نریمان گرشاسب روبروی دریا چه پیشینه صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ \*

۳۸ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به (گندرو) زرین پاشنه در کنار دریای موجزن فراخکرت ظفر یابم که من (در روی این زمین) بهن و گردو بیکران در تاخت بخانه مستحکم دروغ پرست توانم رسید ۰۰

رجوع کنید بصفحه ۱۹۳

۱ مثل فقره ۹ از همین یشت

۲ مثل فقره اول از همین یشت

\* رجوع کنید بصفحه ۱۹۵







۴۵ از برای او کیکاوس توانا در بالا کوه (ارزنفته) صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰

۴۶ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردهم بدیوها و مردمان بجادوان و پریها و بکاوینها و کربانهای ستمکار (دست یابم) ۰۰

۴۷ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم ۰۰ ۱

(کرده ۱۳)

۴۸ از برای من ای زرتشت اسینتهان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۰۰ ۲

۴۹ از برای او یل ممالک آریائی استوار سازند کشور خسرو و بروی دریا چه ژرف و بهین چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۰۰ ۳

☆ رجوع کنید صفحه ۲۱۴ - ۲۱۶

۱ مثل فقره ۹ از همین بشت

۲ مثل فقره اول از همین بشت

☆ ☆ خسرو (هئوسر و نگه بد) بد (سوسر) معمولاً در اوستا کیخسرو آمده است پسر سیاوش و نوه کیکاوس میباشد سیاوس بواسطه تهمت نامادری خود سودابه طرف غضب کیکاوس واقع شده بناچار بپوران شاه برد نادرش آتخا افراسیاب دختر خود فرنکیس را باو داد پس از چندی از بدگوئی کرسوز پادشاه توران از دامادس طنین گشته او را کشت از فرنکیس و سیاوخش پسری بوجود آمد موسوم بکیخسرو که از پدر خویش انتقام گسسته افراسیاب را بکشت و مملکتش را تصرف نمود در باحه حجت که در کنار آن کیخسرو قربانی نمود در شاهنامه خنجست آمده است همان است که در کنار آن کیخسرو افراسیاب و کرسیور را کشت شرحش در مقاله افراسیاب گذشت بندهش در فصل ۲۲ فقره ۲ منویشد «من دوباره میگویم که دریا چه چست در آترو ناتکان واقع است آتش گرم است این است از آسیب جانوران مودی که اهریمن بیافرید در آن هیچ جانوری زندگانی نمیکند سرچشمه آن بدریای فراخکرت پیوسته است» در فصل ۶ در فقره ۲۲ زاد سپهر آمده است دو سرچشمه از دریا برای زمین گشوده شد یکی از آنها موسوم است به حجت دریا چه ای که در آن باد سرد نیست و در کنار آن آذر گشنسب



۵۰ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردم و بدیوها و مردمان و بجادوان و پریها و نکاوها و کربانهای ستمگار (دست یابم) که من در طول میدان ناخت و تاز همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه ها برانم که ما بکمینگاه (دشمن) نابکار بدخواه دچار نشویم (وقتی که او) سواره بچنگ من شتابد ॐ

۵۱ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ॐ ۱

### (کرده ۱۴)

۵۲ از برای من ای زرشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی کسی که ۲ ॐ

۵۳ او را یل جنگجو طوس بر بشت اسب ستاش نمود قوت از برای اسبها و صحت از برای بدن خویش درخواست نمود تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بههاوردان کیه ور بیک صربت غلبه تواند نمود ॐ

۵۴ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به پسران دلیر از خاندان ویسه در گذرگاه

پروزمند واقع است  
تلاصطه آنکه در سنت محل ولادت پیغمبر ایران  
درجوار چشمت تصور میشود و تلاصطه آنکه آسکده معروف شیز موسوم باذرگشپ بزرذیکی  
این آب واقع بود کلیه کتب پهلوی کم و بیش از این دریا چه صحبت داشته اند (رجوع  
کنید به بهمن یشت فصل ۳ فقره ۱۰)

۱ فقره ۹ از همین بشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین بشت در این جا تکرار میشود





خسترو سوک در بالای گنگ بلند و مقدس طفریام که من ممالک  
تورانی را براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۵ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

### ﴿کرده ۱۵﴾

۵۶ از برای من ای درشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲ ۵۵

۵۷ از برای او پسران دلیر از خندان ویسه در گذرگاه خسترو سوک  
در بالای گنگ بلند و مقدس صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند  
قربانی کردند ۵۵

۵۸ و از او درخواستند این کامیابی را بها بخش ای نیک ای توانا ترین  
ای اردویسور ناهید که ما به یل جنگجو طوس طفر یابیم که ما ممالک  
آریائی را براندازیم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها  
ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۹ آنرا کامیاب ساخت اردویسور ناهید  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۱ ۵۵

رجوع کنید بمقاله طوس ۲۱۶ - ۲۲۱

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

رجوع کنید بمقاله طوس (ویسه و گنگ دژ) صفحه ۲۱۶ ۲۲۱

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده: ۱۶﴾

۶۰ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که . . . . . ۱ ॐ

۶۱ اورا کشتی ران ماهر پا اورو ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون  
وی را در هوا بصوت یک کرگس پیرواز نمودن واداشت ✽

۶۲ از این جهت او سه روز (و) سه شب بی در بی برای خانه خویش  
در پرواز بود نمیتوانست که (در آن) فرود آید در انجام سومین شب او  
بسیده دم رسید درگاه بامداد روشن و توانا باردویسور ناهید  
ندا در داد •

۶۳ ای اردویسور ناهید رود بیاری من بشتاب مرا اینک بناده اگر من  
زنده بزمین اهورا آفریده و بخانه خویش رسم هر آینه من از برای تو  
در کنار آب رنگها ✽ ✽ هزار زور از روی دستور تهته شده و  
تصفیه گردیده آمیخته بهوم آمیخته بشیر نیاز خواهم آورد ॐ

۶۴ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام  
کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف از قوزک  
پا بیاین کفشهای درخشان پوشیده با بندهای زرین (آنها را) محکم بسته  
روان شد ॐ

۱ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

✽ پا اورو Paūrva رجوع کنید صفحه ۱۹۴ — ۱۹۵

✽ ✽ رجوع کنید بمقاله رود رنگها = ارنگ صفحه ۲۲۲ — ۲۲۷

( ۱۶ . ۴۰۰ )

۱۰ . ...  
...

۱۱ . ...  
...

۱۲ . ...  
...

۱۳ . ...  
...

۱۴ . ...  
...

۶۵ او بازوانش را محکم بگرفت چست و چالاک طولی نکشید که او را در یک ناخت تند سالم بدون ناخوشی و بی صدمه همانطوری که در پیش بود بزمین اهورا آفریده بخان و مانش رساند ۵۵

۶۶ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۷﴾

۶۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۵۵ ۲

۶۸ از برای او جاماسب وقتی که دید لشکر دیو یسنان دروغ پرست از دور صف جنگ آراسته پیش میآید صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قریانی کرد ۵۵ \*

۶۹ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من ناندازه همه آریائیهای دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم ۵۵

۷۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۵۵ ۱

### ﴿کرده: ۱۸﴾

۷۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای کسی که ۲

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود  
\* رجوع کنید بمقاله جاماسب صفحه ۲۲۷ - ۲۳۰









۷۴ آنان را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد  
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . ۱

### ﴿کرده: ۱۹﴾

۷۵ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۲

۷۶ از برای او ویستثورو از خاندان نودر در کنار آب ویتنگوهیتی فدیه  
آورد (در حالی) که او با کلام راستین این چنین سخن راند ۳

یکی از این تورانیات از قبیله دانو موسوم است به کر- و دله از خاندان آس-بن  
(یا آسن-بن) سده-سده و دیگری ور- فاده- نیز از خاندان آس-بن مشتبه نشود به کر- اسم  
ماهی ای که گفتیم در اقیانوس فراخکرت زندگانی میکند و ذکرش در پاورمی صفحه ۶۵  
گذشت

معنی لفظی کلمه آس-بن را نمیدانیم چیست فقط در جزء اول آن لغت آس- سده-اک  
یعنی سنگ است دیده میشود

سومی از این دانوهای تورانی موسوم است به دور-اکنت- و داس-وس- (Duraekanta)  
معنی لفظی آن چنین است کسی که آرزوی دور و دراز دارد از او نیز اطلاعی نداریم  
همینقدر میدانیم که مانند (کر-) و (ور-) از دیو یستان و از دشمنان ایرانیان مزیدیستان میباشد

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ ویستثورو فاده- یکی از ناموران ایران است از خاندان نودر در قمره ۱۰۲  
از فروردین یشت نیز او بخاندان نودر نسبت داده شده یفرهرش درود فرساده میشود معنی  
لفظی این اسم گشوده و منتشر شده میباشد دار مستر این اسم را باگستهم شاهنامه یکی  
پنداشته است

از این نامور اطلاعی نداریم اما از خاندانش مکررا در اوستا و کتب پهلوی یاد شده  
است بسا اشخاص بزرگ بآن منسوب است

مئوسس این خاندان در اوستا موسوم است به نوت- و داس- در پهلوی نودر  
و در فارسی نودر گویند پسر منوش چیر- و داس- (منوچهر) میباشد که بقول شاهنامه برادر  
زراسب بوده و پس از منوچهر هفت سال شاهی نموده و بدست افراسیاب تورانی  
کشته شده است

در فصل ۳۱ از بندهش در قمره ۱۳ نودر یکی از سه پسران منوچهر شمرده شده است  
خاندان نودر در اوستا نوتثیریان و داس- سده- سده- میباشد و در کتب تاریخ عربی و فارسی

၇၄ နေရာတို့၌ မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။

မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။

### (၁၉ နိဂုံး)

၇၅ မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။

၇၆ မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။  
 မင်းလှိုင်ဘုရား၏ နိဂုံးကို ဖော်ပြပါရှိသည်။

۷۷ ای اردویسور ناهید این از روی صحت و راستی گفته میشود که من باند ازه موهای سر خویش از دیویسنان بخاک افکندم پس تو از برای من ای اردویسور ناهید از برای من یک گذر خشک از بالای ویتگوهیتی نیک مهیا ساز ॐ

۷۸ آنگاه اردویسور ناهید بصورت دختر زیبایی بسیار برومند خوش اندام کمر بند در میان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف کفشها زرین در با نموده باز منتهای بسیار آراسته روان گشت یک (رشته) از آبرا از جریان باز داشت (رشتهای) دیگر را بحال خود در جریان گذاشت (این چنین) او یک گذر خشک از بالای ویتگوهیتی نیک مهیا ساخت ॐ

۷۹ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا مبدازد  
برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ॐ ۱

نوذران صسط است طوس پسر نودر در فصل ۲۹ از بندش در قمره ۶ از جمله جاوید انیهاست که در هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد نمود از جمله نامدارانی که خاندان نوذرات منسوب است کی گشتاسب باشد در قمره ۹۸ همین آمان یشت آمده است خانواده مووها از ناهید نروت تمنا نمود و خانواده نوذرها از او اسبهای تندرو خواست کرد مووها بهال رسیده توانگر شدند و گشتاسب نیز در این مملکت کامروا گشته دارای اسبهای تندرو شد هوتوسا (هوتوسا) زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است در فقرات ۳۰ و ۳۶ از رام یشت چنین مندرج است «هوتوسا با برادران سیدار در خانه نوذران در روی تخت زرین و بالش زرین و بستر زرین با رسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشته هوا نمود و از او درخواست که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه اش خوب پذیرفته شود» در اרת یشت نیز در فقرات ۵۵ و ۵۶ از خاندان نوذران یاد شده است از رود ویتگوهیتی وایتگوهیتی وایتگوهیتی وایتگوهیتی از آنجائی که ویستوژو نوذران پس از فاتح برگشتن از میدان جنگ توران بتوسط ناهید سالم عبور نمود اطلاعی نداریم جز در همین قمره در جای دیگر از آن اسمی نیست معنی لفظی این رود که نظر بحال اقامت خانواده نوذران و میدان جنگ تورانیان در مشرق ایران واقع است فراخ و پهن میباشد

۱ قمره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۲۰﴾

۸۰ از برای من ای زرتشت اسپنتام این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که

۸۱ از برای او یوایشت از (خاندان) فریانه در جزیره موج شکن رنگها  
صداسب هزار گاو ده هزار کوسفند قربانی کرد ۵۵

۸۲ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به اختیه غدار خبره سرچر شوم و که من  
بسؤالانش پاسخ توانم گفت به نودونه (۹۹) سؤالات سختی که بقصد  
خصومت از طرف اختیه غدار خبره سر از من میشود ۵۵

۱ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

• یوایشت در پهلوی یوست و سا در پازند و پهلوی این کلمه خراب  
شده گشت Gōt گوند یکی از نامداران بورای از خاندان فریان میباشد خاندان  
فریان از دوساب حضرت زرتشت است هرچند که پیرو آئینش هست در گاتها یسنا ۴۶  
قطعه ۱۲ از باز ماندگان فریان بنیکی باد شده است در فقره ۱۲۰ از فروردین یشت بفروهر  
یوست پاک از خاندان فریان درود فرستاده میشود در دادستان دینیک فصل ۹۰ در  
فقرات ۱-۳ یوست بر فریان هرچند که از مزدیستان نیست ولی در جزو جاویدایها و از  
شهریاران خونیرس شمرده شده است در همین یشت فصل ۲ فقره ۱ آمده زرتشت از اهورامزدا  
خواست که گویت شاه و گشت فریان و چتروک میان بر گشتاسب را که بشوت نامیده میشود  
فنا نابزیر نماید

یوایشت نیز همین املا در اوسا صفتی است معنی جواترین

رقیب یوست موسوم به آخیه در دیویستان است ۹۹ معای او را یوست

حل کرد او را در پهلوی آخت خوانند

داستان یوست و آخت موضوع کتاب کوچکی است در پهلوی موسوم به ماتیکان یوست فریان  
یا گشت فریان کتاب مذکور دارای ۶ فصل است که مجموعاً سه هزار کلمه است (۳۰۰۰)  
در اوستا از ۹۹ سؤال آخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوست فریان از ۳۳ معما بحث  
شده است مختصری از این داستان آنطوری که در کتاب مذکور پهلوی آمده از این قرار  
است «آخت جادوگر با لشکر بزرگی شهری در آمد شهر را بویران نمود و مردمان را بکشتی  
تهدید نمود و در صورتی که آنان به تواند ۳۳ معای او را حل کنند در این میان یکی از  
کدینان یوست فریان فرارسید تمام سؤالاتش را جواب گفت پس از آن خود از آخت سه سؤال  
نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند آنگاه یوست فریان آن نابکار را بکشت و شهر را از گردنش برهاند»



۸۳ اوراکامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که رَوَر  
نثار کند و از ره راستین فدیة آوردن کامروا ملبازد

رای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . . .  
◉ ۱  
(کرده ۲۱)

۸۴ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که . . . . .  
◉ ۲

۸۵ بکسی که اهورامزدا ی نیک کنش فرمان داد بسوی پائین روان (شو) و  
دگر باره باین جا آی ای اردویسور ناهید از آن کره ستارگان بسوی زمین  
آفریده اهورا (بشتاب) ترا باید امرای دلیر و بزرگان مملکت و پسران  
بزرگان مملکت نیایش کنند ◉

۸۶ از تو باید هم چنین سپاهیان آن دلیران از برای اسب تندرو و از برای برتری  
جستن در فر استغاثه کنند از تو باید اترمانان عابد . . . . .  
۳

در انجام مقال برای آنکه بواسطه بدرجه اخلاقی این داسنامه‌های مانی خود پی‌بریم و از این  
بیانات ساده مقصود اصلی را که بدو اندرزی است دریابیم بدگر یکی از سه سؤال یوست فریان  
میردازیم یوست فریان از احت جادو میرسد چه حیر است فصلت و ارش کسی که زمین را  
با گاو (ورداو) برای زراعت سجم و شیار کند اخب از جواب گفتن عاجز مانده حل مسئله را  
از اهریمن خواست اهریمن از پاسخ گفتن دروغ نموده گفت اگر ترا از فصیلت و نواب آن  
مطلع سازم هر آینه جود دیو از پیرامون من بزاکنند و بریشان شود حملگی بکیش اهورا روی  
آورند فوراً جهان معنوی آغاز کنند و رور رستاخیز را بکیجه شود مگر تراست که تو یکی را فدای  
گروه ابوه دوستان خود و جمع گناهگاران نمایم رو گردن بزیر تبع یوست فریان گذار و  
شکست ما روا مدار

کتاب مذکور را وست West با انگلیسی ترجمه نموده با متی پهلوی آن بآخر کتاب  
ارداویرافنامه ضمیمه ساخته منتشر کرده است هم چنین ترجمه فراسوی آن بعدها بنوسط  
بارتلمی Barthélemy انجام گرفته است

Arda-Viraf by Hoshangji and Haug, Gosht-i Fryano and Hadokht—Nask by  
Haug and West Bombay London 1872.

Une Légende Iranienne, Traduit du Pehlevi par Ardien Barthélemy Paris 1888.

۱ قره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ قره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط از کلمه تراشونو ~~تلاشونو~~ در متن معنی درستی  
بر نمی‌آید بارتولومی آنرا معنی نکرده است گلدنر Geldner این طور ترجمه می‌کند





اتربانان از برای دانش و از برای تقدس استغاثه کنند و از برای آن  
پیروزی اهورا آفریده و از برای برتری پیروزمند ☉

۸۷ از تو باید دختران<sup>۱</sup> قابل شوهر و ساعی از برای

سروری استغاثه کنند و از برای يك خانه خدای دلیر

از تو باید زنان جوان در وضع حمل از برای زایش خوب استغاثه کنند  
توئی تو آن کسی که (همه) این ها را بجای توانی آورد ای اردویسور ناهید ☉

۸۸ ای زرنشت اردویسور ناهید از آن (کره) ستارگان بسوی زمین آفریده  
اهورا فرود آمد و این چنین گفت اردویسور ناهید •

۸۹ برآستی ای اسپنتمان پاك ترا اهورامزدا بزرگ جهان مادی قرار داد

مرا اهورامزدا نگهبان کلیه آفرینش مقدس قرار داد

از فروغ و فر من است که ستوران خرد و ستوران بزرگ و بشر دوپا در  
روی این زمین در گردش اند من برآستی . . . . .<sup>۲</sup> تمام

مزدا آفریدگان نيك و مقدس را حفظ میكنم چنانكه گوئی آغلی چاربايان  
را حفظ کند ☉

۹۰ ررشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید با کدام ستایش

ترا بستانم با کدام ستایش مراسم تو بجای آورم تو ای کسی که مزدا

از برای تو راهی از بالای کره خورشید نه راهی از پائین آن مهیا ساخت

تا بتو آسیبی از مارها آیدشن ها و وژك ها و رَ نوها و رَ نویش ها نتواند رسید<sup>۳</sup> ☉

Priester, die in drei Ordnungen getheilten Priester.

Einem der drei (priesterlichen) Orden (Herpat, Maupat und Dectur) یوستی مینویسد  
angehörig.

giving دارمستر élève ترجمه میکند کانکا از یوستی پیروی کرده و علاوه میبوسد  
nourishment (to the soul).

۱ بجای نقاط يك کله خراب شده یئون مَ سَ دَ مَ معنی درستی از آن برنیاید مستشرقین مذکور در

فوق در سر معنی آن متفق نیستند و علاوه رجوع کنید باوستای هارلز Harlez و اشیگل Spiegel

۲ بجای نقاط در متن کله ییزنتر رَ رَ رَ آمده که صفت است معنی (بادوپا) یا

(دوفوزك دارنده) در این جا وجه مناسب نمیدانیم چیست

۳ هرچند که این قره اندکی مبهم بنظر میرسد ولی در فہمیدت مقصود اشکالی نداریم

مقصود این است که اردویسور ناهید يك رود مینوی و آسمانی است راه جریانش از بالای کره



۹۱ آنگاه گفت اردویسور ناهید برستی ای اسپنتهات پاک با این ستایش  
مرا بستای با این ستایش مراسم مرا بجای آر از هنگام بر آمدن خورشید  
تا بوقت فرو رفتن خورشید از این زور من تو توانی نوشید (ونیز)  
آثر بانانی که از پرسش و پاسخ آگاه اند و خردمند آزموده که کلام مقدس  
در او حلول کرده باشد (۳۴: ۱۶۰: ۱۶۱) ۰

۹۲ از این زور من نباید بنوشد نه یک هرت نه یک تبار نه یک  
ناقص الاعضاء نه یک سچی نه یک کسویش نه یک زن نه کسی که گاتها  
نمیسراید نه یک پیسی که باید (از دیگران) جدا باشد ۰

۹۳ من حاضر نمیشوم بآن (مراسم) زوری که از برای من نور و کر و کوتاه قد  
و بی شعور و آر و مصروع (و نه کسانی که) بنا بشهادت همه با علاماتی  
هستند که با آنها بیدشعورها شناخته میشوند هم چنین نباید از این  
زور من بیاشامند نه کسانی که از پیش قوز دارند نه کسانی که از پشت قوز  
دارند نه قصر القامه ای با دندانهای درهم و برهم ۱ ۰

خورشید است نه در روی زمین و از این جهت مثل سایر آلهای دینی دچار جانوران آبی  
اهریمنی مثل مار و وزغ و غیره نیست اشکال فقط در آن است که بدانیم از کلمات ارث arethna  
وَوَزَك vavžaka وِرَنَو varenava ویش varenava viša کدام جانوران اراده شده  
است احتمال دارد که از آنها جانورانی که در آب زندگی میکند مقصود باشد بارتولومه هم را  
جانوران اهریمنی دانسته است سایر مستشرقین مثل هارلز و اشینگل و بوسی و دارمستر و گلدنر  
مثل بارتولومه همه این کلمات را از اسامی جانوران تصور کرده اند بلکه لغاتی معانی مختلف  
گرفته اند در نسخ خطی نیز این کلمات با املاءهای مختلف نوشته شده است دگرگون گشته و  
تخریف شده بنظر میرسد احتمال دارد که کلمه وَوَزَك ترکیب خراب شده کلمه وزغ ماده باشد  
که در اوستا وَزَغَا وَاَسَی و نرش وَزَغ آمده است

بارتولومه نیز احتمال میدهد که وَوَزَك زنبور وِرَنَو عنكبوت ویش يك قسم عنكبوت  
زهر دار باشد در میان این کلمات فقط معنی ویش که جز احمر کلمه سومی است معلوم است چه این لغت  
در اوستا ویش وَاَسَی بمعنی زهر بسیار استعمال شده است در پهلوی ویش و در فارسی  
یش گویند در تحفه حکیم مؤمن ضبط است «یش هندی ش نامد و او بیخست منت او بلاد چین  
و کوهیکه هلاهل نامند و لهذا زهر هلاهل عارت از اوست و او سریع نفوذ تر از سم آفی است  
و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و در بلاد هند بیر اقدام او میباشد»

۱ از ناخوشیهائی که در این فقره و فقره پیش اسم برده شده است برخی معلوم و برخی  
دیگر نامعلوم است و نمیدانیم چه امراضی از آنها اراده شده است از این قبیل هرت  
harēta سچی sači کسویش Kasviš و آرا ara



۹۴ زرتشت پرسید از اردویسور ناهید ای اردویسور ناهید پس چه خواهد شد  
 بآن زورهای تو اگر دیویسنان و پرستاران دروغ آنها را از برای تو پس از  
 فرورفتن آفتاب بیاز کنند ☸

۹۵ آنگاه گفت اردویسور ناهید براسقی ای اسپنتمان زرتشت باک ششصد و  
 هزار (تن) از هول و هراس برانگیزندگان یاوه نویان هرزه سرایان  
 فرومایگان پس از من حضور بهم رسانند (در زوری) که من حاضر نباشم  
 شایسته ستایش دیوهاست ☸

کلمه ای که ما به بیسی ترجمه کرده ایم در من نیز نشانی ندارد می باشد این کلمه در اوستا  
 دو معنی دارد اول معنی زینت کردن و نقش بستن است دوم اسم مرض معروف بیسی می باشد که  
 در عربی رص گویند همان مناسبت معنی اولی این کلمه است که این مرض بیسی نامیده شده است  
 چه در این ناخوشی بدن از خالها نقشی گرفته ابلق سناه و سفید میشود بیسه نیز در زبان  
 فارسی معنی دو رنگ و ابلق است گاو بیسه گاوی است با پشاهای سفید و سیاه کلاغ بیسه  
 کلاغی است دو رنگ کلاغ بیسه لغتی است که از کلاغ بیسه آمده و آن زیر و بالا شدن  
 سپیدی و سناهی چشم است

مشرقین تا بآن اندازه که بنظر نگارنده رسیده است این کلمه اوستائی را به lepre  
 یا Aussat ترجمه کرده اند که معنی جذام است و مرضی است مسری در قدیم بسیار شیوع  
 داشته و حالا کبر است اما در مرض جذام ناداء الاسد (léontiasique) در بدن خالهای سفید  
 طاهر نمیشود که آن را بیسه با ابلق و خلجک کند بنابر این مناسب تر است که پیش اوستا  
 در زبانه های اروائی بکلمه یونانی leucoderma یا achroma ترجمه شود که درست در طلب اسم  
 همان مرضی است که در آن بدن ابلق و خالدار میشود مثل بهق در فرگرد دوم و نندیداد نیز  
 از پیش اسم رده شده است در پهلوی بیک گویند در فقره ۹۲ آمده است که بیسی (ارص)  
 را باید از دیگران دور و جدا نمود هرودت نیز در کتاب اولش در فقره ۳۸ می نویسد اگر  
 کسی درمان ایرانیان بمرض رص مبتلاء گردد نباید که در شهر بماند و در انجمنی در آید  
 ایرانیان گمان میکنند که مبتلابان باین مرض گناهی نسبت خورشید مرتکب شده اند اگر خارجه ای  
 دارای این ناخوشی باشد او را از مملکت برون میکنند از يك فرد شعر انوری نیز چنین  
 برمی آید که ایرانیان خورشید را در بیسه شدن ذی مدخل مبدانسته اند جاه تو سایه ایست  
 که خورشید را بمرام امکان بیسه کردن آن نیست در شمار (فرهنگ سروری)

کلمات بیش قوز و شت قوز در متون قدیم و آبان کوه و بیسه می باشد در پهلوی  
 فراح کوفک و ایچ کوفک شد در فارسی باید قوز یشت و قوز سینه بگوئیم در فرگرد دوم  
 از و نندیداد در فقره ۲۹ نیز از این دو قسم قوز اسم برده شده است علاوه کله کثوف  
 و سلاه در اوستا هم معنی کوه است و هم معنی کوهه که معمولاً از برای چارپایان بکار میریم  
 مثل کوهه گاو و کوهان شتر و از برای انسان قوز میگوئیم

၉၄ မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၁) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၂) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၃) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၄) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။

၉၅ မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၁) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၂) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၃) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။  
 (၄) မင်းသားတို့၏အမည်များကို နောက်တွင် ဖော်ပြပါမည်။









99 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .

... ..

( 23 . )

! . . . . .  
 . . . . .

1 . 1 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .

1 . 2 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .

... ..

( 24 . )

1 . 3 . . . . .  
 . . . . .

۱۰۴ اورا بستود زرتشت بآه در آریاویج در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۴  
 با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار نیک  
 با زور و با کلام بلیغ ۵

۱۰۵ و از او درخواست این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین ای  
 اردویسور ناهید که من کی گشتاست دلیر پسر اهراسب را همراه بر آن دارم  
 که بحسب دین بینید یشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۵

۱۰۶ اورا کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور  
 نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد  
 برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم ۵

(کرده ۲۵)

۱۰۷ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
 کسی که ۵

پژ ونگوهی دائیتیا و سده اسم رودی است و گوهی صف است یعنی نیک  
 سا در اوستا دائیتیا بدون این صفت آمده است در بهلوی دائیتیک میباشد تعیین محل این کوه  
 منوط بدانست محل مملکت آریاویج و سده اسم میباشد زیرا که آب رود دائیتیک از ایران ویر  
 مملکت جاری است بندهش در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گوید «آب رود دائیتیک از ایران ویر  
 آید و بکوه کوفسان؟ شود از همه رودها در آن جانوران موزی (خرفستر) بشیر است  
 گفته شده است که دائیتیک رود پراست از جانوران موزی یوسی Justi کله کوفسان را در  
 بهلوی گرجستان خوانده است و دائیتیک را رود ارس دانسته است

در فصل ۲۴ بندهش در فقره ۱۴ رود دائیتیک سرور و بزرگ (رد) رودها خوانده  
 شده است در جاهائی که در اوستا از رود دائیتیا اسم برده شده از این قرار است:  
 وندیداد فرگرد اول فقره ۲ فرگرد ۲ فقرات ۲۰ و ۲۱ فرگرد ۱۹ فقره ۲ هر مزدشت  
 فقره ۲۱ آبان یشت فقرات ۱۷ و ۱۰۴ و ۱۱۲ درواسپ یشت (گوش بشت) فقرات ۲۵ و ۲۹  
 رام یشت فقره ۲ در اغلب این فقرات دائیتیا با صفت ونگوهی آمده و رودی در آریاویج شمرده  
 شده است رجوع کنید صفحه ۵۹ بیاد داشت شماره ۴ در این جا ناد آور میشود که طرز  
 ستایش زرتشت بعینه همانطور است که در فقره ۱۷ همین یشت اهورامزدا  
 تعلیم داده است

۱ فقره نهم از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود



۱۰۸ از برای او کی گشتاسب بلند همت و بروی آب فرزندان صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ☉ ✱

۱۰۹ و از او درخواست این کاهمایی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من به تئریه و نت زشت آئین و به یشن دیویسنا و بدروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یام در (میدان) جنگ گیتی ☉ ✱ ✱

۱۱۰ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که زور نثار کند و از ره راستین فدیة آورد کامروا میسازد

☉ ۱

رای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستایم .

☉ فرزندان در اوسنا فرزندان اوسنا اسم دریا چه است نظر بحس سلطنت کی گشتاسب باید در سیستان واقع باشد بندهش نیز در فصل ۲۲ در فقره ۵ منویسد فرزندان در سگستان (سیستان) واقع است اگر راد مرد پارسائی چیزی در آن افکند آن آب پذیرفته نگذارد اگر آن مرد پارسا باشد آب آن چیز بیرون افکند سر چشمه فرزندان بفراخکرت پیوسته است همن بشت در فصل ۳ فقره ۱۳ میگوید هشبدر (هشبدر) نخستین موعود مزدیسان (در کنار دریا) فرزندان تولد خواهند یافت بوسی گان کرده است که این دریاچه همان باشد که امروز در جنوب غرنه در سیستان با اسم آب ابستاده معروف است بنظر ناتولومه حدس یوستی درست نیامده است.

در ارمنستان نیز رودی همین اسم که در زبان ارمنی هریزدان Hrazdan شده موجود است ☉ تئریه و نت (تئریه و نت) یکی از دیویسان است که بدست کی گشتاسب کشته شد معنی افطی آن تیره و سپاه منش میباشد. ملاحظه آنکه با ارجاسب یکجا ذکر شده باید از نورانیان باشد در فقره ۳۱ از درواسب یشت (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است در فقره مذکور کی گشتاسب فدیة نثار فرشته ستورات نموده خواستار است که بگروهی از دشمنان خویش که همه را اسم میبرد از آن جلّه به تئریه و نت ظفر یابد ولی مراسم فدیة کی گشتاسب در درواسب یشت مثل فقره ۱۰۸ از آبان یشت در کنار فرزندان محای آورده میشود بلکه در کنار رود دایتیا که ذکرش گذشت صورت میگردد در فقرات ۵۰ — ۵۱ از اوت یشت بعینه مثل فقرات ۳۰ — ۳۱ از درواسب یشت باز اسم تئریه و نت دیده میشود یشن دومین رقیب کی گشتاسب نیز از دیویسان است یشن همن املاء در اوسنا لغتی است بمعنی جنگ و یسکار احتمال دارد که اسم خاص یشن مختصر شده جزء اخیر آن اقتاده باشد در میان این دیویسانی که در این فقره از آنان اسم برده شده ارجاسب در اوستا آرجت اسپ (آرجت اسپ) معروف است او از نورانیان خیون و پادشاه بوده است پس از مدتی جنگ بضد کی گشتاسب عاقبت بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است معنی لفظی این اسم دارنده اسب ارجمند و باقیمت میباشد

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود



## ﴿کرده ۲۶﴾

۱۱۱ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستی  
کسی که ۱

۱۱۲ از برای او زریر بر پشت اسب جنگ کنان روبروی آب دایتیا صد اسب  
هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد

۱۱۳ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای  
اردویسور ناهید که من به دیو یسنا هومَ یَکَ (کسی که) با چنگ

۱ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود  
زریر در اوستا زئیری و تیری و سولدر-سولدر پسر کی لهراسب برادر کی گشتاسب و  
سپید ایران بوده است گذشته از فقرات ۱۱۲ و ۱۱۷ از آمان یشت در قمره ۱۰۱ از فروردین  
یشت نیز از او یاد شده بفروهرش درود فرستاده شده است  
جزء اولی این اسم جمعی زریر و زرد رنگ است جزء دومی را وَرَ (واسلامه)  
در پهلوی ور در فارسی ر (سینه) گویند مجموعاً زریر یعنی زرین رو جوشن است و تیری  
واسلامه نیز در اوستا جمعی دریا چه آمده است  
قمره فوق یاد آور جنگ مذهبی است که بواسطه گرویدن کی گشتاسب بدین زرتشت  
میان ایرانیان مزدیسنا و تورانیان دیویسنا اتفاق افتاده است از دقیقی هزار فرد شعر  
راجم بطهور زرتشت و دین پذیرفتی گشتاسب و برآشفی ارجاسب و بالاخره جنگ ایرانیان  
و تورانیان یاد گار مانده که فردوسی در شاهنامه صبط کرده است زریر یکی از  
نامورانی بوده که از برای کیش بو جافشانی کرده است این داستان نیز در یک کتاب کوچک  
پهلوی که دارای سه هزار (۳۰۰۰) کلمه است موسوم به یات کایر زریران (یادگار زریران)  
محموط مانده است بقول شاهنامه زریر در میدان جنگ بخیات بدست سپید تورانیان  
بیدرفش کشته شد و بعد نستور پسر زریر به همراهی اسفندیار پسر کی گشتاسب از خون پدر  
انتقام کشیده بیدرفش را کشت مطالب شاهنامه و یادگار زریران بهم موافق است  
مگر آنکه پسر زریر در پهلوی موسوم است به بستور در اوستا نیز بست و تیری  
(سولدر-سولدر) آمده است این اسم مرکب است از بست و تیری  
که شرح گذشت یعنی جوشن بسته در قمره ۱۰۳ از فروردین یشت بلافاصله پس از درود  
فرستادن بفروهر اسفندیار (در اوستا سپنتودات و سولدر-سولدر) بفروهر بستور (بست و تیری)  
درود فرستاده میشود بدون هیچ شکی بستور شاهنامه همان بستور پهلوی است مگر آنکه  
اشتباهاً بجای یاه نون نوشته شده است این اشتباه از دقیقی نیست معلوم میشود در کتابی که  
از روی آن شاهنامه بنظم کشیده شده این اشتباه موجود بوده است چه محمد بن جریر طبری  
نیز نستور بن زریر ضبط کرده است

سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .

( وَاِثْمٌ : ۲۶ )

۱۱۱ . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .  
 سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .

۱۱۲ . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .  
 سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .  
 سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .

۱۱۳ . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .  
 سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .  
 سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي . سَدَاقُ وَاِثْمٌ . مَدَنِي .



گشوده در هشت خانه (فضا) بسر میرد ظفر یابم و به ارجاسب دروغ  
پرست در (میدان) جنگ گیتی ۵۵

۱۱۴ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را که  
رَورُ نثار کند و از ره راستین فدیه آورد کامروا میسازد  
برای فروع و فرش من او را با نیاز بلند میستایم ۵۵

(کرده: ۲۷)

۱۱۵ ار برای من ای زرتشت اسینتمان این اردویسور ناهید را بستمای  
کسی که ۵۵

۱۱۶ از برای او و نذر مینیش (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت  
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد ۵۵

هوم یاک هوم (Humayaka) کسی که بدست زریر کشته شد یکی  
از تورانیان دیو بسنا و دشمن مزدیسنا ست جز از همین يك فقره دیگر در حاتی اسمی از او  
نست در جز اولی این اسم که هومایا (در گاتها) یا هومیا (در سایر  
مستمای اوستا) دیده میشود که معنی هابون و فرخنده است و نیز همین املاء اسم خاص دختر  
کی گشاسب برده است که در فارسی همای گوئیم

کلماتی که ما به جنگ گشوده و هشت خانه ترجمه کرده ایم از روی فرهنگ اوستائی  
بارتولومه است این دو کلمه در منی چایی است بشوچگه peš ōinghā و اشتوکان  
astō kāna در این کلمات لغاتی که در فارسی زبان هم موجود است دیده میشود مثل جنگ  
و هشت و خان (خانه = کن) در ترجمه این فقره از آبان یشت هیچ يك از مستشرقین باهم موافق  
نیستند مثلاً بشوچگه را یوسنی و واشیکل اسم خاص کسی تصور کرده اند برخلاف هوم يك  
را اشیکل از اسامی خاص نکره است هم چایی گلدر آن را لئی بمعنی حبله گر دانسته است  
۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

و نذر مینیش و اسپر و Vandarenmain یکی از شاهزادگان تورانی  
از قبیله خیوت و برادر ارجاسب میباشد در جنگ ایرانیات و تورانیات از اسفندیار  
پسر کی گشاسب شکست دیده کشته گردید معنی لفظی این اسم چنین است کسی که منش و  
خیالش در پی شهرت و مدح میا شد در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم  
استور خراب شده بجای آنکه و دریات باشد اندریات یا اندرین آمده است اندریمات  
نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افرسیاب است که بدست گرگفت کشته شده  
همان اندریمات یل شیرگیر که بکداشتی نیزه رکوه و یر



۱۱۷ و از او درخواست این کامیابی را بمن بخش ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید که من بکی گشتاسب و به زیر سوار جنگجو ظفر یابم که من ممالك آریائی براندازم پنجاهها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها صد هزارها ۰۰

۱۱۸ او را کامیاب نساخت اردویسور ناهید

برای فروغ و فرش من او را نیاز بلند میستایم ۰۰ ۱

پس از قمره ۱۱۶ دگر بنامورانی رنججویم که از برای ناهید قربانی کرده خواهشی نایند در این جا موقع را غنیمت شمرده چند سطر در خصوص این قربانی مینگاریم نخست آنکه کله ای که ما به کوسفند ترجمه کرده ایم در متن اوستا چنانکه ملاحظه میشود مَش (𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) میش) که معمولاً از برای کوسفند استعمال میشود نیامده است بلکه کله انومیه (𐬀𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) که معنی چاربايان کوچک است مثل بز و کوسفند در من مندرج است انومیه در مقابل کله ستور (𐬀𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) که معنی چاربايان بزرگ است مثل شتر و اسب و خر و گاو میباشد (رجوع کنید بمقاله گوش = درواس) دوم آنکه اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی حقیقی استعمال نشده است بلکه معنی استعاره و مجاز آمده است و از آنها بسیار و فراوان مقصود میباشد تناسبت آنکه فدیة آورندگان از پادشاهان و سپهبدان و ناموران میباشد اعدادی از برای تارها و قربانیهای آنان برگزیده اند که شایسته مقام باشد از زمان بسیار قدیم تا باسروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است صد برگ اسم گلی است که در مقدمه الادب زخشری در مقابل مصاعف عربی نگاشته شده است هزار چشان درختی است شبیه برز در بحر الجواهر بمناسبت بلندی آن هزار چشان یعنی ذرع نامیده شده است هزار بنده عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم بوده است بسا پادشاهان ساسانی سرداران دلیر خود عنوان هزار مرد میدادند یعنی از زور هزار مرد بهره مند از این قبیل مثال در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار تابه و هزار با بسیار داریم مسلم است که در تمام این لغات صد و هزار یعنی حقیقی خود نیست هم چنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تکرار کردن در معنی مجازی است در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) یعنی بسیار آمده است در همین آبان یشت در قمره ۱۰۱ آرامگاه ناهید ستورئوچن (𐬀𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) یعنی هزار ستون یعنی صد روزنه (بنجره) دارند و هننگرو ستون (𐬀𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) یعنی هزار چشم دارند و بشور سبسن (𐬀𐬨𐬀𐬯𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀) یعنی ده هزار پاسبان دارند خوانده شده است

۱ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

۱۱۷ . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .

۱۱۸ . . . . .  
 . . . . .  
 . . . . .

## ﴿کرده: ۲۸﴾

۱۱۹ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۱ ۰۰

۱۲۰ از برای او اهورامزدا از باد و باران و ابر و تگرگ چهار اسب ساخت  
همیشه ای زرتشت اسپنتمان از برای من (از این چهار) باران و  
برف میبارد و ژاله و تگرگ میریزد بکسی که نهصد و هزار تیر  
بخشیده شده است ۰۰ ✽

۱۲۱ من میستایم کوه زرین در همه جا ستوده هکر را که از آنجا برای من از يك  
بلندی هزار قد آدم اردویسور ناهید فرود میآید او بزرگی همه آبهائی است  
که در روی این زمین جاری است (کسی که) با قوت تمام روان است ۰۰ ✽  
برای فروغ و فرش من او را با نماز باند میستایم ۰۰ ۲ ۰۰

## ﴿کرده: ۲۹﴾

۱۲۲ از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای  
کسی که ۱ ۰۰

۱۲۳ پنجم زرین در بر کرده ✽ ✽ اردویسور ناهید نیک در آن جا ایستاده  
باشتیاق (شنیدن) سرود زور این چنین در ضمیر خویش اندیشه کنان است

۱ قمره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

✽ قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود میباشد

✽ بعینه مثل قمره ۹۶ میباشد

۲ قمره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود

✽ ✽ پنجم در اوستا پشتی دان (دهدوسد) و در پهلوی بدم و بندام و بنوم گویند  
در قمره فوق آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره پوشند در فرگرد ۱۴ از وندیداد  
در قمره ۹ پنجم در جزو اسلحه و لوازم يك مرد جنگی شرده شده است گذشته از این چند  
قرات پنجم در اوستا و کتب پهلوی عبارت است از دو قطعه پارچه سفید از جنس پنبه که  
بروی دهان آویخته باد و نوار یشت سرگرمه میزنند زرنشتمان ایران آن را رو بند نامند  
این پرده کوچک که بنا بتوضیحات تفسیر پهلوی اوستا باید دو بند انگشت پائین تر از دهان باشد  
در وقتی بکار برده میشود که موبد در مقابل آذر مقدس اوستا سروده مراسم دینی بجای



۱۲۴ که مرا نیایش خواهد نمود که زور آمیخته بهوم آمیخته بشیر که از روی دستور مقررّه تهیه و تصفیه شده باشد نیاز خواهد نمود بچنین کس که نسبت بمن وفادار و مخلص است من خوشی پسندم که (او) خرم و شاد (ماناد) •

برای فروغ و فرش من اورا بانهاز بلند میستایم . . . . . ° ۱

### ❦ (کرده ۳۰) ❦

۱۲۵ از برای من ای زرتشت اسپنتهمن این اردویسور ناهید را بستای کسی که ° ۲

۱۲۶ اردویسور ناهید همیشه ظاهر میشود بصورت یک دختر جوان بسیار برومند خوش اندام کمر بند بمیان بسته راست بالا آزاده نژاد و شریف که یک جبه قیمتی پرچین زرین در بردارد °

می آورد استعمال ینام برای این است که نفس و نهار دهن بمهر مقدس نرسد نام از اوازم اترمان (موبدان) است از هیچ حای اوستا مفهوم نمیشود که هدیهی هم باید آن را در مراسم دینی بکار برد ۱ در فرگرد ۱۸ و ندیداد در فقره اول آمده است چنین گفت اهورامزدا در میان مردمان هست کسی که ینام بسته اما بندی از دین میان بسته ندارد و خود را بدروغ اترمان (موبد) میامد ای زرتشت پاک تو ناید که چنین کسی را اترمان بخوانی در ایران قدیم بز کسی که بنزد شاه مرفت نایستی برای احرام و ادب ینام بیاویزد ۲ ای طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است ۳

• بعینه مثل فقره ۸

۱ فقره ۹ از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۲ فقره اول از همین یشت در این جا تکرار میشود

Haug's Essays p. 243.

۱ رجوع کنید به

و بفصل ۱۰ فقره ۴۰ و بفصل ۱۲ فقره ۴ شایست ۴ شایست نیز ملاحظه کنید

L'Empire de Sassanides par Christensen p. 98

۲

China, seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von Ferdi. Heigl, Berlin ۳  
1900 S. 25.

رجوع کنید نیز بگاتها ترجمه نگارنده س ۱۲ و بیاد داست باورقی





۱۲۷ برآستی همانطوری که در قاعده است (او) برسم در دست با یک گوشواره  
چهار گوشه زرین جلوه گر است (آن) اردویسور ناهید سیار شریف یک  
طوق بدور گلوی نارین خود دارد او کمر بند بمیان می بندد تاسینه هایش  
ترکیب زیبا بگیرد و تا آنکه او مطبوع واقع شود ☉

۱۲۸ در بالای (سر) اردویسور ناهید تاجی با صد ستاره آراسته گذارده  
(یک تاج) زرین هشت گوشه بسان چرخ ساخته شده بانوارها زینت یافته  
(یک تاج) زیبای خوب ساخته شده که از آن چنبری پیش آمده است ☉

۱۲۹ اردویسور ناهید جامه از پوست ببر در بردارد از سیصد ببری که چهار بچه زاید  
(از ببر ماده) برای آنکه ببر ماده ریباترین است چه موی آن انبوه تر است  
ببر یک جانور آبی است در صورتی که پوست آن در وقت معین  
تهیه شود بنظر مانند سیم و زر سیار می درخشد ☉

همین املاء یعنی شهر بابل است که ذکرش گذشت  
در این جا بر تفتح باء اول و سکون نا، ثانی وراء که جانوری است درنده پیرزگی  
شر و در عربی موسوم به تَمْرُوه لاتینی تیگریس tigris مقصود است بلکه سر تفتح باء اول و  
و ثانی و سکون راء مقصود است و آن جانوری است شبیه بگره دشتی آن را بز و بز گویند  
در لاتینی فیبر fiber در الهی قدیم بَیْبَر Bibar و حالیه ببر Biber و در انگلیسی یور heaver  
و در روسی بُرُو hobru خوانند در سانسکرت بهرو bahrn بمعنی سرخ تیره (نور)  
میباشد |

این جانور تناسب رنگ مخصوصش چنین نامیده شده است در فرانسه موسوم است  
به کاستور castor پوست آن بسیار قیمتی است هم چنین دوغده ای که در زیر دم دارد  
در طب باسم کاستور اوم castoreum معروف و از دواهای پریهه است و آن عبارت از  
دو ماده خوشبو است که در طب قدیم ایرانی ببر باسم جند بید سر معروف است و تفارسی آتش  
پیمگان گویند در بحر الجواهر مندرج است جند بید سر هو خصیه حیوان فی البحر و له قشر  
رفیق ینکسر مادی مس قال الدمری هو حیوان کبیته الکلب لبس کل الهاء و سمی القندز و لایوجد  
الا فی بلاد الفتحاق و مالیهها و سمی السور ایضا . . . در حقه المؤمنین مندرج است  
«جند بفارسی آتش نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان اومانی است و در اهار عطیه بیشتر یافت  
میشود و از یک سگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسپاهی و در خارح آب تعیش  
نمیکند و در دیلم او را شنگ نامند»

127 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։

128 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։

129 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։  
 Երկու ժողովուրդներն ապա իրենց հարգանքները հայտնի դրեցին իրար հանդիմացումով։

## ۱۳۰ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردویسور ناهید خواهش این کامیابی

در خصوص قندز حیوانی که از آن جند پیدستر استخراج کنند برهان قاطع چنین مینویسد: قندز بضم اول پروزن هرمن جانوری است شبیه برواه و پوستی باشد که سلاطین پوشید و کلاه بیز سازند و بعضی گویند جانوری است شبیه سگ و در ترکستان بسیار است و بعض دیگر گویند سگ آب است و آش بجها که جند پیدستر باشد خصیه او است

در برهان قاطع نیز لغت پیر صبط است پیر بفتح اول و نانی و سکون را، جانوری باشد صحرانی شبیه بگربه لکن دم ندارد و از پوست آن پوستین سازند، فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آن را جانوری مانند گربه ولی بی دم نوشته است هیچ شکلی در این نیست که بوری اوستا همان فیبر لاتینی است که در تمام زبانهای هند و اروپائی با اندک تفاوتی موجود است دارمستر بخطا رفته آن را به لوتر loutre ترجمه کرده است بجای آنکه کاستور castor ترجمه کند در پهلوی بورك و بفرک و در فارسی و برو پیر شده است این جانور بخصوصه دم بزرگ بهی دارد اما بی مو در علم جانورشناسی میخوانیم که قسمت عمد معماری این جانور برای ساختن لانه دو مرتبه منظم و مرتب در کنار رودها بواسطه همین دم انجام میگردد از قره ۱۲۹ آبان یشت برمیآید که از زمان بسیار قدیم ایرانیان از پوست پیر لباس میساخته اند فردوسی بیز در خصوص هوشنگ مینویسد که او است کسی که آهن از سنگ و آتش از سنگ پدید آورد و از پوست جانوران پوشاک ساخت

ز بویندگان هر که موش نکوست بکشت وز ایشان رآهیجت پوست

جو سنجاب و قاقم حو روباه نرم چهارم سمور است کش موی گرم

گذشته از این داستان هرودت هم در تاریخ خود (IV, 109) از لباس پوستین خبر میدهد بندهش پیر را از اقسام سگ میشمارد در فصل ۱۴ قره ۱۹ مینویسد که ده قسم سگ موجود است از آنحمله از بورك آیک (و برآبی) اسم میبرد و بخصوصه قید میکند که آن را نیز سگ آبی گویند در مینوخرد نیز در فصل ۳۶ قره ۱۰ بیور آوی نامیده شده است

بنظر میرسد که در قره ۱۲۹ از جمله (برای آنکه بر ماده زیباترین است . . . ) تا آخر قره تفسیر بوده که بعدها جزو متن شده است

در قره مذکور مندرج است که جامه ناهید از سیصد پوست پیر میباشد نظیر بانه ممکن است طول این جانور یک زرع برسد ۱۲ پوست آن از برای یک جبه کافی است لابد ناهید فرشته آب بی اندازه بزرگ و رسا و برومند تصور شده که سیصد پوست برای جبه اش لازم است دگر آنکه از پیری که چهار بجه زاید سخن رفته است در علم جانورشناسی نیز مندرج است که این جانور معمولاً سه یا چهار بجه میزاید و مدت حمل آن چهارماه است

در متن قید شده است پیر آبی (آو پاپ) این قید هم بسیار بحاست چه پیرهای که در آب زندگانی میکنند پوستشان بیه مصرف و بسیار کم قیمت است دگر آنکه قید شده است پیری که در وقت معین تهیه شده مانند سیم و زر میدرخشد در جانورشناسی نیز میخوانیم که صید پیرها از وسط پائیز شروع شده تا باغاز بهار طول میکشد بخصوصه موی آنها در این فصل بسیار خوب و انبوه است در انجام متذکر میشویم که پیر در ایران قدیم زیاد بوده است باب آنچه یولاک مینویسد هنوز هم در رودهایی که بجزر میریزد این جانوران دیده میشود (Polak, Persien I, 188)

گفته نگذریم که بر بیان جامه جنگ رستم از آنچه غالباً در شاهنامه ذکر شده است

باد آور پوستینی است که از پوست پیر بوده هرچند که معنی یات را نمیدانیم چیست

לְהַשְׁמִיעַ לַעֲבָדֶיךָ יְיָ אֱלֹהֵינוּ.

298

וְהַשְׁמִיעַ לַעֲבָדֶיךָ יְיָ אֱלֹהֵינוּ. וְהַשְׁמִיעַ לַעֲבָדֶיךָ יְיָ אֱלֹהֵינוּ.

است که من بسیار معزز بسلطنت بزرگ برسم (آن سلطنتی) که در آن  
سیار غذا تهیه میشود بهره و بخش (هر یک) بسیار است (بآن سلطنتی)  
که با اسبهای شیهه زننده و گردونه های (خروشنده) و تازیانه های  
طنین براندازنده است (بآن سلطنتی) که در آن خوراک فراوان و آذوقه  
ذخیره شده است بآن سلطنتی که در آن چیزهای معطر موجود است  
و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه از برای زندگانی خوش  
بکار آید فراوان باشد ☉ ☉

۱۳۱ اینک مرا ای نیک ای توانا ترین ای اردو بسور ناهید خواهش داشتن  
دو چالاک میباشد یک چالاک دویا و یک چالاک چهارپا این چالاک  
دویا برای آنکه در جنگ چست و چالاک است و در (میدان) رزم  
گردونه را بخوبی تواند راند این چالاک چهارپا برای آنکه هر دو جناح  
سنگر فراخ لشکر دشمن را برهم تواند زد از چپ بر است و از  
راست بچپ ☉

۱۳۲ برای ایی ستایش برای این نیایش از پی (آنچه نثار میشود) باین جا آی  
ای اردو بسور ناهید از آن (کره) ستارگان بالا بسوی زمین آفریده  
اهورا بسوی زور نیاز کننده بسوی نثار سرشار (بشتاب) برای یاری کردن  
خواستاری را که تو نجات می بخشی (برای یاری) کسی که زور آورد و  
از ره راستین قربانی کند تا آنکه همه دلاوران مثل کی کشتاسب  
بخان و مان برگردند

☉ . . . برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم

☉ این فقره بخوبی یاد آور مجد و جلال ایران قدیم است و سلیقه مخصوص ایرانیان را از  
برای تجمل و زینت نشان میدهد همان مجد و جلالی که بتوسط مورخین از شاهنشاهی هخامنشی و  
ساسانی به ما خبر رسیده است اسب و گردونه و مطبخ بزرگ و خوراک فراوان لازمه شرافت  
ایرانیان قدیم بوده است ۱



۱۳۳ یثا اهو

درود میفرستم بآبهای نیک مزدا آفریده و ناردوبسور ناهید مقدس

اشم وهو

۱ 𐬰𐬀

اهمائی رنسچه





خراسان است معنی خور آبان بجای زو خور برآید سوی ایران<sup>۱</sup>

لغت دیگری که امروز از برای خورشید استعمال میکنیم کله آفتاب است مرکب اسب از کله آب که در این جا بمعنی روشنی و درخشندگی است و از تاب بمعنی تابیدن و گرم کردن در کلیّه اوستا هور و یا هور شت هم بمعنی قرص خورشید و کره آفتاب آمده و هم از آن فرشته ای اراده شده است در جاهائی که بمعنی آفتاب است غالباً با ستارگان و ماه یکجا ذکر شده است در فروردین یشت گوید «بواسطه فرو شکوه فروهرها خور و ماه و ستارگان در بالا راه خود میپایزند»<sup>۲</sup>

در رشن یشت گوید «توای رشن مقدس اگر هم در بالای قله کوه هراتی Harati برای احاطه کردن بستارگان و ماه و خورشید باشی ما ترا یاری خواهیم خواند»<sup>۳</sup>

در وندیداد اهورامزدا در جواب زرتشت که از او میپرسد چه فروغی است که از قصر جمشید میتابد گوید «آنها فروغهای جاودانی ستارگان و ماه و خورشید است که در هر سال یکبار در آنجا طلوع نموده غروب میکنند»<sup>۴</sup> بسا در اوستا این سه یکجا نامیده شده بآنها درود فرستاده میشود<sup>۵</sup> و نیز در وندیداد آمده که خور و ماه و ستارگان برخلاف میل شان بنایاکان میتابند<sup>۶</sup> غالباً صفات جاودانی و باشکوه و تنداسب و غنی از آن خورشید است<sup>۷</sup> در آغاز

۱ ویس ورامین چاپ کلکته ۱۸۶۵ ص ۱۱۹ دیوان مذکور دارای ۹۰۰۰ بیت میباشد موضوع آن داستان عشق بازی ویسه یا ویسو دختر شاه قارن است بارامین برادر شاه موبد سراینده آن فخرالدین اسعد استرآبادی کرگانی است که در سال ۱۰۴۸ میلادی مطابق ۴۴۰ هجری آرا برشته نظم کشیده است بنابر این سی سال پس از فردوسی داستان ویس ورامین بنا بخواهش عبدالدین ابوالفتح مظفر نیشابوری که از طرف طغرل حاکم اصفهان بوده از یهلوی بنظم فارسی آورده شده است

۲ رجوع کنید به یشت ۱۳ (فروردین یشت) قفره ۱۶

۳ رجوع کنید به یشت ۱۲ (رشن یشت) قفره ۲۵

۴ رجوع کنید به فرگرد ۲ وندیداد قفره ۴۰

۵ رجوع کنید به یسنا ۲ قفره ۱۱ و یسنا ۷۱ قفره ۹ و گاه سوم (گاه ازیرن) قفره ۶

۶ رجوع کنید به فرگرد ۹ وندیداد قفره ۴۱

۷ رجوع کنید به یسنا ۱۶ قفره ۴ و رشن یشت قفره ۳۴ و دو سبروزه (بزرگ و

کوچک) ۱۱

## خورشید

خورشید در اوستا هَوَرِ خَشْتَنَ «سَدَه-خَشْتَن» (hvare-xšanta) و در پهلوی خورشَت گویند در گاتها هَوَرِ بدون شَت آمده است در سایر قسمتهای اوستا نیز مکرراً تنها دیده میشود<sup>۱</sup> هر چند که کلمه خور فارسی همان هَوَرِ اوستائی است فقط مثل بسیاری از کلمات دیگر هاء به خاء تبدیل یافته است ولی لغت دیگری در زبان ادبی ما باقی مانده که درست تلفظ قدیم خود را محفوظ داشته است و آن کلمه هور میباشد فردوسی گوید

ز عکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پراز ماه و هور

شَت صفت است بمعنی درخشان و درفشان بعدها جزء این کلمه گردیده خورشید گفتند چنانکه جم در گاتها بدون شَت میباشد<sup>۲</sup> بعدها بآن پیوسته جمشید شد<sup>۳</sup> بنا بقاعده کلیه که های اوستا در وید در همناف سین است در ساسکریت سورَ svar بجای هور میباشد و سول sol لاتینی نیز از همین اصل است خراسان نیز که از قدیم تا با امروز اسم ایالت شرقی ایران است بمعنی مشرق است<sup>۴</sup> چه جزء اخیر این اسم آسان بمعنی برآینده و بالا رونده است معنی ای که فخرالدین گرگانی در منظومه خویش موسوم به ویس و رامین از خراسان کرده است بکلی درست است

بلفظ پهلوی هر کس سر آید خراسان آن بود کز وی خور آید  
خراسان پهلوی باشد خور آمد عراق و پارس را زو خور بر آمد

- ۱ رجوع کنید به گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۰ و یسنا ۵۰ قطعه ۱۰ و وندیداد فرگرد ۹ فقره ۱۴ و فروردین یشت فقره ۱۶ و رشن یشت فقره ۲۵ و یسنا ۲ فقره ۱۱ و یسنا ۷۱ فقره ۹
- ۲ رجوع کنید به یسنا ۳۲ قطعه ۸
- ۳ رجوع کنید به آبان یشت فقره ۲۵ و فروردین یشت فقره ۱۳۰ و یسنا ۹ فقره ۴ مخصوصاً بفرگرد ۲ وندیداد
- ۴ رجوع کنید به بندهش فصل دوم

یونانیان پروردگار خورشید هلیوس Helios را که در نزد رُمها با اسم سول sol پرستیده می‌شده پسر جوانی با خود زرین و بدور سرش اشعه ای از نور سوار گردونه چهار اسبه تصور می‌کرده اند بر سنس هلیوس بدون شک از آسیا یونان سرایت کرده است <sup>۱</sup> هم چنین در ریک وید گردونه سوربا surya با يك و غالباً با هفت اسب کشیده می‌شود <sup>۲</sup> از خود اوستا اطلاعات زیادی در خصوص خورشید بدست نمی‌آید فرشته فروغ و روشنائی مهر است که یشت دهم مخصوص ناو است مفصلاً از او صحبت خواهیم داشت هر چند که مهر غیر از خورشید است و این مسئله بخوبی از خود اوستا برمی‌آید <sup>۳</sup> ولی از زمان قدیم این دو بهم مشتبه شده چه استرابون مینویسد که ایرانیان خورشید را با اسم مهر می‌ستانید. بمناسبت نزدیک بودن این دو باهم و بتدریج یکی پنداشته شدن آنان در اوستا غالباً از مهر صحبت شده و خورشید بدرجه دوم نزول کرده است بعدها که آئین مهر از آسیای صغیر برُم نفوذ نموده در آنجا مهر خورشید مغلوب نشدنی (sol invictus) نامیده شده است

روز یازدهم ماه خورشید یا خیر روز نامیده می‌شود در روز مذکور در دوسیروزه (کوچک و بزرگ) بآن درود فرستاده می‌شود بقول ابوریحان بیرونی دی که اسم ماه دهم سال است نیز بخور ماه موسوم است در روز یازدهم همین ماه که خور روز باشد آغاز نخستین گهنبار سال است (مدیو زرم‌گاه) <sup>۴</sup> در مقاله دیگری از تقویم اوستائی و اعیاد مذهبی و شش گهنبار سال صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر می‌شویم که گهنبار مدیو زرم از روز خیر شروع می‌شود ولی نه در دیماه بلکه در اردیبهشت ماه بقول بندهش گل مرو سفید مختص بخورشید است <sup>۵</sup> خورشید نیز مانند سایر ایزدان و فرشتگان

۱ رجوع شود به Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann Leipzig 1910, S. 98.

۲ رجوع کنید به Erānische Alterthumskunde von Spiegel Bd 2 S. 69.

۳ رجوع کنید به مهریشت قمره ۹۵ و ۱۴۵ و به وندیداد فرگرد ۱۹ قمره ۲۸

۴ رجوع شود به آثارالباقیه چاپ پروفیسور ساخو Sachau ص ۲۲۵-۲۲۶

۵ برون رفت شادان بخرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز فردوسی  
مرو اسم جنس گیاهی است قسمی از آن موسوم است به مرماهوس که آنرا نیز مرو سفید گویند کلبه این گیاه‌ها خوش بو است مرو سفید در الهام Weisses Malwe ترجمه گردیده است رجوع کنید به بندهش ترجمه یوستی Justi ص ۳۸ و به تحفه المؤمنین و بحر الجواهر

یشت ششم که مخصوص بخورشید است چنین گوید «ما خورشید فنا ناپذیر و با شکوه و تند اسب را خوشنود میسازیم» خورشید بواسطه عظمت و نور و فایده خویش همیشه نزد کلیه اقوام هندو اروپائی و سامی مورد تعظیم و تکریم بوده است از خود گاتها در جایی که گوید آموزگار گمراه کننده ستوران و خورشید را بزشتی یاد میکند<sup>۱</sup> بخوبی برمیآید که از زمان بسیار قدیم خورشید نزد ایرانیان دارای جنبه تقدسی بوده است در هفت باره که از قطعات قدیم اوستاست کالبد اهورامزدا مثل خورشید تصوّر شده است<sup>۲</sup> در جای دیگر آمده است که خورشید چشم اهورامزداست<sup>۳</sup> چنانکه در وید سوریا sūrya (خور) چشم برخی از پروردگاران هندو مثل مترا و وارونا varuna میباشد<sup>۴</sup> در ندهش آمده است وقتی که کیومرث (نخستین بشر) از جهان در گذشت نطفه اش بکره خورشید انتقال یافته در آنجا ياك گشته محفوظ ماند یکی از وظایف خورشید تطهیر نمودن است از آنچه از وندیداد نقل کردیم که خورشید و ماه و ستارگان برخلاف میل شان ناپاکان متباند و آنچه از بندهش بما رسیده این مسئله بخوبی برمیآید و بعلاوه صراحتاً در خود خورشید یشت آمده است که از برآمدن خورشید زمین و همه آبهای دریا و رود و غیره و کله موجودات که متعلق بخرد مقدس است ياك میشود<sup>۵</sup> تمد این عقیده نیز خبری است که از هرودت مانده است مؤرخ یونانی گوید اگر درمیان ایرانیان کسی مبتلا بمرض برص (بیسى) گردد باید بیرون از شهر منزل کند و با مردم معاشرت نه نماید ایرانیان گمان میکنند که مبتلایان باین مرض جرمی نسبت بخورشید مرتکب شده اند<sup>۶</sup> گفتیم که غالباً در اوستا خورشید با صفت تیز اسب و یا دارنده اسبهای تند آمده است در این تعبیر ایرانیان با کلیه اقوام هند و اروپائی و سامی مثل اشوریهام شرکت دارند

۱ رجوع کنید به گاتها یسا ۳۲ قطعه ۱۰

۲ رجوع کنید به هفت باره یسا ۳۶ فقره ۶

۳ رجوع شود به یسا ۱ فقره ۱۱

۴

Parsisme par Vic. Henry Paris 1905 p 50.

۵ رجوع کنید به Herodote I, 138 در آنان یشت در ناد داشت فقره ۹۲ مفصلاً از

بیسى صحبت داشته ایم

کردند تا روز بعد پس از برآمدن خورشید روانه شوند هرودت در طی این خبر همراه سپاهانی که دسته دسته از پل میگذشتند در جزو باروئنه از گردونه های مقدس و اسبهای مقدس اسم برده است <sup>۱</sup> کتز یاس مینویسد که ایرانیان غالباً بخورشید سوگند یاد میکنند <sup>۲</sup> در جزو اخبار کرتیوس میخوانیم که خورشید علامت سلطنت و اقتدار ایران بوده در بالای چادر شاه صورت خورشید که از بلور ساخته شده بود میدرخشید <sup>۳</sup> در این جا متذکر میشویم که امروز هم خورشید علامت ملی ایران و نقش بیرق و سگه ما میباشد

در میان ارمنیها که سابقاً مُتَدِّینِ بَآئینِ ایران بوده اند گرچه امروز عیسوی هستند ولی بسا از آثار ستایش خورشید در میان آنان باقی مانده است در سرودهای مذهبی آنان غالباً خورشید نشانه رحمت ایزدی است کسی که در وقت جان سپردن رو بطرف مشرق نگرداند علامت بدبختی است نزد آنان در وقتی که خورشید میتابد مرده بخاك سپرده میشود در بیرون از کلیسا در وقت نیاز روی بمشرق می کنند مخصوصاً دقت دارند که بستر ناخوش و تابوت مرده را بطرف مشرق بگذارند در شب زفاف پیش از آنکه عروس و داماد پای به بسر گذارند نگاهی بطرف مشرق می افکنند <sup>۴</sup>

گذشته از خورشید بشت که آن را خیر یشت هم میگویند و ترجمه آنرا ملاحظه میکنید در خورده اوسنا يك خورشید نباش هم داریم این نیاز مختصر در صبح و ظهر و عصر خوانده میشود آنچه در آن متعلق بخورشید است از خورشید یشت استخراج گردیده سایر قطعاتش در ستایش اهورامزدا و امشاسپندان و فرشتگان است

Herodote VII, 54—55

Ktesias Persica, 15.

Curtius III, 7

Erânische Alterthumskunde von Spiegel Bd. 2. S. 69—70

۱ رجوع کنید بمقاله ناهید ص ۱۶۲ و به

۲

۳

۴

جزو اسامی خاص بوده و هست از آن جمله است این خرداذ به که در طی مقالات از او اسم بردیم از آنکه همیشه خورشید در اوستا به تند اسب تعبیر شده بی شك خواسته اند از این تعبیر سرعت سیر آنرا بیان کنند بندهش سیر آنرا بشکل دیگری بیان کرده گوید سرعت سیر خورشید سه برابر سرعت پرش تیر بزرگی است که از کان بزرگی بواسطه مرد بلند بالا و بزرگی پرتاب شده باشد سرعت سیر ماه سه برابر پرش تیر متوسطی است که از کان متوسط بواسطه مرد متوسط القامه پرتاب شده باشد آنچه تاکنون گفته ایم از مأخذ اوستائی بوده است از تاریخ ایران هم بخوبی برمیآید که خورشید در ایران قدیم مورد توجه بوده بسا در اخبار مورخین یونانی راجع بایران از گردونه خورشید و اسب خورشید اسم برده شده است

کز نفون مینویسد که در اعیاد گردونه خورشید را در ایران میگردانند<sup>۱</sup> کرتیوس Curtius از اسب خورشید نام میرد بعلاوه مینویسد که کورش بزرگ لشکریان خود را چنانکه عادت قدیم ایرانیان بوده پس از برآمدن خورشید حرکت میداد<sup>۲</sup> هرودت میگوید پس از آنکه داریوش باشش نفر دیگر از بزرگان فارس گمانای مغ (اسمردیس غاصب) را کشتند در میان خود قرار دادند که اسب هریک در روزی که معین کرده بودند در وقت برآمدن آفتاب اول شیهه زد او پادشاه ایران برگزیده شود<sup>۳</sup> هرچند که این خبر هرودت افسانه است و ارزش تاریخی ندارد چه سلطنت ایران پس از مردن کمبوجیا و بیرون آمدن تخت و تاج از غضب بداریوش که بزرگ و رئیس خانواده هخامنشی بود میرسید محتاج بقرار داد و مقدماتی نبوده فایده خبر هرودت فقط در این است که در افسانه ای راجع بایران باز از برخاستن خورشید و اسب صحبت شده است باز همین مورخ مینویسد که در وقت لشکر کشی بضد یونان ایرانیان در داردانل بلی ساخته تا از آن گذشته داخل اروپا شوند پس از اتهام پل مہمپای حرکت شدند ولی صبر

---

Xenophon Cyrapèdie VIII, 3, 9.

Curtius III, 7.

Herodote III, 81.

## خورشید یشت

خورشید جاودانی با شکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود مدسازم  
« مانند بهترین سرور » زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) « بر طبق قانون  
مقدس بهترین داور است » باید مرد پاکدین دانا آنرا بگوید ۵۵

۱ خورشید جاودانی با شکوه تیز اسب را میستایم  
در هنگامی که خور با فروغ (خوبش) بتابد<sup>۱</sup>  
در هنگامی که خور روشنائی بتابد صد (و) هزار از ایزدان مینوی برخاسته  
این و را جمع کنند این فر را بسوی نشیب فرود آورند این فر را آنان  
در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند برای افزودن بجهان راستی  
برای افزودن بهستی راستی ۵۵

۲ هنگامی که خور برآید زمین اهورا آفریده پاك شود  
آب روان پاك شود آب چشمه پاك شود آب دریا پاك شود آب ایستاده  
پاك شود آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو)  
پاك شود ۵۵ ۲

۳ اگر خور بر نیاید دیوها آنچه در روی هفت کشور است نابود سازند ایزدان  
مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه (بخویند) ۵۵

---

۱ تفسیر پهلوی در این جله شرح داده مینویسد از آن برآمدن خورشید اراده شده است  
۲ مقصود این است آنچه در ظلمت بواسطه جنود اهریمن آلوده گردیده در روز  
بواسطه اشعه خورشید پاك میشود





بارتولومه مَرَشُون را این طور معنی کرده است فراموشی آورنده این معنی نیز از قمره ۹ از فرگرد ۱۸ وندیداد که در فوق ذکر شده . برمیاید ذکر دزدان در این قمره . بمناسبت شغل آنان است در شب هنگام غیبت خورشید



خورشید جاودانی با شکوه تند اسب را ما میستائیم با هوم آمیخته بسیر  
 با برسم با ربان خرد با بندار و کفتار و کردار با زور و با کلام با یلع  
 نمکها ها تام . . . ॐ

۷

یتما هو

درود میفرستم بخورشید جاودانی با شکوه بمر اسب  
 اشم و هو . . . ॐ ۱

سورة التوبة

(فَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً لِّهِ ثُمَّ أَوْرَثَكُمْ دِينَهُ وَأَخْرَجَكُم مِّنَ الدُّنْيَا كَافَّةً ۖ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝)

۷ وَذَكِّرْهُم بِنِعْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ كَانُوا أَعْدَاءً لِّهِ ثُمَّ أَوْرَثَهُم دِينَهُ وَأَخْرَجَهُم مِّنَ الدُّنْيَا كَافَّةً ۚ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝

وَذَكِّرْهُم بِنِعْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ كَانُوا أَعْدَاءً لِّهِ ثُمَّ أَوْرَثَهُم دِينَهُ وَأَخْرَجَهُم مِّنَ الدُّنْيَا كَافَّةً ۚ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝

وَذَكِّرْهُم بِنِعْمَتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ كَانُوا أَعْدَاءً لِّهِ ثُمَّ أَوْرَثَهُم دِينَهُ وَأَخْرَجَهُم مِّنَ الدُّنْيَا كَافَّةً ۚ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝

تعظیم است<sup>۱</sup> غالباً ماه تشکیل دهنده تخمه و ژاد ستوران نامیده شده است<sup>۲</sup> در هیچ جای اوستا مناسبتی از برای این تعبیر دیده نمیشود فقط بتوسط کتاب بندهش وجه مناسبی بدست میآید در مقاله خورشید گفتیم که کره خورشید ياك كننده و نكهبان نطفه نخستین بشر (کیومرث) میباشد بقول بندهش کره ماه حافظ نطفه ستوران و جانوران است در کتاب مذکور آمده است نخستین آفریده اهورامزدا ورز او (کاونر) بوده اهریمن دیو آرز و رنج و کرسنگی و ناخوشی را برای آزار و گزند آن گاشت ورز او از آسیب دیو لاغر و ناتوان گردیده تا آنکه جان سپرد در هنگام مردن از هریک از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم گیاه درمان بخش بوجود آمد آنچه از نطفه آن ياك و توانا بود بکره ماه انتقال یافت در آنجا بواسطه نور سیاره تصفیه گردید و از آن يك جفت جاندار نر و ماده پدید گشت و از آنها ۲۸۲ جانوران دیگر تولد یافت در هنگامی که ورز او جان میسپرد روان آن (گوشورون) از کالبدش بدر آمده در مقابل آن ایستاد چنان خروش برکشید که کوئی هزار مرد باهم فریاد برآورده باشند آواز برداشت ای هر مزد کشور مخلوقات را بکه سپردی اعمال زشت زمین را و بران نمود گیاه و رستی بی آب ماند کجاست آن مردی که تو وعده آفریدن نمودی کسی که آئین رستگاری و نجات آورد هر مزد در پاسخ گفت ای گوشورون رنج تو از اهریمن است اگر آن مردی که از من پیمان رفت امروز وجود داشتی هر آینه اهریمن چنین گستاخ نکستی آنگاه گوشورون بکره ستارگان بشتافت گله از سر بگرفت پس از آن بکره ماه در آمد بار خروش شکوه برآورد پس از آن بفلک خورشید شتافت در آنجا هر مزد فروهر زرتشت بدو نمود و گفت این است آن کسی که خواهم آفرید و آئین نجات خواهد آورد آنگاه گوشورون خوشنود گشته پذیرفت که وسیله تغذیه مخلوقات گردد<sup>۳</sup> بقول ابو ریحان بیرونی ایرانیان عهد او

۱ رجوع کنید به تیریش (یشت ۸) فقره ۱ و مهریش فقره ۱۴۵ و بقرائی که در مقاله خورشید نشان دادیم

۲ رجوع کنید به یسا ۱ فقره ۱۱ و یسا ۱۶ فقره ۴ و وندیداد فرگرد ۱ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۹ و سپروژه کوچک و بزرگ فقره ۱۲

۳ رجوع کنید به Ormazd et Ahriman par Darmesteter و Bundehesh IV p. 144-145.

## ماه

از جمله کلمات فارسی که در مدت چندین هزار سال تغییر نیافته لغت ماه میباشد چه در اوستا و کتیبه هخامنشیان نیز ماه آمده است و در سانسکریت ماس گویند دائره اطلاعات ما در خصوص آن بسیار تنگ است یشت هفتم که مختص به ماه است بسیار کوتاه و مطالبی از آن بدست نمیآید ولی بطور اجمال میدانیم که ماه هم مانند خورشید ستوده و مورد تعظیم و تکریم بوده چه در شب تار در مقابل دیو ظلمت که جهان را در برده تیره پیچیده دیدگان بشر را از دیدار محروم میدارد ماه یگانه مشعل ایزدی است که برده ظلمت دریده سرّ عفریت سیاه را فاش میکند ماه در اوستا چنانکه در فارسی بمعنی سیّاره معروف و ماهتاب است و هم اسم مدّت سی روزی است که قمر در پا نزده روز از آن در افزایش و پا نزده روز دیگر در کاهش است <sup>۱</sup> زرتشت پیغمبر ایران دلدادۀ 'حسن صنعت ایزدی از اهورامزدا مبرسید کیست که بخورشید و ستارگان راه سیر بنمود از کیست که ماه گهی پر است و گهی تهی <sup>۲</sup>

در مقاله خورشید گفتم که ماه و خورشید و ستارگان غالباً در اوستا باهم ذکر شده است هم چنین غالباً مهر و اشتر (تیر) و انیران (روشنائی بی پایان) با آنها یکجا آمده است <sup>۳</sup> در فروردین یشت گوید ما درود میفرستیم به فروهر های پاکان که بستارگان و بهاء و بخورشید و با نیران راههای مقدس بنمودند چه پیش از این مدّت زمانی بواسطه ضدّیت دیوها غیر متحرک بود <sup>۴</sup> در مهر یشت آمده است ما میستائیم مهر را که گاهی پیکر خود را مانند ماه میدرخشاند <sup>۵</sup> گذشته از این فقرات بسا در اوستا بر میخوریم که بخصوصه ماه مورد

۱ رجوع کنید به ماه یشت فقره ۲

۲ رجوع کنید به گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۳

۳ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱

۴ رجوع کنید به فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۵۷

۵ رجوع کنید به مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۱۴۲

گفتیم که در اوستا ماه نیز بشهور دوازده گانه سال اطلاق میشود و از برای آن مثال بسیار داریم<sup>۱</sup> در فرگرد اول وندیداد درجائی که ممالك ایران زمین شمرده میشود در فقره سوم چنین آمده است اهورامزدا گوید نخستین مملکتی که من بیافریدیم ایران و یخ میباشد اهریمن در آنجا مار و زمستان سخت بدید آورد در آنجا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان این ماه عا برای آب و زمین و گیاه بسیار سرد است<sup>۲</sup> در خود اوستا اسامی تمام ماه های مذهبی بها فرسیده است فقط اسم هفت ماه در اوستا مندرج است بخصوصه اسم پنج ماه که اردیبهشت و تیر و شهریور و مهر و دین باشد در آفرینگان کهنبار بمناسبت شش عید مذهبی سال مذکور است و دوتای دیگر در جاهای دیگر اوستاست اسامی ما بقی بتوسط کتب پهلوی و کتب ابو ریخان یرونی و غیره بهار رسیده است متأسفانه از اسامی ماهها فرس نیز در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون بیش از نه ماه موجود نیست

۱ رجوع کنید به بسا ۱ فقره ۸ و ۱۷ و آفرینگان کهسار فقره ۱  
 ۲ رجوع کنید صفحه ۵۹ پیاد داشت شماره ۳ آریاویج

چنین میپنداشته اند که گردونه ماه بواسطه گاوِی از نور که آنرا دو شاخ زرین و ده پای سیمین است کشیده میشود این گردونه در شب شانزدهم دیماه یکساعت ظاهر میشود کسی که آنرا مشاهده نموده حاجتی بخواهد کامروا میشود<sup>۱</sup>. مناسبت آنکه ماه حافظ جنس سنوران است بسا در اوستا مَرّی گیاه و رُستی نیز خوانده شده است<sup>۲</sup>. روز دوازدهم ماه موسوم است به ماه روز بقول بندهش گیاه روگس بهاء تعلق دارد<sup>۳</sup> اردای ویراف در سر آسمان در دومین گام بکره ماه بمقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیک آرام دارد رسبد و در آنجا گروهی از مقدّسین را مشاهده نمود<sup>۴</sup>. هلال ماه بخصوصه یکی از علائم ایران قدیم بوده است در روی دشمن مسکوکات پادشاهان ساسانی دیده میشود ترکهای عثمانی این علامت را که الحال نقش بیرو آنان است از ایرانیان گرفته اند<sup>۵</sup>. نقول حمزه اصفهانی بالای نخ بهرام بن بهرام هلال زرین نصب بوده است<sup>۶</sup>. یاقوت حموی از مسعر بن المهلهل نقل میکند که در بالای گنبد آدر گنبد آتشکده معروف شیر هلال سیمین، رافراشته بوده است<sup>۷</sup>. گذشته از آنکه دشت هفتم مخصوص بهاء است در خورده اوستا یک ماه نباش هم داریم که در مدت سی روز ماه سه بار خوانده میشود در ماه نو و در وسط ماه وقتی که ماه پیر است و در آخر ماه وقتی که دوباره ماه تیغه میشود نباش عدله نیز سمار کوتاه است قسمتی از آن از ماه دشت و قسمت دیگر که در طلب حاجات است از گشتاسب یش استخراج شده است

۱ رجوع شود به آثار الباقیه ص ۲۲۶

۲ رجوع کنند به ماه دشت فمره ۴

۳ روگس در الهاک به rother lack ترجمه شده است نقول یوسنی آنرا نیر الک کوید در فارسی رنگ لاک را الک کوید و آن صمغ بیاض شده ترساق گیاه او در شاخ و گلش زرد

۴ رجوع کنید به اردای ویرافنامه فصل ۸

Jeremias Allgemeine Religions Geschichte, München 1918 S. 124

۵ کتاب تاریخ سنی ملوک الارس والانباء جاب برلن ص ۳۵

۶ رجوع شود به معجم البلدان در گاتها در آغاز صفحه ۲۴ سهو نموده از مسعر بن المهلهل کسی که خود شخصی آدر گنبد آتشکده معروف شیر را دیده و یاقوت حموی از او نقل کرده است اسمی بریدیم مسعر بن المهلهل در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان میزیسته و سفرنامه داشته که بدیخته از دست رفته است





• ၉၁၁၆ • ၁၆၁၆၁၁

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

- آگاهی یافتیم امشاسپندان برخاسته آن فر را جمع میکنند امشاسپندان  
برخاسته آن فر را در روی زمین اهورا آفریده بخش میکنند ۱
- ۴ و در هنگامی که ماه روشنائی بتابد همیشه در بهار گیاه سبز از زمین بروید  
اندر ماه پر ماه ویشیت ۲  
اندر ماه پاك (اشو) و سرور پاکی را ما میستائیم  
پر ماه پاك و سرور پاکی را ما میستائیم  
ویشیت پاك و سرور پاکی را ما میستائیم ۳
- ۵ من میستایم ماه حامل نژاد ستوران را ۳ رابومند فرهمند  
آبرومند تابنده ارجمند دولتمند مالدار چست و چالاک سودمند  
سبزی رویاننده آباد کننده ینغ درمان دهنده را ۴
- ۶ برای فروغ و فرش سن او را با نماز بلند و با زور میستایم ماه حامل  
نژاد ستوران را ماه پاك (اشو) حامل نژاد ستوران (و) سرور پاکی را  
ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و  
کردار با زور و با کلام بلیغ  
ینگه ها تام . . . . . ۵
- ۷ بتا اهو . . . . .  
درودمیفرستیم بهاء حامل نژاد ستوران بگوش یگانه آفریده بچار بایان گوناگون  
اشم و هو . . . . . ۴

۱ در فقره ۱ خورشید یشت بر چنین آمده است که ایزدان مینوی فر (فروغ و روشنائی) خورشید را برگرفته در روی زمین بخش میکنند

۲ اندرماه پر ماه ویشیت در متی ۱۰:۱۰-۱۱:۱۰ (آتر مانگه) ۱۱:۱۰-۱۲:۱۰ (پرنو مانگه) ۱۲:۱۰-۱۳:۱۰ (ویشیت) عبارت است از سه ترکیب ماه اولی در پهلوی اندرماه و دومی پر ماه شد سومی بهمان شکل اوستائی خود محفوظ مانده است اندرماه وقتی است که هنوز ماه تیغه است دومی وقتی است که دایره آن پر باشد در سر سومی اختلاف است شاید آن وقتی باشد که ماه رو بکاهش است بندهش بزرگ مینویسد اندرماه عبارت است از اول ماه تا پنجم پر ماه از دهم تا یازدهم ویشیت از ۲۰ تا ۲۵ این لغات در یسنا ۱ فقره ۸ و یسنا ۲ فقره ۸ نیز آمده از آنها فرشتگان اراده شده است که موکل سه اوقات ماه میباشند ۳ ینغ در این جا بمعنی خدا نیست بلکه بمعنی اصلی خود که بخت و بهره باشد استعمال شده است بنا بر این بمعنی بخشنده است رجوع کنید بصفحه ۴۱-۴۲

۴ رجوع کنید بهرمزد یشت فقره ۳۳



کلیه مستشرقین و دانشمندان اروپا تشر را همان سیریوس نوشته اند  
 ابداً مناسبی ندارد که آنرا بعطارد یا مرکور *Mercur* ترجمه نموده تیر را با تشر  
 یکی بدانیم<sup>۱</sup> از آنکه آیا تیر، یعنی عطارد و تشر، یعنی شعری از یک ریشه و  
 بنیان است و یا از دو اصل متفاوت درست معلوم نیست و مباحثه در آن نتیجه  
 'مسکتی نخواهد داد' همینقدر میتوان گفت که تیر غیر از تشر است هرچند که  
 تشر اوستائی در فارسی تبر هم گفته میشود یشت هشتم اوستا معمولاً به تیر یشت  
 مرسوم است و چهارمین ماه سال و روز سیزدهم هر ماه که باسم فرشته تشر است  
 تبر ماه و تبر روز گفته میشود بخصوصه در فصل پنجم بندهنش آنچه راجع به تیر و  
 تشر آمده است قابل توجه میباشد در فصل مذکور سبعة سیارد با سبعة ثابته در  
 جنگ و ستیز است تبر (عطارد) بضد تشر و بهرام (مریخ) بضد هفتورنگ  
 و غیره ذکر شده است

تبری که، یعنی سهم است بی شک از تیغری *Tigri* میباشد که  
 در اوستا استعمال شده است و تبتگر *Tigra* صفت است، یعنی سر نیز  
 در خطوط میخی فرس در کتیبه بدستون تیگر خود *Tigra-Xanda*، یعنی  
 خود سر نیز میباشد بنابر این ابداً ارتباطی با ستاره تشر ندارد

تشر در فرهنگها، یعنی فرشته باران صبط است و بسا آن را، میکائیل  
 ترجمه کرده اند لابد، مناسب آنکه تشر فرشته باران و از این رو فرشته اوراق  
 است او را، بمنزله میکائیل فرشته رزق دین یهود و اسلام پنداشته اند چنانکه  
 سروش مزدیسنا باجبرائیل یکی تصور شده است

در طی مقالات یدش گفتیم که خورشید و ماه و تشر غالباً در اوستا  
 باهم ذکر شده است یستمهایی که مخصوص بآنهاست نیز بهاوی همدیگر جای  
 داده شده است

در گاتها اسمی از تشر نیست در سایر قسمتهای اوستا غالباً بآن برمیخوریم  
 همیشه در ردیف سایر فرشتگان و ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و

۱ هوک تشر را همان ساره عطارد *Mercury* دانسته است (Essays p. 200)

## تشت

هرچند که دو یشت پیشین خورشید و ماه کوناه و دائره اطلاعات ما در خصوص آنها تنگ و محتاج بمدد خارجی بوده ایم برخلاف تشت یشت مفصل و از این رو خود سرچشمه بسیار کافی است و بخونی میتوانیم از روی مندرجات آن معرفتی بستاره تشت یا فرشته باران هم‌رسانیم مگر آنکه این یشت بسیار قدیم و با تعبیرات دقیق و شاعرانه بیان شده است برای فهم مندرجات آن از شرح و توضیحاتی ناگزیریم

تشت در اوستا تیشتریه *tištryein* آمده است و در پهلوی تیشتر و در فارسی تشت گوئیم تیشترینی *tištryein* اسم جمعی از ستارگان است که در نزدیک تشت میباشد و او را یاری و همراهی میکند در فقره ۱۲ همین یشت از آنها اسم برده شده است

آنطوری که تشت در اوستا تعریف شده ابدآشکی نمیناند که این ستاره شعری یهانی باشد بقول زخشری در مقدمه الادب ستاره که بنی خزاعه او را پرستیدند ابوریحان بیرونی شعری یهانی را بگذرنده تفسیر کرده است و گوید آن ستاره ایست بردهان کلب الجبار<sup>۱</sup> ستاره مذکور در زبانهای اروپائی به سیریوس *Sirius* معروف است (Canicula) بنا بآنچه پلوتارک مینویسد از زمان بسیار قدیم هم میدانستند که تشت ستاره شعری یهانی است چه مورخ مذکور صراحتاً از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان اشاره کرده گوید «هرمزد سیریوس را نگهبان و یاسبان سایر ستارگان قرار داد» و این بکلی مطابق است با آنچه در خصوص تشت در اوستا ذکر شده است در فقره ۴۴ از تشت یشت آمده است «ما ستاره تشت در خشان و با شکوه را تعظیم میکنیم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همه ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان»

۱ ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم کلب الجبار از صور کواکب

باهم در زد و خورد هستند همینطوریکه در روی زمین همیشه خوب خصم بد است و با آن در نبرد و جنگ دائمی است در آسمانها نیز ستارگان نیک با اختران نحس در جدال میباشند سپهسالاری لشکریان ستارگان مشرق به تشر سپرده شده است ستویس امیرالغرب سپاه مغرب است فرماندهی کُل قوای ستارگان نیک شمال با هفتورنگ است و فند هم برای سرکردی افواج کواکب جنوب معین گردیده است

اینک چند کلمه در خصوص نگهبانان مغرب و شمال و جنوب گفته میرویم  
بسر تشر ستویس پهلوی است کلمه اوستائی آن ستوئس *ستوئس* (satavaēsa) میباشد معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است چنانکه خواهیم دید ستویس در عمل با زندگی یار و همراه تشر میباشد و در چندین جای تیر یشت از او اسم برده شده است در فروردین یشت هم که در فقرات ۴۳ و ۴۴ از او ذکر شده مناسباتش با آب منظور است

متأسفانه نمیتوانیم بطور یقین بگوئیم که از ستویس کدام يك از ستارگان اراده شده است لابد نظر بعلائم و قرآن باید با حدس و احتمالات بسازیم دانشمند الهانی دیگر احتمال میدهد که ستویس یکی از ستارگان برج نسر الواقع باشد<sup>۱</sup> دارمستتر به<sup>۲</sup> ثر یا حدس زده است<sup>۳</sup> گلف بارتولومه به دبران رفته است<sup>۴</sup>

در تعیین ستاره سومی که هفتورنگ باشد اشکالی نداریم چه این کلمه برخلاف ستاره ستویس هنوز در زبان ما باقی است و از آن بنات النعش با خرس بزرگ

۱ Weber آت را بصدمزل دارنده ترجمه کرده است رجوع کنید به Weber: Überalt-Iranische Sternnamen, Gesamtsitzung von 12 January 1888. Ist diese Voraussetzung richtig, so musste der Satavaisa die Wega im Sternbilde der Lyra sein. Ok S. 313

Peut-être Satavaēsa est-il identique aux Pléiades. Z. A. vol II p. 417 ۲

Vielleicht ist der Aldebrau gemeint, in dessen Nähe sich die Plejaden befinden ۳  
Altir. Wort,

دبران را زنجیری به کو کرد ترجمه کرده است؟ گر نور چو عقرب نشدنی ناقص و بی چشم برقبضه شمشیر نشاندی دبران را

فرآریائی و غیره میآید<sup>۱</sup> در هر جا که ذکر شده فرشته باران از آن اراده گردیده است<sup>۲</sup> حتی در تفسیر فارسی خورشید نیایش تشر بمنزل باران تعبیر شده است دو صفتی که همیشه از برای تشر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند میباشد مینو خرد آنرا اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند میخواند<sup>۳</sup> هیچ شکی نیست که ستارگان از زمان بسیار قدیم مورد توجه ایرانیان بود بخصوصه که در هوای خوش ایران فروغ آنها بخوبی نمودار و زینت شب سراپردگیان عالم بالاست گذشته از این در شبهای تاریک ستارگان در بیابانها راهنمای کاروان و رهروان است در همسایگی ایران در خاک بابل و اشور باندازه ستارگان توجه مردمان آن سرزمین را بخود کشیده که سر ساکنین را در مقابل فروغ خود فرود آورده پروردگاران و خداوندان واجب التعظیم گردیدند از پر تو ستاره پرستان آن سامان علم نجوم بوجود آمده و تا امروز شرف این علم قوم سومر راست همان قومی که بعد ها بابلیها بجای آن بستایش اختران پرداختند

در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده است نخستین تشر که  
اسمی  
ستارگان  
در اوستا  
موضوع این مقاله است دوم ستویس سوم هفتورنگ چهارم و نند  
هر چهار از نوابت میباشد احتمال دارد که در فقره ۱۲  
تشر یشت اسم ستاره پروین که ذکرش بجای خود بیاید نیز محفوظ باشد از آنکه  
فقط صراحةً از این چهار اسم برده شده بمناسبت جهات اربعه مشرق و  
مغرب و شمال و جنوب آسمان است فرماندهی و پادشاهی هر يك از جهات  
چهارگانه با یکی از این ستارگان است ما بقی ستارگان فرمانبردار و زیر دست  
آنان هستند در فصل دوم از بندهش آمده است تیشتر خوراسان سپاهیت  
ستویس خوروران سپاهیت و نند نیمروچ سپاهیت هفتو کرینك ایاختر سپاهیت  
از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز

۱ رجوع کنید به یسنا ۱ فقره ۱۱ و یسنا ۱۶ فقره ۴ و یسنا ۲۷ فقره ۲ و اشتات یشت  
(یشت ۱۸) فقره ۵ و ۷ و وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۳۷

۲ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۶۲ فقره ۴۱ و ۴۲ و فصل ۷ بندهش

۳ رجوع کنید به مینو خرد فصل ۴۹ فقره ۵ و ۶



مختص باوست در یشت مذکور از وزند بضد حشرات موزی استغائه میشود در فصل ۴۹ هینو خرد آمده است که ونند برای محافظت دروازه و گذر آلبرز گاشته شده است آنجائی که در گرداگرد آن محل خورشید و ماه و ستارگان است در حرکت میباشد پریها و دیوها را نمیگذارد که خط سیر کواکب را باز دارند ار این سه ستاره اخیر نسبتاً در اوستا کمتر اسم برده شده است<sup>۱</sup>

در دوسپروز فقره ۱۳ از تشر و ستویس و ونند وهفتورنگ یاد شده بآنها حامل نطفه آب و نطفه زمین و نطفه گیاه اسم داده شده است

بزرگترین و مهم ترین در میان این ستارگان همان تشر است که اینک بشرح یشت آن میدردازیم وظایف عمده تشر در یشت هشتم مفصلاً مندرج است ولی پیش از مطالعه آن دانستن مطالبی که در بندهش در فصل هفتم راجع به تشر آمده است و بعد فهم یشت مذکور است بسیار مفید میباشد

ستاره تشر در  
نر یشت

بندهش گوید «در آغاز وقتی که خرد خبیث بضد خرد مقدس شروع بستیزه نمود تشر نیز بیاری خرد مقدس برخاست تا وظیفه خود را دربارندگی بجای آورد از نیروی باد آب بسوی بالا انتقال یافت تشر برهنهائی ایزد بورچ (برز)<sup>۲</sup> و فروهر نیکان بایاری وهومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب بنمود گرفت نخست بصورت مردی دوم بشکل اسبی سوم بقالب گاونری (ورزاو) در آمد در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر يك از ترکیب سه گانه خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید بیارید هر قطره ای از این باران بدرشتی پیاله ای بود از اثر آن باندازه يك قدمرد آب در روی زمین بالا آمد جانوران موزی هلاك و در سوراخهای زمین عرق شد و آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آنها را باقصی حدود زمین راند از آن در بای فراخکرت (اقیانوس) بوجود آمد لاشه جانوران موزی در روی زمین بهاند از آنها زهر و

۱ رجوع شود به رشن یشت (یشت ۱۲) فقره ۲۶ و بخورشید نیایش فقره ۸

۲ بقول دارمستر ایزد برج اسم دیگر ایام نیات میباشد (Dar. Z A, vol. 2 p. 432.)

که در هفت یشت کوچک از آن صحبت داشته ایم

Ursa Major اراده میشود تا پدین هفت فلک سبر کند هفت اختر

همچنین هفت بدیدار بود هفتورنگ فرخی

هفتورنگ در اوستا هَپتو ایرنگَ هَپتورنگَ آمده است و معنی آن دارنده هفت علامت و نشانه میباشد جزء دومی این کلمه بمعنی رنگ است که در سانسکریت رنگَ ranga باشد در لغت ساری عامیانه جزء دوم این اسم را اورنگ پنداشته آن را بهفت تخت معنی کرده اند بقول زنجیری در مقدمه الادب این ستاره را نیز در فارسی هفت برادر گویند بخصوصه وظیفه هفتورنگ بسیار دشوار است چه سیه سالاری شمال با اوست همانطرفی که در آئین مزدیسنا شوم شمرده شده دوزخ در طرف شمال واقع است مسکن دیوها و بریها و جادوان است تمام بلایا و مصائب از شمال متوجه ایران میگردد عجله بهمین قدر اکتفاء کرده تا بعد موقعی بدست آورده از نحوست شمال صحبت بداریم ولی در اینجا حس وطن پرستی مانع است که نگفته بگذریم و از بیداد روس همسایه شمال که کلبه ذلت و بدبختی وطن مقدس ما را اوست صرف نظر کنیم بشود که اختران شمال بدل روسها تابیده آنان را از اجرای اندیشه سیاه و انعدام قوم قدیم ایران که بتمدن نوع بشر در بارنه خدمات شایان نموده است باز بداریم.

در فروردین بشت آمده است ما میستائیم فروهرهای توانای پاکان را که نه  
ونود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنها به نگهبانی ستاره هفتورنگ  
گماشته شده است در فصل ۴۹ مینوخرد گوید هفتورنگ بهرامی ۹۹۰۹۹۹  
از فروهرهای پاکان و نیکان موظف است که در و گذر جهنم را محافظت کند و  
۹۹۰۹۹۹ دیوها و پریها و جادوان را که بضد کواکب نابته و افلاک ایزدی  
هستند باز دارد و نگذارد که از ستیزه و خصومت آنها زیان و آسیبی وارد آید  
ستاره چهارمی و نند در اوستا و نند و اوستا آمده است از این ستاره نیز  
نمی‌توانیم بطور حتم بگوئیم که کدام مقصود است بارتولومه احتمال میدهد که  
یکی از ستارگان نسرالواقع باشد (Wega) بشت بیست و یکم که مختصرین بشت است

شده است از تشکیل دریاها سخنی نیست دگر آنکه در بندهش ستیزه تشر و ابوش فقط در آغاز آفرینش مفهوم میشود اما در تشر یشت این جنگ دائمی است همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل فرشته رزق کوشاست اینک بینیم که چرا تشر اینهمه در نزد ایرانیان ستوده و معظم است در خود تشر یشت فقره ۵۲ اهورامزدا بزرگداشت میگوید که من تشر را مثل خود شایسته حمد و ثنا آفریدم دلیلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است برای آنکه تشر فرشته باران است از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند بشمار است ناگزیر فرشته باران بایستی عزیز و محترم باشد

پس از دانستن این مقدمات باید دید که مناسبت میان تشر  
 یا شرعی یهانی و باران چیست که این ستاره را نیز فرشته  
 باران دانسته اند بخصوصه دانستن این وجه مناسبت لازم است  
 چه مندرجات تشر یشت در اول نظر بسیار شگفت آمیز میباشد اما پس از  
 اندک تفکری در آن خواهیم دید که کلیه مضامینش مطابق با واقع و بسیار  
 طبیعی است مگر آنکه عوارضات ساده و طبیعی را که خود همیشه در طی زندگانی  
 ناظر آنها هستیم با یک زبان مذهبی و تعبیرات شاعرانه بیان کرده اند نخست باید  
 دانست که تشر یا شرعی همیشه در افق دیده نمیشود تابستان و بخصوصه امرداد و  
 شهریور ماه اوقات جلوه و کار تشر است

در تیر ماه همان ماهی که باسم تشر است این ستاره طلوع  
 میکند در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده میشود بخصوصه در ماه  
 بعدش بیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق میدرخشد  
 در محبوحه تابستان در فصلی که دل خاک از تشنگی چاک چاک گیاهها سوخته و  
 درختان پژمرده ستور و مردم چمن به بخشایش از دی و باران رحمت دوخته  
 تشر مانند پیک خدائی سر از گریبان افق بدر کرده مرده رحمت میرساند در  
 فقره پنجم تشر یشت گوید چارپایان خرد و زرگ و مردم مشتاق دیدار تشر

عفونت خاك را فرا گرفت براي آنكه زمين از زهرشته و پاك شود دومين بار تشتربشكل اسب سفیدی با سُمهای بلند بسوی دریا شتافت رقیب او دیو خشکی اپوش بصورت اسب سیاهی با سُمهای گرد از پی خصوصت بسوی وی دوید از يك فرسخ دور تشترا را به بیم و هراس انداخت تشترا برای پیروزی و رستگاری از اهورامزدا یاری طلب نمود خداوند بدو قوت بخشید چنین آمده است که تشترا فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود بخود گرفت آنگاه دیو اپوش هراسیده یگفرسخ دور بگریخت از این جهت است که میگویند قوت يك تیر باتشترا بوده چه يك فرسنگ مسافت پرش يك تیر میباشد پس از آن تشترا دیو اپوش را بمسافت يك هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید قطرات بزرگ و کوچک هر يك بدرشتی كله گاو و كله انسان بدرشتی يك مشت و يك دست فرو بارید در مدت این بارندگی دیوهای سپینچکر (spīnčakr) <sup>۱</sup> و دیو اپوش بضد تشترا کوشیدند آتش وازیشه (vāzīšta) از گرز تشترا شراره کشیده سپینچکر را هلاک نمود از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده میشود آنگاه تشترا در مدت ده شبانه روز باران فروریخت چرك و زهري که از جانوران مودی در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید از این رو است که آب شور پدید آمد پس از انقضای مدت سه روز دگر باره باد برخاست آبها را بانتهای حدود کره زمین براند از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت» بندهش در فصل یازدهم گوید «زمین پیش از بارندگی تشترا يك قطعه بود دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را بهفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»

در خود اوستا فقط از زد و خورد فرشته باران با دیو خشکی صحبت

۱ از دیو سپینچکر رقب تشترا در خود تشترا یشت اسمی برده نشده است ولی در فرگرد ۱۹ و نندباد قمره ۴۰ از سپینچکر سسچسچس و Spenjaghra و آتش وازیشه که او را هلاک نمود ذکر شده است

دور نماید بانگ شادمانی برآورده گوید ای اهورامزدا خوشا بمن خوشا بدین  
 مزدا خوشا بآبها و گیاهها خوشا بممالک روی زمین آنگاه تشر باقیانوس  
 درآید دریا را بجوش و خروش درآورد از سینه دریا امواج برخیزد طغیان و  
 تلاطم بدید آید در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی برپا شود فرشته ستویس  
 نیزبیری آید از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر بجنبش درآید باد جنوب  
 وزیدن گیرد ابر و مه را از پیش براند باران و تگرگ را بدشتها و منزلگاهان و  
 هفت کشور رهنمون گردد آنگاه فرشته آب ایام نیات بهمراهی ایزد باد و  
 فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهان خاکی بممالک تقسیم نمایند  
 ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط اصاف نباشد که تو فرمان نبری  
 بقول مینو خرد (۶۲، ۴۲) انواع و اقسام تخمها بواسطه تشر با باران  
 فرو میریزد مدت جنگ تشر و اپوش سه شبانه روز قرار داده شده است  
 این مدت همان است که پیش از بارندگی انقلاب در هوا و گرفتگی و تیرگی  
 در فضای آسمان دیده میشود گهی برق میدرخشد و گهی رعد میغرود  
 تا آنکه بقول بندهش گرز آتین بر فرق خصم فرود آمده فرشته باران  
 پیروزمند گردد

گذشته از دیو اپوش دسته ای از پریها با تشر در زد و خورد اند در فقره  
 هشتم میگوید که آنها بشکل ستارگان دنباله دار در میان زمین و آسمان  
 پراکنده خصومت میورزند تا آنکه شکست یافته فرشته باران بدون معارضه  
 فرما نفرما میشود

بخصوصه این ستارگان دنباله دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبانماه  
 (۱۰ اوت - ۱۱ نوامبر) بسیار دیده میشود<sup>۱</sup> پس از انقضای مدت سی روز  
 که اوقات جلوه تشر است بسه شکل و خاتمه یافتن جنگ و زد و خورد تقریباً

۱ مقصود از ستاره دنباله دار ذوزنب و شهاب میباشد بقول زنجیری در مقدمه الادب  
 ستاره دیو انداز و بقول بندهش موش پر (étoile filante) بخصوصه در فصل مذکور در فوق  
 اوقات این گونه سوانح سماوی (météorite, aërolithe) میباشد

هستند کی دگر باره ستاره باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود کی دگر باره چشمه های آب بستبری شانه اسبی جاری خواهد شد « از آنکه تشر در موقع معین از سال دیده میشود از فقره فوق و فقره یازده بخوبی برآید در جائی که تشر باهورامزدا میگوید «اگر مردم مرا چنانکه سایر ایردان را میستایند نام برده تعظیم و تکریم بجای آورند هر آینه من در موقع معین سال در مدت یک شب یا دو شب یا پنجاء شب بدر آمده خود را بپاکان و نیکان خواهم نمود» راست است فوراً پس از مشاهده شدن تشر باران نمیبارد ندره در ماه امرداد و شهریور در ایران باران دیده میشود اوستا هم میان جلوه اولین تشر و ریزش باران مدت زمانی فاصله قرار میدهد همانطوری که از بندهش نقل شده است تشریشت نیز گوید در ده شب اولی تشر بصورت بسر جوان پانزده ساله باچشم درخشان و بالای رسا در فروغ پرواز میکند در ده شب دیگر بشکل و رزاورین شاخ جلوه مینماید در ده شب آخرین ترکیب اسب سفید زیبائی گرفته با گوشهای زرین و لگام زرنشان بسوی اقیانوس و اوروکش و اوروکش و اوروکش که در پهلوی فراخکرت گویند شتافته تا از آنجا آب برگیرد دیو خشکی ایئوش سید سید بشکل اسب مهیب سیاه با گوش و یال و دم کل (بی مو) در مقابل او آید از آنکه رقیب تشر دیو خشکی مهیب و سیاه و کل تعبیر شده است با حال تابستان ایران که زمین از تشنگی سوخته و تیره و از زیت گیاه محروم مانده کل شده مناسبت نام دارد در نزدیک اقیانوس فرشته باران تشر و دیو خشکی ایوش بهم درافتند در مدت سه شبانه روز جنگ آنان طول کشد تشر شکست یافته بمسافت یک هائر و هائر hāthra یا هزار گام از فراخکرت رانده شود فرشته باران خروش ماتم برآورده بدرگاه اهورامزدا بنالد و ای بر من افسوس بدین مزدا دریغ بآبها و گیاهها اگر مردم از بی شکرانه نعمت مرا میستودند و خیرات میکردند هر آینه من قوت گرفته بدیو خشکی غالب میشدم آنگاه اهورامزدا به بندگان رحم آورد بفرشته باران دلداری دهد و بد و زور و توانائی بخشد پس از آن تشر بضد ایوش بشتابد و جنگ از سرگیرد چندان بکوشد تا برقیب چیر گشته او را هزار گام از فراخکرت

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه راجع بجهن تیرگان که در تیر روز در تیر ماه اتفاق میافتد چنین مینویسد «پس از آنکه افراسیاب بمنوچهر غلبه نموده او را در طبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که از ایران باید بتوران برگزار گردد بواسطه پرش و خط سیر تیری معین شود در این هنگام فرشته اسفندار مذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمائی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاوردند آرش برهنه شده بدن خویش بمحضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید پس از آن دست پچله بکان برد بقوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود خداوند به باد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان<sup>۱</sup> باقصی<sup>۱</sup> نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند گویند از آنجائی که تیر بر تاپ شد و تا بآنجائی که فرو نشست شست هزار فرسخ فاصله است بنابراین جشن تیرگان بمناسبت صلح ایران و توران میباشد<sup>۲</sup>

طبری نیز این داستان را ضبط کرده است عین عبارت بلعمی که از او نقل میکنند چنین است «و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بود که از وی تیر انداز تر نبود و بر تلی شد در آن حدود از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت بر لب جیحون بزمین آمد»<sup>۳</sup> روضة الصفاء در صلح میان منوچهر و افراسیاب از زبان افراسیاب چنین مینویسد «مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آن تیر فرود آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قلّه جبل دماوند رفته تیری بجانب

۱ رویان اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان رجوع کنید به معجم البلدان  
Eranfähr von Marquart S. 136.

و<sup>۴</sup>  
۲ آثار الباقیه چاپ زاخو م ۲۲۰  
۳ بلعمی چاپ کانپور ۱۹۱۶ میلادی م ۱۱۰

میرسیم بهاء باران ایران یا بهاهی که. مناسبت با زندگی آبانماه نامیده شده است از روز نهم همین ماه تا هشتم آذر ماه (ماه نوامبر) تشر فاتح در تمام شبهای ماه مذکور در آسمان دیده میشود يك رقیب دیگر تشر که در فقره ۵۱ از آن اسم برده شده است دُژیائیر یا دُژیائیر (Dužyairya) میباشد یعنی بدسالی یا قحطسالی داریوش هم در یکی از کتیبه های برسپولیس (نخت جمشید) از همین دیو در بیم و هراس افتاده گوید «اورمزد این مملکت پارس را از لشکر دشمن و بدسالی (دُشی ایارا duši iara) و دروغ نگهدارد نکند که این مملکت دچار لشکر دشمن و بدسالی (قحطی) و دروغ گردد»<sup>۱</sup>

در فقره ۶ و ۳۷ آمده است که تشر چُست و چالاک بسوی دریای فراخکرت بشتابد همانطوری که تیر در هوا از کمان بهترین تیر انداز آریائی ارخش دُرخش Erexa از کوه ائیریوخشوت دُرخش دُرخش (Airyō.Xšutha) بطرف کوه خوانونت x<sup>v</sup>anvant پرتاب گردید ارخش همان است که در مجمل التواریخ ارش شیوا تیر ضبط است بهرام چوین رقیب خسرو برویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد داستان تیر اندازی آرش در جنگ منوچهر و افراسیاب برای تعیین حدود خاک ایران و توران در ادبیات و تاریخ ما معروف است کوههای اریوخشوت و خوانونت را نمیدانیم که در کجا واقع است و امروز بجه اسمی نامیده میشود ولی میتوان گفت که اوّلی در طبرستان و دومی در مشرق ایران واقع است فخرالدین کرگانی در داستان ویس و رامین گوید

اگر خوانند آرش را کمان گیر که از ساری به مرو انداخت يك تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب<sup>۲</sup>

Weissbach, Keilinschriften der Achämeniden, Leipzig, 1911 S 83

۱ ویس و رامین صفحه ۲۸۰ چاپ کلکته ۱۸۶۰ میلادی رضا قلیخان هدایت در کتاب خود فرهنگ انجمن آرای ناصری خواسته که اشتباه دیگران را که فرد اولی اشعار فوق را به نظامی نسبت داده اند اصلاح کند فقط چندین اشتباه دیگری با اشتباه دیگران افزوده است از آنجمله اشعار مذکور را از داستان وامق و عذرا نقل میکند قطعاتی که از وامق و عذرا باقی مانده است متعلق به ناصری است و شعرائی که بعدها آنرا اقتباس کرده اند نسبتاً متأخر هستند



## تیر یشت

تشت ستره درخشان (رایومند) باشکوه (فرهمند) را ستویس آب آورنده

توانای مزدا آفریده را خوشنود میسازیم

«مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن بگوید (زرتشت) «بر طبق قانون

مقدس بهترین داور است» مرد پاکدین دانا آن را بگوید ۵۵

مشرق افکنده از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استواء بر کنار جیحون افتاده<sup>۱</sup>

برای آنکه سخن بدر از آن بکشد فقط تا باندازه که از برای فهم مطالب عمده تشریست محتاج بتوضیحات بوده ایم نگاشته آمد در انجام خوانندگان را منتقل میسازیم که این یشت مانند بیشتر از قطعات اوستا نمونه ایست از مصارعه خوبی و بدی زد و خورد فرشته باران در عالم بالا بضد دیو خشکی بایرانیان تلقین میکند که در مملکت خشک و کم آب خود نیز بضد خشکی بکوشند و چنین هم شد ایرانیان مخترع قنات گشتند و از پیر تو آن در پارینه ایران آباد بود دگر آنکه در موقع بارندگی و ریزش ابر رحمت بانسان خیرات و مبررات تعلیم داده شده است آنکه خواستار است تا ابر بخشایش جنبیده بکشد و ورر او ببارد و از آن در روزی بروی گشاده گردد نباید از جود و بخشش خود داری کند و نعمت خود را از دیگران دریغ نماید بعقیده نگارنده تشریست یکی از یشتهای بسیار دلکش اوستاست بعبارت ساده آن که در چند هزار سال پیش از این ترکیب یافته نباید نگریست فقط آنها را باید وسیله فهم معانی عالی و دقیق آنها قرار داد

### ۱-۱. سطر سطر

ن.د. ی.د. ج. سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر  
د. سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر  
..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر

سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر  
سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر (۳)

سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر  
سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر  
سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر : ..... سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر سطر

❦ (کرده: ۱) ❦

۱ اهورامزدا با سپنتمان زرتشت گفت تو بزرگ جسمانی و روحانی باش<sup>۱</sup>  
 ماء و خانه (میهن) (و) میزد را میستائیم<sup>۲</sup> تا اینکه از برای من ستاره  
 فرهمند بهمراهی ماه بگردان (دلبران) شکوه ارزانی دارد  
 من تشر ستاره آرامگاه بخشنده را با زور میستایم ❦

۲ تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم (آن ستاره) که منزل آرام و  
 منزل خوش بخشد (آن) فروغ سفید افشاننده درخشنده درمان دهنده  
 تند پرنده بلند از دور درخشنده را که روشنائی بی آلایش (پاک) افشاند  
 آب دریای فراخ را (رود) و نگوهی در همه مشهور را<sup>۳</sup> نام گوش مزدا  
 آفریده را فرّ توانای کیانی را فروهر اسپنتمان زرتشت پاک را  
 (ما میستائیم) ❦

۳ برای فروغ و فرش من او را میستایم با نهار بلند بازور (آن) ستاره تشر را  
 تشر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان  
 خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلین  
 ینگه ها نام ❦ ۴

۱ کلمات که به بزرگ جسمان و روحانی ترجمه شده در متن آهو سنده و رتو سده آمده است لغت رد که در زبان ادبی موجود و بمعنی بخرد و دانا گرفته اند از رتو اوسنائی است که بمعنی سرور روحانی و بزرگ معنوی است در قمره فوق اهورامزدا بیغمبرش زرتشت امر میکند که در رسانش مقام سلطنت جسمان و روحانی هر دو را محفوظ بدارد

۲ میهن در متن مثنی مین میهن یعنی خان و مان است شمس فخری گوید جهانیان را يك ذره از عنایت تو به از هزار عقار و قبیله و میهن میزد در متن میزد مین یعنی فدیة و ثار میباشد در زبان ادب فارسی بمعنی مجلس ضیافت و عشرت گرفته اند فرخی گوید اندر میزد با هنر دانش و ندر نبرد با هنر بازو

۳ و نگوهی مین اسم رودی است غالباً در کتب پهلوی با رود رنگها یکجا نامیده شده وه روت خوانده میشود و نگوهی نیز لفظاً بمعنی به و خوب میباشد رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷

۴ قمره ۳ در انجام هر يك از کرده های تشر یشت تکرار میشود



(کرده ۲)

۴ تشتر ستاره رایومند فره‌مند را میستائیم (که) نطفه آب در بردارد (آن) توانای بزرگ نیرومند دور ببینده بلند پایه زبردست را آن بزرگواری که از او نیکنمای آید و نژادش از اہم نپات (میباشد) برای فروغ و فرش او را میستایم

(کرده ۳)

۵ تشتر ستاره رایومند فره‌مند را میستائیم کسی را که چارباہان خرد و بزرگ منتظر اند و مردمانی که سابق جفاکار بودند و کسیت‌ها ۲ که در پیش بشارت پرداختند چه وقت ار برای ما تشتر رایومند فره‌مند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه‌های آب بقوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟ برای فروغ و فرش او را میستایم

(کرده ۴)

۶ تشتر سماره رایومند فره‌مند را میستائیم که تند بسوی دریای فراخکرت نازد مانند آن تبر در هوا پیران که آرش تبر انداز بهترین تبر انداز آریائی از کوه ائیربوخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت ۳

۱ فقره ۳ ار همین شت در این جا تکرار میشود

۲ کثت و سنج معنی این کلمه معلوم نیست از فقره فوق بر میآید که ار کثت ها گروهی از بد خواهان و دشمنان اراده شده است معانی که دانشمندان از برای این کلمه حدس زده اند هیچ یک نزد بارنولومه مقبول نیفتاده است

۳ ائیربوخشوت سدلادی. کوی دیلج خوانونت ۳-۳۳ نعین محل این دو کوه مشکل است بنابر آنچه در مقاله تشتر از انوریخان ذکر کرده ایم که بر آرش از کوه رویان برتاب گشته بفرغانه فرود آمد باید ائیربوخشوت همان کوه رویان باشد که سابق اسم ناحیه و شهری بوده است در طبرستان احتمال دارد که کوه رتوذت (سطله دهه) در فقره ۲ از زامیادیش و رویشن هومند در فصل ۱۲ در فقرات ۲ و ۲۷ از بد هشت همان رویان باشد این حدس درست باشد یا نه بهیچ وجه مسمی برای تعیین محل ائیربوخشوت نیست فقط می‌توانم بگویم بنا بر آنچه در کتب تاریخ ما از داستان جنگ منوچهر و افراسیاب سخن رفته است ائیربوخشوت باید در طبرستان واقع باشد و خوانونت در خراسان هم چنین گفته ایم که بقول طبری و بلعی تبر آرش بلب جیحون (آمو دریا) فرود آمد مبر خوانند بر پوشه است که از کوه دماوند برتاب گشته در کنار جیحون افتاد بنا بر این خبر اخیر خوانونت باید یکی از کوه‌های سرچشمه جیحون باشد



(کرد: ۵)

(کردہ ۶)

۴ ستویس که اسم ستاره است در آن واحد اسم یکی از فرشتگان موکل آب هم هست یکی از وظایف او چنانکه از قمره فوق بر میآید تقسیم کردن نعمت آب است





وہ



۱۴ بسن يك چنین مردی كه باو نخستین بار كمر بند دهند  
 بسن يك چنین مردی كه نخستین بار قوت گیرد  
 بسن يك چنین مردی كه نخستین بار ببلوغ رسد ۰۰

۱۵ کسی كه در این جا در انجمن سخن گوید کسی كه در این جا بپرسد  
 كه مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بكه باید من ثروتی از پسران و گروهی از پسران و كمال از برای  
 روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم برطبق  
 بهترین راستی ۰۰

۱۶ در ده شب دومی ای امیدمندان زرتشت تشر را بپوشند و فرهمند ترکیب جسمانی  
 بپذیرد بشکل يك گاو زرین شاخ در فروغ پرواز كند ۰۰

۱ از این فقره بخوبی برمیآید كه در قدیم پس از سن پانزده سالگی كشتی می بستند چه در  
 فقره پیش گفته شده است بشر صورت جوان پانزده ساله طاهر میشود اکنون پس از سن  
 هف سالگی هر زرتشتی ناگزیر از داشتن آن است این بند از ۷۲ نخ از پشم سفید گوسفند  
 بافته میشود و سه بار بدور كمر بدهند عدد ۷۲ متناسب ۷۲ یسنا (فستی از اوستا) میباشد و  
 سه بار بدور كمر سنی اشاره است به پندار و كفار و كردار يك در روزی كه مراسم كشتی  
 بندی بعمل میآید در همان وقت به بجه نیز سدره میبوشد و آن عبارت است از پیراهن سفیدی  
 كه در زیر لباس پوشد در موقع دیگر از آن صحت خواهیم داشت كشتی یا كشتيك كاه پهلوی  
 است یعنی طرف و كنار... و لا این كاه را كشتی گویند كه در زبان فارسی هم باقی است مثل  
 كشتی گیر و كشتی گرفتن كاه اوسنای كشتی آنوینگهن در اوستا میباشد در هر مزدیشت  
 فقره ۱۷ و یسنا ۹ فقره ۲۶ استعمال شده است در اوستا كاه مذکور هم بمعنی مطلق كمر بند  
 است و هم بمعنی بند مخصوص كه كشتی یا كشتی باشد همان كه در فارسی بمعنی كمر بند است با  
 این كاه اوسنای یکی است در این جا مذکور میشویم كه كشتی از عهد بسیار كهن در میان اقوام  
 آریایی معمول بوده است رهنان یعنی پیشوایان مذهبی كیش برهن نیز چنین بندي بگردن آویخته  
 بطرف شاه راست حایل میکنند

رجوع كنید به خرمشاه تألیف نگارنده بحاشیه صفحه ۷۵

14 Եւ զի արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան  
 ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ

15 Եւ զի արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ

16 Եւ զի արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ  
 արեւմտեան ծովի մոտ արեւմտեան ծովի մոտ

۱۷ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از گاو (ستوران) و گله ای از گاو و کال از برای  
 روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق  
 بهترین راستی ॐ

۱۸ در ده شب سوئی ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند ترکیب جسمانی  
 پذیرد بشکل يك اسب سفید زیبا با گوشهای زرین و لگام زرنشان در  
 فروغ پرواز کند ॐ

۱۹ کسی که در این جا در انجمن سخن گوید کسی که در این جا بپرسد  
 که مرا اکنون با زور آمیخته بشیر آمیخته بهوم میستاید؟  
 بکه باید من ثروتی از اسبها و خیلی از اسبها و کال از برای روان بدهم؟  
 اکنون من در جهان مادی سزاوار ستایش و برازنده نیایم بر طبق  
 بهترین راستی ॐ

۲۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند بپیکر اسب سفید ربیانی  
 با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ॐ



۲۱ بضد او دیو اپوش بیسکر اسب سیاهی بدر آید

يك (اسب) كل با گوشهای كل يك (اسب) كل با گردن كل  
يك (اسب) كل با دُم كل يك (اسب) كر تمهیب ۰۰

۲۲ هر دوای اسپنتمان زرتشت تشت را یومند فرهمند و دیو اپوش بهم در آویزند  
هر دوای اسپنتمان زرتشت در مدت سه شب (و) روز با هم دیگر بجنگند  
دیو اپوش به تشت را یومند فرهمند چیر شود او را شکست دهد ۰۰

۲۳ بس از آن او (اپوش) او را (تشت را) مسافت يك هاسر از دریای  
فراخکرت دور براند ۲ (آنگاه) تشت خروش درد و ماتم در آورد وای بر  
من ای اهورامزدا بد بحال شما ای آسمان و گاهها تخت متوای دین مزدیسنا  
اکنون مرا مردم در نهاری که از من نام برده شود می شنیدند چنانکه سایر  
ایزدان را در نیاز نام برده مستانند ۰۰

۲۴ اگر مردم در نیاز از من نام برده ستانند چنانکه از ایزدان دیگر نام برده  
مستانند (این چنین) من قوت ده اسب قوت ده شر قوت ده گاو  
قوت ده کوه قوت ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ۰۰

---

۱ کل یا کچل در اوستا کثورو ویداد می باشد حلال الدین اکبر شاه شاه هندوستان  
این هاپون شاهنشاه که در سال ۱۰۱۲ وفات یافت وقتی سر کون میرزا بادگاک که باغی شده  
کشیر را گرفته بود میرفت در هنگام حرکت این شعر را گفت کلاه خسروی و تاج شاهی  
بهر کل کی رسد حاشا و کلا میرزا بادگار سرکش کچل بود اقل از (شعر فارسی و سلاطین  
و امراء خطا به مهاراجه سرکشن برشاد سهار تن السلطنه صدر اعظم در جلسه شعبه جامعه  
معارف) حیدر آباد دکن ۱۹ ربیع الاول ۱۳۴۶

گر که در فارسی معنی جرب است کله اوستایی ویداد می باشد این ترجمه از گلدز است  
۲ هاسر ویداد در پهلوی هاسر می باشد ویدش در فصل ۷ مصللاً از هاسر و  
اپوش صحبت میدارد در فقره ۸ از فصل مذکور می نویسد که تخت ادهس بشر را يك فرسنگ  
از دریای فراخکرت دور نمود در فصل ۲۶ در فقره اول کله هاسر را حین معنی میکند  
«يك هاسر يك فرسنگ است که عبارت باشد از هزار گام»





۲۵ من خود اهورامزدا تشر را یومند فرمند را نام برده در نماز میستایم  
 من باو می بخشم قوّت ده اسب قوّت ده شتر قوّت ده گاو قوّت ده کوه  
 قوّت ده آب قابل کشتی رانی ۵۵

۲۶ آنگاه ای اسپنتمان زرنشت تشر را یوهند فرمند ببکر اسب سفید زیبائی  
 با گوشهای زرین و لکام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ۵۵

۲۷ برضد او دیو ایوش بیبکر اسب سباهی بدر آید  
 يك (اسب) کل با گوشهای کل يك (اسب) کل با گردن کل  
 يك (اسب) کل با دم کل يك (اسب) گر مُهیب ۵۵

۲۸ هر دوای اسپنتمان زرنشت تشر را یومند فرمند و دیو ایوش بهم در آویزند  
 هر دوای اسپنتمان زرنشت باهمدیگر بجنگند در وقت ظهر تشر را یومند  
 فرمند بدیو ایوش چیر شود او را شکست دهد ۵۵

۲۹ بس از آن او (تشر) او را (ایوش را) بمسافت يك هائُر از دریای فراخکرت  
 دور براند تشر را یومند فرمند خروش شادکامی و رستگاری بر آورد  
 خوشا بمن ای اهورامزدا خوشا بشما ای آبها و گیاهها خوشا بدین مزدیسنا



خوشا بشما ممالك آب جوهای شما بدون مانعی بطرف محصول با دانه های  
درشت و چراگاه با دانه های ریز و بسوی جهان مادی روان گردد ॐ

۳۰ آنگاه ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند بمیکر اسب سفید زیبایی  
با گوشهای زرین و لگام زرنشان بدریای فراخکرت فرود آید ॐ

۳۱ او دریا را بتموج در آورد او دریا را بجنبش در آورد  
او دریا را بخروش در آورد او دریا را بطغیان در آورد  
او دریا را بمجوش در آورد او دریا را بتلاطم در آورد  
در تمام سواحل دریای فراخکرت انقلاب پدید شود و تمام میان  
دریا بالا برآید ॐ

۳۲ پس از آن ای اسپنتمان زرتشت تشر رایومند فرهمند دگر باره از دریای  
فراخکرت برخیزد ستویس رایومند فرهمند نیز از دریای فراخکرت بلند شود  
و پس از آن مه از آن طرف هند از کوهی که در وسط دریای فراخکرت  
واقع است برخیزد ۱ ॐ

۱ از این قمره برمیآید که اقیانوس فراخکرت همان دریای جنوب ایران و اقیانوس هند باشد







برای فروغ و فرش او را می‌دستایم

۳۷ تشر ستاره را بومند فرهمند را میستائیم که شتابان بدان سوی گراید چست  
بدان سوی پرواز کند تند بسوی دریای فراخکرت نازد مانند آن تیر  
در هوا پیران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریائی از کوه  
ائبروخشوت بسوی کوه خوانونت انداخت ۰

۳۸ آنگاه اهورامزدا با او (به تیر) نفخه ای بدمید (و امشاسپندان) <sup>۲</sup> و مهر دارندۀ دشتهای فراخ هر دو از برای او راه را <sup>۱</sup> مهیّا ساختند از بی آن (تیر) اشی نیک و بزرگ و بارند <sup>۳</sup> سوار گردونه سبک و <sup>۴</sup> چست روان شدند تا مدتی که آن (تیر) پیران بکوه خوانونت فرود آمد در خوانونت آن بزمن رسید <sup>۵</sup>

۱. برای فروغ و فرش او را میستایم

۱ بعینه فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود  
۲ امشاسندان سابقا در تفسیر رای توضیحات افزوده شده بد ها جزو متی گردیده است  
۳ اشی مصنفه تأنیب اسم فرشته ثروت و نعمت است بشت هفدهم شخص باوست و  
آن را ارت یا ارد یشت گویند در مقاله ارت از او صحت خواهیم داشت پاراندر در تفسیر  
پهلوی اوسنا بجای کله پاردی **سوسا** اسمال شده است معنی آن نعمت و فیس و ثروت  
میشد کله ای که در یسا ۳۸ فقره ۲ نبض ترجمه کرده ایم همین پاردی میباشد (رجوع کنید  
بصفحه ۱۲۱ همین کتاب هفت تن یشت زرگ) غالباً از پاردی در اوسنا فرشته ای اراده شده  
است که مثل اشی فرشته مؤنث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت نگاشته شده است  
سا این دو در کذاب مقدس باهم نامیده شده اند از آنجه در مهر یشت فقره ۶۶ و در  
دوسیروزه کوچک و زرگ در فقره ۲۵ و غیره غالباً پاراندر با صفت **زورث** آمده  
است یعنی با گردونه جست و سیک رونده

۴ تمام این فقره ۳۸ راجع بتر آرش است که با خدا و یاری فرشتگان از کوه طبرستان بکوه خراسان سرحد ایران و توران رسید در مقاله تشریح داده ایم که ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که خداوند بیاد امر فرموده تیر را حفظ نماید تا از کوه رویان باقصی نقطه مشرق بفرغانه رسد





## (کرده ۱۰)

۳۹ شتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که پریها غلبه نمود کسی که پریها را درهم شکست آن پریهائی که اهریمن برانگیخت باعید آنکه تمام ستارگانی را که حامل نطفه آب اند باز بدارد<sup>۱</sup>

۴۰ شتر آنها را شکست داد آنها را از دریای فراخکرت دور نمود آنگاه ابرها بالا برآمد و آبهای سال خوش آورنده روان گشت در آنهاست سیل باران شدید آهائی که سیلان کنان در روی هفت کشور پراکنده شود برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ .

## (کرده ۱۱)

۴۱ شتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم کسی که آبهای را کد (ایستاده) و جاری و چشمه و جویبار و برف و باران مشتاق اوست ۲ .

۴۲ چه وقت شتر رایومند فرهمند از برای ما بدر خواهد آمد چه وقت چشمه های آب سترگ تراز (شاه) اسبی بجزریان در آید؟ چه وقت چشمه ها بسوی کشت زاران ریا و منزلگاهان و دشتهای جاری شود و ریشه گیاهها را از رطوبت قوی خود نمی بخشد؟ برای فروغ و فرش او را میستایم ۲ .

## (کرده ۱۲)

۴۳ شتر ستاره رایومند فرهمند را میستائیم که از تمام موجودات با آب جهنده خویش هول و هراس فروشوید (این چنین) او شفاء بخشد آب ۱ در این جا از پریها همان ستارگان دباله دار یا بقول اوسنا ستارگان صکرم مقصود

میباشد

۲ بعینه فقره ۳ از همین پشت در این جا تکرار میشود



○ ○ ○ ,

3 1

۱. فقره ۳ از همین یشت در این جا تکرار میشود



۱. برای فروغ و فرش اورا هیستایم

۴۸ تشر ستارہ رایومند فرہمند را میستائیم کسی را کہ تمام مخلوقات خرد  
مقدس (سبقتا مینو) مشتاق دیدار اند آنہائی کہ در زیر زمین بسر میبرد  
آنہائی کہ در روی زمین بسر میبرند و آنہائی کہ در آب و آنہائی کہ در  
خشکی زندگانی میکند و آنہائی کہ پرندہ و خزندہ است و آنہائی در  
محل آزاد جای گزینند و آنچہ در (عالم) بالا کہ از آفرینش بی انجام و  
بی آغاز راستی (اشا) نامبدہ میشود ۲

۴۹ تشر ستاره را بومند فرهنگد را میستائیم آن غمخوار نیرومند ما هر فرمانروا را که با هزار نعمت آراسته است کسی که او را خوشنود سازد او .مرد خواهشمند بدون عوض نعمتهای بسیار بخشد ☺

۵۰. من ای اسپنتمان زرتشت آن ستاره تشر را در شاسته ستایش بودن مساوی  
در برانده نیایش بودن مساوی در تکریم اورا خوشنود ساختن مساوی  
در قابل مدح و ثنا بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم  
سافریدم ۵۵

۵۱ برای مقاومت کردن برضد آن پری و (اورا) شکست دادن و برای چیر شدن

۱. قره ۳ از همین بشت در این جا تکرار میشود  
۲. مقصود از این جمله اخیر مخلوقات مبنوی است در مقابل مخلوقات دنیوی که در جمله های  
بیش از آنها اسم برده شده است



و خصوصتمش را (لوی) برگردانیدن بآن (پری) خشکسالی ۱ که  
مردمان هرزه زبان سال نیک آورنده مینامند ۰۰

۵۲ اگر من بخصوصه ای اسپنتمان در رشت آب ستاره تشر را در شایسته  
ستائش بودن . . . . . ۲ ۰۰

۵۳ برای مقاومت کردن بصد آن پری و (اورا) شکست دادن . . . ۲ ۰۰

۵۴ هر آینه در هر روز یا هر شب آن پری خشکسالی این جا و آن جا سرزده  
قوة زندگانی جهان مادی را یکسره در هم می شکست ۰۰

۵۵ آری تشر را بومند فرهمند آن پری را ببند در کشد با زنجیر دو لا ببندد  
و با زنجیر سه لا ببندد و با زنجیر از هم نگسیختنی و با زنجیر چندین  
لا ببندد چنانکه گوئی یک هزار مرد که در قوت بدن قوی ترین  
(مردمان) باشند یک مرد تنها را ببند در کنند ۰۰

۱ مقصود از پری یا دیو خشکسالی همان دیوی است که در مقاله تشر از آن اسم برده ایم  
دُریا تیریه و در مقابل هو یا تیریه در مقابل سال نیک و خوب سال رزق  
و فراوان

۲ فقره ۵۰ بعینه در این جا تکرار میشود

۳ فقره ۵۱ بعینه در این جا تکرار میشود





۵۶ اگر ای اسپنتمان زرتشت در ممالک آریائی از برای تشر رایومند  
فرهمنند ستایش و نیایش شایسته بجای آورند همان ستایش و نیایشی که  
از برای او شایسته ترین است و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد  
هر آینه لشکر دشمن باین ممالک داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب  
(گر) و نه کبست (رهر) <sup>۱</sup> و نه گردونه‌های لشکر دشمن و نه بیرقهای  
بر افراشته (دشمن) ۰

۵۷ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورامزدا از برای تشر رایومند  
فرهمنند ستایش و نیایش برانده که بر طبق بهترین راستی است ؟ ۰

۵۸ آنگاه اهورامزدا گفت از برای او ممالک (اقوام) آریائی باید زورنثار کنند  
از برای او ممالک آریائی باید برسم بگسترانند از برای او ممالک  
آریائی باید یک گوسفند بریاب کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر  
(اما) یک رنگ (باشد) ۰

۵۹ براهن نباید از آن (فدیه) قسمتی برسد نه بزن بدعمل و نه بآن نابکاری  
که گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین  
اهورائی زرتشت است ۰

۶۰ اگر قسمتی از آن (فدیه) براهن رسد یا بزن بدعمل و یا به نابکاری که  
گاتها نمی سراید و برهم زن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی  
زرتشت است هر آینه تشر رایومند فرهمنند چاره و درمان را برگرد ۰

۱ کبست فارسی در متن کبستی و سده و دهه و دهه می باشد بطور یقین نمیدانیم که کبست فارسی آنچه  
در فرنگها. یعنی گیاه تلخ و کلیه گیاهها زهر، دار ضبط است و غالباً شعراء استعمال کرده اند با کبستی  
اوستا یکی باشد متشرقین در سر معنی این لغت باهم متفق نیستند. برخی. یعنی زهر (گلدز)  
برخی دیگر. یعنی گیاه زهر آلود (دارمستر) گرفته اند بارتولومه تصور میکند که اسم مرض  
خصوصی باشد



۶۱ بناگاه سیل مهالک آریائی را فرا گیرد بناگاه لشکر دشمن بمالک آریائی  
در آید بناگاه مهالک آریائی درهم شکند پنجاه ها صدها  
صدها هزارها هزارها ده هزارها صد هزارها  
برای فروغ و فرش اورا میستایم . . . . . ۱

۲۶ یتا اهو  
درود میفرستم به تشر رایومند فرهمند به ستویس آب آورنده توانای  
مزدا آفریده  
اشم و هو . . . . . ۲



در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو در سربگت رشته از اسائی جانوران دیده میشود از این قبیل است گاو میش و گاو گوزن و گاو گراز و گاو کرگدن و گاو ماهی<sup>۱</sup> و این خود دلیل است که کلمه گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولی بمعنی منسبطتر از کلمه بوفین (Bovine) که در زبان فرانسه اسم جنس کلبه چارپایان از جنس گاو میباشد

پس از دانستن این مقدمه اینک به بنیم که چرا گاو بخصوصه این همه مورد توجه گردیده و حتی اسم فرشته حافظ جانوران مفید از کلمه گاو مشتق شده است دلیلش بسیار واضح است برای آنکه در میان چارپایان گاو مفیدتر از همه است هر آن فوایدی که امروز از گاو داریم در قدیم هم داشته اند چون شیرو روغن و پنیر که اساس تغذیه اقوام قدیم بوده همه از گاو است ناگزیر آن را مورد نوازش و شفقت ساخت هنوز باریسان ذبح گاو را ناروا و گوشت آنرا بخود ناکوار میدانند چنانکه از خوردن خروسی که سحرگاهان بانگ زند و مردم را از پی ستایش خدای و کار و کوشش میخواند امتناع دارند گاوانر یا ورزوا که بمعنی گاو ورز و کشت میباشد از برای قوم فلاّح و زارعی مثل ایرانیان برای عمل زراعت و شخم و شیار کردن یاور بسیار گرانبهای بوده است غالباً در خود گاتها از قربانی گاو در مراسم مذهبی منع و پروراندن آنها برای رراعت توصیه شده است<sup>۲</sup> و بعلاوه از پی گاو زه کمان میساخته اند و پوست آن چرم مثل امروز مورد استعمال داشته است گردونه و بار کشی نیز با این جانور بوده است این مسئله نیز از مهریشت فقره ۳۸ بخوبی برمیآید چه در این جا از گردونه که با ورزوا کشیده میشود صحبت رفته است ممد بر آن فردوسی نیز گوید

ز گاوان گردونکشان چل هزار همیراند پیش اندرون شهریار<sup>۳</sup>

نظر باین فواید ابدأ شگفت آمیز نیست که گاو در آئین مزدیسنا معزز

Houtum-Schindler, Die Parsen in Persien, ihre Sprache u. einige ihrer Gebrauche. ۱

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ و یسنا ۳۳ قطعه ۳ و ۴

۳ شاهنامه چاپ آموزده یونه ۱۹۱۳ میلادی ص ۱۰۷

## گوش = درواسپا

بشت نهم موسوم است به درواسپا و Divāspā و آن را نیز در اوستا گائوش (Gāuš) و در فارسی گوش گویند برای رفع اشتباه باید بگوئیم که گوش بمعنی آلت شنوایی در اوستا گئوش (Gaosra) میباشد گئوش و گئو بمعنی گاو و (گائوش) فرشته حافظ چارپایان که از آن مشتق شده است بگوش آلت شنوایی مربوط نبست در مقاله ماه از کوشورون و در صحبت داشته گفتیم که از آن روان نخستین جانور مفید مقصود میباشد در این جا لازم است متذکر شویم که کله گاو در اوستا بعلاوه از معنی معمولی که امروز در فارسی از آن اراده میشود دارای يك معنی بسبار منبسطی است و بهمه چارپایان مفید اطلاق میگردد در خود اوستا برای تشخیص چارپایان خرد مثل میش و بز آنومنه درود یا بدود گفته اند و بچارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خرسئور بدود (ستور) نام داده اند هر يك از چارپایان خرد و بزرگ را جداگانه اسمی است و بسیار نزدیک بفارسی از آنکه گفتیم کله گاو در اوستا اسم جنس است این معنی از خود کله گوسفند نیز بخوبی بر مآید که امروز برای میش استعمال میکنیم ولی اساساً آن از برای چارپایان خرد وضع شده است از جرء اخیر این کله که سفند یا سپند باشد در مقاله امشاسپند صحبت داشتیم و معنی آن مقدس یا پاک و مفید میباشد جزء اولی همان گاو است که در این جا بهتر شکل اوستائی خود را محفوظ داشته است در وندیداد فرگرد ۲۱ فقره ۱ گوید درود بتو ای گاو مقدس (گئو سپنت) مقصود همان گاو است نه میش بعدها ز گئو سپنت چارپایان کوچک اراده کرده اند و بتدریج در فارسی برای میش تخصیص یافته است از برای میش نر در خود اوستا کله مئش maeša و از برای مئش ماده مئشی استعمال شده است<sup>۱</sup> در لهجه دری یعنی ۱ رجوع شود به یشت ۱۴ (وهرام یشت) فقره ۲۳ و یشت ۱۷ (ارت یشت) فقره ۵۶ و ونداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۳

ذکر شده آن را بدارنده اسبهای زین شده و گردونه‌های تندرو و چرخهای خروشنده متصف کرده اند دلیران و ناموران در نماز و ستایش از او اسبهای قوی پیکر و سالم استغاثه میکنند حتی اسب خورشید که ذکرش گذشت از او است در گوش یا درواسپ یشت هفت تن از نامداران از فرشته مذکور برای غلبه کردن به‌هوردان خویش یا برای موفق شدن بامری بدو نماز برده یاری درخواست میکنند نخست هوشنگ بیشدادی دوم جمشید سوم فریدون چهارم هوم پنجم خسرو ششم زرتشت هفتم کی گشتاسب این نامداران همانهایی هستند که در آبان یشت از اردویسور ناهید تمنای رستگاری نمودند و هر يك را شرح دادیم و بعد هم آنها را بهمین ترتیبی که در گوش یشت ملاحظه میکنیم در ارت یشت هم خواهیم دید مگر آنکه در آبان یشت از هوم اسمی برده نشده است ولی در طی مقاله افراسیاب صفحه ۲۱۰ از او صحبت داشتیم

باشد و از فرشته نگهبان آن غالباً امداد خواسته شود در چندین جای گاتها از فرشته کوشورون یا روان نخستین ستور که برای حفاظت چارپایان نیک گاشته شده یاد گردیده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز بکالبد و روان این فرشته درود فرستاده میشود <sup>۲</sup> نگهبانی روز چهاردهم ماه با این فرشته است و به گوش روز موسوم است بقول ابوریحان بیرونی گوش روز در دیماه جشنی است موسوم به سیرور در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شر شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت پزند <sup>۳</sup> در فرهنگها نیز جشن سیر سور ضبط است

فرشته نگهبان چارپایان گاهی گوش خوانده میشود و گاهی درواسیا بی شک از این دو کله يك فرشته اراده شده است در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۱۴ نیز این هر دو لغت با هم ذکر گردیده است کله درواسیا مرگب است از دو جزء درو + اسپ معنی جزء اخیر معلوم است جزء اول در اوستا درو و «د» (drva) و در فرس دُورُوو بمعنی عافیت و صحت و تندرستی میباشد همین کله است که امروز در فارسی درُست گوئیم بنابر این درواسیا یعنی درست دارنده اسب بی شک در این جا هم از کله اسب اسم جنس اراده گردیده و از آن مطلق ستوران مقصود میباشد در آغاز یشت نهم نیز درواسیا سالم نگهدارنده چارپایان خرد و بزرگ نامیده شده است از آنکه اسب هم برای تعیین اسم فرشته موکل چارپایان تخصیص یافته برای این است که اسب پس از گاو مفیدترین ستور است بخصوصه در نزد ایرانیان دلیر و رزم آزما که از برای نبرد و جنگ بغایت محتاج آن بوده اند و بعلاوه اسب و گردونه هر دو علامت شرافت بوده است بسا از اسامی خاص ایرانیان قدیم مثل لهراسب و گشتاسب و جاماسب و گرشاسب و پوروشسب و هجسب و غیره با کله اسب ترکیب یافته است در هر جائی که درواسیا

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعه ۱ و بتهام قطعات یسنا ۲۹ و بمقاله کوشورون ترجمه نگارنده

۲ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۵ و یسنا ۲۶ فقره ۴ و یسنا ۳۹ (هفت ها) فقره ۱ و یسنا ۷۰ فقره ۲

۳ آنارالباقیه چاپ زاخو ص ۲۲۶



# گوش یشت = درواسپ یشت

درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را خوشنود میسازیم ॐ

﴿کرده ۱﴾

۱ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان  
'خرد را سلامت نگه میدارد کسی که چارپایان (ستوران) بزرگ را  
سلامت نگه میدارد کسی که دوستان را سلامت نگه میدارد کسی که  
پجگان را سلامت نگه میدارد نا دیده با نان سیار دور و . . . ۱  
با سعادت . . . ۲ ॐ

۲ کسی که دارای اسبهای زین شده گردونه‌های تکایو کهنه چرخهای  
خروشنده است که فربه (راه) پیایند ۳ نبرومند خوش اندام بهره  
نیک بخشنده و درمان بخشی که برای یاری مردان پاک پیشه سالم  
واقامتگاه مهیا دارد ۴ ॐ

۳ از برای او هوسنگ پیشدادی در بالای کوه زیبای مزدا آفریده (هرا)  
صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد \* و زور نیار کنان  
(چنین درخواست)

۴ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من همه دیوهای  
ما زندان ظفر یابم که من بهراس نیفتاده از بیم دیوها گریزان نشوم که همه  
دیوها برخلاف میل شان بهراس افتاده در مقابل من فرار کنند (و) از  
بیم در تار یکی بدوند ॐ

- ۱ بجای نقاط که پیشین در دسترس خراب شده معنی درسی از آن بر نیاید
- ۲ جای نقاط کلاب درغو بعد ریتن و در دسترس خراب شده است
- فقط کله اولی را میدانیم که معنی دراز و بلند و در و درنگ است (و در دسترس)
- ۳ معنی این جمله خبر روشن نیست هر چند که معنی کلمات آن که مشغولی در دسترس (فربه)  
و مرز در دسترس (یسودن و مالدن) باشد معلوم است
- ۴ فقرات اول و دوم در آغاز شش کرده (فصل) دیگر این یشت تکرار میشود
- ۵ رجوع کنید بمقاله هوشنگ ص ۱۷۸-۱۷۹ و فقرات ۲۱-۲۲ آبان یشت



۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهند کسی که خواستاری را که زور نیاز کنند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد ۰۰

۶ برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم من اورا با نماز نیک بجای آورده (و) با زور میستایم آن درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ ینگه ها نام . . . . اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان میشناسد آن کسی را که برای ستایشش باو بتوسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد این مردان و این زنان را ما میستایم ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۲﴾

۷ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چاربايان . . ۲ ۰۰

۸ از برای او جشید دارندۀ گله ورمه خوب در بالای کوه هکر صد اسب

هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۰  
۹ این کامیاب را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من او برای مخلوقات مزدا گله برورای مهیا سازم که من مخلوقات مزدا را از خطر امن بدارم ۰

۱۰ که من از مخلوقات مزدا گرسنگی و تشنگی را دور نمایم و که من از مخلوقات مزدا ضعف پیری و مرگ را دور سازم و که من در مدت هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) از مخلوقات مزدا باد کرم و سرد را دور بدارم ۳ ۰۰

۱ فقره ششم در انحام شش کرده دیگر این بشت تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم از همین بشت در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله جشید ص ۱۸۰-۱۸۸ و بقرات ۲۵-۲۶ از آبان بشت



- ۱۱ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مردا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نیار کند و از صفای عقیده فدیة آورد کامروا میسازد
- برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . . . ۱ ☉

### ﴿کرده ۳﴾

- ۱۲ درواسپ توانای مردا آفریده مقدس را میستایم کسی که چاربایان را . . . . . ۲ ☉

- ۱۳ از برای او فریدون پسر آئوبه از خاندان توانا در (ملکت) چهار گوشه (وَرَنَه) صداسپ هزار گاوده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست) .

- ۱۴ این کامیابی را بمن ده ای نیل ای توانا ترین درواسپ که من بازی دهاک (ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم هزار چستی و چالاکی دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی که آسیب مردمان است باین خبیث و قوی ترین دروعی که اهرمن برضد جهان مادی بیافرید تا جهان راستی را از آن تباه سازد و که من هر دوزنش را بر بایم هر دورا سنگهوك (شهر ناز) و اِرَنوَك (ارنواز) که از برای توآلد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند هر دو را که از برای خانداری برارنده هستند ۳ ☉

۱ فقره ۶ از همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله فریدون ص ۱۹۱ — ۱۹۵ و بفقرات ۳۳ — ۳۴ آبان یش



۱۵ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۱ ☉

### ❧ (کرده ۴) ❧

۱۶ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستایم کسی که چارپایان را . . ۲ ☉  
۱۷ از برای او هوم . . ۳ درمان بخش و سرور نیک با چشمان زرد رنگ  
در بلندترین قله کوه هرا فدیة آورد و از وی برای این کامیابی  
درخواست نمود .

۱۸ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب  
مجرم تورانی را بزنجیر کشم و بزنجیر بسته بکشم و بسته برانم و در بند بنزد  
کیخسرو برم تا اورا روبروی دریاچه چنچست عمیق و با سطح وسیع بکشد  
کیخسرو آن پسر انتقام کشنده از سیاوش نامور که بخیانت کشته شد و از  
برای (انتقام) اغریث دلیر ۴ ☉

۱۹ اورا کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیة آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم ۱ ☉

۱ فقره ۶ همین یشْت در این جا تکرار میشود

۲ فقره اول و دوم همین یشْت در این جا تکرار میشود

۳ در متن بجای قاط کله فرا شمی (𐬔𐬀𐬌𐬎𐬌𐬎𐬀𐬎𐬀) آمده است در طی ترجمه یشْتها در هر جایی  
که باین صفت برخوردیم آن را با شامیدنی ترجمه کردیم این معنی در فقره فوق از برای هوم که اسم  
کسی است مناسبتی ندارد مگر آنکه صفت مذکور را یعنی ترقی دهنده و پروراننده بگیریم  
چنانکه برخی از مستشرقین باین معنی گرفته اند

درخصوص هوم رجوع کنید بمقاله افراسیاب ص ۲۱۰

۴ راجع بکیخسرو رجوع کنید بفقره ۴۹ از آبان یشْت و بتوضیحات پاورقی ص ۲۰۳-۲۰۰





## ﴿کرده ۵﴾

۲۰ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چار بایان را . . ۱ ۵۵

۲۱ از برای او یل ممالك آریائی استوار سازنده کشور خسرو روبروی دریاچه  
ژرف و بهن چنچست صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد  
و زور نیاز کنان (چنین درخواست) ۵

۲۲ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که من افراسیاب مجرم  
تورانی را روبروی دریاچه چنچست ژرف و بهن بکشم من پسر انتقام کشنده  
از سیاوش نامور که بخیان کشته شد و از برای انتقام اغریث دلیر ۵۵

۲۳ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیه آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نیاز بلند میستائیم . . . ۲ ۵۵

## ﴿کرده ۶﴾

۲۴ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چار بایان را . . ۱ ۵۵

۲۵ او را بستود زرتشت پاك در آریاویچ در کنار (رود) ونگوهی دائیتیا ۳  
با هوم آمیخته شیر با برسم با زبان خرد با پندار و گفتار و کردار با زور و  
با کلام بلیغ و از او این کامیابی را درخواست ۵

۱ قرات اول و دوم همین یش در این جا تکرار میشود

۲ فقره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۳ در خصوص مملکت آریاویچ و رود ونگوهی دائیتیا رجوع کنید بیاد داشت صفحه ۵۹ و



۲۶ این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا ترین درواسپ که 'هوئس نیک و شریف را 'هماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید بحسب دین رفتار کند ۲ که او بدین مزدیسناى من ایمان آورد و آن را در یابد که او از برای جمیعت من مایه شهرت نیکی شود ۰۰

۲۷ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده کسی که خواستاری را که زور نثار کند و از صفای عقیده فدیۀ آورد کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من اورا با نماز بلند میستایم . . . ۳ ۰۰

﴿کرده ۷﴾

۲۸ درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس را میستائیم کسی که چارپایان را . . ۴ ۰۰

۲۹ از برای او کی گشتاسب بلند همت روبروی آب داییتی صد اسب هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و زور نیاز کنان (چنین درخواست)

۱ 'هوئس در پهلوی بجای اسم اوستایی 'هوئوسا <sup>هوتوسا</sup> آمده است 'هوئس از خاندان ثووتر <sup>توتوترا</sup> (سلسله بوذر) ص ۲۶۵ — ۲۶۷ ملاحظه شود) زن کی گشتاسب است در فروردین یشت قمره ۱۳۹ و در رام یشت فقرات ۳۵ و ۳۶ نیز از او اسم برده شده است در کتاب پهلوی یادگار زریران مندرج است «آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم نهم پسران و برادران و بزرگان من و یز زن من 'هوئس از کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر منولد شدند کشته شوند بار من بگو این دین پاک خواهم ماند آنچه را که از اهورامردا یافتم از دست خواهم داد» در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون بنا بداسفانی که در کتاب رزمی ما مندرج است 'هوئس غیر از کتایون است چه این اخیر دختر قصور روم است که کی گشتاسب در اوقاتی که از پدرش لهر اسب رنجیده خاطر در مملکت روم مبادری بود اورا شیفته حسن جالش نموده بزنی گرفت

۲ در این جا یاد آورد میثویم که حضرت زرنشت در قمره ۱۰۴ از آنان یشت خواستار است که شاه گشتاسب بوی ایمان آورد در قمره فوق آرزو دارد که 'هوئس زنت کی گشتاسب با و بگردد

۳ قمره ۶ همین یشت در این جا تکرار میشود

۴ قمره اول و دوم همین یشت در این جا تکرار میشود

၂၆ နှစ်သို့မဟုတ် ၁၀ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက်ရှိသူများ၏ နှစ်စဉ် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြသော ဇယားကို ကြည့်ပါ။ ဤဇယားသည် မြန်မာနိုင်ငံတော်အတွက် ၁၉၈၀ ခုနှစ်မှ ၁၉၉၀ ခုနှစ်အတွက် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြပါသည်။

၂၇ နှစ်သို့မဟုတ် ၁၀ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက်ရှိသူများ၏ နှစ်စဉ် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြသော ဇယားကို ကြည့်ပါ။ ဤဇယားသည် မြန်မာနိုင်ငံတော်အတွက် ၁၉၈၀ ခုနှစ်မှ ၁၉၉၀ ခုနှစ်အတွက် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြပါသည်။

• ၃၈၄ •

### (၇.၄)

၂၈ နှစ်သို့မဟုတ် ၁၀ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက်ရှိသူများ၏ နှစ်စဉ် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြသော ဇယားကို ကြည့်ပါ။ ဤဇယားသည် မြန်မာနိုင်ငံတော်အတွက် ၁၉၈၀ ခုနှစ်မှ ၁၉၉၀ ခုနှစ်အတွက် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြပါသည်။

၂၉ နှစ်သို့မဟုတ် ၁၀ နှစ်အတွင်း အသက် ၁၀ နှစ်အောက်ရှိသူများ၏ နှစ်စဉ် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြသော ဇယားကို ကြည့်ပါ။ ဤဇယားသည် မြန်မာနိုင်ငံတော်အတွက် ၁၉၈၀ ခုနှစ်မှ ၁၉၉၀ ခုနှစ်အတွက် ဖွားမြင်မှုနှုန်းကို ဖော်ပြပါသည်။

۳۰. این کامیابی را بمن ده ای نیک ای توانا تر بن درواسپ که من به آشت آئورونت پسر ویسپ تئور و آشتی ۱ . . . ۲ با خود سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است در پشت زئینیاور خویذاه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۶

۳۱. که من تریاونت ۶ زشت نهاد را براندازم که من دیویسناسپینج آورو شک ۷

۱. آشت آئورونت پسر ویسپ تئور و آشتی ۱ . . . ۲ با خود سر تیز با سپر سر تیز و با گردن ستر که دارای هفتصد شتر است در پشت زئینیاور خویذاه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۶

۳. زئینیاور خویذاه ۳ در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۶

۵. درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۶

۷. اسپینج آورو شک ۷ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من بارجاسب خیون ۴ نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به درشینیک ۵ دیویسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۶



را براندازم که من دکر باره همای و واریدکنا<sup>۱</sup> را ار مملکت خیونها بخانه  
برگردانم که من ممالك خیون را برا فگم پنجاهها صدها صدها هزارها  
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۰

۳۲ او را کامیاب ساخت درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس پناه دهنده  
کسی که خواستاری را که زور نیاز کند و از صفای عقیده فدیہ آورد  
کامروا میسازد

برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند میستایم . . . . . ۲ ۵۰  
۳۳ یتا هو . . . . .

درود میفرستم به درواسپ توانای مزدا آفریده مقدس  
اشم و هو . . . . .

اهمائی رئیسچه . . . . . ۳ ۵۰

۱ همای و واریدکنا همای در اوستا هومایا یا هومایه یا هومایه یا هومیه  
دو معنی دارد اول یعنی فرخنده و همایون است چنانکه در یسنا ۴۱ (هفت ها = هفتی یش بزرگ)  
قره ۳ استعمال شده است دوم اسم دختر کی گشتاسب است در قره ۱۳۹ از فروردین یش  
بیز بفروهر همای پاک درود فرستاده شده است در هیلوی هماک گویند در یادگار زریران  
آمده است کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع بلشکریانش جبین گفت کیست درمیان شما  
ایرانیان که از زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم  
از برای او در قصر زریر جای سازم و او را سپید لشکر گردانم فردوسی نیز گوید  
بلشکر بگفتا کدام است شر که باز آورد کین فرخ زریر . . . . .

که هرگز میانه نهد پیش پای مرا و او را دهم دخترم را همای  
واریدکنا واسددهوساسد باید اسم دختر دیگر کی گشتاسب و خواهر همای باشد که در  
شاهنامه به آفرید شده است بی شک قره ۳۱ از درواسپ یش اشاره بشکست اولی است که  
ایرانیان از تورانیان دیده و دو دختر کی گشتاسب همای و به آفرید اسیر ارجاسب شدند در  
شاهنامه مفضلاً از گرفتاری این دو دختر و بعد آزاد شدن آنان بتوسط برادرشان اسفندیار  
صحبت شده است

چین کار دشوار آسان مگیر	ببردند بس دخترانت اسیر
خرمند را دل برفنی ز جای	اگر بستی جز شکست همای
که باد هوا هرگز او را ندید	دگر دختر شاه به آفرید
رو باره و طوق نکند داشتند	که از تخت زرینش برداشتند

۲ قره ۶ همین یش در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنبد بقره ۳۳ هر مزد یش





لُفّاح گویند<sup>۱</sup> در طبّ نیز میتری دایتسم Mithridatisme معروف و آن عبارت است از استعمال کردن زهر و متدرجاً مقدار زیادتری بکار بردن و طبیعت خود را بآن عادت دادن بطوری که بعدها سم در وجود اثری نخواهد کرد این لغت علمی که در طب اروپائیان مصطلح است یادآور مهر ایرانیان است چه عمل میتری دایتسم. مهر داد رقیب بزرگ رُمها پادشاه مملکت پونتوس (ساحل دریای سیاه) که در سال ۱۲۳-۶۳ پیس از مسیح سلطنت کرد منسوب می باشد میگویند که او از بیم زهر خوراندن دشمنان متدرجاً خود را باستعمال آن عادت داد تا سُمی در وجود او اثری نکند بیشتر از مستشرقین معنی اصلی مهر را واسطه و میانجی ذکر کرده اند در نزد هندوان کله میث Mith که بُن و ریشه مهر است. بمعنی پیوستن و بجائی فرود آمدن است لغت میثمنیا Maethanya که در اوستا بسیار استعمال شده بمعنی خانه و سرا می باشد این کله همان است که امروز میهن گوئیم بنا براین فرهنگهائی که آنرا بوطن ترجمه کرده قدری از معنی حقیقی منحرف شده اند کله میهان یا مهران نیز از همین اصل و بنیان است و در اوستا مِشمن Maethman می باشد<sup>۲</sup> یوستی Yusti مهر را بمعنی ای که ذکر شد گرفته آن را واسطه و رابطه میان فروغ محدث و فروغ ازلی میداند و یا بعبارت دیگر مهر واسطه است میان پروردگار و آفریدگان<sup>۳</sup> در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست فقط یکبار کله میتر استعمال شده است اما نه بمعنی فرشته بلکه

۱ تحفه المؤمنین مینویسد یبروح الصنم بیح لُفّاح ری است شکل دو اسنان که روبروی یکدیگر گذاشته باشد و او را مهر گیاه و سَک کن نامند سات مذکور شیه بعلیق و بقدر زرعی برکش شیه به رگ انخبر و باریکتر از آن و ترش سَرَج و تقد ریسوف و در بوی شیه بجمعه سایله و گلش سفید بیخش بصورت دو اسنان مواجه و مستور بلیفهای اشقر شیه بجوی رجوع کنید نیز به بحر الجواهر خاقانی در معی مردم کیا گوید

من همی در هند معنی راست همچون آدم وین خران در چین صورت راست چون مردم کیا حافظ گوید

سبزه خط نو دیدیم و زبسان بهشت بطلبگاری این مهر گیاه آمده ایم

۲ رجوع کنید به Altiranisches Worterbuch von Christian Bartholomae Strassburg 1904

۳ رجوع شود به Geschichte des alten Persiens von Fer. yusti Berlin 1879 S. 92-93

## مهر

اشفاق  
کلمه مهر

مهر در اوستا و در کتیبه های پادشاهان هخامنشی مِیترَ Mithra  
میترا و در سانسکریت میترَ Mitra آمده است در بهلولی میتر Mitra  
شده امروز مهر گوئیم و معانی مختلف از آن اراده میکنیم عهد  
و پیمان و محبت و خورشید جمله از معانی آن است هفتمین ماه سال شمسی و روز  
شانزدهم هرماه نیز مهر نامیده میشود مسعود سعد این معانی را در یک  
بیت شعر جمع کرده گوید

روز مهر و ماه مهر و جشن قرخ مهرگان مهر بفرزا ای نگار مهر چهر مهربان  
بسا اسامی اشخاص تاریخی بما رسیده و بسا اسامی شهرها و محال قدیم  
ایران در کتب مورخین و جغرافیادانهای ایرانی و عرب قرون وسطی ضبط شده  
که با کلمه مهر ترکیب یافته است مثل مهرداد و مهربندگشای در تورات  
کتاب عزرا در باب اول فقره ۸ مندرج است که خزینه دار کوروش بزرگ موسوم  
بوده است به مِرداث چون مهریکی از فرشتگان دین زرتشتی و دارای مقام  
بلندی است بسا آتشکده های عهد باستان با اسم او بوده است چنانکه  
فردوسی گوید

چه آذر گشسب و چه خرداد مهر فروزان چو ناهید و بهرام و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاه خویش در مهر گویند در فرهنگها نیز  
مستور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند  
کلیه این معانی درست و از برای هر یک در اوستا و تاریخ مأخذی میتوان  
نشان داد اسم بینخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدوفری که در مقابل هم  
ایستاده باشند مهر گیاه میباشد و نیز بمردم گیاه و استرنگ و سک کن  
معروف است این بینخ و ریشه را در عربی یبروج الصنم و خود گیاه را



طاق بستان نزد يك كرمانشاه      آنكه در طرف دست چپ اردشير دوم  
 ايستاده و بدور سرش اشعه قرار داده شده  
 مهر است نه زرتشت چنانكه برخي گمان کرده اند

رجوع کنید به L'Art Antique de la Perse par Dieulafoy V Partie p. 115  
 Die Kunst des Alten Persien Von Sauer Abb. 11      وبه

معنی وظیفه مذهبی و تکلیف دینی<sup>۱</sup> در فرگرد چهارم و نندیداد که مفصلاً از معاهده بستن و در آن پایدار ماندن و یا شکستن آن و گناه و سزای پیمان شکن و اقسام معاهدات و شروط آنها صحبت میشود کلیه کلمه متر بمعنی عهد و پیمان آمده است در یشت دهم که مخصوص باین فرشته است بسا کلمه متر بجای عهد و میثاق آمده است میثرو دروج، ميثرو-دروچ (Mithrô-druj) که بمعنی تحت اللفظی دروغگوی مهر میباشد در همه جا پیمان شکنی از آن اراده گردیده است هیچ يك از این معانی مخالف همدیگر نیست معنی ریشه کلمه پیوستن و واسطه بودن است معنی های دیگر بعد ها بواسطه مقام و شغل این فرشته برخاسته است برخی از مستشرقین از آن جمله دارمستتر Darmesteter معنی قدیمی و اصلی آنرا دوستی و محبت گرفته است<sup>۲</sup>

در سانسکریت هم میترا بمعنی دوستی است و در وید برهمنان مانند اوستا پروردگار روشنائی و فروغ میباشد در کتاب مقدس هندوان نیز يك دسته از پروردگاران که عدد آنها هفت میباشد اشاره گردیده است ولی اسامی همه آنها برخلاف هفت امشاسپندان ایرانیان معلوم نیست چنانکه اسامی همه ۳۳ پروردگاران دیگری که در وید از آنها صحبت شده بما نرسیده است دسته هفتگانه هندوان موسوم است به ادی تیا Aditya یعنی بسران ادی تی Aditi که اسم الاهه ای میباشد از میان این هفت برادران اسم وارونا Varuna و میترا غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان که مفصلاً از آن در گاتها صحبت داشتیم در جرو ادی تیاها شمرده میشود<sup>۳</sup> میترا در وید برهمنان مانند میترا در اوستای مزدیسنان پاسبان راستی و پیمان است در هر دو کتاب بضد دروغ و خطا میباشد فقط در سرودهای مقدس هندوان از میترا یکی یادگار بجمل و مبهمی مانده است و يك قطعه مختصر و بدون اهمیت متعلق بدواست و همیشه میترا با وارونا آمده است با آنکه فلسفه وید و اوستا با همدیگر فرق دارد ولی باز اینقدر بهم نزدیک و شباهت دارد که بتوان از روی

مهر نزد  
برهمنان

۱ رجوع کنید بگاتها یسنا ۴۶ قطعه ۵ میثروایو، ميثروايو Mithrôibyô

۲ رجوع شود به Le Zend—Avesta par Darmesteter vol II Paris 1892 p. 441

۳ رجوع کنید بگاتهای نگارنده در فصل (چند لنت از گاتها) ص ۸۵ — ۸۷

تحقیق گفت که هر دو دسته اریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند روزی با هم مهر را میستوده اند هر چند که میتر در وید دارای مقام بلندی است ولی در مقابل سایر پروردگاران روشنائی مثل اندرا Indra و سویتار Savitar از اهمیت او کاسته اینک باید میتر اوستا را با وارونای وید مقابل نمود که در بسیاری از خصایص و اوصاف نزدیک با او است

اینک که دانستیم مهر در وید هم که قدیمترین کتاب مذهبی دنیا قدمت مهر بشمار است نام و نشانی دارد و ضمناً هم دانستیم که این فرشته راستی و پیروزی نیز بسیار کهن سال است از خطوط میخی که از هزار و چهار صد سال پیش از مسیح میباشد نیز از قدمت او خبری داریم خطوط میخی مذکور که در کاپاتوکا Kapatuka (مملکتی از آسیای صغیر) پیدا شد شاهد است که دسته ای از قوم حتیت در میتانی Mitani در شمال عراق حالیه (بین النهرین) مترا و وارونا و اندرا و نساتیا Nasatya را که از پروردگاران هندو ایرانی هستند میرستیده اند <sup>۱</sup> این پروردگار عهد اریائی و فرشته زرتشتی در همه جا همراه ایران بوده و باندازه ملیت ما قدیم است هنوز هم در ایران پیروان آئین زرتشت در روز جشن مهرگان که ذکرش بیاید برایش قربانی میکنند و مجلس ایران پس از پیشتر از هزار سال فراموشی دگر باره مانند پارینه حمایت هفتمین ماه سال را بدست این فرشته مهربان سپرد

اسم میتر از قرن چهارم پیش از مسیح در کتیبه پادشاهان مهر در کتیبه های هخامنشیان هخامنشیان جای گرفته فقط پنج بار این اسم تکرار شده است نخست در کتیبه اردشیر دوم که از سال ۴۰۴ تا ۳۵۹ پیش از مسیح سلطنت کرد در جزو کتیبه ای که در خرابه شوش باقی مانده گوید

۱ حنیت ها قوم اریائی نژاد که در سوریه و آسیای صغیر سلطنت یافتند در تورات باسم هاختی Hakhti قادر از آنها ذکری شده است مادر سلیمان که داود بخیات او را از دست شوهرش گرفت از این قوم است آنان نیز مانند ایرانیان بخدا بن میگفتند بواسطه زد و خورد هائی که میان آنان و مصریان و اشوریان واقع شده کتیبه های قدیم این دو مملکت آنانرا در قبطی خیتا Kheta و در اشوری ختی Khatti نامیده اند رجوع شود به Cumont Mithra p. 2 و به Geschichte der Meder und Perser von Justin Präsek Gotha 1906 I Band S. 25



فقط دو فصل داشتند اول تابستان (هم Hama) پس از آن زمستان (زین Zayana) از همین کلمه است دی) در کلیه اوستا از همین دو فصل اسم برده شده است نوروز جشن آغاز تابستان است و مهرگان جشن آغاز زمستان مخصوصه جشن مهرگان بسیار شوخ و سرور انگیز بود کتزیاس مینویسد که پادشاهان هخامنشی هیچ نباستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند مورخ دیگر دوریس Duris مینویسد که در این جشن پادشاه میر قصید<sup>۱</sup> بقول استرابون Strabon خسترپاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمغان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در این روز رخت نو بمردم می بخشیدند در بندهش آمده است که روز مهرگان مشیا و مشیانه (آدم و حوا) از نطفه کیومرث پدید آمدند<sup>۲</sup> از علمای ایرانی و عرب اخبارات زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است ز آن جمله مذکور است که در موقع این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود زمزمه کنان (واج گویان) نزد شاه میآورد<sup>۳</sup>

ابو ریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران شمرده میشود در کتاب معروف خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیه مفصلاً از عید مهر جان صحبت میدارد از آن جمله مینویسد «گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت این روز بدو منسوب کرده اند پادشاهان در این جشن تاجی که بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند

Clemen, Die Griechi. u. Latein. Nachrichten über die Persische Religion S 90 ۱

۲ رجوع شود به بندهش فصل ۱۵ چاپ یوستی yusti

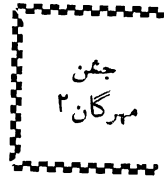
۳ وندیشمان Windischmann در کتاب خود میترا Mithra در صفحه ۵۷ در جزو اشیاء خوانچه سیسیف Sysiphe هم افزوده است نگارنده این کلمه را در جائی ندیدم شاید سیسنبر Sisymbrium باشد که میدانیم گیاه مقدسی است و بندهش آن را گیاه مخصوص بهرام ایزد ذکر کرده است آن گیاهی است شبیه بنوع و خوشبو تخم آن ریزه تر از تخم ریحان است رجوع شود به بحر الجواهر و تحفة المؤمنین

« این ایوان را (اپدان Apadana) داریوش (اول) از نیاگان من بنا نمود بعد در زمان اردشیر (اول) پدر بزرگ من طعمه آتش گردید من بخواست اهورامزدا و اناهیتا (ناهید) و میتر (مهر) دوباره این ایوان را ساختم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میتر مرا از همه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام خراب نسازند و آسیب نرسانند» باز از همین پادشاه در پایه ستونی که در همدان پیدا شده و امروز در انگلستان موجود است چنین منقوش است « این ایوان را من بخواست اهورامزدا اناهیتا و میتر بنا نمودم بشود که اهورامزدا اناهیتا و میتر مرا از کلیه دشمنان حفظ کنند و آنچه من ساخته ام ویران نسازند»

پسر و جانشین پادشاه فوق اردشیر سوم که از سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ سلطنت داشت در فارس در خرابه پرسپولیس (نخت جمشید) بنوبت خود گوید « اهورامزدا و بگ میتر مرا و این مملکت را و آنچه را که بتوسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند »<sup>۱</sup>

چنانکه ملاحظه میکنید در این چند فقره ناهید هم مثل مهر بار اول است که در آثار پادشاهان ظاهر میشود مگر آنکه در فقره اخیر مهر تنها ذکر شده است

روز شانزدهم هر ماه مخصوص بفرشته فروغ و بمهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوصه روز مذکور در خود مهر ماه جشن بسیار بررگی است بقول بندهش مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافتند این جشن را در قدیم متراکانا میگفتند یعنی متعلق بمهر بعد مهرگان شد و مهر جان معرب آن است این جشن بزرگ شش روز طول میکشد از روز شانزدهم شروع شده بروزیست و یکم که رام روز باشد ختم میگردد روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند در ایران قدیم



۱ رجوع کنید به Die Keilinschriften der Achameniden von F. H. Weissbach Leipzig 1911

۲ ملکا جشن مهرگان آمد      جشن شاهان و خسروان آمد  
خز بجای ملجم و خرگاه      بدل باغ و بوستان آمد  
مورد بجای سوسن آمد باز      می بجای ارغوان آمد

روزی المعجم فی معایر اشعار المعجم ص ۲۷۰



ابو ریحان بیرونی در کتاب دیگر خود موسوم به کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم در نسخه فارسی آن گوید «مهرجان روز است از مهر بهماه و ناهش مهر و اندرین روز آفریدون ظفر یافت بر بیور اسب جاذوانك بضحاك معروف است و بکوه دنهاوند باز داشت و روزها از بس مهرگانست همه جشن اند بر کردار انج از بس نوروز بود و ششم این مهرگان بزرگ و رام روز نامست و بذین داندش»<sup>۲</sup> بلعمی مینویسد: «آفریدون ظفر یافت و ضحاك را بگرفت و بکشت و همان روزگار تاج بر سر آفریدون نهاده . جهان بروی سپرد و آن مهر روز بود از مهر ماه و آن را مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بملك بنشست»<sup>۳</sup>

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید

بروز خجسته بر مهر و ماه      بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

.....

بفرمود تا آتش آفروختند      همه عنبر و زعفران سوختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست      تن آسائی و خوردن آئین اوست  
کنون یادگار است از او ماه و مهر      بکوش و برنج ایخ منهای چهر

این عید باندازه بزرگ و محترم بوده که استیلای عرب هم نتوانست آنرا از میان ببرد بسا از عادات و رسومات ایران در مدت غلبه و قهر مغول از دست رفت از اشعار منوچهری برمیآید که در عهد سلطان مسعود غزنوی که در سال ۴۲۱ هجری جلوس نمود با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان مثل سابق جشن مهرگان میگرفتند جشن مهرگان در نهم آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آئین مهر باروبا رفت که ذکرش بیاید جای تعجب است که از این عید باین بزرگی و شریفی در طی اخباراتی که در خصوص آئین مترا در اروپا خوانده میشود اسمی نیست مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Gumont در کتاب نفیس خود «آئین مترا»

۲ نقل از يك نسخه خطی که در کتابخانه ملتی پاریس موجود است نگارنده در اوقاتی که لغات فارسی کتاب مذکور را استخراج میکردم غفلت نموده شماره نسخه را ضبط نکردم

۳ بلعمی چاپ کانپور ص ۴۶

چرخ نصب بود بسر میگذاشتند و گویند در این روز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان بیاری فریدون فرود آمدند بیاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مرد دلیری میگذاشتند که بامدادان با آواز بلند ندا میدادای فرشتگان بسوی دنیا بشتابید و جهان را از گزند اهریمنان برهائید و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در این روز کره ماه که تا آن وقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آنکه خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در روز مهرجان و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دباوند بزدان انداخت و خلایق را از گزند او برهائید لاجرم در این روز عید گرفتند و آفریدون مردم را امر کرد که کشتی بمیان بندند و واج زمزمه کنند و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلای ضحاک هزار سال طول کشید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر انسان این همه طولانی گردد از این روز ببعد دعای خیر شان در حق یکدیگر چنین بود (هزار سال بزی)

زرادشت فرمود که آغاز و انجام جشن مهرجان در عظمت و شرافت مساوی است پس هر دو روز را عید بگیرید از این پس هر مز بن شاپور در تمام روزهای مهرجان جشن برپا داشت در زمن بعد پادشاهان و مردمان ایران شهر از آغاز مهرجان تا مدت سی روز مانند نو روز عید می گرفتند و هر پنج روز را يك طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید بکتاب آمارالباقیه جاپ زاخو Sachau ص ۲۲۲ — ۲۲۴ هنوز هم دعای هزار سال بزی معمول است چون جشن مهرگان در میان مسلمانان منسوخ شده این دعا را در جشن نوروز بعبارات دیگر بهمدیگر میگویند تا در این سالهای اخیر پارسیان در وقت غذا خوردن صحبت نمیکردند

در نزد يك اربلا Arbela از مهر استغائه نمود که بلشكرش نصرت دهد این خبر نیز موافق است با آنچه در اوستا آمده که مهر فرشته ایست بخصوصه در میدانهای جنگ از او یاری خواسته میشود استرابون Strabon میگوید که ایرانیان خورشید را با اسم میترس میستایند از این خبر میتوان دانست که در يك قرن پیش از مسیح مهر با خورشید مُشْتَبِه شده این دو را یکی میپنداشته اند موثق ترین خبری که بهارسیده همان خبر پلوتارك میباشد که مینویسد زرتشت تعلیم داد که هرمزس Hormozes (هرمز) در عالم معنوی شبیه است به نور و فروغ و ارمینوس Armeinius (اهرمین) شبیه است بظلمت در میان این دو میترس (مهر) قرار داده شده از این جهت ایرانیان او را واسطه و میانجی میدانند این خبر پلوتارك اشاره است بمعنی اصلی کلمه مثر که ذکرش گذشت و باید نیز متذکر شویم که عقیده ایرانیان در واسطه بودن مهر بسیار قدیمتر از عهد پلوتارك است که در قرن اول میلادی میزیست زیرا که آنچه او راجع بمذهب ایران مینویسد چنانکه خود ذکر میکند از کتاب فیلیپینا Philippina که امروز در دست نیست برداشته شده است و مؤلف آن کتاب تئوپومپوس Theopompus در قرن چهارم پیش از مسیح معاصر فلیپ پدر اسکندر بوده است

هرودت که از حیث زمان قدیمتر از مورخین فوق است مستقیماً راجع بمهر چیزی نمینویسد فقط از اسامی خاصی که در طی تاریخ خود ذکر میکند میتوان دانست که مهر در زمان ماد (مد) و فارس مشهور و بواسطه تبرك جزو اسامی اشخاص گردیده بوده است از آنجمله هرودت داستانی از كورش دختر زاده استیاج آخرین پادشاه ماد مینویسد که استیاج كورش نوزاد را بدست یکی از گامشگان خود که مهرداد نام داشت سپرد تا نوزاد را پنهانی بکشد هرودت نیز در کتاب اول خود در فقره ۱۳۱ از مهرداد اسم میبرد ولی بدون شك در ذکر این اسم اشتباهی کرده است میگوید ایرانیان گذشته از زوس Zeus (Jupiter مقصود او هرمزداست) که بنزد آنان اسم سراسر آسمان است بافتاب و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز فدیة میفرستند از اشورها و عربها ستایش

میگوید بدون شك جشن مهرگان که در مهالك رُم قدیم روز ظهور خورشید تصور  
 میشود و آن را Sol Natus in victis یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی  
 میگفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز  
 ولادت مسیح قرار داده شده است در انجام این مبحث متذکر میشویم که  
 در فرهنگها مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقامی است از موسیقی

از مورخین قدیم یونان و رُم اخبار زیادی راجع بمهر بما نرسیده  
 یعنی از مورخین پیش از زمان نفوذ دین عیسی در اروپا  
 اگر نه از قرون بعد از میلاد در اوقاتی که آئین مترا سراسر  
 مهالك وسیعه رُم را فرا گرفته بود در خصوص این فرشته ایرانی اطلاعات بسیار  
 داریم ولی غالباً آلوده بعرض و کینه بیشتر این اطلاعات از مأخذ آباء و  
 روحانیون دین عیسی میباشد که سعی مخصوصی در باطل بودن مترا و برحق بودن  
 عیسی دارند بطوری که این اطلاعات از نقطه نظر تاریخی و دینی چندان مربوط  
 بملیت ما ایرانیان نیست کتبی که در خصوص آئین مترا نوشته شده بود و ممکن  
 بود که يك سرچشمه بسیار خوبی از برای تاریخ و مذهب ایران قدیم باشد از  
 تعصب نو مسیحی شدگان از میان رفته همانطوری که دست تطاول و تعصب مسلمانان  
 اوراق دینی زرتشت را در ایران نابود نموده است

مهر در کتب  
 مورخین قدیم

غالباً مورخین یونانی بفرشتگان مزدیسنا بمناسبت مقام و شغل شان اسم  
 یکی از پروردگاران خود را که با اوشباهتی داشته میداده اند مثلاً بناهید ایرانی  
 اسم الاهه یونانی داده ارتیمیس Artemis - میگفته اند مگر مهر که اسم او مبدل نشده  
 میترس Mithres نامیده میشده است و این دلیل شهرت و بزرگی مهر است کز نفون  
 Xenophon در کتاب کیروپدی Cyropédie مینویسد که پادشاهان هخامنشی بمهر  
 سوگند یاد میکردند پلوتارك نیز بنوبت خود نقل میکند از آنکه داریوش در يك  
 امر مهمی یکی از خواجگان خود امر میکند که راست بگوید و از مهر بترسد  
 از این دو فقره برمیآید که از قدیم مهر گواه راستی و دروغ بوده و دروغگویان  
 را بسزا میرسانید کرتیوس Curtius مینویسد که داریوش در جنگ بضدا اسکندر

از آن فرشتگان است هرچند که در جزو دسته هفتگانه مهین فرشتگان امشاسپندان نیست ولی سراسر اوستا سرودگوی <sup>۱</sup>علو مقام او است مستشرق دانشمند هلاندی تیل Tiele کلیه مطالب مهریشت را تجزیه نموده آثار آریائی و تجدّد زرتشتی آن را بطوری که در ذیل ملاحظه میکنید نشان میدهد <sup>۱</sup> از مهریشت دو مطلب عمده میتوان استخراج نمود و آن را بنیان و پایه قرار داد اول راستی و دوم دلیری این یشت را نیز میتوان سرچشمه راستگوئی و بهلولائی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم خصوصاً باین دو صفت شهرت داشتند و یونانیان دشمنان دیرین هم آن را انکار نکرده اند مهر ایزد همواره بیدار و غرق اسلحه برای یاری کردن راستگویان و برانداختن دروغگویان و پیمان شکنان در تکاپو است در آغاز یشت دهم در فقره دوم در همان جایی که در واقع مهریشت از آنجا شروع میشود اهورامزدا بسپنتمان زرتشت گوید من مهر را مانند خود شایسته ستایش و سزاوار نیایش آفریدم ای سپنتمان کسی که بمهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفانداند ویران کننده کشور و کشنده راستی است ای سپنتمان تو نباید عهدی که بستی بشکنی خواه با یک مزدیسنا خواه با یک دیوسنا چه معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است <sup>۲</sup> چنانکه اشاره کردیم مهر در آغاز یشت از آفریدگان اهورامزدا محسوب است و از برای محافظت عهد و میثاق مردم گماشته شده است از این رو فرشته فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و عهدی که بسته و شکسته میشود کلیه نزد او پیدا و آشکار باشد برای آنکه خوب

۱ مهریشت از قطعه ۱ — ۶ مقدمه ایست در توحید که اصلاً متعلق باین یشت نیست بعدها افزوده شده است از قطعه ۱۱۸ — ۱۳۹ شامل قسمت رسومات دینی است از قطعه ۱۴۰ — ۱۴۴ عبارت است از توصیف و مدح و ثنا در صورتی که از قطعه ۱۱۵ — ۱۱۷ را از قطعات مستقل ندانیم میتوان آنرا نیز جزو قسمت رسومات دینی شمرد و بقطعه ۱۱۸ مذکور مربوط و متصل کرد بطور یقین در قطعات ۹ و ۱۸ — ۲۱ و ۲۳ — ۲۴ و ۲۸ — ۳۴ و ۳۷ — ۴۳ و ۴۸ و ۸۳ — ۹۴ و ۹۸ — ۱۰۱ و ۱۰۵ — ۱۱۱ علامت نفوذ آئین زرتشتی است پس از تجزیه قطعات مذکور ما بقی را باید یادگار عهد آریائی دانست رجوع شود به C. P. Tiele, Die Religion bei Iranischen Völker, Deutsche Ausgabe von Gehrlich Gotha 1903 S. 32

۲ مَهِدِیسنا و دیویسنا را میتوان به مؤمن و کافر ترجمه نمود

اورانیا Urania را آموخته جزو عبادت خود ساخته‌اند اشور ها اورانیا را میلیتا Mylitta و عمرها الیتا Alitta و ایرانیان مترا مینامند

در این جا مقصود هرودت اناهیتا (ناهید) میباشد چون این فرشته مؤنث بیادش نیامده و مترا که مشهورتر بوده زودتر بخاطرش افتاده لهذا او را بجای الاهی اشور و سامی ذکر نموده است <sup>۱</sup>

هر چند که در گاتها اسمی از مهر. معنی فرشته فروغ و روشنائی برده نشده است چنانکه از هوم و فروهر هم در این قسمت اوستا اثری نیست ولی سایر جزوات کتاب مقدس پر است از عظمت او یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب باواست مهر یشت مانند همه یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است مهر یشت منظوم و به ۳۵ باب تقسیم گردیده که مجموعاً ۱۴۶ قطعه است هر يك از قطعات بطور غیر مساوی دارای ابیات می باشد این منظوم طوری نیست که بتوان اوزان آنها را مثل پنج گاتها معین نمود و یا يك قاعده کلیه از برای عدد سیلاها و یا آهنگها قرار داد مگر آنکه خواسته باشیم قطعات آنرا تجزیه نموده هر يك را منفرداً شرح دهیم <sup>۲</sup> مهر یشت بخوبی یاد آور عهد آریائی است و نیز واضحاً در آن اصلاح زرتشتی دیده میشود در سنت است که پیش از حضرت زرتشت پیغمبرانی آمده‌اند و رفتند و خشور ایرانی آئین کهن را تجدید نمود و به تکمیل رسانید این سنت را نیز حقیقی است زرتشت دین پیشین آریائی را همان دینی که امروز اصول آن در وید برهمنان مندرج است تجدید نمود و مردم را به پرستش خدای یگانه هدایت کرد گروه پروردگاران قدیم را آفریده اهورامزدا خواند همه را گاشتگان پروردگار بزرگ نامید که از طرف مصدر جلال مانند کارگزاران در تمشیت امور دینوی بندگان پردازند باین کارگزاران ابزدی در مزدیسنا مانند سایر ادیان ایزدان (فرشتگان) نام داده اند مهریکی

<sup>۱</sup> از برای اطلاعات مفصل تر رجوع شود به Rapp Die Religion u. Sitten der Perser nach den Griechischen und Römischen Quellen S. 53-60  
<sup>۲</sup> رجوع شود به Über die Metrik des jüngeren Avesta von Karl Geldner Tübingen 1877

از آنکه مهر خورشید نیست بلکه فرشته روشنائی و فروغ است بخوبی از خود یشت دهم از فقره ۱۳ و ۹۵ برمیآید در این دو فقره از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است در فقره ۱۴۵ همین یشت آمده است «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر شهریار همه ممالک را میستائیم» گذشته از مهر یشت در سایر قسمتهای اوستا نیز میان خورشید و مهر امتیاز داده شده است از آن جمله در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۲۸ از هویدا شدن مهر و بدر آمدن خورشید سخن رفته است در کتب متأخرین هم این امتیاز موجود است در فصل ۵۳ کتاب مینوخرد گوید «دانای مینوخرد پرسید که چگونه نماز و ستایش یزدان باید کرد مینوخرد در پاسخ گفت هر روز سه بار وقتی که خورشید و مهر برابر گشته روان گردند» در فصل ۳ از بهمن یشت در فقره ۴۷ آمده است «مترو (مهر) دارنده دشتهای فراخ خروش بر آورده به هوشیدر گوید ای پسر زرتشت دین نیک را بر قرار ساز و بخورشید نیز اسب پانک زده گوید بجنیش در آی چه هفت کشور گیتی تیره و تار گردید»

۱ یارند Parend بهلوی کله اوستای یارندی Pārendi نږدې میاشد  
اشی رانراشیش ونگومی ښارونډ ښارونډ مینامند

از عهد خدمت یاسبانی و نگهبانی بر آید اهورامزدا باو هزار گوش و ده هزار چشم داده در تفسیر پهلوی این یشت چنین آمده است که این گوشها و چشمها خود جداگانه فرشتگانی هستند که از طرف مهر گماشته شده تا همه اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده اند باو خبر دهند در تاریخ ایران میخوانیم از آنکه قسمتی از لشکریان شاهنشاهان قدیم بچشم و گوش مملکت نامیده میشده اند بی شک مهر یشت مأخذ آن است و بعلاوه ده هزار دید بان بخدمت او گماشته دائماً در اطراف زمین در گردش اند و وقایع را بمهر خبر میدهند مقام مهر در بالای کوه هرا Hara میباشد در آنجائی که نه روز است و نه شب و نه تاریکی و نه باد سرد و گرم و نه ناخوشی و نه کثافت از آنجا بمالك اریائی نگران است این آرامگاه خود به پهنای کره زمین است یعنی که مهر در همه جا حاضر است کسی که از حق خویش محروم گشته بنزد مهر شکایت برد هرچند که آواز او ضعیف باشد اما ناله گله آمیز سراسر زمین را فرا گیرد و بعالم بالا رسد مهر از آن آگاه گشته بیاری شتابد و نیز از برای مهر برج بزرگی معین است که همیشه در آنجا مانند یاسبانان بپا استاده آماده خدمت است مهر مانند سروش همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است بازوان او باندازه ای توانا و رساست که تمام دنیا را تواند فرا گرفت و دروغگو را در هر جا که باشد خواه در مشرق خواه در مغرب خواه در مرکز زمین بچنگ تواند آورد دلیری و بینائی و فریفته نشدنی از صفات مختصه بمهر است کلیه خصایصی که لازمه وظیفه او است باو داده شده است هم چنین اسباب کار یاسبانی او از هر جهت فراهم است مهر مانند ناموران شاهنامه خود بر سر زره زرین در بر سپر سیمین بدوش افکنده گرز گران بدست گرفته بگردونه زرین که بیک طرز منیوی ساخته شده و دارای چرخهان درخشان بلند است نشسته است چهار اسب سفید او را چست و چالاک گرد گیتی میگرداند در گردونه مهر يك هزار تیر ناوك زرین يك هزار نیزه يك هزار تبرزین پولا دین يك هزار تیغ يك هزار گرز آهنین و فلاخن موجود است فرشته پیروزی بهرام و فرشته فرمانبرداری سروش



پل چنوت گذشت مهر و رشن و اندر وای و بهرام با او در گردش همراه شدند<sup>۳</sup>  
بقول بندهش انواع گل بنفشه مخصوص به مهر است<sup>۴</sup>

## آئین مهر در رُم

شهرت مهر در ایران و ممالك مجاور  
چون پادشاهان ایران توجه مخصوصی بمهر داشتند و کلیه لشکریان فتح و پیروزی خود را از او میدانستند از این رو ستایش مهر سراسر ایران زمین را فرا گرفته در همه جا از او یاری و پناه خواسته میشد قلمرو نفوذ او از حدود ایران هم گذشته بتمام ممالکی که در تحت استیلای شاهنشاهان بود رسید در بابل که یکی از بایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان بود مهر با پروردگار محلی شمش Schmasch بواسطه شباهتی که با او داشت یکی تصور شده بنظر اهالی انجا ستایش او بیگانه و غریب نیامد چنانکه ناهید ایران با الاله بابلی ایستار Istar برابری نموده پرستیده شد آئین مهر از بابل بتمام آسیای صغیر انتشار یافت در ممالك یونانی زبان نیز با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم رسانید مختصراً بهر جا که رفت با پروردگار محلی خورشید ساخته طرف توجه و محبت همه گردید بدون آنکه اساس آریائی آن بهم بخورد هر يك از اقوام بیگانه رسم و عادتى از پروردگار خود باو بسته بمذاق خویش نزدیک نمود باین شکل وسعت خاک مهر از طرف مغرب کشیده شد بدریای سیاه و بدریای یونان ازه Égée و از طرف مشرق بسند یعنی بهندوستان بهمان مملکت آریائی که در آنجا مهر از زمان بسیار قدیم پروردگار فروغ بوده است میتوان گفت که عظمت و جلال مهر در تمام این ممالك وسیع آسیائی از عهد هخامنشیان تا چندین قرن پس از میلاد مسیح برقرار بود از فتح اسکندر ماکدونی بدروخت کهن سال آئین مهر آسیبی نرسید چه پس از مردن اسکندر و تقسیم شدن ممالکش در میان سردارانش دوباره بشدت تمام در سراسر ممالك قلمرو مهر مانند پارینه آئین این فرشته روشنی و پیروزی برقرار بود از طرف مشرق سلطنتی

Arta Virâf—Namah par Barthélemy, Chapitre V Paris 1887

Bundelesh von Fer. Yusti, Capitel XXVII

۳ رجوع شود به

۴ رجوع شود به

نکهبانی يك قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاون گاه که از سپیده دم تا نیمروز باشد با مهر است

گفتیم که روز شانزدهم ماه مخصوص مهر است اگر مهر و خورشید یکی بود نبایستی روز یازدهم ماه هم مخصوص بافتاب گشته خورشید روز نامیده شود گذشته از دین که اسم خداوند است اسامی فرشتگان در سی روز ماه مکرر نشده است شکی نیست که مهر و خورشید یکی نیست و هیچ شکی هم نیست که این دو از زمان بسیار قدیم بهم مشته گشته یکی پنداشته شده است چنانکه فروهر و روان بهم مشته شده است و ذکرش در مقاله فروهر بیاید چه استرابون که ذکرش گذشت مینویسد که ایرانیان خورشید را باسم مهر میستایند پنج قرن بعد از آن هم Elische مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی نقل از وعاظ زرتشتی کرده میگوید «خورشیدی که بواسطه اشعه خود جهان را روشن کند و بواسطه حرارت خود غذای انسان و جانوران را نضج دهد کسی که از سخاوت یکسان و داد و دهش مساوی خویش مهر نامیده شده است»<sup>۱</sup>

ار روی دستور یشت دهم آنانی که باحکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایسته مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند در هنگام بجای آوردن آن باید پاك بود و غسل نمود بعدها این شروط با آئین مهر باروپا رفته شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین باشد

از آنچه گذشت میتوان گفت که مهر فرشته روشنائی و جنگ است در کتب متأخرین نیز وظیفه حساب و رهنمای روز واپسین باو داده شده است از آن جمله مهر در روز قیامت بهمرای سروش و رشن روان راستگویان را در سرپل چنوت از دست دیوهای که میخواهند او را بدوزخ کشانند نجات میدهد<sup>۲</sup> اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از

Darmesteter, Le Zend-Avesta vol II p 441

۱ رجوع شود به

La vie Future d'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblom

۲ رجوع شود به

Paris 1901 p. 95-96

آغاز نفوذ مهر  
 از آسیای صغیر  
 بامپراطوری رُم

پس از دانستن این مقدمه بعید بنظر نمیرسد که آئین مهر از آسیای صغیر بخاك یونان داخل شده باشد هرچند که اساساً میدانیم یونانی زبانها کمتر در زیر نفوذ مهر بوده اند پلوتارك مینویسد که از دیر زمانی را هرنان دریائی سیلیسی Cilicie (ولایت ترسوس حالیه) در بالای کوه اولنپ Olympe یعنی در همان جایی که همیشه مقر پروردگاران یونانی بود عبادت سَری و فدیهِ و قربانی از برای مهر برقرار داشتند بنا بر شهادت همین مُورّخ در زمان خود او که از سال ۴۹ تا ۱۲۵ میلادی باشد فرقه ای از مزدیسنا که مقصودش آئین مهر است در اروپا معروف بود بهر حال پیروان مهر در این زمان زیاد نبودند ولی در وسط قرن اول میلادی مهر مقام بلندی داشت چه بنا بقول یکی از مورخین رُم دیوکاسوس Dio Cassus وقتی که تیردات پادشاه ارمنستان و برادر بلاش اول اشکانی برُم آمد تا از دست امپراطور نرون Neron تاج ارمنستان بسر گذارد در روز جشن تاجگذاری بامپراطور خطاب نموده گفت من بنزد تو آمدم تا تو را مثل مهر بستایم و نیز پلوتارك مینویسد که در عهد پومپه Pompée بزرگ در سال ۶۷ پیش از مسیح وقتی که رُمها براهزنان سیلیسی شکست دادند از همان تاریخ با آئین مهر که در کلیه آسیای صغیر منتشر بود آشنا گردیدند در واقع در شکست مذکور فقط چند نقطه ای از سواحل سیلیسی بدست رُمها افتاد و در دو قرن بعد کلیه مملکت فتح شده در سال ۱۰۲ میلادی از ایالتهای رُم محسوب گردید هرچند که بروز آئین مهر در اروپا این قدر قدیم است ولی شیوع آن در او اخر قرن اول میلادی است لشکر کشی های دولت رُم و فتوحات آن در آسیای صغیر و عراق متدرجاً مهر را باروپا نفوذ داد در عهد قیصر تیبریوس Tiberius که از سال ۱۴ تا ۳۸ میلادی سلطنت داشت کانپا توکا (در آسیای صغیر) فتح شده جزو ممالك رُم گردید در زمان سلطنت نرون که از سال ۵۴ تا ۶۸ امتداد داشت قسمت غربی پونتوس یا سواحل دریای سیاه بدست رُمها افتاد در عهد و سپازیان Vespasian که از سال ۶۹ تا ۷۹ میلادی

که در باختر تشکیل یافت و بعدها باسم سلطنت هند و اسکیت Indo-Scythic  
 بشمال غربی هندوستان کشیده شد در روی سکه کانیسکا Kaniška و هویسکا  
 Huviska از پادشاهان سلسله تروشکا Turuska از قرن اول و دوم میلادی  
 شعاع و دائره نور مهر دیده میشود و بعلاوه بخط یونانی روی آنها مترو Mitro  
 (مهر) و اترو Athro (آذر) نقش شده است<sup>۱</sup>

هم چنین از طرف مغرب پس از اسکندر در هر کجای از آسیای صغیر که  
 سلطنت مستقلی بر باشد کلیه شهریاران آن ممالك خود را از خاندان هخامنشیان  
 میسرمدند حقیقه<sup>۲</sup> هم ایرانی نژاد بوده اند یا نه ولی افتخار ایشان در این بود  
 که منسوب بشاهنشاهان مقتدر قدیم باشند و در زنده نمودن سنت ابا و اجداد  
 خود اصراری داشتند و غالباً از پدر بیسر بخود اسم متری داتس Mithridates  
 یعنی مهرداد میدادند آنتیوخس Antiochos اول که از سال ۶۹ تا ۴۴ پیش از  
 مسیح در کوماگن Kommagene سلطنت داشت خود را از طرف پدر بهخامنشیان  
 منسوب میدانست امرداد که بافتخار خداوند و فرشتگان نیاکانش معابد بزرگ  
 برپا کنند و پشیوایان مذهبی مانند مغها لباس پیوشند از آنجمله معبدی برای  
 مترا ساخت نقوشی که از او در نمرود داغ پیدا شده خود رو بروی مهر ایستاده  
 است در دوره اشکانیان باز مقام مهر محفوظ و اسم سه نفر از پادشاهان پارت  
 مهرداد بوده است (مثل اشك ششم و نهم و سیزدهم) در زمان ساسانیان در میان  
 مردان نامدار آن زمان وزیر دانا و هوشمند یزدگرد دوم مهر نرسی دام داشت  
 که معروف بهزار بنده میباشد و خود را باسفندیار منسوب میدانست در طاق  
 بستان که نزدیک کرمانشاه در شمال غربی شهر واقع است سه مجسمه دیده میشود  
 وسطی اردشیر دوم ساسانی است که از سال ۳۷۹ تا ۳۸۴ میلادی سلطنت  
 کرد در طرف دست راست او اهورا مزداست و در طرف دست چپ آنکه مشعلی  
 بدست گرفته مهر است نه زرتشت چنانکه بعضی گمان کرده اند<sup>۱</sup>

۱ رجوع شود به Grundriss der Iranischen Philologie. Zweiter Abschnitt  
 Pahlavi literature by E. W. West S. 75

۲ رجوع شود به Die Kunst des Alten Persien von Friedrich Sarre, Berlin 1922  
 S. 42



مجسمه مهر در قبر واتیکان (روم)

امپراطور رُم بود ارمنستان كوچك و كوماگن Kommagene همان مملكتی كه در آنجا بخصوصه مهر ستایش میشد مفتوح گردید و از آنجا لشكریان رُم آئین مهر را مانند ارمنان از آسیا بارویا آورند و بعد ها لشكر كشی های بزرگ قیصران رُم مثل ترژان Trajan (۹۸-۱۱۷) و لوسیوس وروس Lucius Verus (۱۶۱-۱۶۹) و سپتیمیوس سورُوس Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱) بضد آسیا و استیلای بر عراق بیش از بیش مهر بواسطه این آمد و شدها در دنیای غربی پر و بال گشود از همان آغاز حكومت و سپازیان سربازان رُم (لژیون ۱۵) در مراجعت از آسیای صغیر در كارنوتوم Carnuntum در دانوب (طونه) معبد مهر پرپا کردند

انتشار آئین  
مهر و دوره  
ترقی آن

سبب عمده انتشار آئین مهر همان سر باز های رُم میباشند كه بسیار یارسا و خدا پرست بودند در آغاز هم در اروپا ستایش مهر بجنجگویان تخصیص داشت همان مقامی كه در ایران در میان امرای لشكریان داشت در ممالك رُم محفوظ ماند گذشته از سربازان اُسرای جنگ كه از آسیا بارویا نقل داده شدند بمد انتشار آن گردیدند و بعلاوه ارتباط تجارتي و مسائل اقتصادی و تبادل افكار مغربیان با مشرقیان در نفوذ مهر مدخلیت تمام داشت و بسرعت سراسر ممالك وسیعه رُم قدیم را فرا گرفت در سال ۱۴۸ در میان لشكریان دلیر ژرمن (المانهای قدیم) نفوذ نمود در عهد امپراطور كومودُوس Commodus كه از سال ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی سلطنت كرد و خود مهر گرویده بود جائی نماند كه اثر مهر در آنجا نباشد بطوری كه وسعت قلمرو مهر در اروپا از سواحل دریای سیاه كشیده به اكوس Euxine جزیره انگلستان كشیده میشد و در افریقا نفوذ آن تا محدود صحرا میرسید نظر به نقشه ممالك رُم قدیم و وسعت خاك آسیا باستثنای ممالك زرد نژاد میتوان گفت در هیچ قری فیج پروردگار یا فرشته یا پیغمبری بشهرت مهر نبوده است بقول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه رُنان Renan (۱۸۲۳-۱۸۹۲ میلادی) «اگر علت و حادثه ای روی داده ترقی عیسویت را باز میداشت هر آینه جهان از آن مهر بود»

دین عیسی و مهر تقریباً هر دو در يك زمان از آسیا داخل اروپا شد در آخر قرن دوم هر دو در دور ترین نقاط ممالك رُم پیروانی داشت بنا بکثرت آثاری که از زمان امپراطور سور Sévère (۲۰۸-۲۳۵) باقی ماند میتوان احتمال داد که مهر پرستان بیش از عیسی پرستان بودند راست است کتابی که شاهد عظمت مهر باشد از قدیم در دست نداریم تعصب عیسویان آن زمان آثاری از مهر حریف پر زور عیسی باقی نگذاشت بواسطه مورخین میدانیم که کتب عدیده در خصوص اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقه ستایش و رسوم و عادات آن موجود بود از آن جمله است کتاب بزرگ نویسنده رُم پلاس Pallas که فقط اسمش بجا رسیده است ولی آثار معابد مهر و نقوشی که از آن در تمام ممالك اروپا پیدا شده است تا بیگ اندازه حاکی جاه و جلال دیرین و مبین برخی از عادات و رسوم آن طریقه است و ادعیه و نماز اول بزبان یونانی و بعدها لاتینی بود برای قوت کلام یا مؤثر نمودن آن بعضی از لغات ایرانی (پهلوی) داخل میکردند صفتی که همیشه از برای مهر میآوردند کله نبرد میباشد این کله همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و بمعنی دلاور و جنگجو میباشد چنانکه فردوسی گوید

هم اکنون ترا ای نبرده سوار پیاده پیاموزمت کار زار

در اوستا نیز صفتی که همیشه برای مثر آورده شده است کله سُورَ Sura میباشد که بمعنی نبرده است پیشوایان دین مهر میبایلدند از آنکه پروردگاران خود را از روی اصول قدیم ایران که زرتشت آورد میستانید و میکوشیدند که اصل و بنیان ایرانی مهر بهم نخورد گرچه مهر پس از قرنهای اقامت در آسیای صغیر و عراق برخی از خصایص پروردگاران خورشید محل دیگر بخود گرفته بوده است ولی نه بطوری که آب و رنگ ایرانی خود را بیازد بخصوصه رونق کار مهر در اروپا در این بود که لشکریان و شرفا و قیصرها طرفدار او بودند و فرمان میدادند که عیسویان را تعاقب کنند

تعاقب عیسویان در سال ۲۵۰ میلادی بواسطه امپرا طور دسیوس Decius در تاریخ رُم مشهور است در سال ۲۷۴ قیصر اورلیان Aurelian





گرچه تربیت عیسوی داشت و غسل تعمید یافته بود ولی از کودکی ارادتی به مهر میورزید و خود را از طرف خورشید برانگیخته و پسر معنوی او می پنداشت فوراً پس از بتخت نشستن پرستش مهر را در قسطنطنیه رواج داد و در قصر خود معبدی برپا نمود پس از بسرکار آمدن چنین امپراطوری لابد دوباره مهر پرستان جانی گرفتند حتی در عهد او پیشوای بزرگ (بطرك) اسکندریه جرج Georgios خواست در روی خرابه معبد مهر کلیسایی برپا کند مردم شوریده او را گرفته بزدان کشیدند و در ۲۴ ماه دسامبر ۳۶۱ میلادی یعنی يك روز پیش از روز جشن سالیانه مهر او را بسختترین شکلی کشتند چون ژولیانوس خود را در تحت حمایت بروردگار نصرت و پیروزی تصور میکرد از این جهت بسیار دلیر بود و مانند اسکندر خواست تمام ایران همان مملکتی که سرچشمه آئین او بود تصاحب کند لشکر بزرگی بطرف ایران کشید و تا مقابل طسفون آمد اما فرشته پیروزی مهر وطن اصلی خود ایران را خوار و زبون نخواست در میدان کارزار تیر کارسازی به ژولیانوس رسید گویند امپراطور کف خود را از خون زخمش پر نموده بطرف آسمان پاشیده گفت ای جلیلی تو شکست دادی<sup>۱</sup> در وقت مردن تقصیر را از عیسی دانست نه از مهر پس از سپری شدن روزگار کوتاه ژولیانوس مهر پرستان در اروپا ظرف سؤظن واقع شدند چنانکه عیسویان در ایران دوباره پیروان مهر بی پشتیبان مانده در سال ۳۷۱ گروهی از آنان کشته گردید و امپراطورها مستقیماً بصد آنها بنای ستیزه گذاشتند در ایالتها غالباً در معرض خطر هجوم عیسویان بودند معبدها را غارت میکردند و میسوزانیدند هنوز هم آثار معابدی که از زیر خاک کشف میشود دلیل شکستن و سوختن دشمنان است همانطوری که محمود غزنوی دینداری خود را در هند وستان در ریختن و شکستن مجسمه های بروردگاران هندو میخواست ثابت کند رُمها نیز برای نمودن درجه اخلاص خود بپسر روح القدس در ویران نمودن برستشگاهان مهر و شکستن مجسمه ها اصراری داشتند غالباً پیشوایان مهر برای

۱ جلیل محلی است از بیت المقدس عیسی در آنجا تولد یافت رُمهای غیر مسیحی عیسی را جلیلی Galilee مینامیدند

امر کرد که يك معبد بزرگي برای مهر بسازند چه فتح خود را در سوریه بضد زَنوب Zenobe ملکه پامیر (تُدُمر) از پرتو مهر پروردگار پیروزی میدانست دیو-کلسیان Diocletian که از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ سلطنت داشت بقول معاصرین خودش وضع در بار خود را مثل در بار ساسانیان نموده بخصوصه مایل بود که بیش از بیش آئین مهر منتشر شود در سال ۳۰۳ فرمان داد تا عیسویان را تعاقب کنند و پس از اوقیصر گالریوس Galerius (۳۰۶-۳۱۱) بشدت تمام عیسویان را تعاقب مینمود در قرن سوم میلادی مهر در ممالک رُم باوج ترقی رسید و بنظر میرسید که تمام دنیا را فرا گیرد تا آنکه در سال ۳۲۴ قیصر لیسیلیوس Licinius که در زیر علم پروردگار پیروزی مهر بضد کونستانتین Constantin که بنزد عیسویان بمنزله گشتاسب زرتشتیان است جنگید و شکست یافت در این شکست خورشید نیز مغلوب صلیب گردید

مهر بیوشید رو ریخت زُمغ آبرو      ترسا چون شب پره دیده بینا گرفت  
لاف زد و هرزد گفت مهر خدائی نهفت      زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

پس از فتح کونستانتین پیروان عیسی جسور شدند نه آنکه فقط برسوم و عادات مهر پرستان خنده میزدند و آنها را پست بقلم میدادند بلکه تمنا داشتند که کلیه معابد آنها را خراب کنند و حاجت آنان نیز برآورده شد چه از مایمر Mamert مطران وینه که در سال ۴۷۴ در گذشت نقل شده است که در عهد کونستانتین کسی جرأت نمیگرد که خورشید را در وقت برآمدن و فرو رفتن نگاه کند دهقانان و دریا نوردان هم جرأت نداشتند که بستارگان نظری افکنند از بیم جان لِرزان چشم خود را بزمین میدوختند

کونستانتین در آخر عمرش در سال ۳۳۷ غسل تعمید نمود و در همان سال بمرد در مدت سی و شش سال مهر پرستان گرفتار بودند تا آنکه در سال ۳۶۱ میلادی ژولیانیوس Julianus بسلطنت رسید این امپراطور فیلسوف

که بدانیم تا بچه اندازه از اصول آن داخل دین عیسی شده است هرچند که اساس این دو دین باهم تفاوت دارد ولی بواسطه نقوش و آثاری که در خرابه های معابد مهر پیدا شده و بواسطه يك رشته اخباری که بواسطه مورخین بها رسیده میتوانیم بگوئیم تقریباً آنچه متعلق برسومات و آداب آئین مهر بوده بمذهب عیسی منتقل گردیده است از همان زمان قدیم پیش از آنکه دین مهر از اروپا بیرون رود این تصاحب و دست اندازی روی داده است و باندازه ای شباهت میان این دو دین بزرگ گردیده بوده که فیلسوفهای قرن دوم میلادی آنها را بهم مقابله مینموده اند ولی رجحانیت و برتری بمهر داده میشده است بعدها علما و پیشوایان عیسوی متعصب قرون اولیه میلادی باز این نوکیش را بهم مقابله نموده میگفته اند مهر پرستان از دین مقدس عیسی تقلید شیطانی کرده اند اگر تعصب این علماء میگذاشت که از دین مهر هم کتابی بها برسد بدون شك در آن میخواندیم که عیسی پرستان از دین مقدس مهر تقلید شیطانی کرده اند

رسومات و آئین و آداب مهر بسیار قدیم چه بیشتر از آنها در ایران معمول بوده و نیز قدمت برخی از آنها تا بعهد آریائی میرسد دین عیسی وقتی که داخل اروپا شد خود را در مقابل دین کهن سالی دید که بواسطه عادات قرون متعادی برگ و بری بآن بسته و صورت ظاهری آن طوری شده بود که بمذاق مردمان آن زمان درست میآمد و توجه را بطرف خود میکشید دین نوزاد که حتی از طرف مؤسس خود عیسی بهیچ وجه دستور و آداب و کتابی نداشته است بناچار بایستی آداب و رسومات یا بعبارت دیگر شکل ظاهرش را لا اقل از دیگران بعاریت بگیرد تا بجائی رسید که پیروان هر دو دسته بهمکیش خود برادر میگفتند هر دو دسته غسل تعمید میکردند هر دو بهمدیگر آب مقدس میپاشیدند هر دو وعظ اخلاقی میکردند و از عذاب اخروی صحبت میداشتند هر دو در هفته یکروز تعطیل میکردند هر دو گان میکردند که طریقه مخالف قوانینش را از روی مذهب او برداشته است لابد در آغاز برتری با مهر بود تا آنکه بواسطه طول زمان و فراموش شدن مأخذ و سرچشمه عیسویان در ادعای خویش جسورتر شدند

آنکه ما بقی اشکال را حفظ کنند در معابد زیر زمینی خود را با دیواری می بستند آثار مقدس را تا باندازه که می توانستند پنهان میکردند چون یقین داشتند که تسلط عیسویان موقتی است از طرف دیگر عیسویان از برای آنکه مهر را از ریشه و بنیان براندازند و پرستشگاهان را برای بعد هم غیر قابل استفاده کنند در خود معابد پیشوایان را کشته در زیر طاق و دیوار فرو ریخته می گذاشتند چون میدانستند که بنابائین مزدیسنا زمینی که آلوده برادر و لاشه باشد همیشه ناپاک خواهد بود آئین مهر زودتر از سایر مذاهبی که در ممالك رُم وجود داشته از میان رفت چه از طرف مقامات رسمی خصومت مخصوصی بآن میورزیدند

در خود شهر رُم (بایتخت) آئین مهر بیشتر پایداری نمود چه شرفا بواسطه نفوذ و ثروت خود میتوانستند از آن مدافعه کنند و بخصوصه مقید بودند که بکیش آباء و اجداد خویش با وفا باشند و بیش از پیش بقدیه و اوقاف معابد میافزودند پس از مرگ ژولیا نوس باز در گوشه و کنار امید بهبودی حال مهر پرستان و رونق گرفتن آئین خورشید برده میشد بخصوصه در سال ۳۹۲ وقتی که اُرنیوس Eugenius عنوان امپراطوری گرفت امیدها زیادتیر شد ولی دو سال پس از این واقعه تئودزیوس Theodosius او را کشته و این فتح که در سال ۳۹۴ روی داده تاریخ قطع امید شدن مهر پرستان و ریشه کن شدن آئین خورشید است تئودزیوس جداً در انتشار دین عیسی کوشید دگر مجالی برای مهر پرستان نماند مگر آنکه در جاهای دور مثل کوه الپ Alpes و وُسر Vosges تا قرن پنجم میلادی آئین مهر باقی بود

آئین مهر بیشتر از سصد سال در ممالك رُم دوام داشت ولی بسیاری از اصول آن مثل قدیه و نیاز و رستا خیز و عقیده بیل صراط و برزخ و بهشت و جهنم و حساب و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی مانده است و بعلاوه بسا از آداب و رسومات آئین مهر داخل اعیاد و عادات اقوام عیسوی گردیده است از آئین مهر کتابی از قدیم در دست نداریم

اثرات

آئین مهر در دین

عیسی

با آن رفت تا آنکه ورز او خسته گشته تسلیم شد آنگاه مهر ستمهای دوبای آن را گرفته بدوش خویش کشید و بزحمت زیاد بغاری که غمزش بود فرود آورد این داستان کنایه از زحمت و رنج انسانی است در این جهان مهر دگر باره ورز او را رها نموده که آزاد در روی زمین میگردید آن گاه خورشید پیک خود کلاغ را بسوی مهر فرستاد با او امر کرد که گاو را گرفته فدا سازد هر چند که مهر با اجرای چنین امری خوشدل نبود و بحال جانور رقت میآورد ولی چاره ای جز از اطاعت کردن بامر آسمانی نداشت ناگزیر با اکراه سگ خود را برداشته ورز او را دنبال نمود و فوراً دستگیرش کرد زیرا که در غاری پناه برده بود مهر با دستی دو منخرین او گرفته با دست دیگر دشنه بتهیگاه او فرو برد فوراً از کالبد جانور جانشینار معجزه ای روی داده گیاههای درمان بخش روئید بطوری که سراسر زمین سبز شد از مغز فقرات پشت آن حبوبات بوجود آمد و از خورش ناک (رز) بدید شد که بمقدسین در وقت اجرای رسومات مذهبی شراب داد خرد خبیب (اهرمن) بامیدی که از موقع استفاده کنند مخلوقات ناپاک خود مثل مار و گژدم و مورچه را شتابان بسوی جانور جانشینار فرستاد تا سرچشمه زندگانی آنها مسموم سازند و آلات توالد و تناسل جانور حاصل خیز را مخورند و از خورش بیاشامند اما کوشش آنها بی فایده ماند بروز معجزات را نتوانستند که باز دارند ماه نطفه ورز او را پاك نموده بخود گرفت انواع و اقسام جانوران مفید از آن وجود یافت روح گاو که بتوسط سگ وفادار مهر محافظت شده بود با آسمان عروج نمود و در آنجا با اسم سیلوانوس Silvanus نگیهان گله و رمه گردید مهر بوسیله این فدیة بدرگاه پروردگار زندگانی جهان را تجدید نمود این داستان در بندهش نیز مندرج و شرحش در مقاله ماه (ص ۳۱۷) گذشت

آنچه در کیش عیسی از آئین مهر گرفته شده است

از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده اند از برای دخول بهر يك از درجات شست و شوی مخصوصی لازم بوده است و مأخذ غسل تعمید عیسویان همین است در هر يك از روز های هفته در جای معینی در معبد اوستاره مخصوص همان روز استفاده

معابد مهر و داستان ظهور وی

معبد مهر که موسوم بوده به میتراوم Mithraum و یا متراپه Mithraea سرداب مانند در زیر زمین یا غار ساخته شده است برای آنکه گاو ازلی در میان غاری بدست مهر قربانی شده بوده است عموماً مجسمه مهر در آن دیده میشود که گاوی را در زیر با انداخته قربانی میکند دو پسر بچه هر يك مشعلی بدست گرفته در طرف راست و چپ او ایستاده اند (Cantes, Cautopates) مشعل دست راست سر بیالا و مشعل دست چپ سر بیائین است و این علامت طلوع و غروب خورشید میباشد در زیر دست و پای گاونر (ورزاو) مار و عقرب دیده میشود در مقابل مجسمه ها آتشدان است که آتش مقدس با یستی همیشه مثل آذر مزدیسنان در آن افروخته باشد نقوش و اشکال معبد منحصر بهمین نیست انواع و اقسام صورتهای مختلف که از هر کدام معنی اراده میشود است موجود است و ذکر همه آنها موجب طول کلام خواهد شد از روی اشکال و نقوش دانشمند بلژیکی کومون Cumont داستان مهر را با اعتقاد رُمها اینطور نقل میکند مهر از سنگ خارا تولّد یافت کلاهی بطرز فریزی Phrygie (ولایت قونیه حالیه) بر سر دارد در دستی خنجر و در دست دیگر مشعلی که از برای روشن نمودن تاریکی است طاهر گشت چوپانهای که معجزه تولد او را دیدند با و نماز آوردند بره و گوساله و سایر محصولات تازه خود را نیازش نمودند چون مهر جوان گردید برهنه و در معرض آسیب باد تند بود خود را در پس شاخه های درخت انجیر پنهان کرد با کارد خود از درخت میوه چیده غذا ساخت و از برگ آن پوشاکی برای خود تهیه نمود نخستین پروردگاری که مهر در مقابل او زور آزمائی کرد خورشید است از این رو خورشید علو مقام مهر را شناخته اشعه ای از نور دور سر او قرار داد از این روز بعد مهر و خورشید بهم دست داده در همکاری همدیگر را یاری میکنند جنگ مهر با گاونر (ورزاو) که ذکرش گذشت اشاره باین معنی است گاو که نخستین آفرینش ژوپیتر اورمزدس (Jupiter Oromazdes) میباشد اراد در بالای کوه میچرید میل مهر بآن کشید که شاخ او را گرفته به پشتش سوار شود جانور خشمگین دویدن آغاز کرد هر چند که مهر زمین خورده بود اما دست بر نداشت خود را بشاخهای او آویخته چندی کشان کشان

و چند قرص نانی که در آئین مهر بکار میرفته چنانکه حالا نزد زرتشتیان معمول است چهار و یا شش عدد بوده است در اوستا در تونَ و دراونا آمده است و اینک درون گویند تمام این رسومات از مهر بمسیح انتقال یافته که هنوز هم در دین عیسی<sup>۱</sup> معمول است آب زور<sup>۲</sup> با سم آب مقدس یا ماء العباد (Holy Water, Weihwasser, eau bénite) یکی از شاهکارهای کلیسیاست

و هم چنین در مذهب عیسی<sup>۱</sup> eukharistia که در عربی افخارستیا گویند عبارت است از شراب و نان که آنرا خون و گوشت و روان مسیح پنداشته در مراسم استعمال میکنند همان هوم و درون مهر است که فقط اسمش تغییر یافته است هم چنین هنگام تشریفات مذهبی مانند ایرانیان چنانکه تا کنون نزد زرتشتیان معمول است برسم بدست می گرفته اند لابد اول پشیوایان آئین مهر<sup>۳</sup> مغها بوده اند بعدها آنان را Sacerdos می گفته اند و مثل<sup>۴</sup> مغها لباس می پوشیده اند هر روز سه بار در صبح و ظهر و عصر نماز بجای می آورده اند در نماز صبح رو بمشرق در ظهر رو بجنوب و در عصر رو بمغرب مبر کرده اند از ناقوس و ارغنون (Orgue) کلیسیا گرفته تا عقیده آنکه مسیح خود را برای نجات دنیا فدا ساخت از آئین مهر برداشته شده است غالباً در آثار مهر دیده میشود که پروردگار خورشید در وقت قربانی کردن گاو ازلی خود را با آسمان کرده با اکراه و سختی فدیه نیاز میکند ولی چون نجات جهان در آن بوده متحمل چنین امر دشواری شده است برخی از نقوشاتی که در کلیسیاهای عیسویان کاتولیک راجع بتولد و نشوونما و صعود مسیح دیده میشود شبیهت تام دارد با نقوشات خرابه های معابد مهر که حاکی داستانت ظهور مهر و اعمال او است صلاح کار در کیش عیسی<sup>۱</sup> چنین بوده که عادات و رسومات دینی مهر را که در قرون متهدی در رُم ریشه دوانده بود اخذ کنند و باین ترتیب آن را بسلیقه مردمان آترنان نزدیک نمایند و هیچ چاره هم جز از این نبوده است مردم از روز یکشنبه که مخصوص بخورشید و روز بیست و پنجم دسامبر که جشن ظهور آن بوده منصرف نمیشده اند تا بالاخره بناچار از قرن چهارم میلادی ۲۵ دسامبر روز تولد عیسی<sup>۱</sup> قرار داده شده است روز یکشنبه هم نزد عیسویان

میشده است و روز یکشنبه را که مخصوص بخود خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر تصور می‌کرده‌اند یعنی که کوتاه‌ترین روز سال جشن مهر بوده است در همین اوقات نیز فینیس‌ها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند ظاهراً در فصول سال نیز جشنهای مخصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نرد عیسویان عید فصیح و روز صعود عیسی<sup>۱</sup> تصور میشود جشنی نزد مهر پرستان معمول بوده است زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند در عوض بمجلس تشریفات ماگنا ماتر Magna mater که بجای ناهید ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می‌کرده‌اند بی شک ماگنا ماتر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان بآن خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران مینامیده‌اند<sup>۱</sup>

در هنگام ستایش و سرودن ادعیه مهر نوازندگی هم درکار بوده و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌اند مثلاً پس از بجای آوردن مراسم وقتی که می‌خواستند پرده از روی مجسمه مهر بردارند و بایمان آوردگان ارائه دهند زنگ می‌زده‌اند هنوز هم در آشکدها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص زده میشود در وقت ستایش زانو زدن هم معمول بوده است در آئین زر تشتی موبدان نان و آب را تقدیس نموده با هوم آمیخته در وقت مراسم مذهبی می‌خوردند این رسم قدیم ایرانی نیز با مهر باروپا رفته ولی چون گیاه هوم در اروپا نبوده که از فشرده آن شربت مخصوص ساخته شود از این جهت بجای آن عصاره شاخه‌های تروتازه درخت رز را استعمال می‌کرده‌اند چند قرص نان و یک پیاله آب هم در وقت مراسم حاضر بوده که پشیویان بر آن دعا می‌خوانده‌اند متدرجاً عصاره شاخه‌های رز بفشرده انگور یعنی شراب مبدل شده است هنوز هم هوم در دین زرتشتی معمول است و در مراسم دینی با آب و نان مقدس مذکور بکار برده میشود این آب در اوستا موسوم است به زاوثر Zaothra که امروز زور گویند





روز برخاستن عیسی<sup>۱</sup> و آسمان صعود کردن وی تصوّر میشده و هم نزد مهرپرستان روز مخصوص مهر شمرده میشده است<sup>۲</sup> مقصود نگارنده نیست که کلیه آداب و رسومات مذهب عیسی را با آئین مهر مقایسه کنم نخست چنانکه گفته شد تعصب اثری از مهر نگذاشته است که ما بتوانیم کلیه اصول و رسومات این دو کیش را باهم بسنجیم دوم آنکه مقابله این دو آئین کلام را بدرازا کشانده مارا از حدود اوستا و ایران دور خواهد کرد گذشته از چند فقره عمده که ذکر شد بسا عادات و رسومات در میان اقوام عیسوی موجود است که بخوبی یاد آور مهر است بخصوص در میان عیسویان آسیای صغیر و ارمنستان در همانجائی که مهر از زمانهای بسیار قدیم پرستیده میشده است هنوز بعضی از علماى متعصب عیسوی در این قرن بیستم میلادی مانند عیسویان قرن سوم و چهارم اصراری میورزند که حقیقت را نهفته دارند ولی در نزد مورّخین دانشمند بیطرف که نزد آنان همای علم و معرفت مانند پیغمبر و فرشته ای مقدس و محترم است از حقیقت کوئی خود داری نکرده صراحة<sup>۳</sup> مینویسند که قسمتی از اصول و بیشتر از رسومات ظاهری کیش عیسی از مهر است در قرن چهارم در وقتی که بروردگار خورشید در مغرب زمین رو بغروب گذاشته بود دین دیگری از ایران زمین که از روی اصول مزدیسنا و بخصوص آئین مهر تأسیس شده بود باروپا رسیده مدّعی دین عیسی گردید بطوری که نزدیک بود لرزه بارکان آن اندازد آن دین مانی است که در عهد شاپور اول بوجود آمده تا قرن سیزدهم میلادی فرقه های آن در اروپا با پیروان مسیح رقیب قدیم مهر مشغول زد و خورد خوین بودند

Histoire du Peuple Romain par Seignobos p. 448

در خصوص آئین مهر رجوع شود بکتابهای ذیل

Jean Réville, Le Mithriacisme (Revue de l'histoire des religions).

Friedrich Windischmann, Mithra Leipzig 1857.

F. Cumont Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra Bruxelles 1894—1900, 2 vol.

Les Mystères de Mithra par Cumont, deutsche ausg. von Gehrich Leipzig u. Berlin 1923.

Albrecht Dieterich, Eine Mithrasliturgie Leipzig u. Berlin 1923.

G. von Wesendonk, Der Mithrakult (der Neue Orient Band 4 Heft 5/6 Berlin).

Franz Meffert Das Urchristentum IV Teil, Gladbach 1921.

Theodor kluge, Der Mithrakult, Leipzig 1911.



**ᠰᠤᠨ ᠶ᠋ᠢᠭᠦᠳᠡ**

[illegible]

∴ (3) ၀.၇၉၆၂

-ဒီမိုကရေစီ၊ အလွတ်တရား :: အလွတ်တရားသာသာသာ... အလွတ်... အလွတ်သာသာသာ  
 -အလွတ်... အလွတ်... အလွတ်သာသာသာ... အလွတ်သာသာသာ... အလွတ်သာသာသာ...  
 :: အလွတ်သာသာသာ

(وسمعة ۱)

[illegible][illegible]

توبا یك دروغ پرست و نه آن که توبا یك راستی پرست بستی زیرا معاهده  
با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست ۱ ॐ

۳ مهر دارنده دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که مهر دروغ نگوید  
(پیمان نشکند) آذر مزدا اهورا راه راست نماید بکسی که مهر دروغ نگوید ۲  
فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که  
مهر دروغ نگوید ۳ ॐ

۴ برای فروغ و قرش با نماز بلند با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای  
فراخ را مهر دارنده دشتهای فراخ را میستایم که ممالک آریائی خان و  
مان با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد ۳ ॐ

۵ بشود که او برای یاری ما آید      بشود که او برای گشایش (کار) ما آید  
بشود که او برای دستگیری ما آید      بشود که او برای دلسوزی ما آید  
بشود که او برای چاره ما آید      بشود که او برای پیروزی ما آید  
بشود که او برای سعادت ما آید      بشود که او برای دادگری ما آید  
آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هرگز فریفته شدنی و در سراسر  
جهان مادی سزاوارستایش و نیایش است آن مهر دارنده دشتهای فراخ ۳ ॐ

۶ آن ایزد بیرومند توانا را و درمیان موجودات قوی ترین را (آن)  
مهر را با زور میستایم آن مهر دارنده دشتهای فراخ را مهر دارنده  
دشتهای فراخ را با هوم آمیخته بشیر با برسم با ربان خرد با پندار و

۱ از دروغ پرست و راستی پرست موحد و مشرك مقصود میباشد

۲ آذر (آتر سدھمدا) فرشته موکل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله ای که بعد از مهر

یشت مندرج است

۳ از ممالک آریائی ایران اراده شده در قدیم ایوان خاک آریا نامیده میشده است



گفتار و کردار با زور و با کلام بلیغ میستائیم  
 ې . . . . . ینکبه ها نام ې

### ﴿کرده: ۲﴾

۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری<sup>۱</sup> که دارای هزار گوش است خوش اندامی که دارای هزار چشم است بلند بالائی که در بالای برج بهن (ایستاده) زورمندی که بی خواب پاسبان است ې

۸ از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغانه کنند وقتی که آنان بمیدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند ې  
 ۹ بآن یکی از دو (دسته هماوردان) که از طیب خاطر با منش نیک و اعتقاد حقیقی نماز آورده باشد مهر دارندۀ دشتهای فراخ بهمراهی باد بیروزمند<sup>۲</sup> و بهمراهی داموئیش<sup>۳</sup> اَوَمَنَ<sup>۴</sup> بهمان طرف روی آورد برای فروغ و فرش با نماز بلند با زور میستائیم آن مهر ې ۴

۱ صفت زبان آور که غالباً در این یشت برای مهر تکرار شده است بجای کله اوستائی و یاَخَنَ و اَوَدَسَه<sup>۵</sup> میباشد که در تفسیر پهلوی به هجمنیک ترجمه شده است یعنی انجمن آرا در محفل گویا زبان آور و نطق از کله و یاَخَنَ و اَوَدَسَه<sup>۶</sup> (انجمن) مشتق شده است  
 ۲ فرشته باد مقصود است (وات و اَوَدَسَه<sup>۷</sup>)

۳ داموئیش اَوَمَنَ<sup>۸</sup> و اَوَدَسَه<sup>۹</sup> در فقرات ۶۶ و ۶۸ و ۱۲۶ و ۱۲۷ همین یشت نیز این اسم تکرار شده است و در سایر جاهای اوستا هم غالباً بآن برمیخوریم از آن جمله در رشن یشت فقره ۴ و فروردین یشت فقره ۴۷ و یسنا ۱ فقره ۱۵ و یسنا ۲ فقره ۱۵ و یسنا ۷ فقره ۲۶ و یسنا ۸ فقره ۱ و یسنا ۷۱ فقره ۲۳ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقره ۳۰ آن اسم فرشته است که در مهر یشت از یاران و همراهان مهر محسوب شده است در فقراتی که در فوق از جاهای دیگر اوستا ذکر شد این فرشته با سایر فرشتگان نامیده شده غالباً ایزد قوی و دلیر خوانده شده است با آنکه اسم این ایزد غالباً تکرار شده است ولی از هیچ يك از فقرات نمی توان وظیفه و شغل او را معین نمود در پهلوی «دهم ایر به منش یزت» شد بقول دارمستر (زند اوستا جلد ۱ ص ۱۷) آن عبارت است از اندیشه نفرین و لمن از طرف دانا و خردمندی la Pensée de malédiction du sage (گرندریس ۲ ص ۶۴۵) نیز این ایزد را نماینده چنین شغلی تصور کرده است «Verwünschung», welche das Anathema des Priester, oder den Fluch des Weisen vorstellt.

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود





❧ (کرده ۳) ❧

۱۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ☉

۱۱ کسی را که جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) اشتغانه کنند تا آنکه دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هموردان را بتوانند باز داشت تا بدشمنان کینه جوی بد اندیش بتوانند غلبه نمود  
برای فروغ و فرش . . . ۲ ☉

❧ (کرده ۴) ❧

۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۱ ☉

۱۳ نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا برآید ۳ نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریائی را بنگرد ☉

۱۴ آنجائی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند آنجائی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان . . . ۴ موجود است آنجائی که دریاهاى عمیق و وسیع واقع است آنجائی که رودهای بهن قابل کشتی رانی با خیل امواج خروشان بسنگ خارا و کوه خورده بسوی

۱ بعینه مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۳ از این جمله بخوبی برمیآید که مهر غیر از خورشید است

۴ بجای نقاط کله تاثیر و Thātairo خراب شده است



مرو هرات بسوی سغد (گو) و خوارزم شتابد ۱ ۰۰

۱۵ به (کشور) آریزهی و سوهی به فردَدَ فشو و ویدَدَ فشو به  
وَأُرُو بَرِشْتی و وَأُرُو جَرِشْتی باین کشور خونیرث درخشان ۲  
آنجائی که ستوران آرام دارند و پناهگاه سالم ستوران است مهر توانا  
نگران است ۰۰

۱ از این رودها هری رود و زرافشان و جیحون اراده شده است بار تولومه در ققره  
فوق مرو را (در اوستا مَوَ و رَوَه) جزو هَرَا و سَدَ سَدَ شده است در فرس  
هخامنشی هَرَا و Haraiva همان هرات حالیه است رود این مملکت موسوم است به هری  
رود در صورتی که مثل سایر مستشرقین در ققره فوق مرو را مستقل بشماریم نه جزوی از  
هَرَا و باید در میان رودهای مذکور مرغاب را نیز که رود مرو است محسوب بداریم مرگو  
(مرو) چندین بار در کتیبه بیسنون ذکر شده است هر چند که داریوش از آن در جزو  
ممالک عمده که میگوید در تحت تصرفش میباشد اسم نمیبرد ۱ گو سَدَ سَدَ بجای مملکت سغد  
آمده است در متن نیز اسم سوغَدَه موجود است ظاهراً این اسم در تفسیر برای  
توضیح افزوده شده که بعد جزو مت گردیده است ۲ در کتیبه های خطوط میخی نیز مکرراً  
سوغود Suguda ذکر شده است رود معروف آن امروز موسوم است به زرافشان  
خواریزم ۳ سَدَ سَدَ در اوستا و (هووارزی) در کتیبه هخامنشی مملکت خوارزم است که معمولاً  
خیوه نامیده میشود رودی که از این خاک میگذرد موسوم است به آمو دریا یا جیحون

۲ در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است در گاتهای یسنا ۳۲ قطعه ۳ هفت نوم  
(نوی) ذکر شده که بعدها کله کشور جای آن را گرفته است در سایر قسمتهای اوستا غالباً  
به هیتو کشور سَدَ سَدَ و سَدَ سَدَ برمیخوریم در آئین برهمنان نیز روی زمین بهفت  
کشور منقسم شده سیت دوی یا septa dvipa گفته اند (رجوع کنید به ص ۷۵) در ققره ۹  
از تشریشت دیدیم که ستویس یکی از فرشتگان و از یاوران تشر فرشته باران آبهارا بهفت  
کشور روی زمین میسراند در همین مهریشت در دوجا یاسای هفت کشور برمیخوریم  
نخست در ققره ۱۵ و پس از آن در ققره ۱۳۱ و در فقرات ۹-۱۵ از رشت  
یشت و در فرگرد ۱۹ از وندیداد ققره ۳۹ و در کرده ۱۰ از ویسپرد ققره ۱  
مرتباً از هر هفت یاد شده است اسامی این کشورها از این قرار است (۱) آریزهی سَدَ سَدَ  
کشوری است که در مغرب واقع است در پهلوی ارذه (۲) سوهی سَدَ سَدَ  
کشوری است در مشرق در پهلوی سوه (۳) فردَدَ فشو سَدَ سَدَ اسم  
کشور جنوب شرقی است در پهلوی فردَدَ فش (۴) ویدَدَ فشو سَدَ سَدَ اسم کشور جنوب  
غربی است در پهلوی ویدَدَ فش (۵) وَأُرُو بَرِشْتی و وَأُرُو جَرِشْتی در شمال غربی است  
در پهلوی وُرُو برشت (۶) وَأُرُو جَرِشْتی و وَأُرُو جَرِشْتی در کشور شمال شرقی است در



۱۶ آن ایزد مینوی فر بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد آن ایزد مینوی  
شهریاری بخشنده بسوی همه کشورها روان گردد بآن کسانی او پیروزی  
دهد و بآن پاکدینان واقف برسوم دینی (ظفر دهد) که وی را  
بازور میستایند

برای فروغ و فرش . . . . . ۱ . . . . .

### (کرده ۵)

۱۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهمن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۲

هلهوی و روجرشت (۷) خونیرت به دین داری کشور مرکزی است در هلهوی خونیرس یا خوانیرس  
(با او معدوله مثل خواهر و خواش) در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای  
دیگر اسم برده شده است چه خونیرس شریف برین سمت زمین و مسکن ایرانیهاست بقول  
بند هش (فصل ۱۵ فقره ۲۷) شش نژاد در آنجا زندگانی میکنند گذشته از قرائنی که  
در فوق ذکر کردیم و در آنجاها خونیرس باشش کشور دیگر يك جا ذکر شده در فقره ۶۷  
از مهریشت ناز به خونیرس وارزه برمیخوریم در یسنا ۵۷ فقره ۳۱ و در هادخت نسک فرگرد  
۱ فقره ۱۱۴ نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است شاید معنی افطی خونیرس این باشد  
باگردونهای خوب در فصل ۱۱ از بند هش نسبت مفصلتر از کشورها صحبت شده است  
از این قرار: سی و سه قسم زمین موجود است در رویری که تشر بارندگی کرد نصف کیتی را  
آب گرفت و زمین بهفت کشور منقسم گردید کشوری که در میان واقع است موسوم است  
به خونیرس و آن بزرگی شش کشور دیگر است یعنی شش کشوری که در پیرامون خونیرس است  
بزرگی يك کشور میانگی است در طرف خوراسان (مشرق) سوه واقع است و در طرف  
خوروران (مغرب) ارزه و در طرف نیمروج (جنوب) فردذش و وید ذش و در طرف اباختر  
(شمال) ورو برشت و ورو جرشت خونیرس در میان واقع است قسمتی از اقیانوس فراخکرت  
اطراف خونیرس را گرفته است در میان و رورشت و و روجرشت کوهی برپاست که ممکن  
نیست کسی بتواند از این کشور بکشور دیگر برود در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و  
زیباتر است اهریمن بخصوصه در این کشور آسیب و گزند بسیار یدید آورد زیرا که دید  
در این کشور گیانان و دلبران بوجود آمدند و دین نیک مزدیستا از این جا برخاست و بسایر  
ممالک نفوذ نمود و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت  
و رستاخیز خواهد برانگیخت و زندگانی مینوی آینده را آغاز خواهد نمود (بقاله مهر بصفحه  
۴۰۵ نیز ملاحظه کنید)

۱ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷



ویس پیشین ~~و ده صد و~~ در پهلوی ویست یعنی بزرگ ده دهخدا  
ز تویشینی ~~ده صد و~~ در پهلوی زنده بت یعنی رئیس ناحیه زند در پهلوی بجای کله  
زن او ستائی میباشد اسم خانواده کریم خان زند که مؤسس سلسله زندیه است بی شک مربوط  
به زن تو او ستائی یا زند پهلوی میباشد کریم خان برخلاف نادر شاه افشار و آقا محمد خات  
قاجار هر دو ترک زاد که قبل از او و بعد از او سلطنتی تشکیل داده اند ایران زاد بوده است  
اسم خانواده اش مناسبتی با کلمات ترکی ندارد مشته نشود با کله زند که در پهلوی بمعنی  
تفسیر اوستاست و از کله اوستائی آزئیتی ~~ده صد و~~ آمده است دینکوپیشینی  
~~ده صد و~~ در پهلوی ده بت یا دهویت بمعنی شهریار و مرزبان ایالت است در عهد  
هخامنشی در سر هر یک از دهبو در اوستا دخیو ~~ده صد و~~ یك خستر یاون (ساتراپ) گاشته بوده  
است این کله همان است که امروز ده گوتم و در کتب فارسی قدیم داه و دیه مسطور است  
~~منبع: کتاب تاریخ فارس، جلد اول، صفحه ۱۰۰، خط ۲۵~~  
استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دیهی که آن دیه را باز خوانند (چهار مقاله  
عروضی) در زبان فارسی از وسعت دائره این کله کاسته آن را بجای ~~ده صد و~~ اوستائی و ویکوس  
vicus لاتینی استعمال میکنیم کلمات مذکور در فقرات ۷۰ و ۱۱۰ نیز آمده است





از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است نیزه که از دشمن مهر برتاب شود بقیه‌قرا بر گردد ۰۰

۲۱ اگر هم نیزه خوب برتاب شود اگر هم آن ببدن رسد اما زیبایی بآن (بدن) نرساند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است باد نیزه که از طرف دشمن مهر برتاب شود بر گرداند از اثر کثرت کلام زشت که کار دشمن مهر است  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۶﴾

۲۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
کسی که اگر بوی دروغ گفته نشود مرد را از احتیاج نجات دهد از خطر برهاند ۰۰

۲۳ تو از احتیاج از احتیاجات ما را برهان ای مهری که بتو دروغ گفته نشد تو توانی که به ابدان مردان پیاانشکن بیم و هراس مستولی سازی تو توانی (وقتی) که غضبناك شوی قوت از بازوان آنان بیرون بری از پاهای آنان توانائی و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی (سلب کنی) ۰۰

۲۴ نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران بکسی که از روی خلوص نیت بیاری مهر آید نرسد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است ۰۰  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۰۰



### ﴿کرده ۷﴾

- ۲۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup> (آن مهر) عمیق سرور توانای سود بخشنده زبان آور نیایش بجای آورنده عالیمقام دولتمندی که پیکرش کلام ایزدی (منتر) است بل جنگ آور قوی بازوان را ☉
- ۲۶ (کسی) که دیوها را سر بکوبد کسی که نسبت باشخاصی که خود شان را مقصر میسازند خشم گیرد کسی که از مردمان پیمان شکن انتقام کشد بر بها را بتنگنا اندازد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت قوه سرشار بخشد کسی که (در صورتی که) باو دروغ گفته نشود بمملکت پیروزی سرشار دهد ☉
- ۲۷ کسی که مملکت دشمن را از (راه) راست محروم سازد فر را از آن برگرد پیروزی را دور نماید کسی که از پی آن (دشمنان) بی قوه مدافعه ناخته ده هزار ضربت فرود آورد (آن مهری) که ده هزار دیده بان دارد توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی است برای فروغ و فرش . . . . .<sup>۲</sup> ☉

### ﴿کرده ۸﴾

- ۲۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۱</sup> کسی که ستونهای خانه های بلند ساخته شده را حفظ کند تیرکها را قوی دارد و بنخان و مان گله ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد از آن (خانه ای) که او خوشنود باشد خانه های دیگر را او براندازد در صورتی او آزرده شود ☉
- ۲۹ نسبت بمالك تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر نسبت بمردمان تو (م) بدی (و م) خوب ای مهر تو ای مهر از تست صلح و از تست ستیزه مهالك ☉

۱ مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴ — ۶ در این جا تکرار میشود



۳۰ از تست که خانه‌های سترک از زنان برازنده برخوردار است از گردونه‌های  
برازنده از بالشهای بهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است از تست که  
خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برازنده برخوردار است از گردونه‌های  
برازنده از بالشهای بهن از بسترهای گسترده بهره‌مند است آن خانه پیرو  
راستی که ترا در نماز نام برده با دعای بمناسبت وقت و با زور  
میستاید ☸

۳۱ با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم  
ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت با زور  
من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود با دعای  
بمناسبت وقت با زور من ترا میستایم ای مهر فریفته نشدنی ☸

۳۲ ستایش ما گوش فرا ده ای مهر ستایش ما را بپذیر ای مهر ستایش (دعای)  
ما را مستجاب گردان بنیاز زور ما توجه کن باین مراسم حضور بهمرسان  
آنها را (ادعیه را) در خزینه استغفار جمع کن آنها را در خانه ستایش  
(بهشت) فرود آر ☸

۳۳ بنا بپایدار ماندن بسر قوی که داده شد این کامیابی را با بخش ای توانا تر  
آنچه را که از تو خواهش داریم (این است) ثروت زور پیروزی خرمی و  
دولت دادگری نام نیک و آسایش روح معرفت و علم روحانی (تقدس)  
فتح آفریده اهورا و برتری پیروزمندی که از بهترین راستی (باشد) و  
درک کلام مقدس ☸

۳۴ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام رقیب ها ظفر باییم  
تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم بتمام بدخواهان ظفر باییم .



تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه شاد و خرم تمام دشمنان را شکست  
دهیم (چه) از دیوها و مردمان (چه) از جادوان و پریها (چه) از  
کاویها و کرپانهای ستمگار

برای فروغ و فرش . . . . . ۱

### ﴿کرده: ۹﴾

۳۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . ۲  
(کسی) که آنچه قول داده شد بعمل وا دار کند (کسی) سپاه یاراید  
(و) دارای هزار چستی است شهریاری (است) توانا (و) دانا ۵۵

۳۶ کسی که جنگ برانگیزاند کسی که بجنگ استحکام بخشد کسی که  
در جنگ یابدار مانده صفوف (دشمن) را از هم بدرد تمام جناح  
صفوف مبارز را پراکنده و پریشان سازد بمکر لشکر خونخوار لرزه  
در افتد ۵۵

۳۷ اوست کسی که میتواند پریشانی و هراس بآنان (دشمنان) مستولی نماید  
سرهای مردمانی که بمهر دروغ گویند او (از بدنهای) پرتاب کند سرهای  
مردمانی که بمهر دروغ گویند جدا شود ۵۵

۳۸ منازل وحشت انگیز ویران گردد از انسان تهی ماند آن منزلی که  
پیشانشکنان و دروغ پرستان و قاتلین پاکدنیان حقیقی در آنها بسر  
میرند وحشت انگیز است راه اسارت از آن جائی که گاو چرا گاه

۱ مثل فقرات ۴ - ۶

۲ مثل قمره ۷





وقتی او در طول منازل مردمان بیباف شکن بگردونه کشیده شود آنها (گاوها) ایستاده اشک از پوزه روان کنند ۱ ☉

۳۹ هم چنین تیرهای بایر عقاب آراسته آنان (دروغگودان . مهر و پیا نشکنان) (هرچند) که از زه کمان بسیار خوب کشیده شده تند پرواز کند (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد هم چنین نیزه های خوب سر تیز آنان بادسته بلند (هرچند) که از (قوت) باروان پران شود (اما) بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین سنگهای فلاخن آنان که از (قوت) بازوان پران شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ☉

۴۰ هم چنین کاردهای (تیغ) خوب آنان که بسر مردمان حواله شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد

هم چنین گرزهای خوب پرتاب شده آنان که حواله سر مردمان شود بنشان نرسد در صورتی که مهر دارند دشتهای بهن خشمکین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش بعمل نیامده باشد ☉

۴۱ مهر (آنان را) از پیش بهراس اندازد رشن از پی بهراس اندازد سروش مقدس بهمراهی ایزدان محامی آنان را از هر طرف بهم در افکند . این صفوف جنگ را او بمعرض خطر در آورد در صورتی که مهر

۱ مقصود این است حتی ستوران هم که غیبت و دست رد بهماشکنان و دروغگویان شده و بگردونهای آنان بسته شده اند نالان و گریان هستند از اینکه در خدمت چنین اشخاصی در آمده اند



دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده مانده خوشنودی خاطرش  
بعمل نیامده باشد ۞

۴۲ آنگاه آنان بمهر دارنده دشتهای پهن چنین گویند تو ای مهر دارنده  
دشتهای پهن اینان ای مهر اسبهای تیز رو را از ما بر بودند اینان  
ای مهر بازوان قوی ما را باتیغ نیست کردند ۞

۴۳ پس آنگاه مهر دارنده دشتهای فراخ آنان را بخاك افکند پنجاهها صدها  
صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها برای آنگاه  
مهر دارنده دشتهای پهن خشمگین و آزرده است  
برای فروغ و فرش ۱ ۞

### ﴿کرده ۱۰﴾

۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که منزلش بیپنهای زمین در جهان مادی بنا شده است فضای وسیعی  
است بیرون از خطر احتیاج درخشان و پناهگاهان بسیار بخشنده است ۞

۴۵ هشت تن از یاران او (مهر) در بالای کوهها در بالای برجها بمنزله  
دیده بانان مهر نشسته بوی بیپناشکنان نگرانند بخصوصه بکسانی چشم  
دوخته و بکسانی توجه نموده که نخست بمهر دروغ گویند و راه کسی  
را در حمایت خود گیرند که بیپناشکنان و بدروغ پرستان  
و بقائلین پاکدینان حقیقی حله برد ۞



۴۶ آن مهر دارنده دشتهای فراخ خود را برای حفاظت نمودن مهتیا ساخته از پشت سر حمایت کند از پیش حمایت کند مانند دیده بان فریفته نشدنی بهر طرف نظر اندازد (این چنین) حاضر است برای کسی که با خیال پاک مهر را یاری کنند آن (مهری که) ده هزار دیده بان دارد آن دانای توانای فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . ۱ ॐ

### ﴿کرده: ۱۱﴾

۴۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
نامآوری که (اگر) غضب کند در میان دو مملکت (دو قوم) جنگجو (اسب) سُم پهن برانگیزد بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند ॐ

۴۸ اگر مهر بضد لشکر دشمن خونخوار بضد صفوف جنگ که بهم در آویختند در میان دو مملکت جنگجو مرکب برانگیزد آنگاه دشتهای پیمانشکنان را از پشت سر ببندد چشمهای آنان را برآورد گوش آنان را کر کند و پاهای آنان را از ثبات براندازد از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هموردان در صورتی که از مهر دارنده دشتهای فراخ غفلت ورزند  
برای فروغ و فرش . . . ۱ ॐ

### ﴿کرده: ۱۲﴾

۴۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ॐ

۱ قرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قرة ۷



۵۰ کسی که از برای او آفریدگار اهورامزدا در بالای کوه بلند و درخشان و با سلسله‌های متعدد آرامگاه قرار داد در آن جائی که نه شب است نه تاریکی نه باد سرد است و نه گرم و نه ناخوشی مهلك و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هرئیتی همه متصاعد نگردد ☉

۵۱ آرامگاهی که امشاسپندان با خورشید هم اراده بطیب خاطر و صفای عقیده ساختند تا آنکه او (مهر) از بالای کوه هرئیتی بسراسر جهان مادی تواند نگریست ☉

۵۲ اگر (مرد) حیلہ‌گر بدکنشی پیش آید (آنگاه) مهر دارنده دشتهای بهن با گامهای تند گردونه تندرو بجولان در آورد و هم چنین سرش مقدس توانا و نریوسنگ چست او (مهر) بکشد او را (مرد حیلہ‌گر را) خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن بتن برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ☉

### ❦ (کرده ۱۳) ❦

۵۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲ کسی که براسق دستها را سوی اهورامزدا بلند نموده این چنین کله گویان است ☉

۵۴ من حامی تمام آفریدگانم ای خوب کنش من پاسبان همه آفریدگانم

۱ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷





ای خوب کنش مردمان در ستایش از من در نماز نام نمیرند آن طوری  
که سایر ایزدان را در نماز نام برده میستایند ۵۵

۵۵ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در  
نماز نام برده میستایند هر آینه من خود را با حیات درخشان و جاودانی  
خویش در وقت معین از زمان مردمان پاک خواهم نمود در وقت مقرر  
فرا خواهم رسید ۵۶

۵۶ با نمازی که نام تو در آن برده شود با دعای بمناسبت وقت با نیاز زور ترا  
مرد پاک میستاید با نمازی که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت  
و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا تر با نمازی که نام تو برده شود  
با دعای بمناسبت وقت و با زور من ترا میستایم ای مهر توانا ترین با نمازی  
که نام تو برده شود با دعای بمناسبت وقت من ترا میستایم ای مهر فریفته  
نشدنی ۱ ۵۷

۵۷ بستایش ما گوش فراده ای مهر . . . . . ۲ ۵۸

۵۸ بنا بپایدار ماندن بسر قوی که داده شد . . . . . ۳ ۵۹

۵۹ تا که ما با جرأت خوب و جرأت تازه . . . . . ۴

برای فروغ و فرش . . . . . ۵ ۶۰

### ﴿ کرده ۱۴ ﴾

۶۰ مهر را میستایم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۱  
کسی که باو نام نیک بالای خوب و مدح نیک و (برازنده است) (و) آن

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۳۱ میباشد

۲ مثل فقره ۳۲

۳ مثل فقره ۳۳

۴ مثل فقره ۳۴

۵ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۶ مثل فقره ۷



طوري که دلخواه است سعادت بخشد . . . . .

کسی که داراي ده هزار دیده بان است (آن مهر) تواناي از همه چیز آگاه فریفته نشدني

براي فروغ و فرش . . . . . ۲ ۰۰

(کرده ۱۵)

۶۱ مهر را میستائیم (کسی) که داراي دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳  
کسی که همیشه بیا ابستاده است باسبان بیدار دلیر زبان آوری که آنها را زیاد کند استغانه را بشنود باران بباراند گیاهها برویاند برای ناحیه قانون گزارد زبان آور ماهر فریفته نشدني بسیار هوشمند و آفریده کردگار ۰۰

۶۲ کسی که هرگز نه قدرت نه قوت بیک مرد پیمانشکن دهد  
کسی که هرگز نه شرف نه پاداش بیک مرد پیمانشکن ارزاني دارد ۰۰  
۶۳ تو تواني (وقتی) که غضبناک شوي قوت از بازوان آنان بیرون بري  
از پاهای آنان ثبات و از چشمهای آنان بینائی و از گوشهای آنان شنوائی  
(سلب کنی) نه يك نیزه خوب تیز شده نه يك تیر پران . . . . . ۴  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ۰۰

(کرده ۱۶)

۶۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . . ۳  
۱ چندین کلمات در این فقره خراب شده است بطوري که چندین کلمات یس و یش

جمله که خراب نشده است ب دبط مانده است

۲ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

۴ مثل فقره ۲۴



کسی که از برای انتشار دین نیک خود را در همه جا نموده مقام بگرفت و  
فروغ بهفت کشور بتابد ۵۵

۶۵ درمیان چالاکان چالاکترین درمیان وفاشناسان وفاشناسترین درمیان  
دلیران دلیرترین درمیان زبان آوران زبان آورترین درمیان گشایش  
دهندگان گشایش دهندهترین است کسی که گله و رمه بخشد کسی که  
شهریاری بخشد کسی که بصران بخشد کسی که زندگانی بخشد کسی سعادت  
بخشد کسی نعمت راستی بخشد ۵۵

۶۶ کسی که ارت نیک یار اوست و پارند بگردونه سبک سوار<sup>۱</sup> و نیروی  
مردانه و نیروی فرکیانی و نیروی جو جاودانی و نیروی داموئیش<sup>۲</sup> او پمن<sup>۳</sup>  
و نیروی فروهرهای پاکدینان<sup>۴</sup> و آن که گروهی از مزدیسنان پاکدین  
را گرد هم آورد<sup>۵</sup>  
برای فروغ و فرش ۴ ۵۵

### کردۀ (۱۷)

۶۷ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .  
کسی که با گردونه چرخ بلند بطرز مینوی ساخته شده از کشور اریزهی  
سوی کشور خونیرت شتابد از نیروی زمان و از فرمزدا آفریده و از  
پیروزی اهورا آفریده برخوردار است ۵۵

۶۸ گردونه اش را ارت نیک بلند رُبت میگرداند از برای او دیس مزدا  
راه را مهیا ساخت تا که او (راه را) خوب بتواند پیمود آن فروغ سفید

۱ پارند فرشته نیک بختی و فراوانی است رجوع کنید بفقره ۳۸ از تشریفات و بتوضیحات آن

۲ در خصوص داموئیش او پمن رجوع کنید بفقره ۹ همین یشت و بتوضیحات آن

۳ شاید حضرت زرتشت مقصود باشد که بواسطه اتحاد مذهبی مردم را بهمیدگر

نزدیک نمود

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷



مینوی درخشان مقدس هوشیار بی سایه اسبهای (مهر) در فضای هوا  
 پران بگردش در آیند از برای او داموئیش اَوَیْمَن هماره خط سیر را  
 مهیا دارد در مقابل او تمام دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن  
 بهراس افتند ۵۵

۶۹ نکند که ما خود را بمعرض ستیزه سرور غضبناک اندازیم کسی که هزار  
 ستیزه بضد رقیب بکار تواند برد کسی که ده هزار دیده بان دارد  
 (آن مهر) توانای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی  
 ۱ ۵۵  
 برای فروغ و فرش

### (کرده: ۱۸)

۷۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
 کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است ۲  
 کسی که ورهرا مهورا آفریده از بیش او روان گردد بصورت يك گراز  
 که بادندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز  
 گرازی که بيك ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزديك  
 نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) قوی با پایهای  
 آهنین با چنگالهای آهنین با اعصاب آهنین با دُم آهنین  
 ۳ ۵۵  
 باچانه آهنین

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ کلمه اوستائی وراز وارسه در فارسی گراز میباشد چنانکه وهرک وارسه را  
 در فارسی کرک گوئیم گراز در ایران قدیم علامت زور و قوت بوده است در بهرام یشت  
 خواهیم دید که بهرام فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را بحضرت زرتشت طاهر ساخته  
 است از هر يك از این ترکیبهای مختلف که اسب و شتر و وراز و غیره باشد يك قسم قوتی اراده  
 شده است در فقره ۱۵ از یشت مذکور بهرام بصورت گرازی جلوه میکند همین مناسبت قوت  
 این جانور است که وراز جزو اسای اشخاص هم شده است در فقره ۹۶ از فروردین یشت  
 آمده است «مادرود میفرستم بپاکدین ایسوت سر وراز» در میان نامداران و شاهزادگان ایران  
 قدیم و ممالک همسایه مثل ارمنستان و البانیا و غیره بگروهی برمیخوریم که اسمشان با کلمه وراز  
 ترکیب یافته است مثل وراژنده وراژدات وراز دخت ورازسورت ورازپروز  
 ورازمهر وراژنرسی و غیره (رجوع کنید به Iranian Namenbuch von Justi)





۷۱ که دشمن را در تاخت بگیرد پراز غضب بارشادت مردانه دشمن را در جنگ بڤناک افکند و هنوز باور نمیکنند که (دشمن را) هلاک کرده باشد بنظر او چنین نمیرسد تا آنکه ضربتی فرود آورده مغز سر و ستون فقرات را در هم شکند و (همان) مغز سری که سر چشمه قوه زندگی است ॐ

۷۲ فوراً او همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خوب مرد پیمان شکن را درهم و برهم در روی زمین فرو ریزد  
برای فروغ و فرش ۱ ې

### ﴿کرده: ۱۹﴾

۷۳ مهر را مہستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که براسستی دستهارا بلند کرده باضمیرشاد آواز بلند نموده گوید ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریننده جهان ما دی ای پاك ۰

۷۴ اگر از من مردمان در نماز نام برده بستانند چنانکه از سایر ایزدان در نماز نام برده میستانند هرآینه من خود را با حیات درخشان و جاویدانی خویش در وقت معین از زمان بگردان پاك خواهم نمود در وقت مقررہ فرا خواهم رسید ۳ ॐ

۷۵ ما میخواستیم که مملکت ترا حمایت کنیم ما نمیخواستیم که از مملکت (تو) جدا شویم نه از خان و مان جدا شویم نه از ده جدا شویم نه از ناحیه جدا شویم نه از مملکت جدا شویم و جز از این (مباد) تا (مهر) قوی بازو مارا از دشمن حفظ کند ې

۱ فقرات ۱۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷

۳ این فقره مثل فقره ۵۵ میباشد



۷۶ توئی که این دشمن را توئی که این خصومت (مرد) بداندیش را نابود توانی کرد کشنده (مرد) پاک را نابود ساز توئی دارنده اسبهای زیبا و گردونها زیبا توئی از بی استغانه یاور توانا ۞

۷۷ من (مهر را) بیاری میخوانم بشود که او از برای یاری ما آید بواسطه نذر فراوان و خوب زورها بواسطه نیاز فراوان و خوب زورها تا ما از پرتو تو مانند پناه یافتگان تو دائماً در منزل مطمئن و خوش بسر بریم ۞

۷۸ توئی که ممالك را (اقوام را) حفظ میکنی در صورتی که آنان مهر دارند دشتهای فراخ را با مواظبت نیک بنوازند توئی که (آنها را) نابود میسازی در صورتی که آنها از ممالك دشمن باشند من ترا این جا بیاری میخوانم بشود که او این جا بیاری ما آید (آن) مهر قوی در همه جا پیروزمند سزاوار ستایش و برا زنده نیایش و سرور با شکوه مملکت برای فروغ و فرش . . . ۱ ۞

### ﴿کرده ۲۰﴾

۷۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است کسی که ارکلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ کسی که از رشن منزل دریافت نمود نکسی که رشن از برای مصاحبت طولانی منزل بر گذار کرد ۞

۸۰ توئی نگهبان خان و مان توئی نگهبان کسی که دروغ نگوید توئی پاسبان قبیله و پشتیبان کسانی که دروغ بکار نبرند اری از پرتو مانند تو سروری من از برای خود بهترین مصاحبت و پیروزی اهورا آفریده را تحصیل

76 670-671 672-673 674-675 676-677 678-679 680-681 682-683 684-685 686-687 688-689 690-691 692-693 694-695 696-697 698-699 700-701 702-703 704-705 706-707 708-709 710-711 712-713 714-715 716-717 718-719 720-721 722-723 724-725 726-727 728-729 730-731 732-733 734-735 736-737 738-739 740-741 742-743 744-745 746-747 748-749 750-751 752-753 754-755 756-757 758-759 760-761 762-763 764-765 766-767 768-769 770-771 772-773 774-775 776-777 778-779 780-781 782-783 784-785 786-787 788-789 790-791 792-793 794-795 796-797 798-799 800-801 802-803 804-805 806-807 808-809 810-811 812-813 814-815 816-817 818-819 820-821 822-823 824-825 826-827 828-829 830-831 832-833 834-835 836-837 838-839 840-841 842-843 844-845 846-847 848-849 850-851 852-853 854-855 856-857 858-859 860-861 862-863 864-865 866-867 868-869 870-871 872-873 874-875 876-877 878-879 880-881 882-883 884-885 886-887 888-889 890-891 892-893 894-895 896-897 898-899 900-901 902-903 904-905 906-907 908-909 910-911 912-913 914-915 916-917 918-919 920-921 922-923 924-925 926-927 928-929 930-931 932-933 934-935 936-937 938-939 940-941 942-943 944-945 946-947 948-949 950-951 952-953 954-955 956-957 958-959 960-961 962-963 964-965 966-967 968-969 970-971 972-973 974-975 976-977 978-979 980-981 982-983 984-985 986-987 988-989 990-991 992-993 994-995 996-997 998-999 1000-1001 1002-1003 1004-1005 1006-1007 1008-1009 1010-1011 1012-1013 1014-1015 1016-1017 1018-1019 1020-1021 1022-1023 1024-1025 1026-1027 1028-1029 1030-1031 1032-1033 1034-1035 1036-1037 1038-1039 1040-1041 1042-1043 1044-1045 1046-1047 1048-1049 1050-1051 1052-1053 1054-1055 1056-1057 1058-1059 1060-1061 1062-1063 1064-1065 1066-1067 1068-1069 1070-1071 1072-1073 1074-1075 1076-1077 1078-1079 1080-1081 1082-1083 1084-1085 1086-1087 1088-1089 1090-1091 1092-1093 1094-1095 1096-1097 1098-1099 1100-1101 1102-1103 1104-1105 1106-1107 1108-1109 1110-1111 1112-1113 1114-1115 1116-1117 1118-1119 1120-1121 1122-1123 1124-1125 1126-1127 1128-1129 1130-1131 1132-1133 1134-1135 1136-1137 1138-1139 1140-1141 1142-1143 1144-1145 1146-1147 1148-1149 1150-1151 1152-1153 1154-1155 1156-1157 1158-1159 1160-1161 1162-1163 1164-1165 1166-1167 1168-1169 1170-1171 1172-1173 1174-1175 1176-1177 1178-1179 1180-1181 1182-1183 1184-1185 1186-1187 1188-1189 1190-1191 1192-1193 1194-1195 1196-1197 1198-1199 1200-1201 1202-1203 1204-1205 1206-1207 1208-1209 1210-1211 1212-1213 1214-1215 1216-1217 1218-1219 1220-1221 1222-1223 1224-1225 1226-1227 1228-1229 1230-1231 1232-1233 1234-1235 1236-1237 1238-1239 1240-1241 1242-1243 1244-1245 1246-1247 1248-1249 1250-1251 1252-1253 1254-1255 1256-1257 1258-1259 1260-1261 1262-1263 1264-1265 1266-1267 1268-1269 1270-1271 1272-1273 1274-1275 1276-1277 1278-1279 1280-1281 1282-1283 1284-1285 1286-1287 1288-1289 1290-1291 1292-1293 1294-1295 1296-1297 1298-1299 1300-1301 1302-1303 1304-1305 1306-1307 1308-1309 1310-1311 1312-1313 1314-1315 1316-1317 1318-1319 1320-1321 1322-1323 1324-1325 1326-1327 1328-1329 1330-1331 1332-1333 1334-1335 1336-1337 1338-1339 1340-1341 1342-1343 1344-1345 1346-1347 1348-1349 1350-1351 1352-1353 1354-1355 1356-1357 1358-1359 1360-1361 1362-1363 1364-1365 1366-1367 1368-1369 1370-1371 1372-1373 1374-1375 1376-1377 1378-1379 1380-1381 1382-1383 1384-1385 1386-1387 1388-1389 1390-1391 1392-1393 1394-1395 1396-1397 1398-1399 1400-1401 1402-1403 1404-1405 1406-1407 1408-1409 1410-1411 1412-1413 1414-1415 1416-1417 1418-1419 1420-1421 1422-1423 1424-1425 1426-1427 1428-1429 1430-1431 1432-1433 1434-1435 1436-1437 1438-1439 1440-1441 1442-1443 1444-1445 1446-1447 1448-1449 1450-1451 1452-1453 1454-1455 1456-1457 1458-1459 1460-1461 1462-1463 1464-1465 1466-1467 1468-1469 1470-1471 1472-1473 1474-1475 1476-1477 1478-1479 1480-1481 1482-1483 1484-1485 1486-1487 1488-1489 1490-1491 1492-1493 1494-1495 1496-1497 1498-1499 1500-1501 1502-1503 1504-1505 1506-1507 1508-1509 1510-1511 1512-1513 1514-1515 1516-1517 1518-1519 1520-1521 1522-1523 1524-1525 1526-1527 1528-1529 1530-1531 1532-1533 1534-1535 1536-1537 1538-1539 1540-1541 1542-1543 1544-1545 1546-1547 1548-1549 1550-1551 1552-1553 1554-1555 1556-1557 1558-1559 1560-1561 1562-1563 1564-1565 1566-1567 1568-1569 1570-1571 1572-1573 1574-1575 1576-1577 1578-1579 1580-1581 1582-1583 1584-1585 1586-1587 1588-1589 1590-1591 1592-1593 1594-1595 1596-1597 1598-1599 1600-1601 1602-1603 1604-1605 1606-1607 1608-1609 1610-1611 1612-1613 1614-1615 1616-1617 1618-1619 1620-1621 1622-1623 1624-1625 1626-1627 1628-1629 1630-1631 1632-1633 1634-1635 1636-1637 1638-1639 1640-1641 1642-1643 1644-1645 1646-1647 1648-1649 1650-1651 1652-1653 1654-1655 1656-1657 1658-1659 1660-1661 1662-1663 1664-1665 1666-1667 1668-1669 1670-1671 1672-1673 1674-1675 1676-1677 1678-1679 1680-1681 1682-1683 1684-1685 1686-1687 1688-1689 1690-1691 1692-1693 1694-1695 1696-1697 1698-1699 1700-1701 1702-1703 1704-1705 1706-1707 1708-1709 1710-1711 1712-1713 1714-1715 1716-1717 1718-1719 1720-1721 1722-1723 1724-1725 1726-1727 1728-1729 1730-1731 1732-1733 1734-1735 1736-1737 1738-1739 1740-1741 1742-1743 1744-1745 1746-1747 1748-1749 1750-1751 1752-1753 1754-1755 1756-1757 1758-1759 1760-1761 1762-1763 1764-1765 1766-1767 1768-1769 1770-1771 1772-1773 1774-1775 1776-1777 1778-1779 1780-1781 1782-1783 1784-1785 1786-1787 1788-1789 1790-1791 1792-1793 1794-1795 1796-1797 1798-1799 1800-1801 1802-1803 1804-1805 1806-1807 1808-1809 1810-1811 1812-1813 1814-1815 1816-1817 1818-1819 1820-1821 1822-1823 1824-1825 1826-1827 1828-1829 1830-1831 1832-1833 1834-1835 1836-1837 1838-1839 1840-1841 1842-1843 1844-1845 1846-1847 1848-1849 1850-1851 1852-1853 1854-1855 1856-1857 1858-1859 1860-1861 1862-1863 1864-1865 1866-1867 1868-1869 1870-1871 1872-1873 1874-1875 1876-1877 1878-1879 1880-1881 1882-1883 1884-1885 1886-1887 1888-1889 1890-1891 1892-1893 1894-1895 1896-1897 1898-1899 1900-1901 1902-1903 1904-1905 1906-1907 1908-1909 1910-1911 1912-1913 1914-1915 1916-1917 1918-1919 1920-1921 1922-1923 1924-1925 1926-1927 1928-1929 1930-1931 1932-1933 1934-1935 1936-1937 1938-1939 1940-1941 1942-1943 1944-1945 1946-1947 1948-1949 1950-1951 1952-1953 1954-1955 1956-1957 1958-1959 1960-1961 1962-1963 1964-1965 1966-1967 1968-1969 1970-1971 1972-1973 1974-1975 1976-1977 1978-1979 1980-1981 1982-1983 1984-1985 1986-1987 1988-1989 1990-1991 1992-1993 1994-1995 1996-1997 1998-1999 2000-2001 2002-2003 2004-2005 2006-2007 2008-2009 2010-2011 2012-2013 2014-2015 2016-2017 2018-2019 2020-2021 2022-2023 2024-2025 2026-2027 2028-2029 2030-2031 2032-2033 2034-2035 2036-2037 2038-2039 2040-2041 2042-2043 2044-2045 2046-2047 2048-2049 2050-2051 2052-2053 2054-2055 2056-2057 2058-2059 2060-2061 2062-2063 2064-2065 2066-2067 2068-2069 2070-2071 2072-2073 2074-2075 2076-2077 2078-2079 2080-2081 2082-2083 2084-2085 2086-2087 2088-2089 2090-2091 2092-2093 2094-2095 2096-2097 2098-2099 2100-2101 2102-2103 2104-2105 2106-2107 2108-2109 2110-2111 2112-2113 2114-2115 2116-2117 2118-2119 2120-2121 2122-2123 2124-2125 2126-2127 2128-2129 2130-2131 2132-2133 2134-2135 2136-2137 2138-2139 2140-2141 2142-2143 2144-2145 2146-2147 2148-2149 2150-2151 2152-2153 2154-2155 2156-2157 2158-2159 2160-2161 2162-2163 2164-2165 2166-2167 2168-2169 2170-2171 2172-2173 2174-2175 2176-2177 2178-2179 2180-2181 2182-2183 2184-2185 2186-2187 2188-2189 2190-2191 2192-2193 2194-2195 2196-2197 2198-2199 2200-2201 2202-2203 2204-2205 2206-2207 2208-2209 2210-2211 2212-2213 2214-2215 2216-2217 2218-2219 2220-2221 2222-2223 2224-2225 2226-2227 2228-2229 2230-2231 2232-2233 2234-2235 2236-2237 2238-2239 2240-2241 2242-2243 2244-2245 2246-2247 2248-2249 2250-2251 2252-2253 2254-2255 2256-2257 2258-2259 2260-2261 2262-2263 2264-2265 2266-2267 2268-2269 2270-2271 2272-2273 2274-2275 2276-2277 2278-2279 2280-2281 2282-2283 2284-2285 2286-2287 2288-2289 2290-2291 2292-2293 2294-2295 2296-2297 2298-2299 2300-2301 2302-2303 2304-2305 2306-2307 2308-2309 2310-2311 2312-2313 2314-2315 2316-2317 2318-2319 2320-2321 2322-2323 2324-2325 2326-2327 2328-2329 2330-2331 2332-2333 2334-2335 2336-2337 2338-2339 2340-2341 2342-2343 2344-2345 2346-2347 2348-2349 2350-2351 2352-2353 2354-2355 2356-2357 2358-2359 2360-2361 2362-2363 2364-2365 2366-2367 2368-2369 2370-2371 2372-2373 2374-2375 2376-2377 2378-2379 2380-2381 2382-2383 2384-2385 2386-2387 2388-2389 2390-2391 2392-2393 2394-2395 2396-2397 2398-2399 2400-2401 2402-2403 2404-2405 2406-2407 2408-2409 2410-2411 2412-2413 2414-2415 2416-2417 2418-2419 2420-2421 2422-2423 2424-2425 2426-2427 2428-2429 2430-2431 2432-2433 2434-2435 2436-2437 2438-2439 2440-2441 2442-2443 2444-2445 2446-2447 2448-2449 2450-2451 2452-2453 2454-2455 2456-2457 2458-2459 2460-2461 2462-2463 2464-2465 2466-2467 2468-2469 2470-2471 2472-2473 2474-2475 2476-2477 2478-2479 2480-2481 2482-2483 2484-2485 2486-2487 2488-2489 2490-2491 2492-2493 2494-2495 2496-2497 2498-2499 2500-2501 2502-2503 2504-2505 2506-2507 2508-2509 2510-2511 2512-2513 2514-2515 2516-2517 2518-2519 2520-2521 2522-2523 2524-2525 2526-2527 2528-2529 2530-2531 2532-2533 2534-2535 2536-2537 2538-2539 2540-2541 2542-2543 2544-2545 2546-2547 2548-2549 2550-2551 2552-2553 2554-2555 2556-2557 2558-2559 2560-2561 2562-2563 2564-2565 2566-2567 2568-2569 2570-2571 2572-2573 2574-2575 2576-2577 2578-2579 2580-2581 2582-2583 2584-2585 2586-2587 2588-2589 2590-2591 2592-2593 2594-2595 2596-2597 2598-2599 2600-2601 2602-2603 2604-2605 2606-2607 2608-2609 2610-2611 2612-2613 2614-2615 2616-2617 2618-2619 2620-2621 2622-2623 2624-2625 2626-2627 2628-2629 2630-2631 2632-2633 2634-2635 2636-2637 2638-2639 2640-2641 2642-2643 2644-2645 2646-2647 2648-2649 2650-2651 2652-2653 2654-2655 2656-2657 2658-2659 2660-2661 2662-2663 2664-2665 2666-2667 2668-2669 2670-2671 2672-2673 2674-2675 2676-2677 2678-2679 2680-2681 2682-2683 2684-2685 2686-2687 2688-2689 2690-2691 2692-2693 2694-2695 2696-2697 2698-2699 2700-2701 2702-2703 2704-2705 2706-2707 2708-2709 2710-2711 2712-2713 2714-2715 2716-2717 2718-2719 2720-2721 2722-2723 2724-2725 2726-2727 2728-2729 2730-2731 2732-2733 2734-2735 2736-2737 2738-2739 2740-2741 2742-2743 2744-2745 2746-2747 2748-2749 2750-2751 2752-2753 2754-2755 2756-2757 2758-2759 2760-2761 2762-2763 2764-2765 2766-2767 2768-2769 2770-2771 2772-2773 2774-2775 2776-2777 2778-2779 2780-2781 2782-2783 2784-2785 2786-2787 2788-2789 2790-2791 2792-2793 2794-2795 2796-2797 2798-2799 2800-2801 2802-2803 2804-2805 2806-2807 2808-2809 2810-2811 2812-2813 2814-2815 2816-2817 2818-2819 2820-2821 2822-2823 2824-2825 2826-2827 2828-2829 2830-2831 2832-2833 2834-2835 2836-2837 2838-2839 2840-2841 2842-2843 2844-2845 2846-2847 2848-2849 2850-2851 2852-2853 2854-2855 2856-2857 2858-2859 2860-2861 2862-2863 2864-2865 2866-2867 2868-2869 2870-2871 2872-2873 2874-2875 2876-2877 2878-2879 2880-2881 2882-2883 2884-2885 2886-2887 2888-2889 2890-2891 2892-2893 2894-2895 2896-2897 2898-2899 2900-2901 2902-2903 2904-2905 2906-2907 2908-2909 2910-2911 2912-2913 2914-2915 2916-2917 2918-2919 2920-2921 2922-2923 2924-2925 2926-2927 2928-2929 2930-2931 2932-2933 2934-2935 2936-2937 2938-2939 2940-2941 2942-2943 2944-2945 2946-2947 2948-2949 2950-2951 2952-2953 2954-2955 2956-2957 2958-2959 2960-2961 2962-2963 2964-2965 2966-2967 2968-2969 2970-2971 2972-2973 2974-2975 2976-2977 2978-2979 2980-2981 2982-2983 2984-2985 2986-2987 2988-2989 2990-2991 2992-2993 2994-2995 2996-2997 2998-2999 3000-3001 3002-3003 3004-3005 3006-3007 3008-3009 3010-3011 3012-3013 3014-3015 3016-3017 3018-3019 3020-3021 3022-3023 3024-3025 3026-3027 3028-3029 3030-3031 3032-3033 3034-3035 3036-3037 3038-3039 3040-3041 3042-3043 3044-3045 3046-3047 3048-3049 3050-3051 3052-3053 3054-3055 3056-3057 3058-3059 3060-3061 3062-3063 3064-3065 3066-3067 3068-3069 3070-3071 3072-3073 3074-3075 3076-3077 3078-3079 3080-3081 3082-3083 3084-3085 3086-3087 3088-3089 3090-3091 3092-3093 3094-3095 3096-3097 3098-3099 3100-3101 3102-3103 3104-3105 3106-3107 3108-3109 3110-3111 3112-3113 3114-3115 3116-3117 3118-3119 3120-3121 3122-3123 3124-3125 3126-3127 3128-3129 3130-3131 3132-3133 3134-3135 3136-3137 3138-3139 3140-3141 3142-3143 3144-3145 3146-3147 3148-3149 3150-3151 3152-3153 3154-3155 3156-3157 3158-3159 3160-3161 3162-3163 3164-3165 3166-3167 3168-3169 3170-3171 3172-3173 3174-3175 3176-3177 3178-3179 3180-3181 3182-3183 3184-3185 3186-3187 3188-3189 3190-

میکنم در محکمه داوری او (اهورا) گروه مردمان پیمان شکن بخاک د  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۲۱﴾

۸۱ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . .  
کسی که از رشن منزل دریافت نمود بکسی که رشن از برای مص  
طولانی منزل برگذار کرد ۰۰ ۱ ۰۰

۸۲ کسی که اهورا مزدا با و هرا رُچستی ارزانی داشت ده هزار چشم  
نگریستن بخشید و از قوت این چشمها و این چستیهاست که او کسی  
پیمان خویش نباید و عهد بشکنند نگران است و از قوت این چشم  
این چستیهاست که مهر فریفته نشدنی است آن کسی که ده هزار دید  
دارد آن توانای از همه چیر آگاه فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده ۲۲﴾

۸۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی)  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .  
کسی که او را شهر یار مملکت براسقی دستها را بلند نموده بیاری می  
کسی که او را بزرگ شهر براسقی دستها را بلند نموده بیاری میخواه

۸۴ کسی که او را کدخدای ده براسقی دستها را بلند نموده بیاری می  
کسی که او را رئیس خانواده براسقی دستها را بلند نموده بیاری می  
در هرجائی که دو نفر محابت همدیگر برخیزند براسقی دستها را بلند

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ  
၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

( ၂၀ - နှစ် )

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ  
၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ  
၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

( ၂၁ - နှစ် )

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ  
၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ  
၁၀၀၀ နှစ်မှစ၍ ၁၀၀၀၀ နှစ်အထိ

او را بیاری میخوانند در هرجائی که بیچاره ای پیرو آئین راستین از  
حقش محروم شده باشد براسی دستها را بلند نموده اورا بیاری میخواند ۵۵

۸۵ گله مندی که باو شکایت برد آوازش تا بستارگان زبرین رسد بگرداگرد  
(کره) زمین طنین براندازد در روی هفت کشور منتشر شود اگر او در  
نماز صوت خود بلند کند هم چنین گاو ۵۰

۸۶ که بغنیمت برده شود باشتیاق گله خویش اورا بیاری میخواند ۱  
کی دلیر ما مهر دارنده دشتهای بهن از بی تاخته گله گاو ان را نجات  
خواهد داد؟

چه او ما را که بمنزل دروغ رانده شدیم (رهانیده) دگر باره برآه راستی  
(اشا) خواهد برگردانید ۵۵

۸۷ از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ خوشنود است بیاری وی شتابد  
اما از کسی که مهر دارنده دشتهای فراخ آزرده است خانه و ده و شهر و  
مملکت و شهریاری وی را ویران کند  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ۵۵

### ❦ (کرده ۲۳) ❦

۸۸ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳  
هوم مقوی درمان بخش و فرمانده زیبا با چشمهای زرد رنگ در  
بلندترین قله کوه هریتی که موسوم است به هکر از برای آن (مهر)

---

۱ در این جله نیز مانند جلات فقرات ۸۳ و ۸۴ (دستهارا بلند نموده) موجود است  
ولی بدو آنکه ملفت باشند در وقت نوشتن نسخه از فقرات بیش علاوه کرده اند

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۷

והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום. והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום.

אם נסתכל בזה השם נראה כי הוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום. והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום.

אם נסתכל בזה השם נראה כי הוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום. והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום.

אם נסתכל בזה השם נראה כי הוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום. והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום.

(והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום)

אם נסתכל בזה השם נראה כי הוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום. והוא נקרא "השם" ונמצא בכל מקום.



بی آرایش آن (هوم) بی آرایش از برسم بی آرایش و از زور بی آرایش  
و از کلام بی آرایش (فدیه آورد) ۵۵

۸۹ کسی را (هوم مقصود میباشد) که اهورامزدا ی پاک بمنزله پیشوا (زوت)  
قرار داده که با آواز بلند بسنا سروده زود (مراسم) بجای آورد او مانند  
زوت بجالاک (مراسم) بسنا بجای آورنده و بلند سراینده با آواز رسا  
ستایش نمود مثل زوت اهورامزدا مثل زوت امشاسپندان آواز خویش  
تا بآن فروغ ز برین (عالم بالا) بیچانید گرداگرد (کره) زمین طنین  
بر انداخت که در روی هفت کشور منتشر گشت ۱

۱ زوت در اوستا زاور  $\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  اسمی است که بزرگترین پیشوای مزدا بسنا داده  
شده است وظیفه زوت چنانکه از اسمش برمیآید تهیه نمودن زور (زاور  $\text{𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$ ) یا  
آب مقدس میباشد (ص ۵۳ را ملاحظه کنید) امروز این اسم را یکی از دو موبدان که  
برای یزیشه کردت و مراسم هوم بجای آوردن گاشته میشوند میدهند و دیگری را راسی مینامند  
حضرت زرتشت خود را در گاشته بسنا ۳۳ قطعه ۶ زوت مینامد قدمت این کلمه تا بمهد  
آریایی مبرسد در سانسکریت هوتر hotar گویند

در قدیم هریک از پیشوایان بحسب مقام و وظیفه اسمی خصوصی داشته و هفت طبقه بوده است  
اسامی این طبقات در وندیداد فرگرد ۵ در فقرات ۵۷ و ۵۸ و در ویسپرد کرده ۳ قمره ۱  
محفوظ و با اندک تفاوت در پهلوی موجود است از این قرار

۱ هاوتن  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی هاوان بزرگترین پیشوای بوده که به تهیه نمودن هوم  
گاشته میشده است چنانکه ملاحظه میشود در این اسم کلمه هاوان  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  دیده میشود که  
یکی از آلات و ابزار مقدس رستشگاه مزدا بسنا است برای آنکه گیاه هوم در هاوان  
فشرده شده شربت معروف هوم ساخته میشود صدای هاوان عبره نافوس کلیساست که  
دینداران را بی ستایش میخواند هاوانی  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در اوستا که الحال هاوانگاه گویند یکی  
از اوقات پنجگانه روز است و آن وقتی است که در آن هوم تهیه میشود مدت آن را از  
برآمدن خورشید تا نیمروز قرار داده اند

۲ آتروخش  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی آتروخش پیشوای بوده که بخدمت آذر مقدس  
می پرداخته است

۳ فررتز  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی فررتار مؤلف بوده که آلات را در هنگام  
مراسم مذهبی زبردست پیشوای بزرگتر بگذارد

۴ آبرت  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی آبرت چنانکه از اسمش برمیآید خدمت آب در وقت  
رسومات باو محول بوده است

۵ آستر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی آستار شست و شوی آلات و کار تصفیه نمودن هوم  
با او بوده است

۶ رتشیوشر  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی رتوشکر (راسی) نظر بمعنی لفظی  
این کلمه پیشوای بوده که کار مخلوط کردن هوم با شر و غیره و تقسیم کردن آن با او بوده است

۷ سراوشاورز  $\text{𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀}$  در پهلوی سروشاووز هفتمین و کوچکترین  
رتبه بوده نظم و ترتیب رستشگاه باو سپرده بوده است در این اسم کلمات سروش و ورزیدن  
دیده میشود رجوع کنید بمقاله سروش



۹۰ کسی که مثل نخستین هاوانان <sup>۱</sup> (آشامهای) هوم ستاره نشان مینوی  
تهیه شده را در بالای کوه هرئیتی نیاز نمود بترکیب زیبایش اهورا مزدا  
آفرین خواند امشاسپندان (نیز) آفرین خواندند خورشید دارنده  
اسبهای تند از دور ستایش وی را بشارت داد ۲ ☉

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره پیش به کله هاوان  
۲ تمام این فقره و فقره پیش راجع است بهوم در هوم یشت مفضلاً از آن صحبت  
خواهیم داشت در این جا فقط از برای توضیح بذکر چند کله اکلفا نموده گوئیم  
هوم در اوستا هوم <sup>سوم</sup> در وید برهمنان سوم soma اسم گیاهی است که از آن  
آشام هوم میسازند این شربت نیز مانند خود گیاه هوم نامیده میشود در نزد برهمنان سوم  
اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم مرشته است که هدیه هوم گاشته شده  
است در فقرات ۸۹ و ۹۰ از مهریشت نیز این مرشته مقصود میباشد هوم نیز اسم یکی  
از پارسایان بوده و در فقرات ۱۷ و ۱۸ از درواپیشت از او اسم برده شده است  
کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکجسرو تسلیم نمود آنچه راجع باین هوم عابد  
در شاهنامه آمده در مقاله افراسیاب (ص ۲۱۰) نگاشتیم در عهد ساسانیان نیز بنا بقوش  
نگین ها هوم اسم معمولی اشخاص بوده چنانکه امروز هم این اسم در بیات پارسایان  
معمول است

یشت بیستم اوستا مختص بهوم است گذشته از این یشت مختص یسنای ۹ و ۱۰ و ۱۱  
هر سه متعلق بهوم و مفضلاً از آن صحبت میدارد در خصوص هوم مستشرقین مشروحا صحبت  
داشته اند در موقع خود مطالب عمده آنان را ذکر خواهیم کرد هیچ شکی در این نیست که  
سوم هندوان و هوم ایرانیان اصلاً يك گیاه بوده است امروز بطور حتم نمی توانیم بگوئیم  
هومی که مستعمل پرسیات است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان  
بکار میبرد همان گیاه قدیم باشد حالیه برخلاف پارینه گیاه سوم و هوم باهمدیگر  
فرقی دارد هم چنین گیاهانی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و مغرب  
تبت مثل دوی جوشانده استعمال میشود و در آنها اثرات و خواص چندی تصور میگردد از  
يك جنس نیست موبد دانشمند پارسی مدی نقل از يك عالم گیاه شناس انگلیسی (Dr. Aitchinson)  
هوم را قسمتی از Ephedra نوشته است در مقاله هوم از گیاهانی که حدس زده اند  
صحبت خواهیم داشت عجله در این جا متذکر بشویم که تاکنون بطور یقین نمی توانیم  
هوم را بایکی از گیاههای معروف در علم گیاه شناسی مطابق کنیم حکیم مؤمن در  
تحفته المؤمنین مینویسد «هوم المجوس گیاهی است ساقش يك عدد و باریك و صلب و گلش زرد و  
تیره و شبیه پیاسمین و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی  
بخورد مرهم است . . . » در جای دیگر مینویسد «مرانیه هوم المجوس است  
مراجه اسم فارسی هوم المجوس است» هوم آن طوری که نگارنده خشك آن را دیده ام گیاهی  
است بسیار كوچك ساقه های ب. برگ و برگه آن شبیه است بصافه رز در قطر و رنگ شبیه  
است بپگاه گندم



۹۱ درود. مهر دارنده دشتهای فراخ (و) هزار گوش و ده هزار چشم (دارنده) توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش در خان و مان مردمان توئی شایسته ستایش و برازنده نیایش خوشابان مردی که ترا براسق نمار آورد هیزم در دست برسم در دست شیر در دست هاون در دست بادستهای

این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان میآوردند در اوستا غالباً مثبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است بندهش در فصل ۱۴ فقره ۱۸ فشرده هوم را در خواص سرور و بزرگ کلبه گیاههای دوائی خوانده است

استعمال هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است اساساً شربت مسکری بوده پس از ظهور حضرت زرتشت کلبه فدیة خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است هر چند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی باز توایمه نوشته است که در گاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ یینمبر ایران استعمال شربت مسکر را باز داشته است که در قطعه مذکور از صفت دورنوشه و دودش سخن رفته است یعنی دور دارنده مرکب همین صفت است که غالباً در اوستا از برای هوم آمده است هومی که امروز استعمال میکنند طوری نیست که احتمال مسکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است یلوتارک نیز از استعمال این گیاه مثل فدیة در نزد ایرانیان صحبت میدارد از آنکه مراسم هوم پیش از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده از خود اوستا بجوی برمیآید در یسنا ۹ آمده است «در صبحگاهی فرشه هوم خود را بزرتشت طهر ساخت زرتشت از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست هوم در پاسخ گفت ویونکهان نخستین بار هوم بشرد و باو در عوض بیری مثل جشید داده شد دومین ستاننده هوم آبتین است<sup>۱</sup> در عوض فریدون باو عنایت شد سومین اترط مییاشد که در ناداش دو پسر مل اورواخشیه و گرشاسب باو بخشیده شد چهارمین بوروشب است که در باداش پسر ی مل تو زرتشت از او بوجود آمد»

مراسم هوم از مهم ترین مراسم مزدیسناست با آداب و شست و شوی مخصوصی با سرود اوستا در مقابل مجر آتش پنج تا هفت سافه از هوم با قدری آب زور و شاخه کوچکی از اورورام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرر فشرده میشود و بآن اسم پراهوم میدهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت بر آن اوستا خوانده اند میتوان گفت که بمنزله افخارسنیا Eukharitia میباشد یا شرابی که در دین عیسی روح و خون مسیح در آن پنداشته میشود چنانکه در مقاله مهر ذکر کردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آیین مهر بر رفته در انا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارسنیا شده است<sup>۱</sup>

Soma cultus der Arier von Windischmann.

Le Zend Avesta par Darmesteter Vol. I p LXXVII.

Die älteste Iranische Religion von Justi in Preuss. Jahr. Bl. 83 S. 58, Nr. 7 Haug's Essays p. 399.

Sacred Books of the East by West vol. XVIII. p. 164.

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1922 p 300—313.

[illegible]

شته باهاون شسته نزدیک برسم گسترده نزدیک هوم حاضر شده <sup>۱</sup>  
و با سرود (دعای) اهاون و ئیریه <sup>۲</sup> ❀

۹۲ باین دین شهادت داد اهورا مزدا ی پاک و وهومن و اردیبهشت و شهریور  
و سپندارمذ و خرداد و امرداد هم چنین (بآن) اعتراف نمودند  
امشاسپندان بر طبق دستور دین اهورا مزدا ی نیک کنش ریاست روحانی  
نوع بشر را با و <sup>۳</sup> برگذار نمود تا آنکه (او) ترا در میان موجودات  
بزرگ جسمانی و روحانی و کامل کننده این بهترین مخلوق  
شناسد ❀

۹۳ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ برای هر دو زندگانی  
آری برای هر دو زندگانی ما را پناه بخشی برای زندگانی جهان خاکی  
و برای آن زندگانی مینوی از آسیب دروغ پرست از (دیو) خشم <sup>۴</sup>  
دروغ پرست از گروه لشکریان دروغ پرست که بیرق خونین بر افرازد  
از هجومهای (دیو) خشم آن (هجومهای) که خشم مکار با همراهی  
ویدا تو <sup>۵</sup> دیو آفریده برانگیزاند ❀

۱ در این فقره از لوازم عهده برای مراسم مذهبی اسم برده شده است هیزم در اوستا  
ایسم سدهده از برای سوزاندن در آتشدان شر از برای آمیختن با زور هاون از  
برای فشردن هوم میباشد از برسم در جای دیگر مفصل تر صحبت خواهیم داشت  
۲ اهاون و ئیریه سدهده و سدهده همان نماز و دعای معروف یتا اهو میباشد از برای  
معنی آن رجوع کنید بصفحه ۶۱ بفقره ۲۳ از هر مزدیشت و گاتها ترجمه نگارنده صفحه ۱۰۰  
۳ (او) باید راجع بهر باشد

۴ خشم در اوستا ایسم سدهده دیو غضب و خشم است که رقیب سروش فرشته اطاعت  
قرار داده اند هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده در گاتها  
شش بار از خشم اسم برده شده است در اوستا غالباً باسلحه خونین دارنده تعریف شده است  
در بندهش فصل ۲۸ فقره ۱۰ آمده که بدیو خشم هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر  
موجودات را فنا تواند نمود

۵ ویدا تو سدهده دیو مرگ است معمولاً استویندوتو سدهده-سدهده گفته میشود  
در یسنا ۵۷ فقره ۲۰ و وندیداد ۴ فقره ۴۹ و وندیداد ۵ فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده  
است (بصفحه ۲۱۲ همین کتاب نیز ملاحظه کنید)











فرود آوری کسی که از قوی‌ترین ایزدان کسی که از دلیرترین ایزدان کسی که از چالاک‌ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می‌کند او آن مهردارنده دشتهای فراخ  
 برای فروغ و فرش . . . . ۱ . . . . ۰

(کرده ۲۵)

۹۹ مهر را می‌ستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۲  
 در مقابل او تمام دبوهای غیر مرئی و دروغ پرستان و رین بهراس افتند  
 آن سرور مملکت آن مهر دارنده دشتهای فراخ سواره از طرف راست  
 این زمین پهن کروی بعیدالحدود بدر آید ۰

۱۰۰ از طرف راستش سروش نیک مقدس سوار است از طرف چپش رشن  
 برومند بلند بالا سوار است گرداگرد از هر طرف (فرشتگان) آبها و گیاهها  
 و فروهرهای پاکان می‌ستازند ۰

۱۰۱ بآنان (بهمراهان) مهر صاحب اقتدار تیرهای یک اندازه بیر عقاب نشانده  
 ببخشد وقتی که او سواره بآنجا رسد که ممالک پیاپیانشکنان (واقع است)  
 نخست گرز با سب و مرد حواله کند بناگاهان هر دورا بهراس در اندازد  
 اسب و سوار را هلاک کند ۰  
 برای فروغ و فرش . . . . ۱ . . . . ۰



﴿کرده ۲۶﴾

۱۰۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۱</sup>  
کسی که سوار اسب سفید نیزه سر تیز چوبه بلند و تیرهای دور زن با خود دارد آن یل جنگ آزمای چالاک ۰۰

۱۰۳ کسی که اهورا او را با سبب و نگهبان سعادت کلیه نوع بشر گماشت کسی که با سبب و دیده بان سعادت کلیه نوع بشر است کسی که هیچ وقت بخواب نرفته زنده دل خلقت مزدا را حفظ میکند کسی که هیچ وقت بخواب نرفته رنده دل خلقت مزدا را پاسبانی میکند برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰۰

﴿کرده ۲۷﴾

۱۰۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۱</sup>  
کسی که دستهای (بازوان) بسیار بلندش پیمانشکن را گرفتار سازد او را بگیرد اگر چه او در مشرق هندوستان باشد او را بر افکند اگر او در مغرب باشد اگر هم او در دهنه (رود) ارنک باشد اگر هم او در مرکز این زمین باشد ۳ ۰۰

۱۰۵ هم چنین مهر با بازوان (او را) احاطه نموده گرفتار سازد آن بی شرفی را که از راه راست منحرف شده است آن تیره ضمیر بی شرفی که با خود چنین می اندیشد آنچه زشت (از من) سرزد و آنچه دروغ گفته شد مهر نابینا نمی بیند ۰۰

۱ مثل قمره ۷

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ رجوع کنید بمقاله رنگها ص ۲۲۲-۲۲۷



۱۰۶ امامن در خیال خود چنین تصور میکنم که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بداندیشی کند که مهر مینوی قادر بنیک اندیشی است که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بدگوئی کند که مهر مینوی قادر بنیک گوئی است که در جهان بشری نباشد که تا آن اندازه بتواند بدکرداری کند که مهر مینوی قادر بنیک کرداری است ۱ ۰۰

۱۰۷ در جهان بشری نیست که بیشتر از عقل طبیعی بهره مند باشد بآن اندازه که مهر مینوی از عقل طبیعی بهره مند است در جهان بشری نیست که تا بآن اندازه گوش شنوا داشته باشد مثل مهر مینوی تیز گوش که با هزار مهارت آراسته است

هر که را که دروغ گوید او می بیند مهر توانا قدم بیش گذارد آن قادر مملکت روان گردد از چشمان خویش نگاه زیبای دورین روشن بر اندازد ۰۰

۱۰۸ که مرا خواهد ستود کیست که دروغ میگوید  
کیست که مرا با ستایش نیک کیست که مرا با ستایش بد ستوده پندارد  
بکه باید من جلال و شرف و صحت بدن بخشم منی که آن را بجای توانم آورد  
بکه باید من ثروت آسایش بخشنده ارزانی دارم منی که آن را بجای توانم آورد  
از برای که باید من اعقاب برارنده برُشد رسانم ۰۰

۱۰۹ بکه باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد يك سلطنت قوی ارزانی دارم  
با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر (که جمله را)

۱ یعنی بداندیشی و بدگوئی و بدکرداری بشر در مقدار بیايه نيك اندیشی و نيك گوئی و نيك کرداری مهر نخواهد رسید





سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری<sup>۱</sup> دارد که فوراً پس از حکم مجری<sup>۱</sup> گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید هم چنین باین واسطه خاطر خسته و ناخوشنود مهر را تسکین بخشد برای خوشنوی مهر ۰۰

۱۱۰ بکه باید من منی که آن را بجای توانم آورد ناخوشی و مرگ و بکه فقر زجر دهنده بخشم از که باید من فرزندان برازنده را بیک ضربت هلاک سازم ۰۰

۱۱۱ از که باید من بدون آنکه او در خیال آن باشد سلطنت قوی را سلب نمایم با آلات زیبا با لشکر بسیار سلطنت يك پادشاه قادر را (که جمله را) سر بگوید يك (پادشاه) دلیر پیروزمند مغلوب نشدنی که مجازات مجری<sup>۱</sup> دارد که فوراً پس از حکم مجری<sup>۱</sup> گردد همان که او غضبناك فرمان آن صادر نماید که بدان واسطه خاطر خوشنود و شاد مهر را مکدر میسازد برای ناخوشنودی مهر  
برای فروغ و فرش . . . . . ۱ ۰۰

### ﴿کرده: ۲۸﴾

۱۱۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲ ۰۰  
کسی که سپر سیمین و زره زرین در بر کرده با تازیانه (کردونه) میراند آن سرور نیرومند دلیر و یل رزم آزما راهپائی که مهر می بیناید از برای دیدن ممالکی که از او در آنجا خوب توجه میشود روشن است با دشتهای بهن و زرف و در آنجا چارپایان و مردمان آزاد در گردش اند ۰۰

۱ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره ۷



۱۱۳ بشود که هر دو بزرگ مهر و اهورا بیاری ما آیند وقتی که از تازیانه صدای بلند برخیزد و از منخرین اسبها خروش برآید و تازیانه ها طنین براندازد و از زه کمانها تیرهای تیز برتاب شود آنگاه پسران کسانی که بسختی زور نیاز نمودند کشته کشته و موکنده بخاک در غلطند ☉

۱۱۴ این چنین بشود که تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ بمربکهای ما قوت بآبدان ماصحت بخشی تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هموردان مدافعه نمائیم رقیبهای بداندیش کینه ور را بیک ضربت شکست دهیم<sup>۱</sup>  
 برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ❀

(کد: ۲۹)

۱۱۵ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . .<sup>۳</sup>  
تو ای مهر دارنده دشتهای فراخ تو ای سروری که با مان پت با ویس پت  
با زند پت با دھو پت با زرتشتوم مربوط هستی<sup>۴</sup> ☪

۱۱۶ (درجه) مهر (عهد و میثاق و وفا) بدست است میان دو همدوش (همسر) سی است میان دو همکار چهل است میان دو (نفر) از يك خانواده پنجاه است میان دو هممنزل شصت است میان دو تن از پیشوایان هفتاد است میان شاگرد و آموزگار هشتاد است میان داماد و پدر زن نود است میان دو برادر ۸۰

۱۱۷ صد درجه است میان پدر مادر و پسر هزار درجه است میان دو مملکت  
(دوقوم) ده هزار درجه مهر برقرار است میان (پیروان) دین

۱ این فقره مثل فقره ۹۴ میباشد

۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۳ مثل فقر ۷

۴ راجع به مان پت و ویس پت و زندیت و دھویت که بمعنی بزرگ خانه و رئیس ده و بزرگ ناحیه و حاکم و شهریار ابانات است در پاروفی فقره ۱۷ شرح دادیم زرتشتنوم کلمه پہلوی است بجای زرتشترومه (𐬨𐬁𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬙𐬭𐬀𐬢𐬵𐬀) اوستایی یعنی مانند زرتشت عنوانی بوده که یبزرگترین رئیس روحانی میداده اند بمنزله پاپ کاتولیکها بوده همان است که باسم مسمغان یا بقول پرونی مصفغان معروف است ری مرکز سلطنت روحانی وی بوده است (رجوع کنید بگائنها ص ۲۵)



مزدیسنا <sup>۱</sup> این چنین پیروزی (مهر) داراست هر روز چنین خواهد بود ॐ

۱۱۸ با ستایش پسین با ستایش پیشین من تقرب میجویم ما دای که خورشید از بالای آن (کوه) بلند هرا طلوع کند و غروب نماید این چنین من خواستارم نیز ای سپنتمان که با ستایش بسین و با ستایش پیشین تقرب جویم برخلاف میل اهریمن نابکار  
برای فروغ و فرش . . . . . ۲ ॐ

(کرده ۳۰)

۱۱۹ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . . ۳  
مهر را بستای ای اسپنتمان پیروان را بیاموز که از برای او مزدیسنان از چار پایاب خرد و بزرگ از مرغهای برنده که با شهپر پرواز کنند فدیة آورند ॐ

۱۲۰ مهر حامی و پشتیبان همه مزدیسنان پاکدین است هوم نثار و نذر شده را باید زوت تقدیم نموده نیاز کند مرد پاک میتواند از زوری که از روی دستور تهیه شده استفاده کند (بنوشد) و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود ॐ

۱۲۱ از او برسید زرتشت چگونه باید ای اهورامزدا مرد پاکدین از زوری که از روی دستور تهیه شده است استفاده کند و آنچنان سازد که مهر دارنده دشتهای فراخ کسی که او ستایشش را بجای می آورد خوشنود و آسوده خاطر شود؟ ۰

۱ مقصود این است که تا بجه اندازه طبقات مختلف مردم باید نسبت همدیگر حقوق یاس بدازند و تا بجه اندازه نسبت همدیگر مهر و اوفامدیون هستند  
۲ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود  
۳ مثل فقره ۷



۱۲۲ آنگاه گفت اهورامزدا در مدت سه روز و سه شب باید آناه بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید سی تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارند دشتهای پهن در مدت دو روز و دو شب باید آنان بدن خویش بشویند از برای کفّاره (گناهان) باید بیست تازیانه آنان بخود به پسندند برای ستایش و نیایش مهر دارند دشتهای پهن کسی نباید از برای من از این زورها استفاده کند (بنوشد) در صورتی که او خود را از برای (سرودن) استوت یسناها<sup>۱</sup> و ویسپرد قابل نشان نداد  
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۵۵

### ❦ (کرده ۳۱) ❦

۱۲۳ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۳  
کسی که اهورامزدا او را در گرزمان (عرش) درخشان بستود ۵۵

۱۲۴ بازوان برای حفاظت (پاکدینان) گشوده آن مهر دارند دشتهای فراخ از گرزمان درخشان روان گردد کسی که گرداننده گردونه ایست زیبا و یکسان و برازنده بازینتهای گوناگونان آراسته و زرین ۵۵

۱۲۵ این گردونه را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذای یابند میکشند سُمهای پیشین آنها از زرو و سُمهای پسین از سیم پوشیده است و این (اسبها) همه جالبنده و قلاده و یوغ بسته شده که بواسطه پیوستن بیک قلاب شکافدار خوب ساخته شده از فلز قیمتی پهلوی هم می ایستند ۵۵

۱ استوت یسنا ۵۴-۵۵-۵۶-۵۷ یعنی آن یسناهایی که باید در هنگام عبادت و مراسم

دینی سروده شود

۲ فقرات ۴-۶ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل قمره ۷





۱۲۶ از طرف راست او دادگرترین رشن مقدس میتازد کسی که بهترین مدافع است و از طرف چپ درستکردار چیستا میتازد ۱ آن زور نبار کننده مقدس که سفید و سفید بوش است و اَوَیْمَنَ دین مزدیسنا ۲

۱۲۷ داموئیش اَوَیْمَنَ ۳ دلیر سواره بدر آید بصورت يك گراز که با دندانهای تیز از خود مدافعه کند يك (گراز) نر با چنگالهای تیز گرازی که بيك ضربت هلاک کند (گراز) غضبناکی که بآن نزدیک نتوان شد با صورت خال خال دار يك (گراز) دلیر چالاک تند تاز ۴ از بی او (مهر) وآذر شعله ورو فر توانای کیانی میتازند ° °

۱۲۸ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار کان خوب ساخته شده موجود است بسا از این کانهای بزه آراسته از زه گوَسَنَ (جانوری است) ۶ ساخته شده است آنها (کانهای) سرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود °

۱۲۹ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ هزار تیر پیر کرگس نشاندۀ ناوک زرین با سوارهایی از استخوان خوب ساخته شده موجود است بسا از چوبه های آنها آهنین است آنها بسرعت قوه خیال پران بسرعت قوه خیال بسوی سردیوها پرتاب شود °

۱ چیسنا ۳۳۲ یعنی دانش و معرفت و فرزانی و اسم فرشته علم است مخصوصه بادیت ۳۳۱ يك جا نامیده شده است در یشت كوچك دین یشت ۱۳ بار چیستا با صفت درستی تکرار شده است در فقره ۱۶ از سروش یشت هادخت نیز بآن ر میخوریم بسا با صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است چنانکه در فقره ۲۴ از بسا ۲۲

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۳ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹

۴ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۷۰

۵ در این جا از آذر فرشته آتر (سدهد آتش) و از فرکیای فرشته خورنگه ۳۳۳ (سدهد) (حره) اراده شده چنانکه در فقره ۶۶ همین شت نیز از فرکیای فرشته شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است در فقره ۲ از تشر یشت و در فقره ۴ از رشن یشت نیز همین معنی است

۶ گوَسَنَ ۳۳۴ فقط همین يك بار این کلمه در اوستا دیده میشود بارنولومه احتمال داده که آن يك جانور خصوصی بوده که از زه آن زه کان میساخته اند دار مستر آن را روده گاو دانسته است همچنین کانگا



۱۳۰ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار نیزه تیغه تیز خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار تبرزین (چکش) <sup>۱</sup> دو تیغه بولادین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۱ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار خنجر دوسره خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود

در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ يك هزار گرز <sup>۲</sup> آهنین خوب ساخته شده موجود است آنها بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۲ در گردونه مهر دارنده دشتهای فراخ گرز زیبای سبك پرتاب با صد گره و صد تیغه موجود است (که آن را) حواله کنان مردان را برافکند (این گرز) از فلز زرد ریخته شده از زر سخت ساخته شده است محکم ترین سلاحی است پیروزمندترین سلاحی است آن بُسرعت قوّه خیال پران بُسرعت قوّه خیال بسوی سر دیوها پرتاب شود ☉

۱۳۳ پس از کشتن دیوها پس از برانداختن پیمانشکنان مهر دارنده دشتهای بهمن سواره از بالای (کشور) آیرزهی (و) سوهی بگذرد از بالای

۱ کله ای که به تبرزین ترجمه کردیم در متن چکوش <sup>۳</sup> سودیده آمده است معلوم میشود که چکش در مدیم یکی از آلات جنگ بوده است

۲ کله ای که بگرزه ترجمه کردیم در متن گدا <sup>۴</sup> سودیده آمده است ظاهراً يك گریزی بوده که می انداخته اند گرز معمولی در اوستا و زرّ واسکداس میباشد که همیشه گره دار و تیغه دار تعریف شده است چون الحال در فارسی اسمی از برای گریزی که می انداخته اند نداریم یعنی که نگارنده در جایی بچنین اسمی برخورداده ام از این جهت از برای امتیاز اولی را بگرزه و دومی را بگرز ترجمه کردم مسلم است که گرز در فارسی بدون هیچ فرقی همان گرز است



فَرَدَدَ فَشُو (و) ویدَدَ فَشُو از بالای وَاوَرُو برشتی (و) وَاوَرُو جَرِشْتُ.  
و از بالای این کشور درخشان خونیرث<sup>۱</sup> ۵

۱۳۴ براسی اهریمن بسیار تبه کار بهراس اقتد براسی (دیو) خشم مکار بد کنش  
بهراس اقتد براسی بوئشینهست درار دست بهراس اقتد<sup>۲</sup> براسی همه  
دیوهای غیر مرئی و دروغ پرستان ورن بهراس اقتد ۵

۱۳۵ (نکند) که ما خود را بمعرض مخاصمه مهر غضب آلود دارنده دشتهای پهن  
اندازیم ای مهر دارنده دشتهای فراخ مبادا که تو غضب آلود بما ضربت  
فرود آوری کسی که از قوی ترین ایزدان کسی که از دایرترین ایزدان کسی  
که از چالاک ترین ایزدان کسی که از تندترین ایزدان کسی که از  
پیروزمندترین ایزدانی است که در روی این زمین جلوه می کند او  
آب مهر دارنده دشتهای فراخ<sup>۳</sup>  
برای فروغ و فرش ۴ ۵

### ﴿کرده ۳۲﴾

۱۳۶ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .<sup>۴</sup>  
کسی که بگردونه اش اسبهای سفید بسته شده بوسیله چرخهای زرین  
کشیده میشود و با سنگهای فلاخن درخشان (روان) او زورهای نیاز  
شده را بمنزل خود می آورد ۵

۱۳۷ خوشا باین مرد یدشقدم ای زرتشت پاک چنین گفت اهورامزدا بآن (مردی)  
که از برای او زوت<sup>۶</sup> مقدسی از میان مردمان تعلیم یافته و کلام ایزدی

۱ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۱۵

۲ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۹۷

۳ این فقره مثل فقره ۹۸ میباشد

۴ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۷

۶ رجوع کنید بتوضیحات فقره ۸۹ بکلمه زوت



بیزیرفته پیش برسم گسترده با ذکر (اسم) مهر عبادت ایزدی بجای می آورد  
مستقیماً مهر بخانه چنین مرد پیشقدمی نزول کند اگر او برای رضای  
خاطر مهر فرمائش را بموقع اجرا گذارد و حکمش را اطاعت کند ۵

۱۳۸ بدا باین مرد پیشقدم ای ررتشت یاک چنین گفت اهورامزدا آن (مردی)  
که از برای او زوت نا مقدسی تعلیم نیافته و کلام ایزدی نپذیرفته  
در پیش نیاز برسم جای گیرد اگرچه او برسم بسیار بگستراند و مدتی  
طولانی بسنا بسراید ۵

۱۳۹ اهورامزدا را خوشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده  
دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را  
حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را  
(قانون را) و رشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را  
حقیر (بشمرد)  
برای فروغ و فرش ۱ ۵

### ﴿کرده ۳۳﴾

۱۴۰ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای پهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاه است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
ای اسپنتهان من مهر را میستایم آن نیک نخستین دلیر مینوی بسیار رحیم  
بی نظیر بلند مقام نیرومند دلاور یل رزم آزما را ۵

۱۴۱ آن پیروزمندی که یک سلاح خوب ساخته شده با خود دارد کسی که  
درظلمت پاسبان فریفته نشدنی است درمیان زورمندان زورمندترین است

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲. مثل فقره ۷





درمیان دلیران دلیرترین است درمیان بخشنندگان داناترین است  
آن پیروزمندی که از اوست فرکسی که هزار گوش ده هزار چشم و  
ده هزار دیده بان دارد آن (مهر) نیرومند دانای فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش

﴿کرده ۳۴﴾

۱۴۲ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از  
کلام راستین آگاہ است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
کسی که ترکیبهای گوناگون خلقت خرد مقدس را (سینتا مینورا)  
در بامداد ظاهر سازد آن ایزد سترگ نیک کنش بمحض آنکه او بیکر  
خود را مانند ماه بدر خشانند ۳

۱۴۳ چهره اش مانند ستاره تشر میدرخشد گردونه اش را ای اسپنتمان آنکه  
در میان مخلوقات زیباترین و هیچ وقت بخطا نرود میگرداند من آن  
(گردونه را) که خرد مقدس آفریدگار ساخت میستایم آن (گردونه)  
با زینت ستارگان آراسته مینوی ساخته (مهر را) که ده هزار دیده بان  
دارد آن نیرومند از همه چیز آگاہ فریفته نشدنی  
برای فروغ و فرش ۱

﴿کرده ۳۵﴾

۱۴۴ مهر را میستائیم (کسی) که دارای دشتهای بهن است (کسی) که از کلام  
راستین آگاہ است زبان آوری که دارای هزار گوش است . . . ۲  
مهری که در گرداگرد مملکت است ما میستائیم مهری که در میان مملکت  
است ما میستائیم مهری که در مملکت است ما میستائیم مهری که در

۱ فقرات ۴ - ۶ در این جا تکرار میشود

۲ مثل قره ۷

۳ یعنی آنچه در شب در پرده ظلمت پیچیده غیر مرئی است در روز از روشنا

دیده میشود



بالای مملکت است ما میستائیم مهری که در پائین مملکت است ما میستائیم  
 مهری که در پیش مملکت است ما میستائیم مهری که در پشت مملکت  
 است ما میستائیم ॐ

۱۴۵ مهر (و) اهورای بزرگ فنا ناپذیر مقدس را ما میستائیم ستارگان و  
 ماه و خورشید را نزد گیاه برسم و آن مهر را که سرور سراسر ممالک  
 است ما میستائیم

برای فروغ و فرش ۱ ॐ

۱۴۶ یثا اهو . . . . .  
 درود میفرستم. مهر دارنده دشتهای فراخ و برام کشت زار خوب بخشنده  
 اشم و هو . . . . .  
 اهائی رئیسچه ۲ ॐ

۱ فقرات ۴-۶ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزد یشت

در انجام مهر یشت بی فائده نیست که قارئین را از انتشار کتاب جدیدی راجع به مهر اطلاع دهیم  
 این کتاب بزرگ موسوم به (خورشید و مهر در اوستا) تألیف دانشمند الهاب استاد هرتل میباشد  
 که چند ماه پیش از این از طبع خارج شده و پس از اتمام مهر یشت و مقاله آن بدست نگارنده  
 رسیده است اینک که موقع استفاده از مطالب آن گذشت ذکر اسم آن را در این جا غنیمت  
 می‌شمیریم تا بعد ها در جای دیگر نوبت استفاده از آن روی دهد

Die Sonne und Mithra im Avesta von Johannes Hertel, Leipzig 1927.

... ..  
... ..  
... ..

... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..  
(... ..)

... ..  
... ..  
... ..  
... ..  
... ..

... ..  
... ..

خشیارشا (۴۸۵-۴۶۵ پیش از مسیح) از شوستر و همدان دو پایتخت بزرگ تا بسرحد ممالک وسیع ایران برجهای بسیار بلند بفاصله های معین ساختند و در بالای آنها یاسبانان گماشته تا در شبها بواسطه شعله آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که بآن میدادند از این برج دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را عمراکز میرسانیدند هر خاکی که بتصرف ایران در میآمد فوراً در آنجا از همین برجها برپا میکردند در سال ۴۷۹ پیش از مسیح وقتی که سپهد ایران ماردونیا آتن پایتخت یونان را فتح نمود در شب همان روز به سارد پایتخت لیدی (Lydie) بشاهنشاه که در آنجا اقامت داشت خبر رسید<sup>۱</sup> در شاهنامه و در یادگار زریران نیز آمده که بواسطه آتش افروزی در بالای کوههای بلند لشکریان را بگرد آمدن و مهمتای حرکت شدن خبر میداده اند

ملاحظه آنکه در میان عناصر آتش لطیف تر و زیباتر و مفیدتر است بخصوصه توجه اقوام روی زمین را بخود جلب نموده است در ادیان آریان مثل برهمنی و زرتشتی و بودائی چنانکه در مذاهب سامی مثل یهودی و عیسوی و اسلام حتی نزد بت پرستهای افریقا آتش دارای اهمیت مخصوصی است دانشمند المانی (شفتلوویتز) در کتاب گرانهای خود موسوم به (آئین قدیم ایران و یهودیت)<sup>۲</sup> مقاله بسیار مفیدی در این مبحث نوشته نشان میدهد که چگونه ملل دنیا از نژادهای سفید و سرخ و زرد و سیاه در اروپا و آمریکا و آسیا و افریقا آتش را می ستایند متمدن ترین ملل اروپا با وحشی ترین قبایل افریقا در ستودن این عنصر با همدیگر شرکت دارند بخصوصه کتابی که اخیراً یکی از فضلاء هندوستان موسوم به رضوی منتشر ساخته و مدلل میدارد که پارسیان اهل کتاب هستند بسیار قابل توجه است از صفحه هفت بعد این کتاب که موسوم است به (پارسیان اهل کتاب اند) از آتش و فروغ صحبت میدارد که

Das Feuer, Eine Culturhistorische Studie von Gustav Lindner S. 26

۱

Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz, Giesseu 1920

۲

S. 66-78

# آذر

بیک هفته بر پیش یزدان بُدند      مپندار کآتش پرستان بُدند  
که آتش بد انگاه محراب بود      پرستنده را دیده پر آب بود  
فردوسی

آتش  
بطور عموم

چون در طیّ مقالات و ترجمه یشتها غالباً از آتش سخن رفت لازم آمد که شرحی در خصوصی آن نگاشته آید آتش یا آذر از روزگاران بسیار کهن تا با امروز توجّه کلیّه اقوام روی زمین را بخود کشیده هر کس بشکلی و عنوای آن را ستوده معرّز و محترم میدارد ترقیات دنیا از پرتو این عنصر است موجد و مؤلّد و محرک بخار و الیکتریک و گاز و کشتی و راه آهن و کارخانه و کلیّه صنایع یعنی آنچه که ممالک متمدن را باین پایه رسانید همین آتش است امروز در روی زمین خوش بخت ملّتی است که در خاک او موادّ سوختنی یعنی چشمه نفت و معدن زغال سنگ زیاد باشد آن کاری که در عالم بالا از خورشید برآمده طلعت شب را برطرف میسازد و بواسطه حرارت خود رستنیها مثل حبوبات و میوه ها را برای تغذیه ما مضجّع میدهد همین کارها بتوسط آتش در روی زمین انجام میگیرد در شب چراغ هدایت ما و در روز طبابخ غذای ماست و باید نیز بنظر داشت که در سرمای زمستان در فصلی که کیتی دچار چنگال دیو افسردگی و بثر مردکی است آتش یگانه رها کننده نوع بشر است بهمین ملاحظه جشن سده را که ذکرش بیاید در دهم بهمن ماه یعنی تقریباً در وسط زمستان قرار داده اند تا با وجود باد سرد و برف و یخ و تگرگ بهتر بارزش آذر بخورند

گذشته از این فوائد معمولی نیاگان مادر پارینه فائده دیگری نیز از این عنصر داشتند که بنظر ما امروز عجیب میآید و آن این است که بواسطه آن یکس قسم تلگراف بی سیم ساخته بودند بنا بفرمان شاهنشاه هخامنشی

رسی ضبط و بمعنی طبقه پیشوایان دینی است از همین کلمه است  
سی نیز از همین ریشه است آتش هیئت دیگری است از آن و در  
آمده است این کلمه با کلمات دیگری ترکیب یافته یک دسته از اسامی  
ن قدیم را تشکیل داده بخصوصه در فروردین یشت فقره ۱۰۲  
این قبیل اسامی برمیخوریم که از مقدسین بوده و بفروهرها یشان  
اده شده است از آن جمله است آتِریات <sup>سده هجدهم</sup> که در بهلولی  
فارسی آذرباد شده است بزرگترین و مهم ترین ایالت ایران  
طن اصلی پیغمبر ایران حضرت زرتشت دارای همین اسم است آتِریات  
ین یونانی آتروپاتس سلسله خشرپاون (ساتراپ) که پیش از اسکندر  
بعد از او نیز در آنجا حکمرانی داشته اسم خود را بقلمرو امارت  
ه اتِریاتکان (آذر بایجان) نامیده اند<sup>۱</sup> در این جایز متذکر میشویم  
ی یکی از طوایف ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی  
ی که پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است  
تیم از زمان بسیار کهن آتش میان آریائیهها بخصوصه مقدس  
نظر از گناهها که قدمت آن بعقیده نگارنده تا بهزار سال پیش از مسیح  
جزو آثار قدیم ایران در اسحق آوند در جنوب بهستان (بیستون)  
د مادها (مِدها) مانده که قدمت آن بقرن هشتم پیش از مسیح  
مال نقش مذکور موسوم است بدکان داود و آن قبری است در بدنه  
ه شده نقش آن عبارت است از یک ایرانی که در مقابل آتش  
ت

قرون بعد هم در آثار پادشاهان هخامنشی در فارس می بینیم که پادشاه  
نشدان ایستاده است در روی مسکوکات عهد هخامنشی نقش آتشکده  
د در دوره ساسانیان آتشدان علامت ملی گردیده در روی سکه های  
این سلسله نقش شده است هنوز هم در ایران میان مسلمانان اثراتی  
ن باقی مانده در شب چهارشنبه آخر سال در خانه و بازار و کوچه  
جم البلدان یا قوت نیز بکلمه آذربایجان ملاحظه کنید

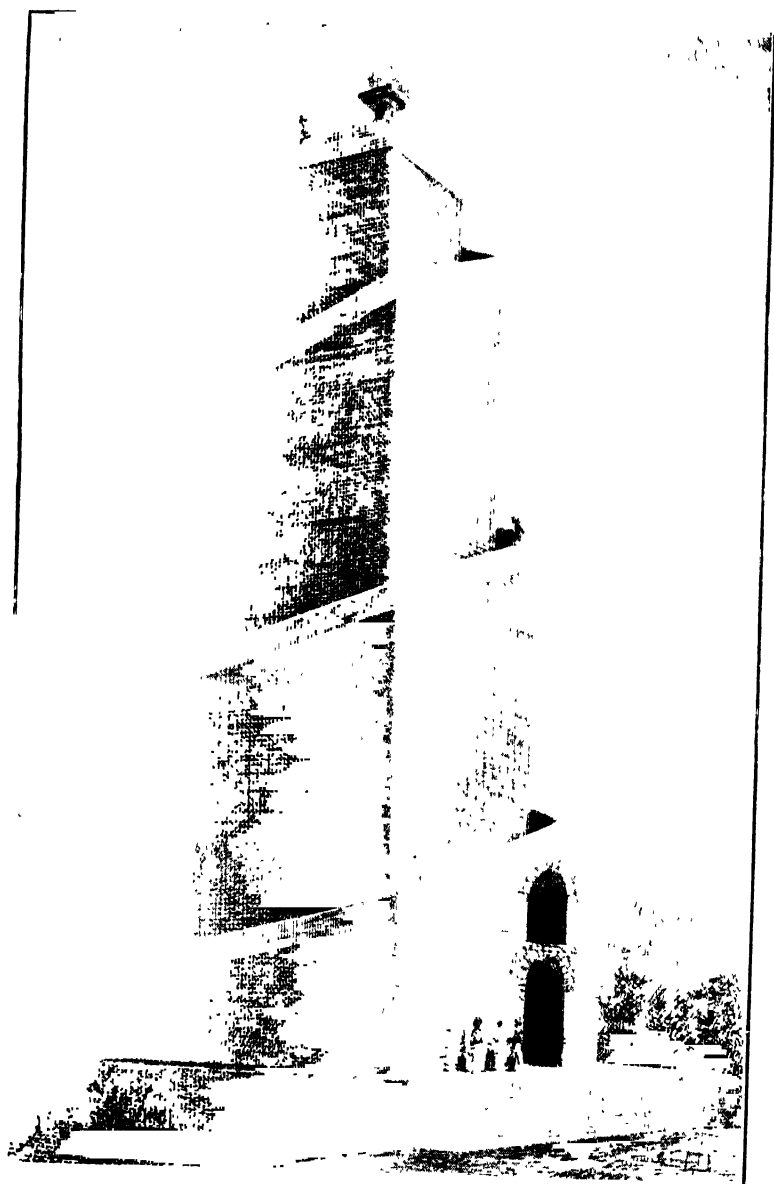
چگونه آنها مکرراً در تورات و قرآن ستوده شده است<sup>۱</sup> در این مقاله ما فقط از این عنصر آنچه راجع بایران است صحبت میداریم راجع بسایر ممالک و اقوام هر که خواهد بکتب مذکور رجوع کند و از ذکر مبسوط و مشروح آن نیز باید صرف نظر کنیم و بگوشه و کنار مسئله بپردازیم چه از آن در اوستا و کتب مذهبی باندازه ای صحبت شده که در چند صفحه نمی توان کلیه مطالب راجع بآن را فرا گرفت همینقدر که یک نظر اجمالی از آن بهمرسانیده بتوانیم بمعانی فقراتی که در یشتها از آن یاد شده بی بریم اکتفاء خواهیم کرد آتش مثل همه عناصر و کلیه چیزهایی که از قبل آن فائده ای بانسان میرسد در مزدیسنا ستوده و در نزد ایرانیان قدیم و حالیه نزد زرتشتیان محترم بوده و هست قطع نظر از اقوام سامی این عنصر از زمان بسیار قدیم نزد طوایف هند و اروپائی مقدس بوده بخصوصه نزد آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان بیشتر مورد توجه گردیده است نظر باینکه در آئین مزدیسنا آنچه آفریده اهورامزداست باید ستوده و معزز باشد ایرانیان بآذر بستگی مخصوصی پیدا کرده اند و آن را موهبت ایزدی دانسته شعله اش را یاد آور فروغ رحمانی خوانده اند و آتشدان افروزان را در پرستشگاهان بمنزله محراب قرار داده اند در ریگ وید هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هر دو دسته از آریائیها اثرون سولاسه می باشد یعنی آذر بان و آن کسی است که از برای پاسبانی آتش گماشته شده چنانکه وستاليس Vestalis در رُم قدیم دختری بوده پاکدامن و دانا و از خانواده شریف بنگهبانی و زنده داشتن آتش مقدس در معبد وستا Vesta موظف بوده است در مدت خدمتش که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسربرد و نگذارد آتش مقدس که پُشتیان دولت رُم تصور میشده خاموش گردد<sup>۲</sup> در نزد هندوان آگنی Agni اسم آتش و اسم پروردگار آن است اما ایرانیان باین عنصر و بفرشته مُوگل آن آثر ساه نام نهاده اند در فرس هخامنشی نیز آثر می باشد در پهلوی آثر گفته اند لغت آثورنان که در

Parsis: A People of the Book by Rezwi Calcutta 1928 P. 7

Mythologie der Griechen und Römer von Otto Seemann  
Leipzig 1910 S. 72-76

۲ رجوع کنید





آتشگاه فیروزآباد (جور) در وقت آبادی ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است

رجوع کنید به *Perse Ancienne* par Flandin et Coste Texte p. 36-45

و به *L'Art Antique de la Perse* par Dieulafoy, IV Partie p. 79-84

آتش می افروزند و از روی آت می‌کنند و همیشه وقتی که چراغ روشن شده بی اختیار بآن سلام و تعظیم می‌کنند و قسم (بسوی سلیان) که مقصود شعله آتش یا چراغ است بسیار معمولی است

یونانیان از قدیم بستگی ایرانیان را بآتش میدانسته اند مگر آنکه از برای آنان چنانکه مکرراً در طی مقالات گفتیم ممکن نبوده که مقصود ایرانیان را از محترم داشتن آتش بدانند چیست بناچار آذر ایزد ایرانیان را مثل الاله آتش هستیا (Hestia) یونانی که بعدها در رُم وستا (Vesta) نامیده شده تصور نموده اند هرودت و کزنفون (Xenophon) و دیوژنس لرتوس (Diogenes Laertes) و دینون (Dionon) مینویسند که آتش و آب شکل برخی از پروردگاران ایران است ماکسیموس تیروس (Maximus Tyrus) نیز ذکر میکند که آتش صورت خدای ایرانیان است همان دیوژنس لرتوس که گفتیم آتش را پروردگاری پنداشته در جای دیگر مینویسد که مغ ها بکلی بضد عقیده کسانی هستند که پروردگاران مذکور و مؤنث قائل اند هرودت مینویسد که نزد ایرانیان سوختن لاشه در آتش گناه است استرابون نیز این خبر را ذکر نموده می افزاید که بعقیده ایرانیان بآتش "نفس" رسانیدن "جرمی" است هرودت و کزنفون هر دو ضبط کرده اند که ایرانیان برای آتش فدیة می آورند استرابون از این فدیة اسم برده میگوید که چوب خشك و روغن که بروی آن میپاشند فدیة ای از برای آتش است ماکسیموس تیروس نیز همین فدیة را از طرف اثربانان بآذر تقدیم میکند کورتیوس (Curtius) مینویسد سوکندی که ایرانیان در مقابل آتش یاد میکنند بسیار اهمیت دارد بقول کزنفون در اعیاد رسم است که آتش را در آتشدانها گردش میدهند باز کورتیوس ذکر میکند که آتش در آتشدانهای نقره در وقت جنگ در سر لشکریان حرکت داده میشود و داریوش سوم در اربلا (Arbela) از خورشید و مهر و آذر استغاثه نموده که لشکریانش را دلیر ساخته باسکندر غلبه کنند<sup>۱</sup>

۱ رجوع کنید به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iranier nach den Griech. u. Römi. Quellen von Rapp S. 73—74

آنچه «مورخین قدیم راجع بآتش نقل کرده اند مطابق آئین مزدیسناست و هنوز هم پیروان این دین همان احترامات کهن را از عنصر مقدس منظور میدارند در آتشکده یا آتشگاه و در مهر و آذران و آتش بهرام آتش همواره روشن و شعله ور است قریب بیقین است که آتش پرستشگاهان زرتشتیان ایران و پارسیان هندوستان که در وقت مهاجرت از ایران به هندوستان با خود همراه آورده اند همان آتشی است که در عهد ساسانیان در ایران مشتمل بوده است امروز نیز مانند پارینه بخار دهن و نفس بآتش نمیرسانند موبدان در پرستشگاهان در وقت سرودن اوستا در مقابل آتشدان پنام که ذکرش گذشت پیش دهان می آویزند تا نفس بعنصر مقدس نرسد بهمین ملاحظه است که سیکار و قلیان کشیدن نزد زرتشتیان نارواست اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود در انتظار خوشنما نیست هم چنین گذشته از آتش معابد از آتش معمولی خانه نیز که از برای طبخ غذا و شست و شو و غیره بکار میرود احتراماتی منظور میدارند یعنی که آن را بکشافاتی نمی آلاینند هیچ شکی نیست که آریائیه‌ها در قدیم مردگان خود را در آتش میسوزانیده اند چنانکه هندوان از زمان بسیار قدیم تا با امروز آتش انبوهی افروخته در آن نفت یا روغنی پاشیده مردگان خود را در آن میسوزانند و خاکسترش را بآب میدهند لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته اند چنانکه کلمه دخمه که در اوستا دَخْمَ و دَخْمَس و در بهلولی دَخْک گویند بمعنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را میسوزانند چه ریشه این کلمه که دگ باشد بمعنی سوزانیدن است و کلمه داغ از همین ماده است از خود اوستا هم مفهوم میشود که در قدیم ایرانیان لاشه مردگان را میسوزانیده اند چه بسا در وندیداد از جرم سوختن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش میسوزانند معین شده است فردوسی در شاهنامه هم باین عادت قدیم اشاره کرده گوید

همی هرکسی هر سو آتش فروخت      یکی خسته بست و یکی کشته سوخت<sup>۱</sup>



برای اختصار فقط بذکر چند فقره دیگر اکتفاء میکنیم چون آذر در مزدیسنا از بزرگترین نعم ایزدی بشمار و ار برای سود و بهره انسان از عالم بالا بسوی جهان خاکی فرستاده شده است لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته اند در فرگرد ۵ از وندیداد در فقره ۹ آمده است «ای آفریدگار جهان ای پاک آیا آتش انسان را میکشد؟ آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آتش انسان را نمیکشد بلکه دیو مرگ است و یذوتو (سده.۲-۳.۲-۳.۲) او را بسته و دیو (ویه) وادسد او را این چنین بسته همی راند آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذیمدخل است» در فقره پیش همین فرگرد بعینه همین سؤال در خصوص آب شده است باز جواب منفی است دیو مرگ و بخت شخص آدمی کش است نه آب و آتش در صورتی که باد هم که یکی از عناصر و در مزدیسنا ستوده و محترم است باندازه آتش و آب معصوم قرار داده نشده است بلکه دو قسم باد تشخیص داده اند بادی که خوب و سود بخشنده است ستوده و باد مودی و مضر نکوهیده است در رام یشت در فقره ۵ آمده است «ای باد آنچه از تو از طرف سپنت مینو (خرد مقدس) است ما میستائیم» باز برای رفع اشتباه و خارج نمودن باد مودی مکرراً در فقره ۵۷ همین یشت آمده است «ای باد بآن قسمتی از تو که از طرف سپنت مینو است ما تعظیم نموده درود میفرستیم»

در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و مهر یک جداگانه درود فرستاده شده است از این قرار

(۱) بریزی سونگهه (سده.۲-۳.۲-۳.۲)

(۲) و هو فریان (سده.۲-۳.۲-۳.۲)

(۳) اوروازیشت (سده.۲-۳.۲-۳.۲)

(۴) وازیشت (سده.۲-۳.۲-۳.۲)

(۵) سپنیشت (سده.۲-۳.۲-۳.۲)

مُسلم است که این عادت بسیار قدیم ایران بوده است گذشته از مندرجات اوستا بواسطه خبر هرودُت نیز که ذکرش گذشت میدانیم که در قرن پنجم پیش از مسیح سوختن لاشه در آتش نزد ایرانیان گناه بوده است نکته خودییداست که هرودت در همانجائی ( کتاب ۳ فقره ۱۶ ) که از مقدس بودن آتش نزد ایرانیان صحبت داشته وبعد دومین پادشاه هخامنشی کبوجیا را متهم ساخته که در مصر لاشه فراعون امازیس Amasis را از گور بیرون کشیده پس از انواع زجرها فرمان داد تا او را بسوختند افسانه ایست که از مرحیت مخالف عادت و آئین ایرانیان قدیم است و کشف شدن خطوط قبطی در مصر نیز سلوک کبوجیا را در آن سرزمین برخلاف مندرجات هرودت شرح میدهد

آذر ایزد در اوستا غالباً یسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند عُلو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ را که فرشته مُوکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده اند در یسنا ۲۵ فقره ۷ آمده است «آذر پسر اهورامزدا را ما میستائیم ترا ای آذر مقدس و یسر اهورامزدا و سرور راستی ما میستائیم همه اقسام آتش را ما میستائیم» در فقرات ۴۶-۵۰ از زامباد یشت ایزد آذر رقیب اژی دهاک (ضحاک) شمرده شده است که از طرف سپنت مینو بضد ضحاک برانگیخته شده تا وی را از رسیدن بفر یعنی فروغ سلطنت باز دارد در یسنا ۳۶ (هفت ها) فقره ۱ آذر میان پروردگار و بندگان واسطه تقرّب بدرگاه ایزدی قرار داده شده است در فقرات ۷۷-۸۷ از فروردین یشت آمده است «وقتی که اهریمن بضد آفرینش نیک راستی (اشا) قیام نمود وهومن و آذر از پی یاری برخاسته خصومت اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که اهریمن نه توانست بمجهان راستی آسیب زده آب را از جریان و گیاه را از نمو باز دارد» سراسر یسنا ۶۲ در ستایش آذر میباشد آتش نیایش که نماز مخصوص آتش است از یسنای مذکور و از فقره ۹ از سیروزه استخراج شده است چنانکه در آغاز این مقاله گفتیم در تمام قطعات اوستا مکرراً از آذر یاد شده است

آتش در  
اوستا

و تسلط مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد چنانکه یعقوب دارای شخینا بود ولی از فرقت بسرش یوسف بی صبری کرد ناله و فغان بسیار نمود و راضی بتقدیر نماند از این رو شخینا از او جدا شد ولی دوباره باو پیوست این داستان سامی بخوبی یاد آور سرگذشت جشید است هم چنین در مقابل فریاد شخینای بنی اسرائیل درست شده است<sup>۱</sup> در فصل ۱۷ از بندهش از آتش سه آتشکده معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذر گشسب شیز نزدیک ارمیه و آذر فروبا در کاریان فارس و آذر برزین مهر در ریوند خراسان صحبت شده است این سه آتش از آسمان فرود آمده چندی از جنبش باد دورگیتی میگشت تا آنکه هر یک در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی بمحلی فرود آمد بندهش از این سه آتش مفصلاً صحبت میدارد آنچه تاریخی است این است که سه آتشکده مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاهان خاص و عام بوده است (رجوع کنید بگاتها ص ۲۳-۲۵) در سنت است که حضرت زرتشت آتش جاودانی با خود داشت دقیقی نیز از ربان پیغمبر ایران در شاهنامه گوید

یکی مجمر آتش بیاورد باز      بگفت از بهشت آوریدم فراز

نهمین ماه سال و نهمین روز ماه موسوم است بآذر یعنی یاسبانی این ماه و این روز بآذر ایزد برگذار شده است دست آذر مه از کمان هوا تیرها زد چو ناوک دلدوز (ازرقی هروی) آذر روز در آذر ماه در ایران قدیم عیدی بوده بقول ابوریحان بیرونی موسوم بآذر جشن در این روز بخصوصه زیارت آتشکده ها میرفتند

در مقاله امشاسپندان گفتیم که در عالم مادی یاسبانی آتش بامشاسپند اردیبهشت سپرده شده است بقول بندهش در فصل ۲۷ فقره ۲۴ گل آذر گون مختص بآذر است ز خوب و تف همه روزه دو دیده و دل من یکی به آذر ماند یکی بآذر گون (قطران)

در تفسیر پهلوی این فقره این پنج قسم آتش بحسب ترتیب این طور  
معنی شده است نخستین که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده در  
توضیحات اسم عمومی آتش بهرام خوانده شده است دومین آتشی است که  
در کالبد انسانی است یا بعبارت دیگر حرارت غریزیه است سومین آتشی است  
که در رستی ها و چوبها موجود است چهارمین آتش برق است همان آتشی است  
که از گرز تشر ایزد شراره کشیده دیو (سپینچکر) را هلاک نمود (بصفحه ۳۳۰  
ملاحظه شود) پنجمین آتشی است که در گرزمان (عرش) جاویدان در مقابل  
اهورامزدا افروخته است در فصل ۱۷ از بندهش که مخصوصاً از آتش صحبت  
میدارد همین پنج قسم آتش یاد شده است مگر آنکه در قسم اولی و پنجمی با  
تفسیر پهلوی اوستا فرقی دارد باین معنی که بقول بندهش برزی سونگ  
آتشی است که نزد اهورامزدا افروزان است و سپنیش آتشی است که در روی  
زمین بکار برند و از آن است آتش بهرام در فصل ۱۱ از زاد سبم نیز از  
این پنج قسم آتش یاد شده است

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگه  
فر یا خره ۳۳۳۳۳۳۳۳ که در فارسی خره یا فر گوئیم آن عبارت است از  
فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا بییغمبر  
یا پادشاهی بخشیده میشود در جلد دوم یشتها مفصلاً از آن صحبت خواهیم  
داشت در این جا مختصراً یاد آور میشویم که در اوستا (چنانکه در ادبیات  
مانیز مصطلح است) غالباً از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته دریای  
فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است ضحاک برای بدست آوردن آن کوشید و  
افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسیدن بآن بفراخکرت انداخت  
زامیاد یشت که یکی از یشتهای دلکش اوستا است یکی از مآخذ اطلاعات ماست  
راجع بفر در مقاله جمشید (ص ۱۸۶-۱۸۷) گفتیم جمشید پس از آنکه دروغ  
گوئی و خود ستائی آغاز نمود فر از او بصورت مرگی جدا شد عقیده فر بعدها  
از مزدیسنا بدین یهود نفوذ نموده شخینا *exina* در این دین اخیر فروغ



و جلّه ایشان در بس کوه اند باوی سواران فرستاد تا بدعوی او نکرند  
 و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند  
 زیرا که شب بود خراست که بسیاری ایشان بدید آید بس نزدیک آفریدون بموقع  
 افتاد و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمعان نام کرد ای مه مغان و  
 پیش از سده روز یست او را بر سده کویند و نیز نو سده کویند و حقیقت از وی  
 چیزی ندانستم<sup>۱</sup> سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشن سده  
 بهوشنگ نسبت داده شده است از این قرار روزی هوشنگ با همراهانش  
 از کوهی میگذشت ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ و با چشمهای سرخ از  
 دور بدید سنگی برگرفته بسوی آن انداخت مار بگریخت سنگ خرد بسنگ  
 بزرگتری رسیده بشکست و شراره از آن برخاست هوشنگ خدای را از این  
 فروغ سپاس گفته آن را قبله قرار داد

بگفتا فر و غیست این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد بر افروخت آتش چو کوه	همان شاه در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و ناده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی ناد چون او دگر شهریار

۱ از يك نسخه خطي كه در كتابخانه ملی پاریس موجود است متأسفانه در اوقات استخراج  
 لغات فارسی این کتاب غفلت نموده شماره آن را ضبط نکرده ام

جشن  
سده

در انجام مقال بی مناسبت نیست که چند سطر در خصوص جشن سده نوشته شود چه این عید مناسبت مخصوصی با آتش دارد از زمان بسیار قدیم تا با امروز (نزد زرتشتیان کرمان) در سده آتس افروزی میشود این جشن که در دهم بهمن ماه اتفاق می افتد بنا بسنت روزی است که آتش پیدا شده است در ادبیات فارسی بسا باین اسم برمیخوریم فرهنگها برای وجه تسمیه این عید بسده دلایل بسیاری ذکر کرده اند برخی نوشته اند این عید را از این رو سده گویند برای آنکه در این روز فرزندان آدم ابوالبشر بصد رسیدند برخی دیگر نوشته اند برای آنکه پسران و دختران کیومرث در این روز بسن رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را بفرمان کیومرث جشن گرفتند و شادمانی نمودند در این جا لازم است یاد آور شویم که در مزدیسنا کیومرث بجای آدم ابوالبشر سامی است<sup>۱</sup> البته سنت قدیم ایران در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم که در سال ۴۲۰ یا ۴۲۵ بتوسط ابوریحان تألیف شده است بهتر محفوظ مانده و بیشتر قابل اعتماد است اینک عین عبارت فارسی ابوریحان «سده آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتشها زنند بکوز و با ذام و کرد بر کرد آن شراب خورند و لپو و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند بسوختن جانوران و اما سبب نامش آنست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب و نیز گفتند که از فرزندان پذیر نخستین سذ تمام شد اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیورسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بدان دوریش کند که بر کتفها و او بود و او را وزیر بود نام او رمایل نیک دل و نیک کردار و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را بدنباوند فرستادی چون آفریدون ویرا بگرفت سرزنش کرد و این رمایل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته یکی برهانیذ می

۱ در فرهنگها نیز سده اسم درخت بسیار بزرگی است که بخصوصه در دارالمرز و ماوراءالنهر میروید و از برگ انبوه و ثمره آن بته تولید میشود آن را آغال پشه و بته غال و بته دار و

می بینیم و بصفه مهین و بزرگ متصف است<sup>۱</sup> سروش یکی از مهم ترین ایزدان آئین مزدیسناست مظهر اطاعت و فرمانبرداری است نماینده خصلت رضا و تسلیم است در مقابل آئین خداوندی از حیث مقام و رتبه سروش با مهر همسر و برابر است حتی گاهی در جزو امشاسپندان شمرده میشود در مقاله امشاسپندان گفتیم که نخست سینت مینو (خرد مقدس) در سر امشاسپندان جای داشته بس از آنکه از دسته امشاسپندان جدا شده برای آنکه عدد هفت را کامل کنند اهورامزدا را بجای سینت مینو قرار داده اند و گاهی هم برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسند قرار داده و وهمن در سر جای گرفته است

در ادبیات متأخر مزدیسنا سروش از فرشتگانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گاشته شده است از خود گاتها نیز معلوم میشود که این فرشته را در اعمال روز واپسین مدخلیتی است چه در یسنا ۴۳ در قطعه دوازده زرتشت باهورامزدا میگوید «ار آنجه تو فرمان دادی سر نه پیچیدم وقتی که گفتم برخیز و بشتاب بدش از آنکه سروش من بهمراهی اشا با گنج و مال مزدهریک از دو گروه راستی و دروغ برست را از سود و زبان تقسیم کند غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس آمده است<sup>۲</sup> بسا با صفت نیک و یاداش نیک دهنده<sup>۳</sup> بسا با صفت توانا و بیورمند و خوش اندام<sup>۴</sup> بسا با صفت دلبر و اسلحه قوی آژنده و اهورائی آمده است در میان اوصافی که از برای سروش آورده شده بخصوصه صفت تنومند و پهلوی بسیار قابل دقت است<sup>۵</sup> این صفت را در تفسیر پهلوی اوستا به (تن فرمان) ترجمه کرده اند

۱ گاتها یسنا ۳۳ قطعه ۵

۲ یسنا ۴ فقره ۲ بسا ۲۲ فقره ۴ یسنا ۷۰ فقره ۳ و یسرد ۷ فقره ۱ و یسرد ۱۱ فقرات ۶ و ۱۶ هر مرد یشت (یشت ۱) فقره ۹ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۱۴۶ و دیداد فرگرد ۹ فقره ۵۶

۳ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۵۶ فقره ۳

۴ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ و یسرد ۱۶ فقره ۱ و دیداد ۱۹ فقرات ۱۵ و ۴۰ مهر یشت (یشت ۱۰) فقره ۵۲

۵ یسنا ۳ فقره ۲۰ یسنا ۴ فقره ۲۳ فروردین یشت (یشت ۱۳) فقره ۸۵

## سروش

عفو آلهی بکند کار خویش مژده رحمت برساند سروش (حافظ)

سروش در اوستا سَراوَشَ (Sraoša) معنی آن اطاعت و فرمانبرداری است بخصوصه اطاعت از اوامر آلهی و شنوائی از کلام ایزدی سروش از سرو (Sru) که بمعنی شنیدن است و در اوستا بسیار استعمال شده مشتق میباشد کلمه سروش بمعنی فرشته در ادبیات فارسی معروف است کلمات دیگری نیز از جنس آن و از همان ریشه و بنیان در زبان ما باقی است که یادآور معنی اصلی سروش هم میباشد و آن کلمات عبارت است از سرود و سرائیدن

در گاتها کلمه سروش غالباً بمعنی مذکور آمده است <sup>۱</sup> در سایر قسمتهای اوستا نیز همین معنی بسیار استعمال شده است <sup>۲</sup> حس اطاعت و قوه فرمانبرداری خود یکی از نعم آلهی است بسا تمنای داشتن آن گردیده است <sup>۳</sup> بکلمه سروش حرف آ که از ادات نفی است افزوده آسراوَش گفته اند یعنی نافرمانبرداری و تمرد از احکام ایزدی <sup>۴</sup> بسا در یک فقره از اوستا چندین بار کلمه سروش تکرار شده است گهی اسم مجرّد بمعنی مذکور و گهی اسم خاص فرشته معروف <sup>۵</sup>

در قدیمترین قسمت اوستا نیز چندین بار از سروش فرشته اراده شده است در هرجائی از گاتها که باین فرشته برمیخوریم او را دارای مقام بسیار عالی

---

۱ گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ گاتها یسنا ۴۵ قطعه ۵ گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۱۷ گاتها یسنا ۳۳

قطعه ۱۴

۲ یسنا ۱۰ فقره ۱۶ یسنا ۵۶ فقره ۱ یسنا ۶۰ فقره ۵ فروردین یشت (یشت ۱۳)

فقره ۸۸ و سپرد ۹ فقره ۷ و سپرد ۱۵ فقره ۲

۳ یسنا ۵۶ فقرات ۱ و ۲ و ۳

۴ و نیداد فرگرد ۱۶ فقره ۱۸

۵ بسا ۵۶ فقره ۳

کانه‌ها سروش با اشی مربوط است و در سایر قسمتهای اوستا نیز اثری از این ارتباط قدیم موجود و با اشی متحد خوانده شده است<sup>۱</sup>

سروش نیز مانند مهر همیشه بیدار و هرگز بخواب نمی‌رود مخلوقات مرده را پاسبانی میکند کلیّه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است<sup>۲</sup> گردونه سروش نیز مانند گردونه مهر با چهاراسب سفید درخشان که سایه نیندازند و سمهای آنها زرین است کشیده میشود<sup>۳</sup> مانند مهر مقام سروش در بالای کوه البرز در يك بارگاه هزار ستون و ستاره نشان میباشد<sup>۴</sup>

سروش در اوستا عموماً بضد دیو و دروغ تعریف شده است برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار بدور زمین می‌گردد و با دیوهای مازندران در سر رزم و ستیز است<sup>۵</sup> در فرگرد هیجدهم و نندیداد از فقره ۳۰ تا ۶۰ سروش با حربه آخته با دیو دروغ در پیرش و پاسخ است سبب خوشنودی وی و اردیاد دروغ را بواسطه گناهان مردم و چاره بطلان و انهدام آن را از دبو دروغ جویاست

در میان گروه دوهائی که از دشمنان سروش بشمارند از چندتن از آنان بخصوصه اسم برده شده است از آنجمله است دبو کُند و وِیوود (Kunda) که در وندیداد از او سخن رفته این دبو بدون شربت مُسکری مست است احتمال برده میشود که لغت کُند و کُندی در زبان فارسی از همین دبو اوستائی مشتق باشد از سروش که با صفات دایری و ناموری و زورمندی و چستی و چالاکي آراسته است<sup>۶</sup> درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای

- ۱ یسنا ۱۰ فقره ۱ یسنا ۲۷ فقره ۶ و سپرد ۷ فقره ۱ و سپرد ۱۱ فقره ۱۶ و سپرد ۱۲ فقره ۱
- ۲ سروش بشت سه شه (یسنا ۵۷ فقره ۱۶)
- ۳ سروش یشت سه شه (یسنا ۵۷ فقره ۲۷)
- ۴ سروش یشت سه شه (یسنا ۵۷ فقره ۲۱)
- ۵ سروش یشت سه شه (یسنا ۵۷ فقرات ۱۵ و ۳۱ و ۳۲)
- ۶ سروش یشت سه شه (یسنا ۵۷ فقره ۱۳)

یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است *مَنْعَرَّ*. معنی کلام ایزدی است ترکیب این کلمه با تنو (تن) *یک* صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است چه گفتیم که این فرشته مظهر اطاعت از اوامر الهی است وظیفه اش این است که خاکیان را راه اطاعت نشان دهد و رسم بندگی بیاموزد از این رو خود در مقابل قوانین مصدر جلال تسلیم محض است چشم و گوش بامرونی خدائی دوخته تن بقبول احکام عالم بالا در داده است نظر بوظیفه این فرشته است که در اوستا میخوانیم اوست درمیان مخلوقات مزدا اول کسی که زبان بستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود اوست نخستین کسی که مراسم مذهبی بجای آورد و پنج گانه‌های زرتشت را بسرود<sup>۱</sup> ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار بزمزمه نمودن امر کرد

در ادبیات متأخرین مزدیسنان سروش *بیک* ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرائیل سامی یکی دانسته‌اند ابو ریحان بیرونی نیز مینویسد که سروش را جبرائیل میدانند نظر به معنی لفظی نیروسنگهه *سودو دیکه سودو دیکه* مناسب تر است که این ایزد بجبرئیل و حامل وحی ترجمه شود اما سروش را *بیک* خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده او بهر جای که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است غالباً در اوستا سروش و مهر و رشن یکجا نامیده شده‌اند در مهر بشت دیدیم که میگوید سروش مقدس و نیک از طرف دست راست مهر میراند و رشن از طرف چپ او میتازد<sup>۲</sup> در آرت یشت که ذکرش در جای خود بیاید به اشی *سودو* فرشته ثروت خطاب شده است «اهورامزدا پدرتست آرمیتی مادرتست سروش نیک و مقدس و رشن و مهر برادران تو هستند»<sup>۳</sup> برخلاف در

۱ یسنا ۵۷ فقرات ۲ و ۸

۲ مهر یشت (یشت ۱۰) قتره ۱۰۰

۳ آرت یشت (یشت ۱۷) قتره ۱۶

نیست بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد بر آوردن از آن اراده شده است کلمات خروس و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین بهم مبدل شده است. بمناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش بر آوردن خروس آن را بچنین اسمی نامزد کرده اند<sup>۱</sup> در فرگرد هجدهم و ندیداد شرحی راجع بسروش و خروس مندرج است دانستن آن از نقطه نظر اخلاقی و لغوی بسیار مفید است "زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست گاشته و خدمتگزار<sup>۲</sup> سروش مقدس دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاح قوی آژنده اهورامزدا در پاسخ گفت ای سینتمان زرتشت پرو درش (خروس) که مردمان بد زبان آن را کهرکتاس مینامند گاشته سروش است وقتی که سه قسمت از شب میگذرد آذر مقدس از بیم خاموش شدن سروش را بیاری خود میخواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند آنگاه سروش خروس را بیدار نموده ببانگ زدن وادار میکند این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده میگوید ای انسان برخیز نماز اش<sup>۳</sup> بجای آور بدیوها نفرین فرست اگر نه دیو دراز دست بوشاسب بشما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که

۱ لغت خروء که شعرای ما استعمال کرده اند همین کله خروس است در اینجا سین به هاء تبدیل یافته است مثل کله آماس و آماه-- احتمال دارد که اسلاوها لغت کورو Kuru را از خروس فارسی گرفته باشند چنانکه کلمات دیگر روس 'سباکا' Sobaka و 'سکا' Suka از سگ فارسی است اتفاقاً دو جاووری که در ایران قدیم بسیار معزز و محترم بوده اند هر چند که خروس در نزد بابلیها هم مقدس بوده و از دیر زمانی حتی از عهد سومر در سرزمین عراق حالیه با این مرغ آشنا بوده اند اما بنظر میرسد که بتوسط ایرانیان در اروپا با آن آشنا شده اند چه در کتب یونانیهای پیش از عهد جهانگیری کوروش اسمی از آن نیست و بعدها شعرای یونان آن را مرغ ایرانی نامیده اند رجوع کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Victor Helm achte Auflage Berlin 1911 S. 326-340

۲ لغتی که ما به گاشته و خدمتگزار سروش ترجمه کردیم در اوستا سراوشا ورز و داسا ورز آمده است گذشته از آنکه سراوشا ورز عنوانی است که بخروس داده شده یعنی پیشخدمت و عامل سروش این عنوان نیز بکوچکترین موطف يك پرستشگاه مزدیسنا داده شده بکسی که در میان درختان مذهبی دارای هفتمین رتبه است

۳ نماز اش عبارت است از نماز معروف اسم و هو . . . مقاله ملحقات

دروغ و کلبه مردمان ناپاک دیو پرست سرنگونی سازد<sup>۱</sup> بخصوصه ائشم  
 سوسرو (Aesma) بزرگترین رقیب سروش است معنی آن غضب و ویرانی و  
 فساد است این دیو همان است که امروز خشم گوئیم در اوستا هیچ دیوی  
 شریرتر و ناپاک‌تر از خشم تعریف نشده در خود گاتها شش بار از او  
 اسم برده شده است در خبثات سرآمد باباگان دیگر شمرده شده برای آنکه  
 دیوها بتوانند زندگی بشر را تباه سازند بزیر علم خشم پناه برده اند<sup>۲</sup> از آنکه  
 مکرراً گفتیم ایزد سروش حربه در دست گرفته با هم‌آوردان خود در  
 زد و خورد است حربه او گرز و شمشیر و تیر و خنجر نیست فرشته ای که تنش  
 کلام ربّانی است با سلاح مادی کاری ندارد آلات جنگ و رزم او چنانکه  
 خود سروش یشت بما میگوید نماز و دعاست مثل نمازی یثا اهو وئیریو-و  
 هفت‌ها- و فشوش منتر- و ینگه ها نام<sup>۳</sup> مرغ سحر خیز خروس از طرف  
 سروش فرشته شب زنده دار کشته شده که با هد دادن بانگ برداشته مردم را از  
 بی ستایش خداوند بخواند بخصوصه سحر خیزی زرد مردیسنن بسیار ممدوح و از  
 فضایل بزرگ شمرده میشود بنابراین خروس که در سپیده دم مژده سپری شدن  
 تاریکی شب و برآمدن فروع روز میدهد زرد آن مقدس و خوردن گوشت آن را  
 بخود روا نمیدانند اسم خروس در اوستا پرودرش پرودرش می باشد این لغت  
 مذهبی است یعنی از پیش بیننده مقصود این است که فروع روز را از پیش  
 دیده مژده و رود آن میدهد اسم دیگر خروس که رکتاس و سوسوسه می باشد  
 این اسم از اسماء اصوات است مثل کیکری کیتوم Kiken Kitum لاتینی که با اندک  
 تغییری در تمام ربا نهایی اروپائی برای بانگ خروس استعمال میشود هنوز هم در  
 کیلان آواز ماکیان را کرکتاس میگویند ولی در اوستا آمده است که مردمان  
 بد زبان پرودرش (خروس) را که رکتاس مینامند در اوستا گله خراوس  
 می نامند نیز داریم و خروس فارسی از همان ماده است ولی بمعنی نرینه ماکیان

۱ وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۴۱

۲ گاتها یسنا ۳۰ قطعه ۶

۳ سروش یشت سه شب (یسنا ۵۷) فقره ۲۲ در خصوص نمازهای مذکور رجوع کنید  
 مقاله ملحقات یشتها و بگاتها ترجمه نگارنده ص ۱۰۰-۱۰۵



گذشته از اوستا در کلیه کتب مذهبی مزدیسنان غالباً باسم سروش برمیخوریم. بهمن یشت بسروش شغل پیک و قاصدی داده چندین بار بانیر و سنگه که امروز در جزو اسامی خاص نرسی کوئیم یکجا نامیده شده است.<sup>۱</sup>

در هرجای از کتاب بندهش که ذکری از سروش شده مثل اوستا او رقیب دیو خشم تعریف گردیده است و خروس را مخصوص باو دانسته است.<sup>۲</sup>

اردای ویراف مقدس در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بوده تمام سئوالات او را این دو فرشته جواب گفته اند.<sup>۳</sup> در مینو خرد آمده است که دانای مینو خرد از مینو خرد از اقامتگاه سروش پیرسید مینو خرد در پاسخ گفت اقامتگاه او ارزه سدایسره (کشور غربی میباشد) و پس از آن در سوه دده «سروه» (کشور شرقی) و در همه جای جهان<sup>۴</sup> اینک رسیدیم بسروش یشت در اوستا دو سروش یشت داریم اولی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها میباشد و نیز آن را در جزو یشتها مینگارند برای تشخیص آن را سروش یشت سه شبه گویند و آن در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود چه محافظت روح انسان در سه شب اول پس از مرگ با سروش است در بعضی از نسخ بآن سروش سر شب نام داده اند سروش یشت دومی که در ردیف بیست و یک یشت اوستاست و یشت یازدهمی آن را تشکیل میدهد موسوم است به سروش یشت هادخت بقول دینکرد (هادخت بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده) که امروز موجود نیست فقط چند قطعه از آن باقی مانده است بنابراین سروش یشت هادخت منسوب به نسک مفقود شده است در طی مقاله مطالب اساسی سروش یشت سه شبه را بیان کردیم مطالب عمده سروش یشت هادخت از این قرار است

۱ بهمن یشت فصل ۳ قمره ۲۵ Sacred Books of the East by West

۲ بندهش فصل ۱۹ قمره ۳۳ و فصل ۳۰ قمره ۲۹ Sacred Books of the East

۳ اردای ویراف نامه فصل ۴ Ardâvirâf : Traduction par Barthélemy

۴ مینو خرد فصل ۶۲ فقرات ۵ و ۲۵ ترجمه ویست West



# سروش هادُخت یشت

سروش مقدس دلیر فرمانبردار <sup>۱</sup> اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود  
میسازیم

## ❧ (کرده ۱) ❧

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میستائیم نیایش نیک (و) بهزین نیایش جهان ای زرتشت <sup>۲</sup> •

۱ کله فرمانبردار بجای صفت تنومندتر یعنی کسی که تنش کلام مقدس است مییاشد در  
بهلوی تن فرمان گفته اند در طی مقاله سروش ذکر آن گذشت ؛  
۲ دو جمله اخیر مربوط بما قبل بنظر نیرسد ولی مقصود معلوم است میگوید نیایش و  
ستایش در جهان بهترین چیزهاست معنی مذکور از فقرات بعد بخوبی روشن میشود



۲ این است (آنچه) بهتر مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست و دشمن را باز تواند داشت این است (آنچه) بهتر چشمها و گوشها و دستها و زانوها و دهن مرد دروغ پرست و زن دروغ پرست را بسته نابودشان سازد (بو. ژه) نیایش نیک که نفریبد و آزار نرساند رشادت گردد و دلیری مانند جوشنی دیو دروغ را بهتر از همه باز دارد ۱ ☉

۳ سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد آن پیروزمندی که بهتر از همه دیو دروغ را براندازد مرد پارسائی که بیشتر حمد و ثنا بزبان آورد در پیروزی پیروزمندترین است کلام مقدس دیوهای غیر مرئی دروغ را بهتر از همه براند (دعای) اهون وئیریه پیروزمندترین کلام است ۲ سخن راست در سرانجام پیروزمندترین است دین مزدیسنا در میان همه چیزهای خوب و همه چیزهایی که از راستی برخاسته است بهتر قابل اعتماد است همچنین آئین زرتشت ☉

۴ ای زرتشت کسی که این کلام منزل را چه مرد و چه زن با اندیشه پارسا با گفتار پارسا با کردار پارسا بیان کند در مقابل آب بزرگی یا خطر بزرگی یا در شب تاریک مه آلود یا در هنگام گذشتن از رود قابل کشتی رانی یا در تقاطع راهها یا در انجمن مردان پاك یا در مجمع دروغگویان دیو پرست •

۱ شاید از جمله اخیر چنین مقصود باشد که ستایش مانند مرد دلیری و مثل جوشنی دیو دروغ را میراند

۲ اهون وئیریه همان دعای معروف یثااهو می باشد برای معنی آن رجوع کنید بقره ۱۴



۵ یا در موقعی از مواقع یا در بیم و هراسی از محکمه قضاء هرگز نه در این روز و نه در این شب و بوسیله هیچ تجسس دیدگان دروغ پرست غضبناک خشمگین او را کشف نتواند کرد خصوصت رهنمایی که گله و رومه می ربایند با هیچ وسیله با و نرسد ۰۰

۶ ای زرتشت این کلام منزل را وقتی که راهزنی نزدیک شود یا دسته ای از دزدان یا گروهی از دیوها با آواز بلند بخوان آنگاه دروغگویان دروغ پرست کینور و جادوان که جادویی بکار برند و پریها که باعمال پری پردازند بهراس افتاده روی بگیریز نهند (دیوها منقاد بقهقرا رفته پنهان شوند دیو پرستان منقاد و دهان بسته شوند همچنین سرکشان) ۱ ۰۰

۷ مانند سگ چوپان (که گرد آگرد گله میگردد) ما پیرامون سروش پارسا آن پیروزمند مقدس میگردیم این چنین ما سروش پاک آن پیروزمند مقدس را با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میستائیم ۰۰

۸ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش برای ستایشش (نسبت) بایزدان من اورا با نماز بلند و بازور<sup>۱</sup> میستایم آن سروش پاک را و اشی<sup>۲</sup> بزرگ نیک و بزرگ را و نریوسنگ<sup>۳</sup> زیبا بالا را بشود که سروش پاک پیروزمند برای یاری ما آید ۰۰

۱ معنی جلالتی که در میان ابروان گذاشته شده تقریبی است

۲ اشی در پهلوی و فارسی ارت و ارد گویند فرشته ثروت و توانگری است یشت هفدهم که نامزد است به ارت یشت مخلص باوست روز ۲۰ ماه در تحت تکه پان او قرار داده شده است

۳ نریوسنگ (در آیین مزدیسنا نریوسنگه) فرشته ایست که بخدمت پیغامبری گماشته شده ییک اهورامزداست در یسنا ۱۷ فقره ۱۱ نیز اسم يك قسم آتشی است در مقاله آذر از آن صحبت خواهیم داشت از همین کله است اسم خاص نرسی





(کردہ ۲)

۳ کَبِیْذَ و سِدَسَه اسم جری است رجوع کنید بتوضیحات فقره ۲ از مهر یشت



۱۳ او از دیوها هراسان و ترسان فرار نکند تمام دیوها بناچار از او هراسیده روی بگیریز نهند ترس بآنان چیر گشته بطرف ظلمت بشتابند<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵

### ﴿کرده ۳﴾

۱۴ یتا اهو . . . «مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که برطبق قانون مقدس اعمال جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورد و شهریاری را که بمنزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد بسوی اهورا آورد»

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که پاسبان قرار داد و معاهده دروغ (مشرک) و مقدسترین (موحد) است امشاسپندان در هفت کشور محیط زمین بسوی او ورود آمدند کسی که آموزگار دین است (خود) اهورا مزدای پاک باو دین بیاموخت

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . . . ۲ ۵

### ﴿کرده ۴﴾

۱۵ یتا اهو . . . . . ۳

سروش پارسای خوش اندام . . . . . ۴

کسی که اهورا مزدای پاک او را در همشکننده دیو خشم سلاح خونین دارندۀ قرارداد صلح و فتح را ما میستائیم که جنگ و ستیزه را در همشکند ۵

۱ از فقره ۱۰ تا خود فقره ۱۳ بدون کم و زیاد از فقرات ۱۵-۱۸ بسنا ۵۷ میباشد

۲ مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت

۳ تا آخر دعای یتا اهو که در آغاز فقره ۱۴ معنی شده است

۴ مثل فقره ۱۰



۱۶ یاران سروش پاک را یاران رشن راست را یاران مهر دارنده دشتهای فراخ را یاران (ایزد) باد مقدس را یاران دین نیک مزدیسنا را یاران ارشناد فراینده جهان و پرورنده جهان و سود رساننده جهان را یاران اشی نیک را یاران چستی نیک را یاران چستیای راست ترین را \*

۱۷ یاران همه ایزدان را یاران کلام مقدس را یاران دات (قانون) ضد دیوها را یاران سنت کهن را یاران امشاسپندان را یاران سوشیانسهای ما مقدسین جنس دوپارا<sup>۱</sup>

۱ در این جا بیک دسنه از فرشدگان مزدیسنا رمیجوریم که از برخی از آنان منصلاً و برخی دیگر مختصراً صحبت داشتیم از رشن ایزد در مقاله بعد سخن خواهد رفت در فقره ۲۱ از همین بحث نیز اسامی تمام این فرشدگان تکرار شده است اینک در خصوص فرشدگانی که تاکنون صحبت نداشتیم مختصراً چند کلمه گفته میگردیم ارشادات **دات** که الحال اشداد گوئیم و محافظت روز ۲۶ هر ماه سرده باوست فرشته درسی و راسی است در مهر یشت فقره ۱۳۹ باو برخوردیم و در فقره ۱۸ از فروردین یشت هم باو خواهیم رسید گذشته از این فقرات غالباً اسم او در اوسنا تکرار شده است از آن جمله در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۱۶ فقره ۶ و غیره غالباً با صفت فراینده جهان و پرورنده گئی آمده است ارشی **دات** ترکیب دیگری است از ارشادات هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در فقره ۳۳ از یسنا ۵۷ باین ترکیب اخیر رمیجوریم چون فقره مذکور بعینه بسروش یشت نقل داده شده فقره ۱۸ آن را تشکیل میدهد بنابراین اسم ارشی نیز در فقره بعد هم دیده میشود

ارشی نیز همین املا بمعنی بیره است

چیسنا **دات** فرشته علم و معرفت است در توصیحات فقره ۱۲۶ از مهر یشت از آن صحبت داشتیم چیسنی **دات** ترکیب دیگری است از چیسنا هر دو فرشته مؤنث تصور شده اند در یسنا ۱ فقره ۱۴ و وندیداد ۱۹ فقره ۳۹ و غیره باو رمیجوریم در ترجمه پهلوی فرزانه شده است گذشته از آنکه از چیسنا و چیسنی فرشته اراده شده بسا در کتاب مقدس بمعنی دانش و علم استعمال گردیده است اسم جوان ترش دختر زرتشت یورو چیسنا **دات** از همین کلمه ترکیب یافته بمعنی بسیار دانا و بردان میباشد

کلام مقدس در متن **مشتتر** میباشد غالباً در اوسنا آمده و بمعنی گفنا ایزدی است در این جا بمعنی فرشته استعمال شده است

دات **دات** که بمعنی قانون است غالباً در اوسنا استعمال شده از همین کلمه است داد و دادگر و ندیداد که جزوی از اوسناست بمعنی قانون صد دیو میباشد در فرس **دات** بمعنی قانون است در فقره فوق بنظر میرسد که از آن فرشته قانون یا عدل و انصاف اراده شده باشد سنت کهن اوین **دات** در فقرات ۱۳ از یسنا ۱ و ۲ و در فقره ۵ از یسنا ۷۱ نیز آمده است بجای ترا دیسو **دات** لاتینی میباشد سوشیانس **دات** موعود مردیسان سه تن شمرده شده هر یک بپوبت خویش در آخر الزمان ظهور خواهد کرد رجوع کنید بمساله سوشیانس تألیف نگارنده



یاران کلیّه آفرینش پاک را  
برای فروغ و فرش برای نیرو پیروزیش . . . ۱

### ﴿کرده ۵﴾

۱۸ یتا اهو . . . ۲

سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میستائیم مانند نخستین و آخرین و وسطی و پیشین (ستاینده) با نخستین  
و آخرین و وسطی و پیشین نثار ۵۵

۱۹ ما میستائیم همه (پیروزیهای) سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند  
جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سر بکوبد (پیروزیهای) آن فتح کننده  
و پیروزتر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک و  
ایزد آرشتی را ۵۵

۲۰ تمام خانهائی که در حمایت سروش اسب ما میستائیم در آن (خانهائی که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پادین با پندارهای  
نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای نیک سرشار ۳ ۵۵

۲۱ دیگر سروش پاک را میستائیم دیگر رشن راست را میستائیم  
دیگر مهر دارنده دشمنای فراخ را میستائیم  
دیگر (ایزد) باد مقدس را میستائیم دیگر دین نیک مزدینا را میستائیم

۱ مثل فقرات ۸ و ۹ از همین یشت

۲ تا آخر دعای یبا اهو مثل آغاز فوره ۱۴

۳ این فوره از فوره ۳۳ از یسنای ۵۷ برداشته شده است





پیکر اشی نیک را میستائیم      پیکر چیستی نیک را میستائیم  
 پیکر چیستای درست ترین را میستائیم

۱. برای فروغ و فرش برای نبرو و پرویش

۲۳ یتا اهو . . . . .  
 درود ميفرستم بسروش مقدس دليبر فرمانبردار اسلحه قوي آزنده اهورائي  
 اشم وهو . . . . .  
 اهبائي رئيسچه . . . . . ۲ ☉

۱- مثل فقرات ۸-۹ از همین یشت.

۲ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزدبشت

ח'א'A'  
 ו'א'A'  
 מ'א'A'  
 א'A'

22 ו'א'A'  
 ו'א'A'  
 ו'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 ו'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 ו'א'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 ו'א'א'א'א'א'א'A'  
 ו'א'א'א'A'  
 ח'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'A'

מ'א'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 (ח'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 ח'א'א'א'א'א'א'א'A'  
 ח'א'א'א'A'  
 ח'א'א'A'  
 ח'א'A'

ח'א'א'א'A'  
 ח'א'A'

## سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷)

✎ در یشت گذشته عنوان (سروش یشت هادخت) اشتباهاً (سروش هادخت یشت) چاپ شده است معلوم است که ترکیب اولی درست است

✎ در مقاله سروش گفتیم که یسنای ۵۷ نیز سروش یشت سه شبه نامیده میشود این اشتباه از دارمستتر است بجاست که آن را برای امتیاز از سروش یشت هادخت (سروش یشت سرشب) بنامیم این یشت در تفسیر پهلوی هم این طور نامیده شده است راست است که یشت مذکور چنانکه ذکر کردیم در سه شب اولی پس از وفات کسی سروده میشود اما آن را سرشب نامیده اند برای آنکه در تمام سال در هر شب آن را پیش از بخواب رفتن

میخوانند رجوع کنید به Zand-i Khūrtak edited by Dhahar Bombay 1927 p. 24.

سروش مقدس دلیر فرمانبردار اسلحه قوی آزنده اهورائی را خوشنود  
مبسازیم

### ﴿کرده ۱﴾

۱ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
میستائیم نخستین کسی که در میان آفریدگان مرزدا در مقابل برسم  
گسترده نماز مرزدا بجای آورد نماز امشاسپندان بجای آورد بنکبهان و  
آفریدگاری که همه موجودات را بیافرید نماز آورد ☉

۲ برای فروغ و فرش برای نیرو و پیرویش . . . ۱



۳ سروش پاك را ميستانيم سرور بزرگ اهورامزدا را ميستانيم  
کسی که در . . . . . ۱

### ❦ (کرده ۲) ❦

۴ سروش يارسای خوش اندام ييروزمند . . . ۲ ❦

۵ نخستين کسی که برسم بگسترده سه شاخه و پنج شاخه و هفت شاخه و  
نه شاخه تا (بيلندی) زانو تا وسط پا برای ستايش و نيايش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان ۳

برای فروغ و فرش برای نیرو و ييروزيش . . . . ۴ ❦

### ❦ (کرده ۳) ❦

۶ سروش يارسای خوش اندام ييروزمند . . . ۲ ❦

۷ نخستين کسی که پنج گاههای اسپنتمان درنشت پاك را ابیات شعر و  
قطعات را با تفسیر و پاسخ بسرود ۵ برای ستايش و نيايش و خوشنودی  
و ثنای امشاسپندان

برای فروغ و فرش برای نیرو و ييروزيش . . . . ۴ ❦

### ❦ (کرده ۴) ❦

۸ سروش يارسای خوش اندام ييروزمند . . . ۲ ❦

۱ مثل فقره ۹ از سروش یشت هادخت

۲ مثل فقره ۱۰ از همین یشت

۳ رجوع کنید بمقاله برسم بعد از این یشت

۴ مثل فقره ۸ سروش یشت هادخت

۵ يك فرد شعر در اوستا انمن هادخت و يك قصه و آس تشی و هادخت  
و تفسیر آریشتی هادخت آمده است



۹ کسی که از برای مرد فقیر و از برای زلف فقیر پس از غروب آفتاب  
يك خانه محکمی بنا میکند<sup>۱</sup> کسی که با يك اسلحه<sup>۲</sup> مهلک زخم  
خونین بدیو خشم وارد آور دو او را سرکوبان براند چنان که یک قوی  
یک ضعیف را (میراند)

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ☉

### ❦ (کرده ۵) ❦

۱۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میستائیم آن دلیر<sup>۱</sup> چست زورمند<sup>۲</sup> قوی بلند بالا را ☉  
۱۱ کسی که از تمام جنگها پیروز بانجمن امشاسپندان مراجعت کند  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ☉

### ❦ (کرده ۶) ❦

۱۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
ميستائيم در میان جوانان (از قوی ترین جوانها دلیرترین جوانها  
کوشا ترین جوانها چست ترین جوانها) بیشتر از او باید بهراس بود<sup>۳</sup> ☉  
۱۳ بسیار دور از این خانه بسیار دور از این ده بسیار دور از این ناحیه  
بسیار دور از این ایالت رانده شود احتیاج زشت و سیلاب از آن خانه  
ای که سروش مقدس پیروزگر و مرد پاکدین با پندار نیک سرشار و  
کفتار نیک سرشار و کردار نیک سرشار خوشنود گشته خوب پذیرفته  
شده باشند

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ☉

۱ یعنی که در شب در هنگام آسایش سروش نگهبان بیچارگان و بینوایان است که آنان هم  
مانند توانگرانی که در زیر ناه خانه های خویش آرام دارند در تحت حمایت سروس از نعمت  
آسایش برخوردار باشند

۲ مثل فقره ۸ از سروش پشت هادخت

۳ از کلمه جوان (يَوْن) دلیر و یل اراده شده است





﴿کرده ۷﴾

۱۴-۱۷ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرا و سرور راستی را  
میدستائیم کسی که شکست دهنده (مرد) آلوده بکنه کیند است . . .  
۱ . . . . .

﴿کرده ۸﴾

۱۸ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میدستائیم کسی که از برای او هوم مفرّح درمان بخش و سرور زیبا  
با چشمهای زرد رنگ در بالای بلندترین قلّه هربرز فدیه آورد ☉  
۱۹ کسی که خوش کلام و سخنان بنه دهنده گو و بموقع سخن گو است کسی  
که از هر قسم علم آگاه و بکلام مقدس بی برده دارای آن است  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزش . . . . . ۲ ☉

﴿کرده ۹﴾

۲۰ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی  
را میدستائیم کسی که خانه صدستون پیروزمندش در بالای بلندترین قلّه  
هربرز ساخته شده است داخل آن باروشنائی خود و خارج آن  
باستارگان آراسته است ☉







۲۴ بشود که تو در هر دو جهان ای سروش مقدس زیبا بالا برای هر دو جهان  
 به پناه خویش بخشی برای این جهان خاکی و آن (جهان) مینوی  
 در مقابل تبه کار ناپاک در مقابل خشم ناپاک در مقابل لشکریان ناپاکان  
 که درفش خونین برافرازند در مقابل حملات دیو خشم از آن (حملات)  
 دیو خشم نابکار که به همراهی ویدواتو<sup>۱</sup> دیو آفریده برانگیخته شود ॐ

۲۵ بشود که تو ای سروش مقدس زیبا بالا بر کبهای ما قوت و بابدان  
 ما صحت بخشی که ما دشمنان را از دور کشف توانیم نمود هم آوردان را  
 رانده و دشمنان بداندیش کینور را بیک ضربت شکست دهیم  
 برای فروغ و فرش برای نیرو و بیروزی ۲ ॐ

### ﴿کرده ۱۱﴾

۲۶ سروش پارسای خوش اندام بیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را  
 میستائیم کسی را که چهار اسب سفید فروغ افشان هوشیار بدون سایه  
 در جو هوا میکشند سمهای آنها که (از جنس) شاخ است بازر  
 پوشیده است ॐ

۲۷ تندتر از اسبها تندتر از بادهای تندتر از بارانها تندتر از ابرها تندتر  
 از یک جفت مرغ در پرواز تندتر از یک جفت تیر خوب از چله  
 رها شده ۲ ॐ

۱ ویدواتو دیو مرگ است رجوع کبید بقره ۱۹۳ از مهر یشت و تبوضیحات آن  
 ۲ مثل قمره ۱ از سروش یشت هادخت



۲۸ همه کسانی که آنها (اسبها) از پی تعاقب کرده خواهند رسید (اما بخود) آنها که از پی تعاقب شوند نتوانند رسید بآن اسبهای که سروش نیک مقدس را میکشند با دو اسلحه اش ۱ اگر هم (دشمن) در مشرق هند باشد او (سروش) او را گرفتار کند اگر هم او در غرب باشد او را براندازد ۵۵

برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۱۲﴾

۲۹ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم کسی که قامت برافراشته کمر بند میان بسته برای پاسبانی آفرینش مزدا ایستاده است ۵۵

۳۰ کسی که سه بار در هر روز و در هر شب باین کشور درخشان خوانیرس آمده اسلحه ای با تیغه تیز و قوی ضربت برای فرق دیوها بدست دارد •

۳۱ برای برانداختن اهریمن نابکار برای برانداختن دیو خشم اسلحه خونین آرنده برای برانداختن دیوهای مازندان برای برانداختن همه دیوها برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی . . . ۲ ۵۵

### ﴿کرده ۱۳﴾

۳۲ سروش پارسای خوش اندام پیروزمند جهان آرای مقدس و سرور راستی را میستائیم این جا و جای دیگر این جا و در سراسر روی زمین ما میستائیم همه پیروزیهای پیروزگر سروش پاک دلیر فرمانبردار یل نیرومند جنگاور قوی بازوان را که دیوها را سرنگوند (پیروزیهای)

۱ معلوم نیست که از دو اسلحه مقصود چیست

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت هادخت





آن فتح کننده و پیروزگر مقدس را و برتری پیروزی بخشنده سروش پاک  
و ایزد ارشقی را (ما میستائیم) ۰۰

۳۳ تمام خانه هائی که در حمایت سروش است ما میستائیم در آن (خانه هائی که)  
سروش مقدس محبوب و عزیز خوب پذیرفته شود و مرد پاکدین  
با پندارهای نیک سرشار با گفتارهای نیک سرشار با کردارهای  
نیک سرشار<sup>۱</sup>  
برای فروغ و فرش برای نیرو و پیروزی<sup>۲</sup>  
یتا اهو<sup>۳</sup> ۰۰

۱ این فقره بعینه مثل فقره ۲۰ از سروش یشت ها دخت میباشد

۲ مثل فقره ۸ از سروش یشت ها دخت

۳ رجوع کنید بفقره ۳۳ از هر مزدیشت



یَوَ ۳۳۰» باشد گرفته نثار کنند و باهورامزدا و امشاسپندان نماز آورند . . .»  
 کلمات مذکور در پهلوی چنین تفسیر شده است: آتش دراج جوک پنهان یعنی  
 بدر از ای یک خیش و بینهای یک جو خیش که در فارسی بمعنی گاو آهن  
 است و شعراء نیز استعمال کرده اند با کله اوستائی آئش یکی است اما کله یَوَ  
 در اوستا بخصوصه معنی جو فارسی را ندارد بلکه بمعنی گندم و مطلق حبوبات  
 و غله است در اوستا از عدد این برسمها نیز سخن رفته در سروش یشت  
 سرشب (یسنا ۵۷) فقره ۶ آمده است «سروش نخستین کسی است که برسم  
 بگسترده سه تایی و پنج تایی و هفت تایی و نه تایی تابیلندی زانو و تابوسط  
 پاها . . .» حالیه عدد برسمها در مراسم فرق میکند در مراسم وندیداد  
 و ویسپردسی و پنج تایی و در مراسم یسنا بیست و سه تایی و در باج پنج تایی  
 بکار میبرند کمترین عدد آن در نیرنگستان سه تایی معین شده است معمولاً  
 اعدادی میان پنج و سی و سه (۵-۳۳) ذکر شده است بنا بمندرجات اوستا مراسم  
 برسم در خود کتاب مقدس بسیار قدیم تصور شده چه در فقره ۷ از رام یشت  
 آمده است که «هوشنگ پیشدادی از برای وایو (فرشته هوا) در روی تخت زرین  
 و بستر زرین بنزدیک برسم گسترده نثار آورد» گذشته از جاهائی که نشان  
 دادیم در فقرات دیگر هم در تمام جزوات اوستا و کتب پهلوی کم و بیش از برسم  
 سخن رفته است برای اختصار بنشان دادن برخی از مواضع اکتفاء کرده  
 میگذریم<sup>۱</sup> یسنای دوم که در نماز زَرُ و برسم است در نسخ خطی قدیم  
 برسم یشت نامیده شده است در هنگام مراسم با بندی که از برگ خرما بافته  
 شده برسمها را بهم دیگر می بندند بعینه همانطوری که هر زرتشتی بند معروف  
 کشتی را سه بار بدور کمر می بندد این بند برسم نیز کشتی نامیده میشود یا بلغت  
 اوستائی اثیونگهن سدی و سدی و سدی و سدی که بمعنی همیان و کمر بند است در

۱ رجوع کنید به تشریح فقره ۵۷ و مهریشت فقرات ۸۸ و ۱۳۷ و رشن یشت فقره ۳  
 و فروردین یشت فقره ۲۷ و رام یشت فقرات ۲ و ۵۵ و وارت یشت فقره ۶۱ و فرگرد ۱۸  
 وندیداد فقرات ۱-۳ و غیره و به کتب پهلوی دیگر کتاب ۸ باب ۴۴ فقره ۶۵ بهمن یشت  
 فصل ۲ فقرات ۳۶ و ۵۷ و فصل ۳ فقرات ۲۹ و ۳۷ و شایست لا شایست فصل ۲  
 فقره ۱۸ فصل ۳ فقرات ۱۰ و ۱۱ و ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱۴ فقره ۲ و غیره

برسم

پرستندهٔ آتش زردهشت همیرفت باباژو برسم نمشت (فردوسی)  
زور و هوم و برسم از خصایص مزدیسنا و در مراسم دینی عمده اسباب  
ستایش است در این آئین از زور و هوم صحبت داشتیم اینک در خصوص  
برسم گوئیم

این کله در اوستا برِ سمن و سده، آمده و از کله برِ ز و سدهی که  
معنی بالیدن و نمو کردن است مشتق شده است و در سانسکریت بره باره  
میباشد آن عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در  
فارسی نای و در پهلوی تاک گویند در اوستا معنی نگردیده که این شاخه ها  
از چه درختی باید باشد همینقدر در یسنا ۲۵ فقره ۳ آمده اوروَرَمَ برِ سمنیم  
و سده، و سده، و سده، یعنی برسم درخت یا گیاه از این عبارت و از فقرات  
دیگر اوستا معلوم میشود که برسم باید از جنس اوروَرَا و سده یعنی نباتات  
باشد در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۴ فقره ۲ نیز معنی نشده  
که برسم از کدام درخت باید چیده شود فقط بذکر آنکه آن باید از درخت  
پاکیزه باشد اکتفاء گردیده است ولی در کتب متأخرین قید شده که برسم  
باید از درخت انار چیده شود این شاخه ها یا نای ها با شست و شو و آداب و  
ادعیه خصوصی با کارد مخصوصی که آن را برسمچین گویند بریده میشود  
مذتهاست که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی که از برنج و یا نقره ساخته  
میشود بکار میبرند این نای های فلزی باریک به بلندی نه بند انگشت و بقطر  
یک هشتم بند انگشت است در جائی که این برسمها گذاشته میشود موسوم  
است به برسمدان یا ماهروی برای آنکه قسمت بالائی آن که دو انتهای برسمها را  
نگاه میدارد شکل تیغه ماه است در خود اوستا درازا و پنهای برسم نیز  
معنی شده است در فرگرد ۱۹ و نیداد فقره ۱۹ آمده است «مردان پاک  
باید در دست چپ برسمن که بیلندی یک آتش سده و سده و به پنهانی یک

و مزرع و از کشت و کار و حاصل زمین که اساس تغذیه انسان و چارپایان است منتقل میگردد در آداب مراسم برسم که آن را در آب زور میگذارند و از رطوبت بآب قوّی می بخشد بخوبی یاد آور باران و بالیدن رستنی ها و آبیاری نمودن محصولات و باور نمودن زمین است چنانکه دارمستتر هم بهمین معنی اشاره کرده است <sup>۱</sup> دگر آنکه در تاریخ میخوانیم که در عهد ساسانیان پیش از غذا برسم بدست گرفته دعا میخوانده اند لابد در این موقع شکر نعمت بجای می آورده اند

گذشته از اوستا بواسطه خبری که از استرابون رسیده میدانیم که رسم برسم گرفتن نزد ایرانیان بسیار قدیم است جفرانی دان مذکور راجع بیک آتشکده در کاتیانوکا (در آسیای صغیر) مینویسد مغها در آنجا آتشی که هرگز خاموش نمیشود نگهداری میکنند و هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت در مقابل آتش سرود میخوانند و یک بسته چوب در دست میگیرند و پرده تابین چانه آویخته که لبهای آنان را می پوشاند <sup>۲</sup> مقصود از بسته چوب و پرده همان برسم و پنام است

گفتیم که برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان رسم بوده است مکرراً در شاهنامه باین رسم برمیخوریم از آنجمله است در ضیافت نیاطوس سفیر روم روز نزد خسرو پرویز وقتی که بندوی یکی از گشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شده و شاه بذکر باج (باز) مشغول شد سفیر مذکور برآشفته از سر خوان بر خاست

Le Symbolisme de ces opération est transparent : le Baresman représente la nature végétale, le zôhr représente les eaux : on met le zêhr en contact idéal avec le Baresman pour pénétrer toute la flore des vertus de l'eau et féconder la terre (Z. A. Vol. 1. p. 397.)

<sup>۲</sup> رجوع کنید به Rapp, die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. römi. quellen S. 85.

از آنکه برخی از مستشرقین پنداشته اند که در تورات در کتاب حزقیال باب هشتم فقرات ۱۶-۱۷ به برسم اشاره شده بکلی سهواست بهیچ وجه مناسبتی میان مندرجات فقرات مذکور و برسم ایرانیان در آنجا دیده نمیشود

رجوع کنید به Die altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Glessen 1920 S. 5.

وقت مراسم برسمها در روی یک میز سنگی که آن را ارائرو<sup>۱</sup> مدلسداد و حالیه اوروشگاه یا تخت آلات یا آلاتگاه گویند در مقابل موبدی که موسوم است به زوت گذاشته میشود

آداب شست و شوئی که از برای برسمها بعمل می آید و قسمتی از آنها که در اوروشگاه و قسمت دیگری که در روی ماهروی میباشد و آب زور و (جیوم) که بآنها ضمیمه میگردد و ادعیه که بر آنها خوانده میشود بسیار مفصل است از ذکر جزئیات باید صرف نظر کنیم

اینک به بینیم که مقصود از برسم چیست مقصود از برسم گرفتن و مدنی دعا بر آن خواندن همان از برای نعمت نباتات که مایه تغذیه انسان و ستوران و زینت طبیعت است سیاس بجای آوردن است برسم را که گفتیم از شاخه های تر درختی است نمونه کلیه رستنی ها قرار داده بآن درود میفرستند و شکر نعمت ایزدی ادا میکنند گذشته از آنکه کله برسم که گفتیم از برز<sup>۲</sup> رستنی یعنی بالیدن و نمو کردن مشتق و خود دلیل است که از برسم نمونه کلیه نباتات اراده شده است دلایل دیگری هم داریم که از بکار بردن برسم همان شکر نعمت مقصود میباشد در فقرات ۱۷ و ۱۸ از فرگرد ۱۹ و ندیداد چنین آمده است « زرتشت از اهورامزدا پرسید ای آفریدگار چگونه ستایش تو بجای آورم اهورامزدا در پاسخ گفت ای اسپنتمان زرتشت تو باید بنزدیک گیاه از زمین روئیده روی و چنین گوئی درود بتو ای گیاه زیبای توانای خوب روئیده تو ای نیک مزدا آفریده ای گیاه مقدس » پس از این فوراً در فقره ۱۹ که ذکرش در صفحه اول همین مقاله گذشته آمده است مردان پاک باید در دست چپ برسمی . . . «<sup>۱</sup> همچنین در همین فقره ذکر کردیم که برسم باید ببلندی یک گاو آهن و بپهنای یک جو باشد قهراً خیال انسان در این فقره از ذکر گاو آهن و جو بشخم و شیار زمین

۱ بینه همین دستور را برای شکر نعمت که در فقرات ۱۷-۱۹ فرگرد ۱۹ و ندیداد مندرج است زرتشت بنوبت خوش بکی گشتاسب داده است رجوع کنید بگشتاسب یشت فرگرد ۳ فقرات ۲۱-۲۳

## رشن راست

در مقالات مهر و سروش و در یشتهای آنان غالباً از رشن اسم برده دانستیم که این سه فرشته مناسبات مخصوصی با همدیگر دارند و در اجرای وظایف شان همدیگر را یاری میکنند حتی در مهریشت در فقره ۷۹ دیدیم که مهر و رشن هم منزل هستند یشتهائی که متعلق باین ایزدان است نیز پهلوی همدیگر جای داده شده است همچنین روزهای از ماه که روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم باشد و با سامی آنان نامزد شده در تعاقب همدیگر میآید

در میان این سه فرشته مهر دارای نخستین مقام و سروش دارای درجهٔ دوم و رشن در مرتبهٔ سوم است در ادبیات متأخر مزدیسنان هر سه بمحاکمهٔ روز جزا گماشته شده اند رشن سومین داور محکمه روز واپسین بشمار رفته است در خود اوستا در جائی صراحتاً اشاره باعمال آنان در رستاخیز نشده است هر چند که رشن یکی از ایزدان بزرگ است اما اطلاعات ما در خصوص وی نسبتاً کم است از یشت ۱۲ که مخصوص باوست مطالب مهمی بدست نمی آید بقول بارتولومه از حیث قدمت هم بسایر یشتها نمیرسد در سراسر اوستا (غیر از گاتها) و در کلیه کتب پهلوی و یازند غالباً با اسم رشن برمیخوریم که باو درود فرستاده میشود یا از او استغاثه میکنند رشن در اوستا رشنو <sup>۱</sup> آمده آمدن این کلمه صفت است یعنی عادل و دادگر و باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله در ویسپرد کرده ۱۶ فقره ۱ گذشته از این رشن اسم خاص فرشتهٔ عدالت است چنانکه در طی یشتها مکرراً از او یاد شده از آن جمله در مهریشت فقره ۱۰ و ۱۰۰ و بهرام یشت فقره ۴۷ رزیشه <sup>۲</sup> صفت خاص اوست یعنی راست تر درست تر و در پهلوی رزستک گفته اند معمولاً در فارسی این ایزد را با صفتش خوانده رشن راست گوئیم کلمات فارسی رجه ورژه که بمعنی صف و ردیف است از ماده رزیشه است <sup>۱</sup>

۱ جاهائی که در اوستا رشن با صفت رزیشه آمده از این قرار است یسنا ۱ فقره ۱  
یسنا ۲ فقره ۷ یسنا ۱۶ فقره ۵ یسنا ۶۵ فقره ۱۲ یسنا ۷۰ فقره ۳ خرداد یشت فقره ۳  
سروش یشت فقره ۱۶ ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ ویسپرد کرده ۱۱ فقره ۶ و غیره

بیامد نیا طوس<sup>۱</sup> بارو میاف      نشستند با فیلسوفان بخوان  
 چو خسرو فرود آمد از تخت بار      ابا جامه روم گوهر نگار  
 خرامید خندان و برخوان نشست      بشد تیز بندوی و برسم بدست  
 جهاندار بگرفت باژ مهاف      بزمزم همی رای زد در نهان  
 نیا طوس کان دید انداخت نان      ز آشفته گی باز پس شد ز خوان  
 همیگفت باژو چلیپا بهم      ر قیصر بود بر مسیحا ستم

همچنین وقتی که یزدگرد سوم در مرو با آسیا پناه برد خسرو آسیابان  
 نان کشکین نزد وی نهاد یزدگرد بوی گفت

بد و گفت شاه آنچه داری بیار      خورش نیز با برسم آید بکار

خسرو رفت پی برسم      برسم شتابید و آمد راه      بجائی که بود اندران باژگاه  
 از او پرسیدند که برسم از برای که میخواهی او در جواب گفت  
 بدو گفت خسرو که در آسیا      نشست است کند آوری بر کیا

.....

یکی کهنه خوانی نهاد من      برو نان کشکین سزاوار خویش

برسم همی باز خواهد گرفت      سزد گرمانی از او در شگفت

از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد آورا بنزد ما هوی  
 سوری بردند آن ناپاک بوی فرمان داد که مهان خود را بکشد او نیز چنین کرد  
 خنجر بتهیگاه شاهنشاه ناکام یزدان پرست فرو برده وی را از برسم گرفتن و  
 ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت

۱ این اسم باید Theodosius = Tardus باشد  
 راجع برسم برسم بکتب ذیل ملاحظه کنید

Haug's Essays p. 397—398.

Sacred Books of the East by West Vol. V p. 284; vol. XVIII, p. 142; vol. XXXII, p. 162—3.

Le zend-Avesta par Darmesteter vol. I p LXXIII

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi  
 Bombay 1922 p 277—286



که او باشد بطرف خود جلب کند گفتیم که در کتب متأخر مزدیسنان وظیفه محاکمه اعمال انسان در روز قیامت بر رشن برگذار شده غالباً در کتب بهلولی او را در مباشرت چنین اعمالی ذکر کرده اند در بندهش بزرگ مندرج است «رشن فرشته درستی است اوست که از برای نجات و سعادت جهان خاکی دیوها و زشتکرداران را نابود میسازد و بحساب کردار خوب و بد ارواح میرسد اگر قاضی ای بناحق حکم کرده رشن آن را ندیده باشد آن گاه سروش مقدس زبان شکوه گشوده گوید فضای جهان بمن تنگ گردید زیرا که در آن عدالتی وجود ندارد»

در آئوگمَدَئِچا در فقرات ۸ و ۹ مندرج است «در صبح روز چهارم پس از مرگ سروش و رشن راست و ایزد باد و اشتاد و مهر و فروهر پاکان و ایزدان مینوی دیگر باستقبال روح پاک مرده می شتابند و آن روان جاودانی را باخوشی و آسانی و دلیری از پل چینوات (پل صراط) میگذرانند»<sup>۱</sup>

در اردای ویرافنامه در فصل ۵ اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که بهمراهی سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوات گذشتم مهر ایزد و رشن و باد ایزد نیک و بهرام ایزد توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر باستقبال من آمدند و بمن درود و آفرین خواندند من خود در آن جا رشن راست را دیدم که ترازوی زرین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را میسنجید» مینوخرود در فصل ۲ در فقرات ۱۱۴-۱۲۸ نیز از وظیفه رشن و همراهانش در روز واپسین صحبت داشته گوید «پس از آنکه روح سه روز در بالای سر کالبد مرده پاسبانی نموده در صبح روز چهارم بهمراهی سروش مقدس و باد نیک و بهرام توانا از ستیزه اهریمن و یارانش رهایی یافته از پل چینوات میگذرد آنگاه رشن راست ترازودار اعمال را میسنجد کفه ترازو را بهیچ طرف متمایل نسازد سر موئی خطا نکند نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان نه از برای گدا و نه از برای شاه با همه یکسان رفتار کند خواه توانگر خواه درویش» نکته نگذریم بقول بندهش نیسترون (نسرین) گل مخصوص رشن است از گیسوی او نسیم مشک آید و ز زلفک او نسیم نسترون (روذکی)

۱ آئوگمَدَئِچا ۲۳۳-۲۳۴ یکی از قطعات اوستایی است دارای ۲۸۰ کلمه است اسم آن از کلمه ایست که جزوه مذکور با آن شروع میشود

کله رشن از رَزْ دَسْ که بمعنی مرتب ساختن و نظم دادن است میباشد کله مذکور باین معنی در اوستا بسیار استعمال شده از آن جمله است در مهریشت فقره ۱۴ لغت فارسی آراستن نیز از همین ریشه و بنیان است کله دیگر اوستائی رَسْمَنْ دَسْمَدْ که بمعنی میدان جنگ و صف معرکه است باز از همین ریشه است لغت رزم فارسی و رَسْمَنْ اوستائی یکی است در این لغت معنی اصلی کله را بمناسبت صفوف منظم لشکریان و ردیف مرتب جنگاوران منظور داشته اند

گذشته از آنکه رشن از یاران مهر و سروش است يك جهت یکرنگی و اتحاد هم با ایزد ارشاد دارد چه بسا با او یکجا خوانده شده چنانکه در یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ در آغاز گفتیم که روز هجدم ماه برشن تختص است در دو سیروزه كوچك و بزرگ هم در فقره هجدم بفرشته موکل روز هجدم درود فرستاده شده است در فقرات ۴-۶ از یسنای ۱۶ که اسامی سی فرشتگان روز یاد شده روز رشن در فقره ۵ بجای خود مندرج است رشن نیز در ادبیات فارسی رش بدون نون گفته میشود چنانکه فردوسی گوید

چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پد رام و خوش

و غنصری نیز گوید در آمد در آن خانه چون بهشت بروز رش از ماه اردیبهشت مطالبی که از رشن یش میتوان استخراج نمود این است که این فرشته مخصوصاً برضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایه بیم و هراس آنان است ترس دزدهای متعددی از فرشته عدل و انصاف بسیار منطقی است دیگر آنکه از رشن یشت برمیآید که این فرشته در همه جاست در سراسر هفت کشور روی زمین و در بالای کوهها و در میان اقیانوس موجود است از جهان خاکی گذشته عالم بالا نیز مثل کره ستارگان و فلک ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (اینران) تا بعرش اعظم (گرزمان) از حضور او خالی نیست یعنی که در عالم زیرین و زبرین جائی نیست که از عدل و انصاف بی نیاز باشد مرد پا کدین باید بواسطه عبادت و اطاعت خویش توجه این فرشته را در هرجائی

## رشن یشټ

رشن راست‌ترین و ارشټاد فزاینده جهان و پرورانده جهان و کلام  
راستین الهام شده و فزاینده جهان را خوشنود می‌سازیم ☸

۱ (زرتشت) مقدس از او پرسید ای اهورامزداي پاك  
من بتوي روي آورده اي اهورامزدا باگفتار راستين از تو مي‌پرسم  
مرا پاسخ ده تو ای کسی که از آن آگاهی و فریفته نشوی تو ای  
خردفریفته نشدنی ای از همه چیز آگاه فریفته نشدنی چه حقیقی در کلام  
مقدس آفریده شده آنچه ترقي دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی  
آنچه ماهر و سرآمد مخلوقات دیگر است •

۲ آنگاه اهورامزدا گفت براسټی من ترا خبر دهم ای اسینتمان پاك از  
این کلام مقدس بسیار فرهند از آن حقیقی که در کلام مقدس  
آفریده شده آنچه ترقي دهنده آنچه ممتاز آنچه پرستار آنچه قوی آنچه  
ماهر و آنچه سرآمد مخلوقات دیگر است •

۳ و اهورامزدا گفت يك ثلث از برسم را تو باید بطرف راه خورشید  
بکسترانی (بکوثی) ما استغاثه می‌کنیم ما خواستاریم که خوشنود سازیم  
من اهورامزدا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری



میخوانم بسوی آتش و برسم و بسوی کف دست سرشار بسوی و  
روغن و بسوی شیر گیاهها ۱ ۰۰

۴ پس من بیاری تو آیم من اهورامزدا بسوی این و برقرار شده بسوی  
آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی و روغن بسوی شیر  
گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او پمن بهمراهی فرکیانی  
بهمراهی سود مزدا آفریده ۰۰

۱ فقرات ۳ — ۷ این یش نامفهوم بنظر میرسد اما پس از دانستن معنی کله و (۰۰۰) که هشت بار در فقرات مذکور تکرار گردیده مطلب روشن شده بی مقصود خواهیم برد هر چند که جملات مربوط بهم نباشد  
کله و در پهلوی بجای لت اوستای ورنکه (۰۰۰) آمده است و آن يك فضاء و حکمی است که در میان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر معمول بوده است در زبان فرانسه اوردالی (ordalie) گویند در سایر زبانهای اروپائی نیز همین لت با اندک تفاوتی در املاء موجود است

کله ورنکه از و (۰۰۰) مشتق است که در مرس هجامنشی و اوستا یعنی برگزیدن و مصمم شدن و باور کردن است کله مذکور در پهلوی واور و در فارسی باور شده است بنابر این ورنکه یعنی امتحان و آزمایش و ابیات حق مشتبه نشود با کله دیگر که همین املاء یعنی نوشاندن و پنهان کردن است کله ای که در پهلوی به هفتن ترجمه شده است و به با کله دیگری که باز همین املاء (و (۰۰۰) یعنی باور نمودن و آست کردن است در طی این مقاله ترکیب پهلوی کله را نگه داشته (و) استعمال میکنیم دینکرد در کتاب هشمین مینویسد که در سکا توم نسک يك فصل از آن در خصوص اقسام ورها (ورستان) صحبت میدارد سکا توم نسک هجدهمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروز در دست نداریم گذشته از فقرات فوق رشن یش و قره ۹ از آفرین گهتیار که ذکرش بیاید دیگر بجای بکله ورنه برنیمخوریم و از اقسام آن بنا بسنت متأخرین که در کتب پهلوی مندرج است ۳۳ قسم بوده اطلاعی نداریم در کتاب پهلوی شایست لا شایست در فصل ۱۳ (چم گاسانیک) در قره ۱۷ مینویسد که (شش قره از یسنای ۳۶ راجع بشش قسم ورنه گرم میباشد) راست است یسنای مذکور چنانکه ترجمه آن را در جزو هفتن یش بزرگ در صفحه ۱۱۷ ملاحظه میکنید از آتش صحبت میدارد اما نمی توان گفت که در آن جا ورنه معمولی مقصود است و در هیچ جای آن هم بکله ورنه برنیمخوریم بی شک در آنجا آزمایش روز واپسین اراده شده است که نیکوکاران از آن شاد و خرم گذشته اما گناهکاران دچار گردند خواهند شد نظیر این گونه آزمایش در روز واپسین و گذاشته شدن فلزات و جاری شدن رودی در آن در سایر ادیان هم موجود است (رجوع کنید به Altper. Reli. u. Judentum Scheftelowitz S. 206.)



۵ ما استغاثه میکنیم ما خواستاریم خوشنود سازیم آن رشن توانا را همچنین دوستی را من باین ور برقرار شده بیاری میخوانم بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن و بسوی شیر گیاهها ۵۵

۶ پس بیاری تو خواهد آمد آن رشن بزرگ توانا بسوی این ور برقرار شده بسوی آتش و برسم بسوی کف دست سرشار بسوی ور روغن بسوی شیر گیاهها بهمراهی باد پیروز بهمراهی داموئیش او یمن بهمراهی فرکیانی بهمراهی سودمزد آفریده ۵۵

۷ ای رشن پاک ای راست ترین رشن ای مقدس ترین رشن ای دانا ترین رشن ای رشنی که بهتر از همه تشخیص توانی داد ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دریافت ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید ای رشنی که گله مند را بهتر از همه بفریاد رسی ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی ۵۵

در فقره ۹ از آفرین گهبار آمده است (اگر بر کسی سومین جشن سال پتیشم بگذرد و در راه خدا اتفاق نکند هر آینه او در میان مردیستان در روز آرمایش در هنگام طلب حقاقت در مقابل ور گرم فرو ماند) چنانکه ملاحظه میکنید در فقره مذکور ور گرم قید شده است گرم ورنکه *Ordeal* (در شایست لاشایست نیز که ذکرش گذشت همین قید برخوردیم لابد ور گرم در مقابل ور سرد بوده است در اوردالی (Ordeal) اروپا نیز هر دو قسم موجود بوده و هر یک دارای چندین شعبات بوده است مثلاً یک قسم از اوردالی گرم این بوده که دستها یا عضو دیگر مدعی و مدعی علیه را داغ نموده می بستند و مهر موم میکردند پس از انقضای مدت معین مهر موم را کشوده ملاحظه میکردند زخم هر کدام که زودتر خوب شده ذی حق بود یک قسم از اوردالی سرد این بوده که مدعی و مدعی علیه را در حوض آب انداخته بایستی سر در آب فروبرد نفس هر کدام که زودتر تنگ شده سر از آب بدر میکرد تقصیر کار بود در تمام قروت وسطی انواع و اقسام اوردالی در اروپا وجود داشته است بعدها کشیش ها برای آنکه از شدت این محاکمات سخت بکاهند اوردالی صلیب اختراع کردند و آن عبارت بوده از برافراشتن صلیبی و مدعی و مدعی علیه را در زیر آن سر پا نگاهداشتن هر کدام که زودتر خسته شده می نشست محکوم میشد

از کتاب مذکور دینکرد نیز چنین برمیآید که در ایران قدیم چندین قسم ور معمول بوده است یکی از آنها موسوم بوده گرمک ور (ور گرم) و دیگر برسمک ور (ور با برسم)





۸ اگر تو رنجیده خاطر نباشی بهتر (انسان را بمقصد) رسائی بهتر ضربت  
فرودآوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی

❦ ۱

- ۹ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور آر زهی<sup>۲</sup> باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦  
۱۰ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور سَوَهي باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦  
۱۱ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور فردَدَ فشو باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦  
۱۲ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور ویدَدَ فشو باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦  
۱۳ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو برشتی باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦  
۱۴ اگر هم تو ای رشن پاك در کشور واورو جرشتی باشی ما ترا بیاری میخوانیم<sup>۳</sup> ... ❦

و دیگر یا اورو خوران ظاهر<sup>۱</sup> در این قسم از ور طرفین بایستی حیرى بخورند شاید زهر که  
نظر بانرسم حقانیت یکی از آنان ثابت میشده است در دادستان دینیک در فصل ۳۷ و قمره ۷۴  
باین قسم از ور اشاره شده است چنانکه وست West احتمال میدهد در قمره مذکور زهر  
استعمال کردن مدعیان (همتکاران) مقصود میباشد

در سنت مزدیسنان معروف است و در کتب پهلوی مثل دینکرد و شایست لاشایست  
و اردای و پرافنامه نیز مندرج است که آذربید مهراسند مشهور و بزرگترین دستور عهد  
شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) مرتب سازنده خورده اوستا برای رفع اختلافات مذهبی  
و صحت کتاب مقدس و اثبات حقانیت مزدیسنا امتحان ور داده فلز گداخته بروی سینه اش  
ریختند و بوی آسیبی نرسید (Livres d'Arda viraf, Traduction par Barthélemy p 143)  
بقول سوگند نامه (در جزو کتاب روایت دفتر اول ص ۴۶-۵۴ بمبئی ۱۹۲۲ میلادی)  
۹ من روی گداخته روی سینه آذربید مهراسند ریختند آزمایش روی گداخته معمولاً در روی  
سینه تصور میشده و آن را ور نبرنگ میگفته اند (ور این حا معنی سینه است)

شایست لاشایست در فصل ۱۵ فقرات ۱۵-۱۷ ور را معنی کرده مینویسد (آزمایش فلز گداخته  
این است که در روی دل (سینه) بعمل می آید دل باید باندازه پاك و بی آلاش باشد که وقتی  
فلز گداخته روی آن ریخته شد نسوزد آذربید مهراسند چنان زیست که وقتی فلز گداخته بروی  
سینه اش ریختند باین میماند که بروی سینه اش شیر دوشیده باشند اما وقتی فلز بروی سینه  
زشتکردار و گناهگاری چکیده شد سوخته و خواهد مرد) در ادبیات ما نیز اثرات این محاکمه  
قدیم باسم سوگند موجود است از آن جمله است داستان باتش رفتن سیاوخش که در شاهنامه

- ۱ در آخر این قمره چندین کلمات خراب شده معنی درستی از آنها مفهوم نمیشود  
۲ از قمره ۹-۱۵ از هفت کشور روی زمین اسم برده شده است رجوع کند بتوضیحات  
قمره ۱۵ از مهریشت ص ۴۳۱-۴۳۲  
۳ تمام فقرات ۵۰-۸ از همین یش تکرار میشود



۱۵ اگر هم توای رشن پاك در این کشور درخشان خوانیرس باشی مائرا  
بیاری میخوانیم<sup>۱</sup> ... ❀

۱۶ اگر هم توای رشن پاك تو در دریای فراخکرت باشی مائرا بیاری میخوانیم<sup>۱</sup> ... ❀

۱۷ اگر هم توای رشن پاك در بالای آب درخت سیمرغ که در وسط دریای  
فراخکرت برپاست آب (درختی که) دارای داروهای نيك و داروهای  
مؤثر است و آن را ویسپوبیش (همه را درمان بخش) خوانند و در آن

مندرج است سودابه نامادری سیاوخش وی را تماشاقت باخویش متهم ساخت و پدرش  
کیکائوس را از وی بدگانت نمود کیکائوس از پسرش خواست که درمیان کوه آتشی که از  
هیزم افروخته بودند رفته ییگناهی خود را نابت کند

زهر دو سخن چون بر این گونه گشت بر آتش بیاید یکی را گذشت  
چنین است سوگند جرخ بلند که بر ییگناها تپاید گزند  
سیاوش حکم پدر پذیرفته سواره باحضور سران و بزرگان و سپهبدان درمیان آتش رفت  
و پس از چندی سالم و خندان بیرون آمد

چو بخشایش پاك یزدان بود دم آتش و باد یکسات بود  
چو از کوه آتش بهامون گذشت خروشدن آمد ز شهر و ز دشت  
فخرالدین اسعد استرا بادی گرگال سراینده داستان ویس و رامین که نقول خودش  
داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است مینویسد (شاه موبد از زنت ویسه  
بدگان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت برای رفع سوء ظن خوش و تهمت دیگران  
از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر درمیان آتش رود

و ر آتشگاه لختی آتش آورد عیدان آتشی چون کوه رکرد  
بسی از صندل و عودش خورش داد بکافور و بمشکش پرورش داد  
ویسه شکوه کنان گوید مرا گوید که ر آتش گذرکن جهان را از تن پاکت خبر کن  
بدان تا کتتر و مهتر بدانند کجا در ویس و رامین بدگانند)

پس از این مقدمه گوئیم در فقرات ۳ — ۷ از رشن یشټ اسامی برخی از ورهای معمولی  
محفوظ مانده است مثل ور آتش ور برسم ور کف دست سرشار یا نقول دارمستتر مایع سرشار  
ور روغن ور شیرۀ گیاه این ورها بجه ترتیب بعمل می آمده عیدانیم شاید ور روغن جزوور  
گرم بوده که روغن داغ روی عضوی میریخته اند و ور شیرۀ گیاه عصاره نباتات سمی بوده که بخورد  
همپکاران (مدعیان) میداده اند مقصود از ذکر این ورها در فقرات فوق این است اهورامزدا  
به پیغمبرش میگوید که مردمان باید در موقع چنین امتحانات سخت و در هنگام این گونه محاکمات خطر  
ناک نجات خود را در ذکر کلام مقدس دانند و بخداوند متوجه شوند و بفرشته عدل و انصاف  
رشن متوسل گردند تارستگاری و پیروزی و سرافرازی نصیب آنان شود

۱ تمام فقرات ۵ — ۸ از همین یشټ تکرار میشود

၁၀ နေ့မှစ၍ နေ့စဉ် အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် နေ့စဉ်  
 အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် နေ့စဉ်... နေ့စဉ်

၁၆ နေ့မှစ၍ နေ့စဉ် အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ်  
 အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် နေ့စဉ်... နေ့စဉ်

၁၇ နေ့မှစ၍ နေ့စဉ် အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ်  
 အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် နေ့စဉ်... နေ့စဉ်  
 အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန်  
 အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန် နေ့စဉ် အစောင့်အရှောက် ပြုစုပေးရန်

نخمهای کلیه گیاهها نهاده شده است ماترا بیاری میخوانیم ۱ . . . ۲ ☉

۱۸ اگر هم توای رشن پاك در سر چشمه رنگها باشی ماترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ☉

۱۹ اگر هم توای رشن پاك در دهنه رنگها باشی ماترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۲ ☉

۲۰ اگر هم تو ای رشن پاك در آخر (حدود) این زمین باشی ماترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۲ ☉

۱ سیمرغ در اوستا سَئینَ دَده-سَئینَ آمده است در پهلوی سین مرو گویند یعنی مرغ  
سین گذشته از فقره مندرج در فوق در فقره ۴۱ از بهرام یش نیز باین مرغ برمیخوریم  
(مِرو-سَئینَ ۴۱-۴۰ دَده-سَئینَ) مستشرقین این کلمه را شاهین و عقاب ترجمه کرده اند لغت  
سیمرغ فارسی همان سَئینَ اوستا است که از آن يك مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده  
است در فرهنگهای فارسی و در اشعار متقدمین بسا سیرنگ بجای سیمرغ آمده است جز خیالی  
ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنگ (خیالی فرهنگ سروری) در شاهنامه داستان  
سیمرغ که در بالای کوه البرز زال را پرورش داده بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داده که  
چگونه پسرش رستم میتواند باسند یار روئین تن غلبه کند مشهور است در کتاب رزمی ما آشیانه  
سیمرغ در بالای کوه البرز است

یکی کوه بُد نامش البرز کوه بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیمرغ را لانه بود که آتخانه از خلق بیگانه بود

ولی در اوستا چنانکه ملاحظه میشود آشیانه آن در بالای درختی است که در میان اقیانوس  
فراخکرت برپاست در کتب پهلوی نیز چنین مندرج است از يك فرد شعر فردوسی که در  
فرهنگ انجمن آرا ضبط است و نگارنده خود در شاهنامه ندیده ام برمیآید که سیمرغ بادریا  
بزرگوکاری داشته است از آنجایکه باز گشتن نمود که نزدیک دریای سیرنگ بود  
در اوستا نیز سَئینَ اسم اشخاص میباشد در فقره ۹۷ از فروردین یش آمده است «سَئینَ»  
نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد «این سَئینَ همان است که  
قول دینکرد صد سال پس از ظهور دین زرتشت متولد گشته و دویت سال پس از آن  
در گذشت در فقره ۱۲۶ از یش مذکور نیز از يك خانواده سَئینَ یاد شده است در  
فرهنگهای فارسی سیمرغ نیز اسم حکیم و دانائی بوده شاید سَئینَ یار ساودانائی که در فقره ۹۷  
فروردین یش مندرج است مأخذ دومین معنی سیمرغ فرهنگها باشد اسم خاص سیندخت که در  
شاهنامه آمده از سَئینَ اوستا است و او زن مهربان پادشاه کابل و مادر رودابه بوده است  
پرسید سیندخت مهربان را ز غوشاب بکشود عتاب را

۲ تمام فقرات ۵-۸ از همین یش تکرار میشود



۲۱ اگر هم تو ای رشن پاك در مركز این زمین باشی ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۱ ☉

۲۲ اگر هم تو ای رشن پاك در هر جائی از جاهای این زمین باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ☉

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای هر بُرز درخشان کثیرالسلسله باشی در  
آن جائی که نه شب است و نه تاریکی نه باد سرد است نه گرم نه  
ناخوشی بسیار مُهلک نه کثافت دیو آفریده و آن هر برزی که از  
آن مه برنخیزد ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ☉

۲۴ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای کوه در همه جا سُتوده و زرین مُهر  
باشی آنجائی که بارتفاع هزار قد آدم اردوسور ناهید برای من سرازیر  
میشود ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ☉

۲۵ اگر هم تو ای رشن پاك در بالای قله کوه هَرایتی در آنجائی که  
گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید من دور میزنند باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ☉

درختی که بقول اوستا تحمل آشیانه سیمرغ است در کتب پهلوی بیر مکررا یاد شده است  
این درخت که در اوستا ویسویس ~~وایسویس~~ خوانده شده در فصل ۱۸ از بندش<sup>۹</sup> در  
فقره ۹ کلمه مذکور چنین معنی گردیده است (هماك بُرشك) یعنی پُرشك و دارو و درمان همه  
چیز ویسویس اوسا یا هماك بُرشك پهلوی صفت درخت مذکور است اسم خود آن درخت در کتب  
پهلوی هر ویسپ تخمك ضبط شده است یعنی درخت کلبه تخمهای گیاه و رستنی بندش در فصل ۹  
میدویسد «درخت هر ویسپ تخمك در میان ایوانوس فراخکرت روئیده است در کنار درخت گوکرن  
(رجوع کنید به صفحه ۶۵ و ۱۰۱ همین کتاب) دانهائی که از این درخت فرو میریزد فرشته باران  
تشت بر گرفته با باران فرو میبارد» بواسطه مندرجات میبُوخرد در فصل ۶۲ فقرات ۳۷-۴۲  
مسئله روشن تر میشود از این قرار: آشیانه سین سرو (سبرغ) در بالای درخت هر ویسپ  
تخمه که جدیش (ضد گرند) خوانندش میباشد هر وقت که سیمرغ از روی آن برمیخیزد هزار  
شاخه از آن میرویید و هر وقت که بروی آن فرو می آید هزار شاخه از آن شکسته تخمهای آنها  
باشیده و پراکنده می گردد سرغ دیگری موسوم به جروش تخمائی که از هر ویسپ تخمه فرو ریخته  
گرد آوری نموده بجائی میرسد که از آنجا تشت آب بر میگیرد انواع و اقسام تخمها بواسطه وی  
با باران فرو میریزد (و گیاههای گوناگون) میرویید

۱ تمام فقرات ۵-۸ از همین یشٲ تکرار میشود





۲۶ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره ونند مزدا آفریده باشي ما  
ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۷ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره تشر درخشان و باشكوه باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۸ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستاره هفتو رنگ باشي ما ترا بیاری  
میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۲۹ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه آنها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۰ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان حامل نطفه زمین باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۱ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگان گیاهها باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۲ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ستارگانی که متعلق بخرد مقدس است  
باشي ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۳ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) ماه حامل نطفه ستور باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . ۱ ۰۰

۳۴ اگر هم تو ای رشن پاك در (فلك) خورشید تیزاسب باشي ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰

۳۵ اگر هم تو ای رشن پاك در جو جاودانی فروغ بی پایان (ایران) باشي  
ما ترا بیاری میخوانیم . . . . ۱ ۰۰



۳۶ اگر هم تو ای رشن پاک در بهشت پاکان در فروغ در (آنجا که) تمام  
خوشیها مهیا ست باشی ما ترا بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ॐ

۳۷ اگر هم تو ای رشن پاک در گرزمان درخشان (عرش) باشی ما ترا  
بیاری میخوانیم . . . . . ۱ ॐ

۳۸ یتا اهو . . . . .  
درود میفرستم برشن راست ترین و ارشاد فزاینده جهان و پروراندۀ  
جهان و کلام راستین الهام شده و فزاینده جهان  
انم وهو . . . . .  
اهمائی رئیسجه . . . . . ۲ ॐ



مکرراً و مفصلاً در اوستا از فروهر سخن رفته ولی باز از برای فهم پاره ای از مطالب آن از شرح و توضیحاتی بی نیاز نیستیم اینک گوئیم در آئین مزدیسنا سه طبقه از فرشتگان اعتقاد دارند نخست امشاسپندان که بتدریج عدد آنان بهفت قرار گرفته و شرحش در مقاله امشاسپندان (ص ۶۹-۹۶) گذشت دوم ایزدان که تعیین عدد آنها غیر ممکن است چه در خورشید یشت فقره اول از صدها و هزار ایزدان مینوی سخن رفته است ولی مشهورترین ایزدان ههاتهای هستند که در دو سیزده کوچک و بزرگ از آنان اسم برده شده و بهر يك پاسبانی يك روز از سی روز ماه سپرده شده است و برخی از یشتها بآنان تعلق دارد یا عیدی باسم یکی از آنان است گذشته از این ایزدان مشهور در طی یشتها بیک دسته از ایزدان دیگری برمیخوریم که هر یک را تا باندازه که ممکن بود در یاد داشتها و حواشی شرح دادیم طبقه سوم که موضوع مقاله ماست عبارت است از فروهران عدد آنها باندازه عدد مخلوقات اهورامزداست بنابر این حد و حصری در آنها نمیتوان قائل شد شاید درجائی که مورخ یونانی دیوژنس لرتوس Diogenes Laertius (در قرن سوم پیش از مسیح میزیست) مینویسد که باعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر از فرشتگان است همین فروهرها مقصود باشد

در گاتها بکلمه فروهر بر نمیخوریم چنانکه کله امشاسپند نیز در این قسمت از اوستا دیده نمیشود اما در هفت ها که پس از گاتها قدیمترین قسمت کتاب مقدس و از جزو ادبیات گاسانیک شمرده میشود در يك جا فروشی هلداسپیود (فروهر) ذکر شده است در فقره سوم از یسنای ۳۷ (هفت ها) گوید «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک رامیستائیم»

پس از دانستن این مقدمه به بینیم فروهر چیست و معنی لفظی آن کدام است این کلمه در اوستا فروشی و در فرس هخامنشی فرورتی و در پهلوی فروهر می باشد امروز در ادبیات زرتشتیان فروهر گویند و در این سالهای اخیر همین شکل در تمام ایران مصطلح

اشتقاق کله  
فروهر

## فروهر

فروهر یکی از قوای باطنی انسان است که بیش از بدنیا  
آمدن او وجود داشته و پس از مرگ او دگر باره  
بعالم بالا از همانجائی که فرودا آمده صعود کرده پایدار بماند

فروهر یکی از  
ارواح جاودانی  
انسان است

نه آنکه فقط انسان دارای فروهری است بلکه کلیه موجودات اهورامزدا دارای  
چنین قوه ایست که از طرف آفریدگار برای نگهبانی آنها بسوی زمین  
فرستاده شده است فنا و زوال جهان مادی را در این قوه جاویدانی ایزدی  
که در باطن مخلوقات مانند موهبت آسمانی بود یعه گذاشته شده راهی نیست  
جرم و خطای بندگان نیز در طی زندگانی دامن پاک او را آلوده نتواند نمود  
بهمان پاکی و تقدس ازلی خویش پس از انفصال روح از بدن بسوی بارگاه قدس  
پرواز نموده در ساحت پروردگار بسر برد

فروهر از خصایص مزدیسنا و از ارکان مهم این دین کهن است کلیه  
مستشرقین در این زمینه مباحثات مفصل نموده مقالات و جزوات بسیار مفید  
راجع بآن نوشته اند در سراسر اوستا یسنا و ویسپرد و وندیداد و یشت و  
خورده اوستا و در کلیه کتب مذهبی بهلوی و پازند مفصلاً از فروهر  
سخن رفته است گذشته از آنکه در همه جای کتاب مقدس مزدیسنان  
از فروهر صحبت میشود بلندترین یشتهای اوستا که یشت سیزدهم باشد  
مختص بآن و موسوم است به فروردین یشت و بعلاوه یسناهای ۲۳ و ۲۶  
نیز بفروهر اختصاص دارد در جزو خورده اوستا دعائی نسبتاً متأخر  
نامزد است به همزور فروردیگان در قسمت اولی این دعا بفروهر زرتشت و  
نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده میشود در قسمت  
دوم از برای همه بطور عموم تندرستی و خوشی و بخشایش ایزدی تمنا میشود  
سرچشمه اطلاعات ما راجع بفروهر همان یشت سیزدهم و یسناهای ۲۳ و  
۲۶ است در قطعات دیگری که از فروهر ذکر شده بمطالبی برنمیخوریم  
که بیرون از مندرجات فروردین یشت و یسناهای مذکور باشد هرچند که

است «فروهر را کار آن است که طعامی و چیزی که خورند نصیب بوی دهد و هر ثقیل و ثقله است بیرون اندازد و جزم کند»<sup>۱</sup> بورنوف Burnout نیز همین معنی را گرفته آن را قوه نمو و ترقی دادن دانسته است<sup>۲</sup> دارمستتر بعامای پیش تاسی نموده فروشی را بمعنی پروریدن و غذا دادن تصور کرده است<sup>۳</sup> شلوتمان Schlottmann آن را از ریشه وختش vakhs که بمعنی روئیدن و بالیدن است دانسته و پس از آن از لغت وچ vac که بمعنی واژه و سخن گفتن است مشتق میداند<sup>۴</sup> اوپرت Oppert اسم فرورتنی را که در کتیبه بیستون آمده است بمعنی غذا دهنده گرفته است<sup>۵</sup> بنظر اشیگل Spiegel میرسد که فروشی مرکب باشد از حرف فر fra که بمعنی بیش و مقدم است و از ریشه وش vash که ممکن است بجای کلمه vakhs بمعنی بالیدن استعمال شده باشد<sup>۶</sup>

گیگر Geiger مینویسد که جزء دومی فروشی از ریشه ورد varel یا سلهه که بمعنی بالیدن و نمو کردن و روئیدن و ترقی نمودن است میباشد<sup>۷</sup> از این معنی سنتی گذشته دسته دیگری از علما فروشی را بمعنی گرویدن و ایوان آوردن و یا بمعنی حمایت نمودن و محافظت کردن گرفته اند یوستی Justi میگوید که فعل ور var برای گرویدن بدین مزدیسنا استعمال شده است فراورتن fraoret یعنی ایوان و اعتقاد و فرورتن fravareta بمعنی معتمد و متدین در خطوط میخی هخامنشیان نیز var بمعنی اعتقاد کردن است و با وروس vros لاتینی و وار wahr الهائی و ور wera روسی نسبتی دارد فقط این کلمه قدری در اوستا تغییر یافته فروشی شد و از برای فرشته محافظ نیکان تخصیص یافته است فروشی قوه ما به الامتیاز دینداران است از این جهت است که از برای غیر دینداران فروشی

Spiegel, Die Traditionelle Literatur der Parsen Wien 1860 S. 172.

۱

Burnout Commentaire sur le yaena p. 271

۲

Darmesteter Le zend Avesta Vol II p. 502.

۳

Schlottmann, Commentar zu Job S. 91, 117

۴

Oppert, Insc. des Achemenes p. 105

۵

Spiegel, Iranische Alterthumskunde Zweiter Band S. 91.

۶

Geiger, Handbuch der Avestasprache Erlangen 1879

۷

و معروف شده و حتی اسم خاص خانواده ای گردیده است در فارسی فرور و معمول تر آن فرورد میباشد فروردین که اسم عید ملی ایران و اسم نخستین ماه سال است از همین کلمه است بزودی از آن صحبت خواهیم داشت بنا بشواهد تاریخی از دیرزمانی در ایران باین کلمه آشنا بوده اند و باندازه ای معمولی و متداول بوده که در جزو اسمای خاص قدیم غالباً بآن برمیخوریم هرودت مینویسد که پدر دیاکو سر سلسله پادشاهان ماد که در سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای سلطنت گذاشت موسوم بوده به فراورِتس Phraortes و پسر دیاکو که دومین پادشاه سلسله ماد بشمار است نیز چنین موسوم بود<sup>۱</sup>

جغرافی نویس و مورخ یونانی قرن دوم میلادی پوزانیاس Pausanias نیز از فراورِتس دومین پادشاه ماد اسم میبرد<sup>۲</sup> یکی از مُدعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم بوده به فرورقی شاهنشاه در کتیبه میخی بیستون از او اسم برده گوید "اورا در ۲۵ ماه ادو کُنیش Adukanīša (مطابق پائیر سال ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست دادم"<sup>۳</sup> گذشته از این چند فقره باز در تاریخ ایران قدیم با اسم فرورقی برمیخوریم ولی بذکر چند فقره فوق که دلیل قدمت و مشهور بودن این کلمه است در تاریخ اکتفاء میکنیم

مستشرقین را در سر معنی فروشی اختلاف است در سنت مزدیسنان این کلمه را از ریشه ای که شبیه بلغت ورد vardh سانسکریت است دانسته اند و بمعنی گواراندن و پروریدن گرفته اند نیربوسنگک دستور معروف سنجان که در اواسط قرن یازدهم میلادی میزیست در ترجمه سانسکریت یسنا فروشی را بکلمه سانسکریت وردی vrdhī ترجمه کرده است بنابر این فروشی روح یا قوه و یا فرشته ایست که بگواراندن غذا موظف است در ادبیات متأخر نیز همین معنی از فروهر اراده شده است چنانکه در صد در بند هش عین عبارت فارسی آن این

Herodotos 1,96 & 1,102.

۱

Pausanias 4, 24, 2.

۲

Die Keilinschriften des Achämeniden von Weissbach Leipzig 1911 § 31 & 32 ۳



از آنچه گذشت کلمه فروشی بکلمه فرشته مربوط نیست فرشتك پهلوی و فرشته فارسی همان بمعنی فرستاده میباشد در خود اوستا در کاتها یسنا ۴۹ قطعه ۸ فراشتَ 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬭𐬀𐬀 بمعنی پیک و رسول و فرستاده آمده است

اکنون باید دید که فروهر چیست و بجه شغل و وظیفه گاشته شده است

قوای پنجگانه انسان

معمولاً در اوستا پنج قُوّه باطنی برای انسان تشخیص داده شده است این قوّه از حیث رتبه باهم مساوی نیستند برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است برخی از آنها فنا پذیر و برخی دیگر از آنها محدث ولی بعد بحیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد در جائی که این قوای پنجگانه باهم ذکر شده در یسنا ۲۶ فقره ۴ میباشد که گوید «ما میستائیم اهو-ودئنا-و بئوده-و اورون- و فروشی نخستین آموزگاران و نخستین پیروان و مقدسین و مقدسات را که در این جهان برای پیشرفت راستی کوشیدند» هرچند که موضوع مقاله ما پنجمین از این قوّه است اما بطور اختصار چند کلمه از سایر قوّه گفته میرویم بسر مطلب ❖

نخستین قُوّه اهو سده ahu در پهلوی و در ادبیات فارسی مزدیسنان اخو میباشد آن را باید جان ترجمه نمود و یا قُوّه حیات و زندگی و حرارت و غریزه دانست کار اخو این است که بدن انسانرا محافظت نموده اعمال آن را بنظم و نسق طبیعی بگمارد این قُوّه با بدن هستی یافت و با آن نیز نابود گردد بنابر این آن را آغاز و پایانی است و از حیث درجه یست ترین قوای انسانی شمرده میشود

❖ در سنت این قوّه را طور دیگر ذکر کرده اند بندهش بزرگ مینویسد که انسان از پنج جزء آفریده شد از تن و جان و روان و آئوینک ائویناک (قالب) و فروهر در صد در بندهش قوّه این طور آمده است و جان واخو روان و بوی و فروهر رجوع شود به زند اوستای دارمستر جلد دوم ص ۵۰۰ و ادبیات سنتی پارسیان تألیف اشبگل ص ۱۷۲

قائل نشده اند یوستی نیز مینویسد که اسم فرورتی دومین پادشاه ماد که ذکرش گذشت زرتشتی است <sup>۱</sup> دُهارلز De Harlez با یوستی موافق جزء دومی فروشی را (ور فاسد) اول بمعنی برگزیدن و باور کردن دوم بمعنی پناه دادن گرفته است <sup>۲</sup> هوک Haug هم معنی دومی کلمه را اختیار نموده فروشی را بمعنی حمایت کردن میداند <sup>۳</sup> تیل Tiele نیز بهر دو معنی مذکور متبایل است <sup>۴</sup> جکسن Jackson از معنی سَنّی طرفداری نکرده بدو معنی مذکور اخیر اشاره میکند و آن را معنی معمولی و متداولی علمای معاصر میشمرد <sup>۵</sup>

چنانکه دیدیم دانشمندان متأخر طرفدار معنی سَنّی فروشی نیستند نظر بدو جزء این کلمه که هر دو در زبان فارسی موجود است بمعنی سَنّی چندان وزنی نباید داد. بی شک فروشی مرکب است از فر + وری یا فرا بمعنی پیش و مُقدم در سریک دسته از لغات فارسی موجود است مثل فرزانه و فرزند و فرمان در گاتها فرا frā آمده است و در سانسکریت پَر pra و در لایتینی پرو pro میباشد در تمام زبانهای کنونی اروپا نیز در سریک دسته لغات جای دارد مثل pro (pronom) در فرانسه و vor و before در زبانهای المانی و انگلیسی جزء دیگر کلمه را که برخی از مستشرقین بمعنی اعتقاد کردن و گرویدن گرفته اند در فارسی در جز و کله باور باقی است در خود اوستا ور و اوستا چندین معنی دارد اول بمعنی فرا گرفتن و احاطه نمودن و پوشاندن است دوم بمعنی برگزیدن و گرویدن و ایمان آوردن نظر بوظیفه فروهر چنانکه بزودی خواهیم دید و از پیش نیز مختصراً بآن اشاره کردیم مناسب است که آن را بمعنی حمایت نمودن و پناه دادن و یا بمعنی پوشاندن و احاطه نمودن که همان معنی پناه دادن از آن مفهوم است بدانیم

Justi Geschichte Irans, G ir Ph. III, Ab S. 411.

۱

Geldner, Encyclop. Britannica XXIX, 823.

و رجوع شود به

De Harlez, Manuel de la Langue de l'Avesta,

۲

Haug, Essays on The Sacred Langu. Writ, and Relig. of the Farsis p. 206.

۳

Tiele, Relig. bezt den Irani, Völker Deutsch. Ausg. von Gehrich S. 260

۴

Jackson, Die Irani Relig. G ir Ph. S. 643

۵

بوی باروان یکجا ذکر شده از آنجمله در وندیداد فرگرد ۱۹ در فقره ۲۹ گوید «پس از آنکه روح در روز چهارم بعد از مرگ به پل چنود رسد بوی وروان وی را از اعمال جهانی باز خواست میکنند» چهارمی از این قواء اُروَن «urvan» را امروز روان گوئیم این قوه مسئول اعمال انسانی است چون انتخاب خوب و بد با او ست ناگزیر کردار نیک و زشت از او باز خواست خواهد شد روان موظف است که همیشه خوب را بگزیند پس از مرگ بحسب انتخاب خویش پاداش یافته یا در روضه خلد برین متنعم است و یا در قعر جهنم معذب روان مرد پاک و نیکوکار با فروهر پیوسته باهم بسر برند اینک رسیدیم بقوه پنجمی که فروشی باشد این قوه فروشی یا فروهر نامیده میشود در صورتی که متعلق بمرد پاک و نیکو کار و پارسا باشد آن مرد ناپاک و ملحد دیو خوانده میشود در خود اوستا صحبتی از فروهر مجرمین نیست فقط در صدر بندهش آمده است که فروهر يك مرد شریر با بوی و روان در جهنم سر خواهند برد<sup>۱</sup> از خود اوستا شاید بتوان استخراج کرد که دیو بمنزله فروهر مجرمین است چه در وندیداد فرگرد ۸ فقره ۳۱ از گناهکاران صحبت کرده گوید «کسی که پس از مرگش بدیو معنوی مبدل میگردد» چنانکه از معنی لفظی فروشی برمیآید این قوه بمعنی حافظ و نگهبان میباشد نه آنکه فقط انسانرا چنین پاسبان و فرشته ایست بلکه در کلیه مخلوقات اهورامزدا این قوه موجود است هر یک از اجسام سمای و آتش و آب و گیاه و جانوران سودمند را فروهر مخصوصی است حتی خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان را فروهری است در وندیداد فرکرد ۱۹ فقره ۱۴ اهورامزدا بزرگتر و زیباتر و پایداتر و باهوش تر و رساتر و مقدس تر اهورامزدا بزرگتر و بهتر و زیباتر و پایداتر و باهوش تر و رساتر و مقدس تر نامیده شده است

دومی از این قواء دُنا و سَدَنā در پهلوی و فارسی دین گوئیم  
 دین در همه جای اوستا بمعنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً بمعنی وجدان و حس  
 روحانی و ایزدی انسان است در خودگاتها بسا باین معنی استعمال گردیده  
 است <sup>۱</sup> این قوّه ایزدی مستقل است از جسم فنا پذیر و آن را آغاز و  
 انجامی نیست این قوّه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشت تا همواره  
 او را از نیکی و بدی عملش آگاه سازد آنچه نیک است میستاید و آنچه  
 زشت است مذمت میکند اثر عمل این قوّه منوط باین است که انسان باین  
 آواز باطنی گوش فرا دهد تمجید و توبیخ آن را بشنود اگر انسان آواز دین و  
 یا وجدان را نشنید و مرتکب مجرمی گردید از آن گناه دامن قدس این قوّه  
 ایزدی آلوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین  
 گشته بآسمان عروج میکند از مرگ و زوال نیز خلی بجنبه جاودانی آن نمیرسد  
 پس از در گذشتن انسان دین را در جهان دیگر بروان او نفوذ و تسلطی است  
 در سر بل جنود دین بصورت دختر زیبا و درخشانی بروان مرد پاک و بارسا  
 رو کند و بدو گوید پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو مرا بیا فرید منم  
 پیکر اعمال نیک تو منم صورت خدا پرستی و پرهیر گاری تو همچنین بروان  
 مرد گنه گار بصورت زن پتیاره و زشتی در آمده اعمال ناصواب او را از هیکل  
 منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم میسازد <sup>۲</sup>

سومی از این قواء بُودَ Baodha در پهلوی بود و اکنون بوی  
 گویند و آن قوّه دّرا که و فهم انسانی است موظف است که حافظه و هوش  
 و قوه ممیزه را اداره کند تا آنکه هر یک تکلیف خود بجای آورده بدن را  
 خدمت نمایند بنظر میرسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی  
 نمیشود با روان پیوسته بجهان دیگر میشتابد چه بسا در اوستا می بینیم که

۱ رجوع کنند بگاتها ترجمه نگارنده به یسنا ۳۳ قطعه ۱۳

۲ رجوع شود به ۵۶ ذخت نسک (فرکرد ۲ فقرات ۱-۱۴) و ویشتا سپشت فرکرد ۸  
 فقرات ۵۶-۶۰ زند اوستای دارمستتر جلد دوم و رجوع شود به اردای ویرافنامه  
 فصل ۴ و ۱۷

فروهر که صورت معنوي هر يك از مخلوقات اهوراست برای محافظت صورت جسمانی مخلوقات از آسمان فرود آمده است این فرشته موظف است از وقتی که نطفهٔ انسان بسته میشود تا دم مرگ او را محافظت کند در دینکرد آمده است «همینکه زرتشت متولد شد دیوها خواستند که او را هلاک کنند اما فروهر زرتشت بصورت مرد دلیری او را پاسبانی نمود»<sup>۱</sup> پس از انفصال روح از بدن و سر آمدن دورهٔ زندگانی فروهر بعالم بالا عروج میکند ولی با صورت جسمانی ترک علاقه نمیکند چنانکه خواهیم دید بار ماندگان در گذشتگان هماره منظور او هستند از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است

عقیدهٔ بفروهر شبیه است بعقیدهٔ بقای روح که کلبهٔ اقوام قدیم بآن قائل بوده اند اما در مزدیسنا رنگ و روی خصوصی گرفته افکار لطیف فلسفی ضمیمه آن شده است بطوری که آن را باید از خصایص آئین زرتشتی شمرد در واقع در هیچ دینی نظیر آن هم دیده نمیشود چه فروهر چنانکه خواهیم دید غیر از روح است مگر آنکه برای فهم کلام ناکزیریم که عقاید سایر اقوام را که شباهتی باین عقیده دارد ذکر کنیم از آنجمله بابلیها اعتقاد داشته اند که هر کسی را خدای خصوصی است که او را حفظ میکند و هر کسی فرزند خدا نامیده میشود است بنظر میرسد چنانکه بسیاری از دانشمندان مستشرقین ذکر کرده اند عقیدهٔ فروهر ایرانیان بشکل دیگری داخل دین یهود و از آنجا بسایر ادیان سامی نفوذ کرده باشد

غالباً در انجیل می بینیم که از برای انسان ملک و فرشتهٔ خصوصی قائل شده اند بطوری که تردیدی باقی نمیاند از آنکه فقط اسم فروشی اوستا، ملک تبدیل یافته باشد<sup>۲</sup> همچنین بسیار بعید بنظر میرسد که افلاطون در فلسفه

۱ دینکرد کتاب نهم فصل ۲۴ قمره ۷

۲ رجوع شود با انجیل متی در باب هجدهم قمره ۱۰ و کتاب اعمال رسولان در ب

دوازدهم قمره ۱۵

در آغاز گفتیم که پیش از خلقت انسان و ترکیب یافتن جهان مادی فروشی ها وجود داشته اند و در عالم بالا صور معنوی و روحانی کلیه مخلوقات اهورا بوده اند در فصل اول بندهش در فقره ۸ آمده است که پیش از آفرینش عالم مادی اهورامزدا عالم فروشی را بیا فرید یعنی آنچه که بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد از انسان و جانور و گیاه و غیره پیش از آن صور معنوی آنها موجود بوده است عالم فروشی در مدت سه هزار سال طول کشیده پس از انقضای این دوره روحانی از روی صور معنوی فروشی ها گیتی با آنچه در آن است ساخته شده است و آنچه بعد ها با بدائره وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد آخرین فروهری که بزمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت موعود مزدیسناست که پس از آن آخرالزمان است در پمت ایرانی در فقره ۲۲ نیز چنین آمده است "من امیدوار ظهور آخرین جسم هستم" <sup>۱</sup>

این عقیده از مزدیسنا با اندک تفاوتی داخل دین یهود گردیده قائل شده اند از آنکه ارواح انسانی را خداوند پیش از خلقت عالم بیافرید همانطوری که سوشیانت نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است مشیاه (مسیح) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید پیش از آنکه طیه ارواح بزمین فرود بیایند مسیح بوجود نخواهد آمد

قبل از آنکه اهورامزدا بعالم فروشی ترکیب مادی دهد بقول بندهش با فروهرها مشورت نمود و آنها را آزاد و مختار گذاشت که جاویدان در عالم مینوی باقی بمانند و یا بقالب جسمانی در آمده بضد جنود اهریمن بجنگند فروهرها پذیرفتند که در جهان بادی بستیزند چه دانستند که در انجام مظفر شده دیوها شکست خواهند دید و بدی از جهان نابود گشته نیکی و حیات ابدی دگر باره حکمروا خواهد شد <sup>۲</sup>

۱ رجوع شود به Spiegel, Die Heiligen Schriften der Parsen 3 Bd S. 228

۲ رجوع کنید به بندهش فصل ۲ فقرات ۱۰-۱۱

گویند روان مخصوص خود را میستایم فروهر مخصوص خود را میستایم از این قبیل مثال در اوستا بسیار داریم ولی در خود اوستا نیز مثال زیاد داریم که فروهر و روان طوری با هم ذکر شده که قهراً بایستی روزی بهم مشتبه گشته این دو را یکی تصور کنند و چیری که بخصوصه مدّ این اشتباه شده و تفکیک فروهر را از روان مشکل ساخته آن ملحق شدن روان است پس ازمرگ بفروهر در یسنا ۲۶ فقره ۱۱ آمده است «ما میستائیم همه فروهای پاکان را ما میستائیم روانهای در گذشتگان را آن فروهرهای پاکان را» همین عبارت غالباً در اوستا تکرار شده است<sup>۱</sup>

جشن نوروز  
اوقات نزول  
فروهرهاست

جشن فروردین اوقات نزول فروهرهاست از آسمان برای دیدن باز ماندگان نظیر این جشن در سایر ادیان قدیم و جدید نیز موجود است و آن را عید اموات گویند در نزد هندوان نیز ستایش نیاگان (پیتارا Pitara) شباهتی بفروردگان ایرانی دارد رُمها نیز ارواح مردگان را با اسم مانس manes پروردگارانی تصور کرده فدیّه تقدیم آنها میکردند عقیده داشتند که روح پس از بَخاک سپرده شدن بدن بیک مقام عالی میرسد هر چند که معمولاً آرامگاه آن در داخل زمین است ولی قادر است که در روی زمین نفوذ و تسلطی داشته باشد بواسطه فدیّه و قربانی توجه او را از عالم زیرین بسوی خود میکشیدند در قبرستانها در ماه فوریه عیدی برای مردگان میگرفتند و فدیّه و هدیه نیاز مینمودند<sup>۲</sup>

اینك که صحبت ما باینجا کشید مناسب است که چند کلمه در خصوص جشن فروردین گفته آید فروردین یگانه جشن ایران قدیم است که تا با امروز پایدار مانده و بزرگترین عید ملی ایران شمرده میشود از سایر عیدهای بزرگ ایران قدیم مثل مهرگان و سده نام و نشانی نیست ولی فروردین با خصایص قدیم مذهبی خود معمول است

۱ رجوع شود بفقره ۷ از یسنا ۲۶ و بفقره ۲۳ از یسنا ۷۱

۲ Otto Seemann, Mythologie der Griechen und Römer Leipzig 1910 S. 179

Seignobos, Histoire du Peuple Romain, Paris 1909 p. 42

خویش در تحت نفوذ مردی سنا نباشد و در جائی که میگوید هر یک از اجسام را يك صورت ذهنی و معنوی موجود است از فروشی بی اطلاع باشد افلاطون میگوید نه آنکه فقط انسان و آتش و آب را چنین صورت باطنی موجود است بلکه نیکوئی و خوبی و عدالت نیز دارای چنین صورت ذهنی است صورت ذهنی (ideas) قالب و سرمشق (paradeigma) کلیه اشیاء موجوده است و یا بعبارت دیگر صورت ذهنی قالب اشیاء غیر حقیقی است چه صورت ذهنی فقط دارای وجود حقیقی است و اشیاء موجوده جسمانی تقلیدی است از صورت ذهنی (ideas) که قدیمی و جاویدانی و غیر مربئی است آنچه تقلیدی است در معرض همه قسم تغییرات است پس هر چیز را در عالم دو جزء است جزء ازلی و ایزدی و جزء فنا پذیر جزء ایزدی مثلاً روح انسانی که پیش از ترکیب جسمانی او وجود داشته در صورتی که پاک و بی آلاش مانده باشد دوباره بعالم علوی عروج کرده بمقام اولی خود رسد و بحیات ابدی پیوسته گردد این فلسفه کاملاً یاد آور حکمت زرتشتی است مگر آنکه کلمه فروشی به ideas تغییر یافته است

در مینو خرد آمده است ستارگان بی حدودی که در آسمان دیده میشوند فروهرهای مخلوقات جهان میباشند چه از برای هر یک از آفریدگان اهورامزدا از هر قسم و نوعی که باشد خواه آنهایی که پا بدائره وجود گذاشته اند و خواه آنهایی که بعد صورت هستی پذیرند فروهری در آسمان موجود است<sup>۱</sup> لا بُد این عقیده که ستارگان فروهرهای مخلوقات اند در عهدی<sup>۲</sup> صورت یافته که علم نجوم در ایران نفوذ کرده بوده است در خود اوستا بهیچ وجه مناسبتی میان ستارگان و فروهران بنظر نمیرسد

گفتیم که فروهر غیر از روان است از فقره ۴ یسنای ۲۶

که شرحش گذشت این مسئله نیز بخوبی پیداست در یسنای

۵۵ فقره ۱ از تن و پیکر و استخوان و قوه (teviš i)

توش توان) و بوی و روان و فروهر اسم برده شده است در یسنا ۷۱ فقره ۱۸

فروهر غیر از  
روان است



و بهرام روز (روز ۲۰) واقع میشود این روز با آفرینش جانور تخصیص دارد ششمین گهنبار موسوم است به همسپتدم ~~روز، سید، سید، سید، سید، سید~~ این جشن در آخرین روز کیسه سال که وهشتواشت مینامند واقع میشود در این روز انسان آفریده شد معنی لفظی همسپتدم درست معلوم نیست مستشرقین آن را بطور یقین معنی نکرده اند نریوسنگ آن را در سانسکریت به (خلقت همه گروهان) ترجمه کرده است دانشمندی دیگر پارسی کائگا آن را بمعنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ۲۴ ساعت شبانروز بدو قسمت مساوی و یا بعبارت دیگر مساوی شدن روز و شب گرفته است<sup>۱</sup>

هر يك از این جشن ها پنج روز طول میکشد روزهایی که از برای هر يك از گهنبار معین کردیم آخرین و مهم ترین روز آن جشن است این گهنبارها چنانکه دیدیم بفاصله های غیر مساوی از همدیگر دور میباشد در خود آفرین گهنبار این فاصله ها این طور معین شده است

از نخستین گهنبار تا با آخرین روز دومین گهنبار ۶۰ روز از دومین تا با آخرین روز سومین ۷۵ روز از سومین تا با آخرین روز چهارمین ۳۰ روز از چهارمین تا با آخرین روز پنجمین ۸۰ روز از پنجمین تا با آخرین روز ششمین ۷۵ روز و از ششمین تا با آخرین روز نخستین ۴۵ روز فاصله است بنابراین این نخستین گهنبار در چهل و پنجمین (۴۵) روز سال دومین در صد و پنجمین (۱۰۵) روز سومین در صد و هشتادمین (۱۸۰) روز چهارمین در دویست و دهمین (۲۱۰) روز پنجمین در دویست و نودمین (۲۹۰) روز ششمین در سیصد و شصت و پنجمین (۳۶۵) روز سال واقع میشود هر چند که خلقت آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و انسان بترتیبی که ذکر شد و معین بودند خلقت هر یک در یکی از گهنبارها متأخر است<sup>۲</sup> ولی معلوم میشود از یک آبشخور بسیار قدیمی میباشد چه در خود فروردین یشت در فقره ۸۶ ترتیب فوق منظور شده مرتباً بفروهر آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و بشر درود فرستاده میشود

<sup>۱</sup> K. E. Kanga, Avesta Dictionary

<sup>۲</sup> رجوع شود به پنجاهم فصل اول فقره ۲۸ و زات سپرم فصل اول فقره ۲۰

از آنکه این موقع از سال بفروهرها تخصیص یافته و نخستین ماه سال  
بفروردین موسوم شده بی دلیل نیست در کتب مذهبی و سنت مزدیسنان وجه  
مناسبت آن معلوم است

عباد مدهی یا  
شش گهنبار سال

جشن فروردین که یکی از شش جشن سال و با آخرین گهنبار است در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است همانطوری که در تورات در سفر پیدایش در باب اول آمده است که خداوند در مدت شش روز آسمانها و زمین و روشنائی و آب و گیاه و خورشید و ماه و ستارگان و جانوران و انسان را بیافرید و در هفتمین روز بیاسود در سنت مزدیسنان نیز اهورامزدا جهان را در شش بار بیافرید اما نه مانند یهوه در یک هفته بلکه در مدت یک سال در فصل ۲۵ بندهش آمده است "اهورامزدا میگوید که خلقت عالم در ۳۶۵ روز بتوسط من انجام گرفت و شش جشن گهنبار در هر سال قرار داده شده است" کفتم که پیش از خلقت جهان مادی در مدت سه هزار سال روحانی فروشی وجود داشته و پس از انقضای این مدت از این صور مینوی جهان جسمانی ترکیب گردیده است این خلقت در شش بار در مدت یک سال صورت گرفته است در خورده اوستا در آفرین گهنبار فاصله این اوقات بهم دیگر نیز معلوم گردیده است نخستین گهنبار سال موسوم است به میدیوزرم به روزی ۱۵ در این روز آسمان خلقت یافت این جشن در اردیبهشت ماه در روزی ۱۵ (روز ۱۵) واقع میشود در این جشن در تیر ماه در روزی ۱۵ (روز ۱۵) واقع میشود در این روز آب وجود یافت سومین گهنبار را پتیه شهیم گویند در این جشن در شهریور ماه در انیران (روز ۳۰) میباشد در این روز زمین آفریده شد چهارمین گهنبار را ایا سرم خوانند در این روز ماه و در روز انیران (روز ۳۰) میباشد در این روز گیاه خلق شد بگهنبار پنجمین میدیازم به روزی ۱۵ در دی ماه

سیم و سیب و سنجد و غیره میگذارند این عدد هفت که از زمان قدیم مقدس بوده اشاره به هفت امشاسپندان و یا بزرگترین فرشتگان مزدیسنا میباشد. بی شک این رسومات که از روزگاران کهن بیادگار مانده اساساً برای این بوده که فروهرهای مقدسین و نامداران و در گذشتگان خانواده که از آسمان فرود آمده چند روزی برسم سرکشی در روی زمین میگذرانند از خانه و رندگانی بستگان و از دینداری و پرهیزگاری و داد و دهش باز ماندگان خویش خوشنود گشته از درگاه خداوند خوشی و تندرستی آنان را بخواهند مورخین قدیم غالباً از جشن فروردین یا نوروز ذکر کرده اند بخصوصه آنچه ابو عثمان جاحظ در کتاب خویش المحاسن والاضداد و ابوریحان در آثار الباقیه نوشته اند قابل مطالعه است بواسطه قدمت زمان این دو دانشمند و نزدیک بودن آنان بعهد ساسانیان کلیه اطلاعات آنان راجع بنوروز و فروردجان یاد آور اساس مذهبی این جشن است ابوریحان مینویسد که در اوقات فروردگان در اطاق مرده و بالای بام خانه در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح غذا میگذارند و بوی خوش بخور میکنند گذشته از آنکه نخستین ماه سال باسم فروهر است نوزدهمین روز هر ماه نیز بنگهبانی این فرشته سپرده شده است فروردین روز در فروردین ماه موسوم است به فروردگان بناً بموافق افتادن اسم روز با اسم ماه آن را هم عیدی میشمیرند فروشی در یسنای ۱ فقره ۱۱ اسم ماه و در یسنای ۱۶ فقره ۵ اسم روز ۱۹ ماه استعمال شده است بقول بند هشت گل بوستان اوروچ که در فارسی بوستان یا بوستان افروز و معمولاً تاج خروس گویند متعلق بفروهرهاست<sup>۱</sup>

اینک رسیدیم باندراجات فروردین یشت قسمتی از این یشت که در قدرت و عظمت فروهرها و قسمت دیگری که در استغاثه و طلب یاری از آنهاست بخصوصه در هنگام فرود آمدن فروهرها

فروردین یشت و  
کتاب پهلوی

۱ بوستان افروز بنکر رسته باشاه اسپرم گردیدستی خط قوس قزح بر آسمان ازرقی این گل را در لاتینی amarantus در فراسه amaranto گویند وست West و یوستی Justi آن را در ترجمه انگلیسی و آلمانی بندهش به Cockscornb و Hahnenkamm ترجمه کرده اند

چنانکه اشاره کردیم هریک از این اعیاد ششگانه سال پنج روز طول میکشد ولی در موقع ششمین گهنبار که خلقت بشردراوقات آن صورت یافته فروهرهای نامداران و درگذشتگان نیکوکار در مدت ده شب در روی زمین توقف میکنند بنابراین از روز بیست و ششم اسفندماه تا آخرین روز پنجه وه (خسه مسترقه) در فروردین یشت در فقره ۴۹ نیز چنین آمده است «فروهرهای مقدس و نیک و توانای پاکان را میستائیم که در هنگام همسپندم از آرامگاهان خویش پرواز نموده در مدت ده شب بی در پی در این جا بسر برند» ابوریحان بیرونی نیز در خصوص این جشن آخرین گهنبار سال مینویسد که این عید ده روز طول میکشیده آخرین پنج روز اسفند ماه را نخستین فروردگان و پنجه وه را دو مین فروردگان میگفته اند بموسط مورخین نیز میدانیم که این جشن ده روز بوده است خسروانوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان سفیر امپراطور رُم ژوستین (Justin) را پذیرفت چه مشغول بجای آوردن اعمال عید بود<sup>۱</sup> مینوخرده فقط پنج روز کیسه آخر سال را فروردیان مینامد<sup>۲</sup> امروز زرتشتیان مانند پارینه ده روز اخیر سال را فروردیان خوانده تشریفات مذهبی بجای میآورند عموماً در ایران آغاز سال نو روزی که خورشید داخل برج بره میشود جشن فروردین است بنخستین ماه سال. مناسبت نزول فرورها از آسمان فروردین نام داده اند

هنوز هم در ایران در اوقات این جشن خانه می آرایند همه جا را پاک میکنند رخت نو می پوشند بوی خوش نجور میدهند گل و شیرینی و شربت می نهند دعا میکنند و نماز میگزاردند در خوانچه ای هفت چیز که اسمشان با حرف سین شروع شده باشد مثل

است چون عدد آنها زیاد و شرح دادن هر یک جداگانه خود کار مستفلی است بناچار در طی ترجمه فروردین یشت از توضیح دادن و بیان کردن معانی آنها باید صرف نظر کنیم مخصوصاً در قسمت اخیر این یشت دقت شده است که اسم هیچ یک از مشهورین غفلت نشود اسامی تمام اقوام و بستکان و فرزندان و یاران زرتشت در آن ضبط است فروهرهای نخستین آموزگاران دین و پیروان معروف قدیم و پادشاهان و نامداران یک یک خوانده شده است

چون ترجمه یشت را ملاحظه خواهید کرد محتاج بدرج کلیه مطالب آن نیستیم مگر آنکه برای سهولت فهم خلاصه مضامین آن نگاشته میشود

عملیات فروهرها منحصر بعالم مادی و جهان خاکی نیست عالم بالا اعمال فروهرها و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا را خواه معنوی و خواه مادی فروهری است ناگزیر قوه محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است حتی خود اهورامزدا قاعده کلی را ملحوظ داشته باکال فروتنی در فقرات اول فروردین یشت به پیغمبرش گوید ای زرتشت فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری نمودند از پرتو فروشکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است از رودها و گیاهها و جانوران و مردمان را نگاه میدارم از پرتو فروهرهاست که بچکان را در شکم مادر حفظ میکنم و این چنین خواهد بود تا دامنۀ رستاخیز روزی که مردگان را برانگیزانم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشا و موی آنان را دگر باره بهم پیوندم اگر یاری فروهرهای پاکان نبودی هر آینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و نه ستور سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ میشدی از پرتو فروهرهاست که زن بنعمت فرزند رسد و باسانی وضع حمل کند از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح زبان گردد از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود پیمایند در آغاز آفرینش مدت زمانی آفتاب و ماه و

یعنی در آخرین کهنبار سال سروده میشود<sup>۱</sup>

گفتیم که در کلیّه اوستا و کتب مذهبی پهلوی، بمطالعی در خصوص فروهرها برنمیخوریم که در خود فروردین یشت نباشد. در طیّ مقاله از مندرجات کتب پهلوی و یازند در این زمینه اشاره کردیم پیش از آنکه برویم بسریش سیزدهم چند کلمه دیگر نیز از کتب مذکور استخراج کرده گوئیم در کتاب شایست لاشایست در فصل ۱۰ فقره ۲ آمده است که در هنگام جشن فروردگان باید نان درون و *دس* (نان مقدس) حاضر نمود در *اَنوگمَدَنچا* *Aogemadačā* که یکی از قطعات اوستائی است در فقره ۱۵ گوید وقتی که روان در گذشته بفردوس رسد فروهرهای پاکان بنزد او خورش جاودانی که در هنگام مید یوزرم تهیه شده است پیش آورند در اردای ویرافنامه در فصل ۵ میخوانیم وقتی که اردای ویراف از پل چنوت گذشت فروهر پاکان نیز در جزو فرشتگانی بوده که بملاقات وی آمده بودند اینک فروردین یشت کلمه فروشی در اوستا مؤنث است یشتی که باین فرشته مختص است بلند ترین یشتهای اوستاست از فقره یک تا نود و شش بطور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت میشود از فقره مذکور تا آخر از فروهر پاکان و پادشاهان و نامداران و پرهیزگاران و کلیّه مقدسین و مقدسات مشهور یاد گردیده و بهر یک درود فرستاده شده است نگارنده اسامی خاصی که در این یشت ذکر شده شمردم اگر اشتباه نشده باشد بیشتر از سیصد و پنجاه اسم اشخاص در آن مندرج است این یشت خود گنجینه ایست از لغات بواسطه این اسامی یک دسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چه معنی لفظی بیشتر از این اسامی معلوم

۱ از برای کلمه کهنبار در اوستا یا ایریه *yārya* استعمال شده است این کلمه صفت است بمعنی سالی و فصلی از کلمه یار *yār* که بمعنی سال است مشتق گردیده است در زبانهای آلمانی و انگلیسی یار *yahr* ویر *year* بایار اوستائی یکی است یا ایریه نیز اسم شش فرشتگان کهنبارهای سال میباشد کلمه مذکور در پهلوی به گاسان یار ترجمه گردیده لابد از کلمه گاس که در فارسی گاه گوئیم میباشد کهنبار و یا کاهانبار از گاسان بار پهلوی گرفته شده است مشنبه نشود با گاس دیگر پهلوی که بجای گاتا استعمال میکرد از جمله جاهانی که در اوستا شش یا ایریه و یا کهنبار باهم ذکر شده است از این قرار است یسنا ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۱۴۰۴ و ۸۰۶ و ۱۱۰۷ و ۸۰۱۷ و ۱۱۰۲۲ و ویسپرد ۲۰۱ و ۲۰۲

از فروهرهای نخستین پیشوایان دین و نخستین رزمیان و نخستین کشاورزان و خانواده و قبیله و ده و ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه یاد شده نسبت بهر يك تعظیم و تکریم میشود نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این فرشتگان نیست ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده اند ۹۹۹۹۹ از آنها مستحفظ هفتورنگ میباشند ۹۹۹۹۹ از آنها نگهبان جسم سام گرشاسب هستند ۹۹۹۹۹ از آنها نطفه زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده بانی میکنند<sup>۱</sup>

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی بیابا نهد صدها هزارا ده هزارا فروهر بتکاپو افتاده میکوشند که بخانواده و ده و محل خود باران برسانند<sup>۲</sup> در انجام مقال متذکر میشویم که بخصوصه در فروهر دین یشت خیرات توصیه شده است فروهرها خوشنود میشوند از باز ماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمیکند در ایران قدیم جشن فروردگان اوقات خیرات بوده است

چون این مقاله در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۰۶ شمسی از برای تصحیح دگر باره از مطبعه پیدست نگارنده رسیده بجاست در این اوقاتی که بنا بآئین کهن جشن نرول فروهرهاست این نامه را که باهمین مقاله انجام میدهد مانند فدیه و نثاری بفروهرهای پاک و دلیر و پارسای نیاگان مان تقدیم کنیم بشود که فروهر زرتشت و کورش و فردوسی و ابن سینا و خیام و جلالالدین رومی و حافظ از ما باز ماندگان خوشنود گشته آبادی وطن ما ایران را از درگاه اهورا درخواست کنند

۱ رجوع کنید بمنوخره فصل ۶۲ قمر ۲۳ و قمر ۲۹ در فصل ۴۹ قمر ۱۵ منوخره آمده است که سناره هفتورنگ بهراهی ۹۹۹۹۹ فروهر یاگان گماشته شده است که دروازه فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹۹۹۹ دیو و پری و جادو را که بضد سهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند

۲ رجوع شود بمقاله تشریشت ص ۳۳۳





# فرہنگ لغات اوستا

☆ (لغاتى که در این کتاب معنى شد)

$$(u=1)$$

اسم

۲۲۴ آاوروت سد (اوروت چالاك تند

۲۳۱، ۲۲۴ آاوروت آسپ سد (اوروت سد سد لهراسب

۲۶۳، ۱۵۹، ۱۰۱ آهم نبات سد (اوروت سد سد یکی از فرشتگان آب

۶۹ آپوتر سد (آپ بی پسر بی فرزند

۲۷۷ آپ کو سد سد (آپ پشت قوز

آپوش سد سد (آپ دیو ابوش دو خشکی

۳۳۲ رقیب تشر

۱۶۹ آخته سد (آخته یکی از دیوستان

آردو سور آناهیت سد (آردو سد سد آردو سد

۱۶۴ ۱۵ آردو سور ناهید فرشته آب

۱۶۵ آرد سد (آرد بالا بر آمدن فرودن بالیدن

۱۶۵ آردوی سد (آرد رودی است

۱۹۳ آرنوک سد (آرد سو ارنواز خواهر حمید

۲۰۲ آرو شمن سد (آرد سد سد اسم کسی است

۲۷۵ آر سد (آرد يك قسم ناخوشی است

۲۸۵ آرجت آسپ سد (آرد سد سد ارجاسب

۵۲۳، ۴۳۱ آرزهی سد (آرد سد کشور غربی

آرنزو سد (آرد اور ویشگاه تخت آلات آلتگاه تخت

۵۵۸ سنگی که در هنگام مراسم آلات روی آن گذارند

۵۳۵ ارشتات سد (آرد سد ایزد ارشتاد

☆ برای معاب مفصلتر و اشتقاق کلمات ر ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع کنید بصفحاتی که با اعداد معین شده است

## در خصوص فروهر رجوع کنید بکتاب ذیل

- Darmesteter, Ormazd et Ahriman p. 128-132.  
 „ Le Zend-Avesta, Vol. II p, 500-505.  
 De Hailez. Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. CXIX-CXXV.  
 „ „ origines du Zoroastrisme Paris MDCCCLXXIX p. 296 210  
 Spiegel, Erânische Alterthumskunde Band II s. 91-98  
 Haug, Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis, London 1878 p. 206-213  
 Windischmann, Zoroastrische Studien herausgegeben von Fr, Spiegel Berlin 1863 s. 313-324  
 L. C. Cossartelli, La Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides Paris 1884 p. 76-80  
 Wilh. Geiger, ostiranische Kultur, Erlangen 1882 s. 286-294  
 Nathan Söderblom. Les Fravashis, Paris 1899 متأسفانه بطالعه این کتاب موفق نشدم  
 N. Soderblom, La vie future d'après le Mazdéisme, Paris 1901 p. 7 et s,  
 Scheftelowitz, Die altpersische Religion und das Judentum, Giessen 1920 s. 152-158  
 C. P. Tiele, Geschichte der Religion im Altertum, Die Religion bei den Iranischen Volker, Deutsche Ausgabe von G Gehrlich Gotha 1903 s. 256-264  
 Jackson, Die Iranische Religion (G I r P h ) s. 643  
 Bartholomae, Altiranische Worterbuch, Strassburg 1904  
 Konrad Schwenck. Mythologie der Perser, Frankfurt am Main 1850 s. 314-320  
 Duncker, Geschichte des Alterthums Zweiter Band Berlin 1853 s. 377-378.

خرم شاه تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷ میلادی ص ۵۴ — ۶۰

گذشته از آنکه ترجمه فروهر دین یشت در جزو ترجمه اوستای هارلز واشینگل و دارمستتر و ولف Wolff و یشتهای گلندر و اومل Lommel موجود است هوک و وندیشمان نیز یشت مذکور را در جزو دو کتابیکه در فهرست فوق مندرج است در صفحه ۲۰۶-۲۱۳ و صفحه ۳۱۳-۳۲۴ ترجمه کرده اند

- اَنَتَرَ کَنگَهَنَه سَیَیَمَس (۴) و سَیَمَس کوهی که در  
 ۲۲۰ بالای آن کنگ سیاهش واقع بوده است  
 اَنَتَرَ ماونگَهه سَیَیَمَس (۴) - سَیَمَس اندر ماه  
 ۳۲۳ آغاز ماه  
 اَنَوَمِیَه سَیَمَس دَس چاربیان خُرد  
 ۲۹۱  
 اَهْمائی رَشچَه سَیَمَس دَس (سَیَمَس دَس) دعائی است  
 ۳۲  
 اَهُورَ مَزَدَ سَیَمَس دَس - سَیَمَس دَس هر مزد خداوند  
 ۳۳۱۵  
 اَهُو سَیَمَس دَس بزرگ و سرور  
 ۳۳۹  
 اَهُو سَیَمَس دَس قوّه حیات و زندگی حرارت عریّیه یکی  
 از ارواح انسانی است  
 ۵۸۷  
 اَهُوَن وئیریه سَیَمَس دَس دَس (سَیَمَس دَس) خاز معروف یتا اهو  
 ۲۷۵  
 اَیَا ثَرَم سَیَمَس دَس (۴) ایا سرم چهارمین گنبد سال  
 ۵۹۴  
 اَیَیرِیَه سَیَمَس دَس آریائی ایرانی  
 ۳۲  
 اَیَیرِیَن سَیَمَس دَس (سَیَمَس دَس) آریا ایران  
 ۳۲  
 اَیَیرِیَنم خوارنو سَیَمَس دَس (۴) فرآریائی  
 ۱۶  
 اَیَیرِیَن وَجَنگَه سَیَمَس دَس (سَیَمَس دَس) اَیَیرِیَن  
 ۳۸۳ ، ۵۹  
 آریاویچ خوارزم؟  
 اَیَیرِیَه مَن اَیَیرِیَه سَیَمَس دَس (سَیَمَس دَس) دَس  
 ۹۹  
 دعائی است  
 اَیَیرِیَوخسَوَت سَیَمَس دَس (سَیَمَس دَس) اسم کوهی است  
 ۳۴۱ ، ۳۳۴  
 اَیَسم سَیَمَس دَس هیزم  
 ۴۷۵  
 اَئش سَیَمَس دَس خیش گاو آهن  
 ۵۵۶  
 اَئشم سَیَمَس دَس خشم و دیو غضب و خشم  
 ۵۲۰ ، ۴۷۵

- [illegible]

## (ا = و)

- اویاپَ دَسَدَسَدَ آبی جانوری که در آب زندگی  
میکند  
۲۹۹  
اوپَرَتات دَسَدَسَدَسَدَ برتری و تفوق و اسم  
فرشته است  
۱۰۱  
اویینَ دَسَدَسَدَسَدَ سُنت و اسم فرشته است  
۵۳۵  
اوخشوت اِرت دَسَدَسَدَسَدَ هشیدر نخستین  
موعود مزدیسنا  
۲۸۵  
اُور و اخشیه دَسَدَسَدَسَدَ برادر گرشاسب  
۱۹۹  
اُور و ازیشت دَسَدَسَدَسَدَ آتشی که در چوبها  
و گیاههاست  
۵۱۱  
اُور و را دَسَدَسَدَ اُور گیاه رُستنی  
۵۵۹  
اُور و ن دَسَدَسَدَ روان  
۵۸۹  
اُوزیه اَیرینَ دَسَدَسَدَسَدَ اُزیرنگاه از عصر  
ید  
۳۲  
تاسر شب  
اوشهینَ دَسَدَسَدَسَدَ اُشهنگاه از نیمشب تا برآمدن  
ید  
۳۲  
خورشید  
اوشیدمَ دَسَدَسَدَ اُوشیدرین دَسَدَسَدَسَدَ  
۶۵  
اسم يك كوه است

## (ب = ر)

- برُسَمَن دَسَدَسَدَ برسم  
۵۵۶  
ید  
برجیه دَسَدَسَدَ برنج حبوبات  
۳۴

- آئیریه من  $\text{مدا ددده}$  فرشته دارو و درمان بخش ۱۳۶،۹۹  
 آئییی ونگه  $\text{مدا ددده}$  پدر کیکاوس ۲۱۴  
 آئیویانگهن  $\text{مدا ددده}$  همیان کربند - کشتی ۵۵۷،۳۴۷  
 آئیوی سروثر  $\text{مدا ددده}$  ایوه نریترمگاه  
 ید  
 ۳۲ از سر شب تا نیم شب

(آ =  $\text{مدا}$ )

- آ =  $\text{مدا}$  - از اذات نفی است ۱۶۵،۶۹  
 آبرت  $\text{مدا}$  پیشوای دینی دارای چهارمین  
 ۴۶۹ رتبه است  
 آتر  $\text{مدا}$  آذر آتش و اسم فرشته ایست ۵۱۶،۴۹۳،۴۲۵  
 آترپات  $\text{مدا}$  آذر بد اسم کسی است ۵۰۷  
 آتر و خش  $\text{مدا}$  پیشوای دینی دارای  
 ۴۶۹ دومین رتبه است  
 آتویه  $\text{مدا}$  آتین پدر فریدون ۱۹۱  
 آثرون  $\text{مدا}$  آثر بان آذر بان پیشوای دینی  
 ۵۰۶،۱۵۷ مستحفظ آتش  
 آژئنتی  $\text{مدا}$  رند تفسیر اوستا ۲۳۵  
 آسنتر  $\text{مدا}$  پیشوای دینی دارای پنجمین  
 ۴۶۹ رتبه است  
 آهیت  $\text{مدا}$  چرکین - پلید - نا پاک ۱۶۵

(ا =  $\text{مدا}$ )

- اخش  $\text{مدا}$  آرش تیر انداز ۳۳۴،۲۱۳  
 اریزیفیه  $\text{مدا}$  اسم کوهی است ۲۱۵

- چِستَا 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵، ۴۹۳، ۱۵  
 چِستی 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 علم دانش و فرشته ایست ۵۳۵  
 چِشْت 𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 دریاچه اَرمیه ۲۱۲، ۲۱۰  
 (خ = 𐬬)

- خَشْتَاو 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 اسم خانواده ایست ۲۶۳  
 خَشْتَر 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 شهر سلطنت ۹۲، ۳۲  
 خَشْتَرَو سَوَك 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 - 𐬵𐬀𐬵𐬀 اسم محلی است ۲۱۸  
 خَشْتَرَو تیریه 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 - 𐬵𐬀𐬵𐬀 شهر یورامشاسپند ۹۲  
 خَشْنَو تَر 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬀 خشنوتره دعائی است ج ۳۲  
 خَر 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬀 خر ۱۳۳ ط  
 خَر نو 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 خرد ۳۲  
 خَر آوس 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵 خروش ۵۲۰  
 خَشْت 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 شید نور ۱۸۰ ج  
 خَر فستر غن 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵 چوبدستی حشرات گش ۳۲ ج  
 خنه تیشی 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵 اسم یکی از پریهاست ۲۰۲، ۳۰

خ = 𐬬 پیش از واو معدوله

- خوارنکه 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 خره فر ۵۱۲، ۴۹۳  
 خوارنکھوت 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 فرهمند خرهمنند ۴۳  
 خوانوت 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 اسم کوهی است ۳۴۱، ۳۳۴  
 خواذات 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 خودکام خود آفریده خدا ۴۲  
 خوانیرت 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 کشور مرکزی ۴۳۳  
 خوانیرزم 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 خوارزم ۴۳۱  
 خَو یَوَن 𐬬𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀 خیون اسم يك قبیله تورانی ۳۸۹، ۲۶۳

۱۴۷	تَقَنُو مَسَدَد تب
۱۷۷	تَنَکِش مَسَدَد کیش
۵۱۸	تَنُو مَسَدَد تن
۵۱۷	تَنُو مَنَشَر مَسَدَد-مَسَدَد تن ایزدین کلام
۲۱۶	تَوَس مَسَدَد طوس
۵۹۲	تَوَیْشِی مَسَدَد توش توان تاب
۳۲۵	تِیْکَرِی مَسَدَد اد تیر
۳۲۵	تِیْکَر مَسَدَد اد سرتیز
۳۲۴، ۱۶	تِیْشَر تِیْه مَسَدَد تِیْشَر ستاره تیر و فرشته باران
۳۲۴	تِیْشَر تِیْی مَسَدَد مَسَدَد اسم جمعی ارسنکاران است
	تِئَوَرُو مَسَدَد تاریخ دیوی که آب را مسموم می کند
۹۴	رَقِیْب اَمَسَاسِیْند خرداد دیو تشنگی است
۱۳۱	تِیْر مَسَدَد اد قله کوه هرا
۱۸۳	تِئَوَخَم مَسَدَد اد تخم
۲۲۴	تِئَوَیْه مَسَدَد اد اسم قومی است

(ث = ث)

۱۹۱	تَرَا تَنُوْن ث مَسَدَد اد فریدون
۱۶۳، ۱۹۸	تَرِیْت ث مَسَدَد اد درگرساس

(ج = ج)

۲۲۷	جَامَاسِیْ جَمَسَدَد اد جاماسب
۱۴۵	جَیْ جَمَسَدَد اد زن بد عمل را کاره

(چ = چ)

۱۹۲	چَئَرُو گَئَوَش چ مَسَدَد اد چهار گوشه
۴۹۵	چَکُوش مَسَدَد اد چکش



$$(1 = 2)$$

6

۱۰۱،۳۲ رآنا (سید محمد سخاوت و فرشته سخاوت

۱۱

ریشونین (سید وکیل) از امروز تا عصر وقتون ۳۲

رَئِزُ (مرد) راد بخرد دانا و رئیس روحانی ۳۳۹، ۱۰۱

۵۶۲ رز (۱۵۵) مرتب ساختن نظم دادن

۵۶۲ رَسْمَن اَدَدَدَد { رزمگاه میدان جنگ

۵۶۱/۱۶ رشنو (سرخ) رشن فرشته عدالت

۲۲۵،۲۲۲ رنگها اسم رودی است

رَئِثُ شِکَرٍ اَدْوِیَ کَلْدُونِ دَوْدِ اَدِ رَاسِ پِی اَسْمِی اَسْت

که در وقت بجای آور دن مراسم مذهبی بیکی ار موبدان

۵۶۹،۳۰۱

۱۸۴ رتوچنگه اسداسدوس روشنی فروغ

رَتَوُ ذِيتَ اَلدَّهْنِ اسم کوهی است ۳۴۱

۳۵۹ رَئُورَثُ اسَدِ اسَدُ با گردونه رونده

رئوت آسور» سچوم رایومند دارنده فروغ و شکوه

۴۳ و شهری در نیشاپور (ریوند)

$$(s = z)$$

زَرَنُوشْتَرَه سَد اَد دِو دِم اَد زَرَتَشْت

زَرَنُوشْتَرَوَنِمَ سَاسَنُ دَدَمَ اِلَی مَ عَافِ رِشْتُومَ مِثْلَ

زرتشت عنوان مسمغان بوده است و اسم فرشته

ایست که مستحفظ مرکز حکومت روحانی زرتشتیوم

۲۰

Σ Λ Υ Ψ Ψ

میدیا شد

## (د = و)

- ۵۳۵ دات ویدم قانون داد و اسم فرشته است
- ۲۰۲ داشتیانه ویدم ویدم ویدم ویدم اسم خانواده ایست
- ۴۲۷ دآموئیش اوبمن ویدم ویدم ویدم ویدم فرشته ایست
- ۲۰۲ دان ویدم اسم خانواده ایست
- ۲۶۳ دانو ویدم اسم یک قبیله تورانی است
- ۹۵ دائیتیا ویدم ویدم رودی است در آریاویج
- ۵۰۹ دخم ویدم دخمه
- ۴۳۵ دخیو ویدم ده پت دهخدا شهریار
- ۳۴ دخیوم ویدم ویدم فرشته مستحفظ ایالت
- ۳۸۹ درشینیک ویدم ویدم یکی از دیویسان
- ۳۷۷ درغ ویدم دیر درنگ دراز
- ۳۷۴ درو ویدم درست صحت عافیت
- ۳۷۲، ۱۶ درواسیا ویدم ویدم فرشته حافظ ستودان
- ز
- ۹۱، ۳۲ درگونت ویدم ویدم دروغ پرست ناپاک
- ۵۹۸، ۴۱۹ درئون ویدم درون نان مقدس
- ۵۸۸، ۴۹۳، ۴۲ دینا ویدم ویدم دین وجدان و یکی از ارواح انسانی است
- دورئون ویدم ویدم دور دارنده مرک صفتی
- ۴۷۳ است از برای هوم
- ۲۶۵ دورا اکیت ویدم ویدم ویدم ویدم یکی از تورانیان
- ۳۳۴ دوزبائیریه ویدم ویدم ویدم خشکسالی دیو قحطی
- و
- ۳۲ دروج ویدم دروغ دیو دروغ
- ۲۸ دیو بسن ویدم ویدم ویدم ویدم دیو بسنا

- سینج جگر دود سید دیوی است رقیب تشر ۳۳۰  
سینج آورو شک دود سید دیو دود یکی از  
دیوسنان رقیب کی گشتاسب ۳۸۹  
سینیش دود دود آتشی است که در گرزان  
افروخته است ۱۱۵  
سیتور دود دود کشنده جمید ۱۸۷  
ستور تو جن دود دود صد روزنه  
صد پنجره ۲۹۱  
سیدات دود دود جهان مادی دنیوی ۱۸۴  
ستوارس دود دود ستویس اسم ستاره ایست ۳۲۷، ۲۲۰  
ستار و کر ماو دود دود ستاره کرم ذو ذنب  
دنباله دار ۳۴۳  
ستور دود دود ستور ۳۷۲، ۲۹۱  
سچی دود دود یک قسم ناخوشی است ۲۷۵  
سرو دود شنیدن ۵۱۶  
سر توش دود دود سروش و بمعنی اطاعت نیز  
آمده است ۵۱۶، ۱۶  
سر توشاورز دود دود پیشوای دینی دارای  
هفتمین رتبه ۵۲۱، ۴۶۹  
سرو دود سرو شاخ ۲۰۱  
سروز دود دود شاخدار ۲۰۱  
سریر دود زیبا - خوشگل ۱۸۰  
سنایدک دود دود اسم کسی است که بدست  
کر شاسب کشته شد ۲۰۲  
سنگم وگ دود دود شهر ناز خواهر جمید ۱۹۳

۲۰۰	رَیَّةٔ دَرْدَنَدِ دِرْیا
۱۸	زَمَّ دَرْدَنَدِ زَمین
	زَنْتَوُ پیتی دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ (زند)
۴۳۵	بزرگ ناحیه
ید	
۳۲	زَنْتومَ دَرْدَنَدِ فرشته مستحفظ ناحیه
۳۹۷	زَیْنِ دَرْدَنَدِ دِي زمستان
۴۶۹، ۴۱۸، ۱۵۹، ۵۹	زَنْتوثرَ دَرْدَنَدِ آب آرزو آب مقدس
	زئیرچَ دَرْدَنَدِ زار بیج دیوی که گیاه را مسموم میکند
۹۶	دیوگرسنکی رقیب امرداد
۴۶۹، ۱۵۵، ۱۳۹، ۱۰۳	زَنْتوثرَ دَرْدَنَدِ زوت
۲۰۰	زَنْیری دَرْدَنَدِ زرین
۲۰۰	زئیری یاشنیم دَرْدَنَدِ {۶۴} زرین پاشنه
	زَئینیا وَا خویذَه دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ
۳۸۹	اسم محلی است
۲۸۷	زئیری و ئیری دَرْدَنَدِ دَرْدَنَدِ زیر

(س = د)

ساوانگهی دودود و فرشته ایست که با فروزن چاریایان

بزرگ گماشته شده است  
سایوژدري دود دود دود دود بدر اشاوزدنگه یکی از مقدسین ۱۹۹۳۳۶۲  
سینت دود دود دود سیند مقدس ۸۸  
سینتودات دود دود دود دود اسفندیار ۲۸۷۷۰  
سینتا آرمیتی دود دود دود دود سیندارمذ  
امشاسند ۹۳

فرستویه **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دعائی است ج  
۳۲

فروران **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فرورانه نمازی است دراعتراف

بدین زرتستی ج  
۳۲

فراشمی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** مفرح پروراننده مقوی ۳۸۳، ۳۵۷

فربرتر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** پیشوای دینی دارای سومین

رتبه است ۴۶۹

فردن فشنو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** کشور جنوب شرقی ۴۳۱

فرزدانَو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دریاچه است در سیستان ۱۸۵

فرکو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** بیش قوز کسی که در سینه قوز دارد ۲۷۷

فرنگر سین **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** افراسیاب ۲۰۷

فرشوشتر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** بدر زن زرتشت

برادر جاماست ۲۲۷

فروشی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فروهر فرورد — ۵۸۳، ۳۱

فریان **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم یک خاندان تورانی از

دوستان زرتشت ۲۶۹، ۲۲۶

فشو شو منتر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** دعائی است ۵۴۹

فشونی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** فره ۳۷۷

(ک=و)

کپستی **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** کبست زهر ۳۶۹

کشو **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** خر ۱۳۳

کوارن **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم طبقه مخصوصی از

مردمان که باعمال زشت شهرت داشته اند ۱۴۵

کر **𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀** اسم یک ماهی است ۲۲۷، ۶۵

۷۰	سَوَ دَدَد دَد سود نفع (در گاتها سوا دَد دَد)
۴۳۱،۲۲۳	سَوَغَد دَد دَد سغد
۵۲۳،۴۳۱	سَوَ هِی دَد دَد کشور شرقی
۱۸۲	سَوَ را دَد دَد نگین حلقه
۱۶۵،۲۱۱	سَوَر دَد دَد قوی توانا
۲۱۳	سِیَاوَرَشَن دَد دَد دَد { سِیَاوَش سیاوخش
	سَئیرِیم دَد دَد دَد مملکت سرم (سلم) خاور زمین
۱۹۴	مغرب مملکت روم اروپا
۶۰۰،۵۳۵	سَئوشِیانت دَد دَد دَد سوشیانس موعود مزدیسنا
۱۵۳	سَئنی دَد دَد دَد اسم دیوی است
	سَئَوَرَو دَد دَد دَد دیو آشوب و مستی رقیب شهر یور
۹۳	امشاسپند
۹۹،۵۹	سَئَوَک دَد دَد دَد فرشته صحت و خوشی و ترقی
۵۷۵،۴۰	سَئین دَد دَد دَد سیمرغ

(ف = ل)

۵۸۶،۵۸۵	فر = فرا ل د د ل د د د پیش مقدم فرار سیدن
۵۸۷	فر آشت ل د د د د د فرشته فرستاده بیک
۱۰۳	فرادت گِئث ل د د د د د کیتی افزا
	فرادت ویسپم هو جیائیتی ل د د د د د د د د د د د د د د د د
۳۲	فرشته ایست موکل بر افزودن رشتینها
	فرادت فشو ل د د د د د د د د د د د د د د د د فرشته ایست که بافزودن
۳۲	چارپایان بزرگ گماشته شده است
	فرادت ویر ل د د د د د د د د د د د د د د د د فرشته ایست که
۳۲	با افزودن انسان گماشته شده است

۴۹۵، ۱۹۹	کذا ۳۳۳ کرز
۱۹۹	کذَوَر ۳۳۳ کرز دارند.
۱۴۱، ۸۶	کروَنمان ۳۳۳ کرزمان عرش
۵۶۹	کرمو ورنکه ۳۳۳-۳۳۳ ورکرم
	رجوع کنید به ورنکه
	کندرِو ۳۳۳ کندر ب زرین پاشنه
۲۰۰	دیوی است که بدست گرشاسب کشته شد
۴۳۱	کَو ۳۳۳ سغد
۲۲۷	کَوذ ۳۳۳ یکی از شعبات رودارنگ
	رجوع کنید به رنگها
۴۹۳	کوسَن ۳۳۳ جانوری است
۳۷۲	کَشوش ۳۳۳ کاو
۶۰۰	کَشپَه مَرَتَنو ۳۳۳-۳۳۳ کیومرث
۳۷۲	کَشوش ۳۳۳ کاو
۳۷۲، ۱۲۳	کَشوش اَوَزوَن ۳۳۳ { کوشورون
	کَشوکرَن ۳۳۳ کوکرَن درخت بزرگی است
۱۰۱، ۶۵	که در فراخکرت روئیده است
۱۹۹	کَشس ۳۳۳ کیسو
۱۹۹	کَشسُو ۳۳۳ کیسو دارند.
۳۲۱	کَشو چیژ ۳۳۳ تخمه و نطفه کاو
۳۷۲	کَشوش ۳۳۳ کوش آلت شنوائی
	(م = ۶)
۳۱۶، ۱۵	ماونکه ۳۳۳ ماه
۶۹	مَر ۳۳۳ مَرَدن

۲۶۵	کَرَسَد یکى از تورانیان
۱۴۳، ۱۵	کَرِتَسَد kard خنجر
۱۵۵، ۲۹	کَر_پَنَسَد از پیشوایان دیویسنا
۷۵	کَر_شَوَرَسَد کشور
۱۹۵	کَر_سَاسپَسَد کرشاسپ
۲۱۱	کَر_سَوَزَدَسَد کرسیوز
۱۸۴	کَر_شِیتَرَسَد چرخ مرغی است
۲۷۵	کَسویشَسَد یک قسم ناخوشی است
۲۱۱	کَنَسَد کندن
۲۲۰	کَنگَهَسَد گنگ سیاوش
۵۱۹	کَو_نَد_و_پَرَسَد دیوکندی و سستی؟
۱۶	کَو_نَم_خوارنوَسَد فرکیانی
۲۹	کَوِئَسَد از پیشوایان دیویسنا
۱۹۰	کَوِرتَسَد کردند
۲۱۴	کَو_اَو_سنَسَد کیکاوس
۲۱۴	کَوَاتَسَد قباد
۲۳۱	کَوِئ_کَوَاتَسَد کیتباد
۳۱۱، ۴۲۳، ۵۷	کَیذَسَد یک قسم جرم و گناهى است
۳۴۱	کَیثَسَد اسم گروهی از بدخواهان و دشمنان؟
۳۵۱	کَنُورَوَسَد کچل
۲۷۷	کَنُوفَسَد کوه کوه
۵۲۰	کَهَر_کَناسَسَد خروس

( ک = ځ )

۳۷۲	کَاَو_کَاسَد کار
۳۷۲	کَاوشَسَد گوش فرشته موگد، چاربايان



مَئیدَ یوئی شَمَ ۶۵۵ دد دد ۶۵۵ میدیوشهم دومین

۵۹۴ کهنبار

مَئیدَ یا ایریه ۶۵۵ دد دد ۶۵۵ میدیارم پنجمین کهنبار ۵۹۴

۱۸۵ مَهْرَکَ ۶۵۵ ۶۵۵ مرگ

۱۸۵ مَهرکُوشَ ۶۵۵ ۶۵۵ دیو ملکوش

۲۱۱ مَئیرِیَ ۶۵۵ ۶۵۵ مجرم سزاوار مرگ

(ن = { )

۱۵۳ نَسوُ ۶۵۵ ۶۵۵ نسا لاشه مردار

۱۵۳ نَسوُکَشَ ۶۵۵ ۶۵۵ لاشه کس نعلش کس

۱۹۹ نَئیرَ مَناو ۶۵۵ ۶۵۵ نرمنش مرد دلیر

۲۱۳ نَرَوَ ۶۵۵ ۶۵۵ نر دلیر

۳۸۷،۲۶۵ نَسووترَ ۶۵۵ ۶۵۵ نوذر

۲۶۵ نَسووترَ یان ۶۵۵ ۶۵۵ خاندان نوذر

نما نو پینی ۶۵۵ ۶۵۵ بزرگ خاندان

۴۳۵ رئیس خانواده

ید

۳۲ نمانیه ۶۵۵ ۶۵۵ فرشته مستحفظ خان و مان

نَئیرَ یوسنگه ۶۵۵ ۶۵۵ نریوسنگ پیک ایزدی

۵۲۹،۵۱۸

(و = ۶ )

۴۲۷ واتَ ۶۵۵ ۶۵۵ باد فرشته باد

واریدَ کنا ۶۵۵ ۶۵۵ به آفریدخواهر همای دختر

۳۹۱ کی گشتاسب

۵۱۱ وازِشتَ ۶۵۵ ۶۵۵ آتش برق

۶۹	مرَءَ (مردن)
۶۹	مَرِیتَ (مرد انسان مردنی درگذشتنی)
۳۱۳	مَرِشْتَوَنَ (دیو فراموشی و فنا و زوال)
۳۷۷	مَرِژَ (پسودن مالیدن)
۵۷۵	مَرِغَ (مرغ)
۲۸	مَزَدَ یَسَنَ (مزد یسنا)
۳۹۲، ۱۶	مَیترَ (مهر)
۵۳۵، ۱۴۱، ۴۹	مَنشَرَ (کلام مقدس و فرشته ایست)
۶۹	مَشِیهَ (مردم مردنی درگذشتنی)
۳۷۲، ۲۹۱، ۷۰	مَشنَ (میش)
۳۷۲	مَشی (میش ماده)
۷۱	مَینِیئَوَ (مینو بهشت)
۷۱	مَینِیئَوَ (مینوی معنوی روحانی)
۲۶۵	مَنوشَ چِیترَ (منوچهر)
۳۳۹	مَشنَ (خان و مان میهن)
۳۳۹	مِیزَدَ (میزد فدیة نثار)
۳۹۳	مَیئَنبَا (سرا میهن)
۳۹۳	مَشنَ (میهمان)
۴۲۳، ۳۹۴	مِیترَوَ دروجَ (پیمانشکن)
۴۲۳	مِیترَوَ آئوَجَنگَه (نادرست گو)
۴۲۳	مِیترَوَ زیهَ (پیمانشکن)
۴۳۱	مَوَاوَرَوَ (مرو)
	مَیئَذِیوئی زَرِمیتهَ (مید یوزرم)
۵۹۴	نخستین کهنبار

وَرَنَكَهَ - فانداندن ورسو گزند محاکمه Ordalie ۵۶۷

وَرَدَ جَاءَ بِالْيَدَنِ نَمُوكَرْدَن ۵۸۵

وَرِثَ غَنًى فَأَنشَأَهُ لَدِ الْبَهْرَامِ ۖ يَبْرُوزِي لَهُ فَرَشَتَهُ

پیروزی ۱۶

وَرَارَ حَامِدُ اسَدُ نَكَارَ

۴۹۵      وَزَرَ فَاَسْرَدَ كَرَزَ

وَجَسَّ تَشْتِيْ فَاَلَمْ يَدْعُنْ لِّدَعْوَتِهِ ۖ يَكُ قِطْعَةً شَعْرٍ ۝ ٤٣

وَنَگوهی دُائِیَا **فان دِوَن-ه-وَسَدَمَنَسَد** رودی است

در آریاویج ۱۸۳، ۱۸۲

۲۸۹ وَ نَدَرِ مَئِينِش وَ اَمِ سَیَوِش (۱) ۶۴۵ دود اندر یمان

۸۸ و هو وای سید نیک خوب

و "هوفریان" و "چاچا" - (۱) درسدلر آتش کالبد آدمی

حرارت غیرنرمه ۵۱۱

وَهُوَ مِنْكَ فَاجِئْهُ دُونََ دُونِ بِمَنْ أَمْسَأَسِينَدُ ۸۸

وَيَهْ فَاسَدَدِ دِيوِي است ۵۱۱

وَيَا خَمْنُ وَاْدِدْ دِلْ دِهْ دِهْ اَنْجْمَن

٤٢٧

وَيَا خَنَ وَارِدِي لَدِّي دِ انجمنی

۴۲۷ ریتہ نگوہیتی فایہ مدد مدد مدد رودی است

ویندا تو واپس آئی دیکھ مرگ

و یسپو بیش جای درون؟ درون پزشک و دارو و

درمان همه چیز ۵۷۷

وِیْسِیَّه حَاجِه دَدُو د فرشته ایست که از برای نگهداری

ده گماشته شده است

۴۵۹ . و مرکز جاسن اوٹ کرک

واسی واسدوب اسم ماهی بزرگی است در اقیانوس

فراخکرت ۱۳۱

۲۰۲ واکړتۍ جام وروسته کابل

وَأَوْرُؤُ كَتَوَّيْئَاتِي وَأَلْجَأَ بَصِيرًا

فراخوکویوت دارند: دشتهای فراخ صفی است که

همیشه از برای اینزد مهر آمده است ۴۲۳

۳۳۲، ۳۵۱، ۳۳۳ اقبانوس فراخکرت

وَأُورَشَلِيمُ شَيْتِي وَأَلِيَّاءُ - (س ١٤٠) كُشُورُ شِمَالِ

۴۳۱ غریبی است

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

۸۸      وزیریه فاسد دادند      مطلوب آرزو شده

۲۸۶      وئیری واسداو دریاچه رود

وَبُو فَاوَدُودَ فَرِشْتَه هَوَا

وَنَنْتِ وَالِدِ {سجده} ستاره ایست و نند ۳۲۷/۱۵

۱۷۸۰۵۷ ورنہ واسطہ دیلم کیلان

وہشتِ فاسد و دوسد بہتر بہشت

۵۶۷ **وَرزِ وَاَسَدِ** برگزیدن گرویدن باور کردن

وَرَّ **واسطه** بارور نمودن آبستن کردن

۵۶۷ **رور** : جاسد ایوشاندن پنهان کردن

وَرَّ فَاثْبَثْ سِينَهُ ۲۸۷

۱۸۳ وَرِ فَاوَد باغی است که جشید بنا نهاد

۲۶۵      وَرَ وَاسْتِ یَکِي از تورانیان

۲۰۲ وریشو واند (۱۴۳۵) اسم کسی است

۲۰۳ وریش واس (۱۸۷۷) ورشان کبوتر جنگلی بیشه

وَتَسْكُ فَتَدُودُ وَيَسِه

۱۷۵ وزغ وایس وایس وزغ نر وزعا وزع ماده

- هَپَتَوَ کَرشَوَرِ سَ سَ سَ سَ - وِ سَ (سَ) هفت کشور ۴۳۱
- هَپَتَوَ ایرَنکَ سَ سَ سَ سَ - دَ (سَ) هفتورنگ ۳۲۸
- هَرَئیتی سَ سَ سَ سَ - کوه هرا هَرُزُز البرز ۲۱۲، ۱۳۱
- هرا برزئیتی سَ سَ سَ (سَ) - هَرُزُز البرز ۱۳۳
- هَرِتَ سَ سَ سَ یک قسم ناخوشی است ۲۷۵
- هَرَاوَ سَ سَ سَ هرات ۴۳۱
- هَزَنکَرَوَ سَتُونِ سَ سَ - دَ (سَ) هزار ستون ۲۹۱
- هَمَ سَ سَ سَ تابستان ۳۹۷
- هَمَسَپَشَمَئِدَیَه سَ سَ سَ سَ سَ سَ سَ
- هَمَسَپَتَمَدَم ششمین کهنبار ۵۹۵
- هَنکَنَ سَ سَ سَ سَ هَنک افراسیاب ۲۱۱
- هشی سَ سَ سَ دیوی است ۱۵۳
- هَوَ تئوسا سَ سَ سَ زن کی گشتاسب ۳۸۷، ۲۶۷ -
- هَوَیا-ئیریه سَ سَ سَ سَ سال نیک سال رزق و فراوانی ۳۶۷
- هَوَما یا سَ سَ سَ سَ هَوَمَبا سَ سَ سَ همایون
- فرخنده و اسم دختر کی گشتاسب که همای گویند ۳۹۱، ۲۸۹
- هومیگَ سَ سَ سَ سَ یکی از تورانیان دیویسنا ۲۸۷
- هَوَگَوَ سَ (سَ) - سَ اسم خانواده جاماسپ و فراشوشتر ۲۷۹، ۲۲۸
- هَوَرِ خَشِئَتَ سَ (سَ) - (سَ) سَ سَ خورشید ۳۰۴، ۱۸۰، ۱۵
- هیزوارِنَ سَ (سَ) - (سَ) پرو؟ ۲۳۷
- هیتاسپَ سَ سَ سَ اسم کسی است ۲۰۲
- هَوَ تَوَ سَ (سَ) - (سَ) دارنده گله ورمه خوب ۱۸۰
- هوشیقَ سَ سَ سَ منزل نیک ۱۰۱

۱۸۰ ویونگهوت فایه «د۳» «د۴» ویونگهان پدر جمشید

ویست و نهم و یکم از ناموران از خاندان نودر ۲۶۵

۱۷۵ ویش وادیجہ زہر

و یَـشِـیـتَـتْ جَابِیْعٌ مِّنْ مَّوَدِّعٍ وَفِیْهِ قَدْ دَانَ رُوحٌ مِّنْ رُّوحِیِّهِ

۳۲۳      بکاھش است

ویس پیتی وادودودود بزرگ ده دھخدا ۴۳۵

ویدد فشوہ فایوسہ لایعہ کشور جنوب غربی ۴۳۱

وَيَسِّرْ تَنُورُوا شَقِي حَالَهُ دُونَ د - وَفَدَا «ج» - دُونَ دُونَ

بدر آشت ائورونت رقیب کی گشتاسب از تورانیان

دیویسناز قبیله خیون ۳۸۹

( $\psi = 0$ )

هاٲٲر بن سدن (د هزار گام ۳۵۱،۳۳۲،۱۸۳

[illegible]

هاونی نرسد» د هاونگا طرف صبح

هاوَنَنْ؟ ﴿١﴾ ﴿٢﴾ ﴿٣﴾ بزرگترین پیشوای دینی دارای

نخستین درجه بوده است ۴۶۹

هَتُّومَ سَوْدَانِ هوم گیاه و شربت هوم و اسم

فرشته است ۴۶۹،۱۶

هَؤُورَاتُ مَسَدِ (مَسَدِ) خرداد امشاسیند ۹۵، ۱۵

هَؤُورَو سَمَدَا د كَامَل رَسَا بِي عِيَب ٩٥

هَوُ شينکِه س د ل ی ی د د د د د هوشنگ ۱۷۹

هتوسر ونکبه منم کد اید «منم منم» خرد ۲۳۵،۲۱۳

٧٥      هَيْتَ مَدَنِيَّة هفت

هیتنگ\* هائییتی نون نون نون نون نون نون نون نون نون نون هفت ها ۱۱۰

# غلطنامه

صواب	خطا	سطر	صفحه
Iranische	Iraniche	پاورقی	۳۵
داغ باطله	داغ باطل	۳	۳۶
دئنا daena	دئن daena	۱۷	۴۲
Xadhâta	Xâdata	پاورقی	۴۲
بشکل آدمی	بشکل آدم	۲۳	۴۳
مارکوارت	ماکورات	پاورقی	۵۹
پادشاهان	پادشان	۳	۸۰
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	پاورقی	۸۳
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	۱۴	۸۴
چنانکه	چنانچکه	۱۹	۹۵
ابن روز	ابن رز	۲	۹۶
زئیریح	زئیریک	۶	۹۶
Kultur	Kutlur	پاورقی سطر ۱۸	۱۳۱
برخی از	هریک از	۳	۱۵۸
اردویسور	اردیسور	۱	۱۶۵
سینه های	سینه های	۵	۱۶۷
کاتپاتوکا	کاپاتوکا	۲۰	۱۷۴
Adamsage	Adamsage	پاورقی سطر ۴	۱۸۸
زشم زان سپس اترط آمدیدید	زشم زان پس اترط آمدیدید	۴	۱۹۷
از فرگرد	از فقره اول نهمین	سطر ۷-۸	۲۰۲
اول وندیداد فقره نهم	فرگرد وندیداد		
پشن	پشنیه	پاورقی سطر ۵	۲۰۲
تواریخ ما مسطور است	تواریخ مامسطورات	۲۰	۲۰۸

$$(y = 5)$$

یا تو و سید جادو ۲۹  
یار و سید ۴ سال ۵۹۸، ۱۰۱  
یائیریه و سید دود سالی فصلی ۵۹۸، ۱۰۱  
یشا آهو و ثیریو و سید سید سید و سید و سید و سید نماز  
معروف یثا هو ۱۰۳  
یز و سید فدیہ آوردن قربانی کردن عبادت  
کردن پرستش نمودن ۲۱۷  
یزت و سید سید ایزد ۲۱۷  
یسن و سید و سید یسنا ۱۴  
یشتی و سید و سید یشت ۱۴  
یشر و سید و سید نماز گزار پرستنده ۱۴  
یون و سید و سید جوان ۵۴۵  
یو و سید و سید جو گندم ۵۵۷  
یم و سید جم ۱۸۰  
یم و سید توامان ۱۸۱  
یویشت و سید یکی از ناموران تورانی از  
خاندان فریان ۲۶۹، ۶۶۲



# اعلان

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیک

تألیفات پور داود

ایران‌شاه      تاربخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان ۵ قران  
خرم‌شاه      نطقهای پورداود در هندوستان راجع بآئین و تاریخ و لغت

ایران قدیم ۳ قران  
کاتها      سرودهای مقدس پیغمبر ایران، زرتشت اسپنتمان (جزوی از اوستا)  
باترجه انگلیسی دین‌شاه جی‌جی باهای ایرانی جلد مقواتی ۱۲ قران  
جلد خوب ۱۵ قران

سوشیانس      رساله ایست راجع بظهور سوشیانس موعود مزدیسنا ۲ قران  
پوران‌دخت نامه      دیوان پور داود بانضمام ترجمه انگلیسی دین‌شاه جی‌جی باهای  
ایرانی قیمت جلد معمولی ۱۲ قران جلد خوب ۱۵ قران

## بیک مزدیسنان

کتابی است راجع بتعلیقات و فلسفه مزدیسنا  
تألیف دین‌شاه جی‌جی باهای ایرانی (سلیستر)

بیست مقاله قزوینی

جلد اول      کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی دانشمند معروف

میرزا محمدخان ابن عبدالوهاب قزوینی باهتمام پورداود در

بمبئی بطبع رسیده

محل فروش هندوستان بمبئی

Iranian Zoroastrian Anjuman,  
Shapur House,  
Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

Iran League,  
Cama Street,  
Bombay

ایران طهران کتابخانه طهران خیابان لاله زار کتابخانه کاوه خیابان ناصریه

رشت      سرای دو مرتبه حجره آقامیرزا عباس زرکش

اروپا برلن      اداره ایران‌شهر

Iranschahr, (Berlin Grunewald Friedrichsruherstr., 37

صواب	خطا	سطر	صفحه
هنوسرونگهه	هنوسروه	۴	۲۱۳
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك		
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك	۲۲	۲۱۴
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك	۱۰	۲۳۱
گردونها	گردونه‌ها	۴	۲۵۵
كفشهای زرین	كفشها زرین	فقره ۷۸	۲۶۷
منتشر	منشتر	پاورقی سطر ۱۱	۲۷۱
مبتلی	مبتلاء	پاورقی سطر ۱۶	۲۷۷
با نماز بلند	نماز بلند	فقره ۱۱۸	۲۹۱
مبتلی	مبتلا	۱۷	۳۰۶
تولد یافتند	تولد یافت	۱۱	۳۱۷
بوده بخصوصه	بود بخصوصه	۶	۳۲۶
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك	۱۲	۳۳۴
مستشرقین	مشرقین	پاورقی سطر ۹	۳۴۵
مستشرقین	مشرقین	پاورقی سطر ۳	۳۶۹
(راه) پیابند	(راه) پیمایند	فقره ۲	۳۷۷
پیشن	پیشن	پاورقی سطر ۱	۳۷۷
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك	پاورقی سطر ۱۹	۳۸۹
کاتپاتوکا	کاتپاتوکا	۱۰	۳۹۵
میشروزیه	میشروزیاه	پاورقی ۲	۴۲۳
گردونهاى زیبا	گردونها زیبا	فقره ۷۶	۴۶۳
خوشنودی	خوشنوی	۴	۴۸۵
پذیرفته	پذیرفته	۱	۴۹۹
سبع دك دك دك دك دك دك	سبع دك دك دك دك دك دك	پاورقی سطر ۲	۵۳۵
تمام خانه هائی	تمام خانهای	فقره ۲۰	۵۳۷
در آن (خانه هائی که)	در آن (خانهای که)	فقره ۲۰	۵۳۷
ستارگان حامل نطفه گیاهها	ستارگان گیاهها	فقره ۳۱	۵۷۹

Shouldst thou yearn for an ever-prosperous realm,  
Then bring into vogue the Holy Sovereignty of  
Khshathra.

With the grace of Aramaiti, the Angel of Love,  
Cleanse thy heart of the rust of all hateful feelings.

Happy the man to whom Love becomes  
His guide in the affairs of this world!

He gives his hand of help to the poor,  
He becomes like a brother to one and all.

Till the name of Truth and Right shall last  
The Mazdayasnan Religion also shall endure.

---



means "related to Arya (= Iran)". The meaning of this word is the same as "Iran" of to day. In my translation wherever these words appear in the Yashts, I have translated them by the word 'Airya' or 'Arya'. I believe, the right course would have been to translate them as Irani and Iran, so that it may be clearly manifest to what extent our Holy Land has been remembered in our ancient sacred scriptures. There is not the slightest doubt that in ancient times, the Iranians called themselves 'Airya'. Darius the Great, in the rock inscriptions of Fars (at Naksh-e-Rustam), calls himself an 'Airiya'. Thus: "I am Darius, the king of kings, the king of many countries and nations, the king of this great and vast land, the son of Vishtaspa the Achaemenian. I am from Fars and the son of one who came from Fars. I am an Airiya (= Iranian) and claim my descent from Arya (=Iran)." <sup>16</sup>

In Achaemenian Persian, the word 'Airiya' always means "Iranian". As Herodotus himself writes, the Medes were formerly known as Airiya.<sup>17</sup> In short the word 'Airya' in the Avesta, 'Airiya' in Achaemenian Persian, and 'Irani' in modern Persian, are one and the same. Corresponding to what has been stated in the rock inscriptions of Darius above quoted, in para. 56 of the Teshter Yasht it is stated: "If the angel Teshter is held in reverence, no hostile army will enter the kingdom of the Airyas (Iran), no floods, no poison, no chariots of enemies, no hostile army with hoisted banners will visit the land." With reference to the central dominion known as Kh<sup>v</sup>aniras Bami which is said to be the abode of the Iranians, refer to page 433. Although this attachment of the Iranians to their own country is so well manifested in the Avesta, yet this love has not prevented the Avesta from speaking well of other kingdoms too. In paras. 143 and 144 of the Farvardin Yasht, next to the Fravashis of the Iranians, praise and blessings are showered upon the Fravashis of good men and women of foreign countries, four of which are specifically named which we shall comment upon in their proper place.

<sup>17</sup> Herodotus, VII, p 62; also 'Aufsätze zur persischen Geschichte, von Th. Nöldeke, Leipzig, 1887, S. 148.

Now let us see what is the ultimate goal, what is the object desired, what is the final aim in the Mazda-yasni religion. It is this: through piety, truth, righteousness, cleanliness, effort and exertion, valour and generosity, charity and benevolence, learning and wisdom, optimism, patriotism and friendship with all humanity, it is evident that the reward in this world is happiness and peace, and prosperity and joy, rest and comfort, glory and greatness, and after this period of happy and pleasant earthly existence has ended, the ultimate hope of bliss in the other abode, corresponding to the teachings of the Sufi philosophy of Iran, is thus described in para. 2 of Yasna 40 (Haptañ Haiti):—"O Ahura Mazda, Thou hast reserved this reward for us in this world and the world divine, so that thereby we may attain to Thy propinquity and live eternally with Thee and with Truth."

---

The key to salvation, Holy Zarathushtra  
Entrusts in the hands of each one of us.

He announces that a man, by his own deeds,  
Becomes fit for the Court of Ahura Mazda.

There is no path but the path of Truth (Asha),  
In this world full of clamour and noise.

Beware, and go not by any other way,  
Take heed, and lose not thyself in some mirage  
and wilderness.

Strive for the perfection of thine own soul,  
That thereby thou mayst be in joy To-morrow.

Verily he would be a ruler and a leader  
Who obeys implicitly the heavenly command.

Hoist in thy heart the banner of Truth (Asha),  
Pitch firm the tent of the Good Mind (Vohu Manah).

Knowledge, because of his good thoughts, good words and good deeds, and prayed to it for steadfastness of purpose, for the power of hearing things, for strength of his arms, for the health of his body and the power of his vision." In the smaller Haptan Yasht, paras. 1 and 6, mention is made of 'Khratu' which means "wisdom and learning", and distinction is made between "natural wisdom" and "acquired wisdom". It is stated there: "We praise inborn wisdom created by Mazda. We also praise wisdom acquired through learning which is also created by Mazda." Para. 126 of the Meher Yasht and para. 16 of the Sarosh Yasht Hadokht may also be referred to. As has been observed, knowledge and learning, which are the foundation of happiness worldly and divine, have never been neglected in the 'Mazda-yasni' religion.

Zamyad Yasht, which refers to the royal glory of Iran, beautifully brings out the fact that hope and optimism are necessary for the progress of man and for success in all his efforts. According to the contents of that Yasht, glory and greatness are the birthright of Iran, and they will not be wrested from it as long as the world endures, and at the end of time, this glory will be entrusted to the 'Soshyants', the promised ones of the 'Mazda-yasnan'.

Throughout the Avesta and in the body of the Yashts, particular stress is laid on men exerting themselves in cultivating the earth and making it prosperous, and in rearing flocks and herds, and protecting all good animals useful to men, and it is due to such habits and intrinsic virtues that the glory of Iran has evidently out-distanced in time, the glory of her two enemies, Greece and Rome.

At the end of this discourse, we think it incumbent upon us to direct our attention to a very important point, *viz.*, one of the attributes praised in the Avesta, of which at this moment, our country is in the greatest need, and without which it would never work out its salvation. That particular attribute is what we understand by the word "patriotism" to-day, and which our illustrious forefathers dearly cherished for our beloved land. Contrary to the rumours

#### **Patriotism**

which, here and there, we hear from some source or another, that the ancient Iranians had no great attachment for their own country,—a false belief, the origin of which I do not know,—the sacred volumes of the ancient Iranians prove the fact beyond all doubt that they were never devoid of this great feeling. Apart from the fact that ancient historians have always described Iranians as having a great love for their country, in a book named after Emperor Maurice of Rome, it has been reported by the Byzantine historians of the sixth century that the Iranians had great love for their country, and then comments are made about their valour and their war-time organizations. We must remember that this is an admission which comes from the pen of enemies, though they have not hesitated to use any amount of unbecoming and abusive language about the Iranians. Evidently, they could not possibly deny to the Iranians the great qualities for which they were famous.<sup>16</sup>

Further, if the rock inscriptions of the Achæmenian Emperors,—where Darius the Great earnestly prays before the Court of Ahura Mazda that his land may never be overwhelmed by a hostile army, by a famine and by the spirit of untruth,—do not mean that the Iranians were full of love for their country, what else could the inscriptions mean? He had not left a single powerful kingdom unconquered on the face of the earth that he might be afraid of the probability of a particular enemy over-running Iran in his time. Is his prayer then merely for the permanence of his own sovereignty and not for his beloved Iran for all time?

In the Avesta repeatedly we meet with the word 'Airya', as for instance, in the Khordad Yasht, para. 5; Aban Yasht, paras. 49, 58, 69 and 117; Teshter Yasht, paras. 6, 36, 56, 58, 61; Meher Yasht, para. 4; Ashtad Yasht, para. 5; Zamyad Yasht, paras. 56, 69; Vendidad, Farg. 19, para. 39, etc. This word means "Irani" or "Persian". A similar word 'Airyana' which appears in Ashtad Yasht, para. 1 and in the smaller Siruza and the bigger Siruza, para. 9, etc., also

---

<sup>16</sup> Byzantinische quellen zur Länder-und Völkercunde 5—15 Jhd. von Karl Dieblich, Leipzig, 1912. S. 36.



discourses written in that behalf in this volume.<sup>12</sup>

Further the ideas in 'Mazda-yasni' about the end of the world and the advent of Soshyant and the day of judgment and the resurrection of the dead, the bridge of judgment, the balance, heaven, purgatory, and hell have prevailed in all other religions from and through Iran.

One thing on which most particular stress has been laid in 'Mazda-yasni', (and because of the great insistence and importance with which it is constantly urged may be considered to be the very basis of this religion,) is Truth. There is no room for surprise that the ancient Iranians were renowned in the world for truthfulness and even their worst enemies, the Greeks, could not deny them their due on this point, for Herodotus himself writes: "Iranians taught their children from the age of 5 till they reached the age of 20 to become perfect in three things: (1) Riding, (2) Archery, and (3) Truthfulness." Some lines later he says: "The Iranians will not mention anything which they are forbidden to do, for before them, untruthfulness is a great disgrace. Likewise they consider it a shame to be in debt, for according to them, a man who borrows money will necessarily have to be untruthful."<sup>13</sup>

The highest ideal and goal of a follower of 'Mazda-yasni' is to attain to the attribute of 'Ashavan', that is, to be truthful and righteous. There is no need for us to cite passages for truth and righteousness from the Avesta, for every page of this Holy Book which we may open, will be found full of praise for the quality of truth and contempt for untruth. Just as a man is expected to exert himself to embody in himself this divine attribute of truth, in the same way he is exhorted to avoid untruth which is a quality of the spirit of evil. Untruth known in the Avesta as *druj* is the most dreadful of all demons in whose hands a man may unfortunately fall.

12 As regards the philosophy of Amesha-Spentas, also see 'Paik-e-Mazdayasnan', Volume I, by D. J. Irani. (November 1927.)

13 Herodotus I, 136 and 138.

The influence of the teaching of the Avesta against  
**Inscriptions of falsehood can be readily seen in the Cunei-**  
**Darius** form inscriptions of Darius at Behistun  
 and Fars. This great Achæmenian emperor says in his inscriptions at Behistun :—"O thou, who shalt be a sovereign, in times hereafter, refrain particularly from the evil of untruth if thou shouldst wish this realm of ours to endure. Whoever tells a lie, give him condign punishment." Further on he says : "With the help of Ahura Mazda many other works have been accomplished by me, which have not been recorded in these inscriptions lest in future any one reading them may consider that my deeds are exaggerated, and possibly not believe them, and think that I was speaking an untruth. Lo! believe this that has been done by me. Ahura Mazda and the other angels helped me, for neither I, nor my royal house have ever been vengeful, tyrannous or liars." In another place he says : "O thou, who shalt be a king in the future, do not make friends with a liar or a tyrant but give him his due punishment." In his inscriptions at Takht-e-Jamshid, he says : "Darius the King speaks : 'May Ahura Mazda and his angels come to my help. May Ahura Mazda ward off from this realm all hostile armies and protect it from the evil of famine and untruth.'"<sup>14</sup> Our object in citing these passages is to show how the teachings of the Avesta had influenced our ancient Iranians and had made them the friends of truth while a lie was abhorrent to them.<sup>15</sup> These last passages from the inscriptions at Takht-e-Jamshid are practically a perfect interpretation of the teachings of the Avesta in Achæmenian Persian.

The most vicious of men is he who sides with the army of *dregvant* or liars. Is it not wonderful that in that dim and distant past our ancestors so thoroughly understood the beauty of truth and the odiousness of untruth? Meher, the angel of Light, who is the guardian angel of promise and compact, poetically described as possessing a thousand

<sup>14</sup> Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach, Leipzig, 1911.

<sup>15</sup> 'Khorramshah', by Poure 'Davoud, (Bombay, 1305, Shamsi,) pp. 61-73.

weakness is not to be found in the 'Mazda-yasni' religion. It teaches us not to submit to any calamity; it teaches us that all things evil and bad have no right to live in this God-created world; they must perish to keep the expanse of the world clear from all molestation for the friends of Ahura Mazda. An instance of this we find in paras. 7-9 of the Ardibchesht Yasht: "O Wind blowing from the North! be gone; O Diseases! go away; O Evil Spirits, O Disorders and Noises! get away; vanish, O Fever! perish, O Tyrant!..."

In the 'Mazda-yasni' religion, what attracts our attention more than anything else is the mention of the holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta. The holy triad of Humata, Hukhta and Huvarshta, viz., good thoughts, good words and good deeds. In every page of the Avesta, it is repeated. Not one single good work in the world can exist beyond the all-embracing circle of these words. Whoever is the possessor of these three radiant gems, has reached the treasury of divine secrets. That man has reached the state of perfection and has embodied in himself all the divine attributes.

Ahura Mazda sees no happiness or wealth more worthy of His chosen Prophet than these, for in para. 18 of Aban Yasht the wish is expressed that Holy Zarathushtra, the son of Pourushasp, will always think, will always speak and will always act in accordance with this Divine Message; and Zarathushtra, too, in his turn expressed the same in the Gathas. And then throughout in the Avesta the same yearning for the blessing of this holy triad for all the followers of the 'Mazda-yasni' is expressed. It is not my object to give in detail all the principles of 'Mazda-yasni'. That would occupy much more space than the few pages of this introduction could afford. My object is to speak generally about the contents of the Yashts and give an example or two from their pages for illustrating my points so that the understanding of the rest of the Yashts may become easier. In the Yashts, too, we come across topics, out of the ordinary and supernatural beyond human comprehension, and often opposed to the principles of science, just as we meet with similar topics in the books of all other religions. For

instance, no question can appear more surprising to us than the birth of Jesus as described in the beginning of the New Testament. We must, however, not linger over the incident of his miraculous birth: we ought rather, to devote our attention to the fact of the great personage giving up his life on the Cross in pursuit of his ideals. In perusing, therefore, such supernatural portion of the contents of a religious book, which does not harm anyone, we must devote our attention to the ethics and morals treasured in them, which are capable of bringing benefit to the people generally. We share the mention of problems of such supernatural influences in our holy books in common with all other religions. What distinguishes them from one another are the ethics and morals contained in them, and moreover the mode of worship, the usages and ceremonials that are to be found particularly in each of them.

The external symbols of 'Mazda-yasni', which distinguish it from other religions are Ab-zôr, **Ceremonial Symbols** Hom, and Barsam, which are the principal means of prayer. Each one of them indicates a special object, about which we have spoken in its proper place. All these three must be regarded as a motive for worship, for preparing Âb-zôr, and squeezing the Hom plant, and tying and untying the branches of Barsam, entail the chanting of Avesta and praying and praising the Almighty. Similar practices and observances with special instruments and utensils are to be found in the temples of Brahmins, the synagogues of Jews, and the churches of Christians.

Apart from the outward ceremonials we find in 'Mazda-yasni', contrary to all other religions, the great importance assigned to this world and the life herein, that is, the joys of this world are not considered as in any way derogatory to the happiness of the next as we have noted before. The other important points to be noted in 'Mazda-yasni' are the philosophy of Amesha-Spentas and of Farohar, for which the reader may be referred to the two particular

Curtius, Dinon and others<sup>11</sup> have recorded, about the pomp and glory of Iranians, is also quite apparent from the Yashts themselves. Many a mention do we find therein of palaces of a hundred shining columns, of scented and fragrant beds and glittering and sonorous wheeled carriages, neighing steeds and cracking whips, of swords and arrows, and maces and lances and helmets and armours of silver and gold, of rich gold-embroidered robes and cloaks, of crowns and necklaces, and ear-rings and armlets set with gems. Naturally in a religion where life is not considered as a thing abject, and where the happiness of the future is not made conditional upon a miserable present, all the joys of life are welcome. Whatever thing in the world is beneficial or useful, the religion is friendly to it and seeks it. Similarly, whatever thing from which a possible harm may come or which may be a source of trouble or grief must be considered as inimical, for the destruction of which a man must exert himself.

Consequently, it is entirely logical that in the 'Mazdayasni' religion, the heavens and all they contain, the sun, the moon, the stars, etc., and the earth and all that is on it like waters and vegetation, fire and metals and useful cattle, etc., are considered sacred and precious, and homage is rendered to every angel to whose care these are consigned, and thanks are offered to the Court of the great Creator, through His divine emissaries, for the joy-bringing gifts of variegated lights, of fertilising waters, for life-giving vegetables and useful animals; and even the natural sights which bring comfort and delight to the eyes of mankind are appreciated and thanked for. As for instance, the summits of mountains, the high-soaring birds are mentioned in the songs of praise in paras. 3 and 6 of Yasna 42. In short, whatever is good and beautiful is holy. Repeatedly in the Avesta, the whole good creation is remembered and we will give one instance, *viz.*, para. 3 of Yasna 42 where it is stated: "To all things good and beautiful we render our homage of praise."

---

<sup>11</sup> Rapp: die Religion u. Sitte der Perser nach den Griechi. u. Römi. quellen, S. 102-103.

In para. 22 of Sarosh Yasht Hadokht it is stated: "We render our praise to the entire good creation." Thus we see that the meaning of the famous line of Sa'adi: "I am in joy with the whole world, for the whole world proceeds from Him.—I am in love with all creation, for the whole creation is from Him," is completely borne out by the Mazdayasni Faith.

This honour and homage is not paid particularly to the material creation only, but individual good attributes which are also represented by individual angels, are remembered with joy. Such are, for instance, justice and love, courage, might and victory, benevolence and majesty, religion and learning, truth and righteousness, purity and well-being, patience and obedience, the truthful word and the ancient traditions, etc. A group of these angels has been mentioned in particular in paras. 21 and 22 of Sarosh Yasht Hadokht. In opposition to this group of angels whatever is bad or ugly, disagreeable or harmful, either corporeal or incorporeal, like nasty winds and distempers, slothful sleep and falsehood, greed and anger, etc., is said to be bodied forth in evil spirits, raised up by the Evil Mind against mankind.

Contrary to the religion of the Hindus, in which the killing of even a harmful animal is not permitted, so much so that on the festival of 'Nâg Panchami', milk is given to serpents, and of the Jains, a sect of Hindus who will not touch a noxious insect if found on their person, but will leave it there, not to mention the Brahmins and Vaishnavs who do not slaughter animals or take any kind of animal food, in the 'Mazda-yasni' religion it is imperative to fight against anything that is harmful, and the killing of noxious reptiles is considered a meritorious act. In ancient Iran it was compulsory for the Moubeds to go about with a stick in their hands with an iron head (called in the Avesta *Khrafstra-ghna*, "reptile-killer", and in the Pahlavi, *Mâr-gan*). The snakes, through the misplaced kindness of the Indians, drink milk from their hands, and yet every year sting and kill a large number of them. It is worthy of note that such sort of

He is the One Creator Without Beginning and Without End. All that has been, and is, and will be, proceeds from Him. In Hormuzd Yasht approximately some sixty names of Ahura Mazda are enumerated and all the attributes which can be assigned to the one wise, kind and supreme Creator have been given to Him. In order that no accusation may be made against the Creator, as in the following lines of Nasore-Khosrove-Alavi,

“O Lord to speak the truth, all mischief proceeds from Thee ;

However, I cannot mention this out of sheer fear,”

His Being is considered free from all evil. With reference to His good creation, God is in the position of father, and hence all diseases and calamities and all the unpleasant events to which a man is susceptible in his journey through life, the harm which may reach him through the claws of wild beasts or the poison of harmful reptiles, all the poverty and destitution, sorrow and unhappiness, and eventually death which overtake him, are not attributed to the Almighty.

Consequently everything ugly and harmful has been attributed to the spirit of evil, Ahriman. Ahura Mazda from the pure and spiritual world of Fravashis, created man, and made him pure and untainted. Ugly attributes which tarnish the mirror of his mind, woes and calamities which overpower him, proceed from the evil suggestions of Ahriman and his influence. However, that divine essence, that ‘rûh’ from the spiritual world which is styled Farohar (Fravashi) and which has been loaned to him, remains untainted and unalloyed. After the separation of the soul from the body it will eventually resort to the same spiritual abode from which it had descended.

Man in his journey through the stages of earthly existence travels in the company of the angel of all good and benevolence and the ugly spirit of evil. The one strives to help him to reach the real goal, the other exerts his utmost to make him lose the path and lead

**The angel of good  
and the spirit of  
evil**

him astray from the caravan of happiness. Betwixt these two, a human being is required, with mental resolution and courage, to strive and fight against the spirit of evil and see that the kingdom of his existence is not conquered by the evil-wishing Ahriman. All the pages of the Avesta bring immediately before the vision of our mind this arena of fight between evil and good. All agreeable attributes like truth, righteousness, courage, benevolence, justice, effort and exertion are represented as confronted by and fighting with untruth, deceit, fear, envy, oppression, sloth, etc. As long as the world will last, this fight will last. The kind Providence, the benevolent Ahura Mazda, sent His Prophet and His teachings so that mankind might be victorious in this great battle. Through this religion of truth, He placed destructive weapons in the hands of mankind to resist the onslaught of the legions of untruth and falsehood. It is particularly noteworthy that in the 'Mazdayasni', pessimism and despair are not known, and mankind is assured convincingly that they will be finally victorious in their fight on the side of right, and eventually promise has been given that, in the end, 'Soshyant', that is the Mazdayasnan Messiah, would vanquish

**The final Triumph  
of the Good**

Ahriman. As stated in paras. 88 to 96 of the Zamyâd Yasht, "After the advent of 'Soshyant', the world will be filled with justice and wisdom. Happiness will prevail continuously in the world. Good thoughts, good words and good deeds will always be victorious, the world will be cleansed of all untruth, all anger will vanish, and truth will for ever vanquish lie. The evil mind will be finally destroyed by the good mind and the two Amesha-Spentas, Haurvatat and Ameretat, will eventually overthrow the devil of hunger and thirst."<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> This beautiful poetical passage taken either literally or as an allegory makes the claims of many a recent Messiah we have had during the last one century, unsustainable according to Zoroastrian scriptures, for in spite of their alleged advent, the world is as much in the throes of the fight between right and wrong as before.—D. J. I.



were attached to the worship of many gods; for often in the Avesta, of the *daevas* of Mazanderan and the untrue worshippers of Dilam and Gilan (Varena), mention has been made.

After his advent, the Holy Zarathushtra established the belief in the One Supreme Creator and called him Ahura Mazda, and designated all other gods of ancient times as *daevas* and evil principles, misguiding men away from the right path.

The expression *daeva*, however, retains the same original meaning amongst all other Indo-European nations except the Iranians, and the Hindus use the word *deva* till to-day to designate God, the word signifying light or brilliance in the Sanskrit language. The Greek word *Zeus* representing the premier deity among the Greeks, and the Latin *deus*, and the modern French *dieu*, all come from the same Aryan source.<sup>5</sup> It is most surprising, however, to find that the Indians have adopted the word *divâne* from the Persian language using it in the same sense of a lunatic as we do, perhaps unaware of the fact that this term of abuse has been formed by the Iranians from the word *deva* which they use to designate their Creator. Again, in the Avesta the word *daeva* has been used together with the names Karapan and Kavi, designating the leaders of religion of two opposing factions. The Karapan and the Kavi were two tribes professing the ancient Aryan faith, who had continued in their ancient polytheistic worship of various *daevas*. In the Gathas, Zarathushtra repeatedly complains about them that they are the cause of misguiding men away from the right path and that they deceive people by their false teachings.<sup>6</sup>

As stated above, the words "sorcerers" (*jadus*) and "charmers" (*paris*) are used together with the word *daeva*. As we often find their mention in the Yashts, we shall shortly refer to them. *Jadu* (sorcerer) is *yatu* in the Avesta. In

<sup>5</sup> Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanische Sprachen. von August Fick 1 B 3 umgearbeitete Auflage, Göttingen, 1874.

<sup>6</sup> See my Gathas, p. 93.

the Gathas the word is not to be found, but in the rest of the Avesta we find it repeatedly mentioned.<sup>8</sup> In the Pahlavi it became *yatuk* and *yatukih*. *Yatu* in the Avesta has the same meaning as we attach to the modern Persian word *jadu*, viz., "magic". In the Avesta this sort of sorcery has been most severely censured and is considered most heinous. Frequently the word *jaduan* means evil men who deceive and mislead mankind by their profession of magic. The word "fairy" (in the Avesta *Pairikâ*) is used in the same sense even to-day in modern Persian as when Sa'adi says:—"If they say that there is a fairy like you amongst mortals I cannot believe it."

Here all that is meant is a delicate and most handsome being, invisible to the world, who because of her excessive charm berefts mankind of their reason. This word also is not used in the Gathas, but in the rest of the Avesta it is used as the feminine of *Jadu* (sorcerer), and connotes a being deputed by Ahriman to mislead Mazdayasnans from the right path and hold them back from doing good deeds. One such fairy was *Khnâthaiti* by name who practised her fascination on the hero *Kershasp*.<sup>9</sup>

In the same way these fairies are poetically described as Ahriman's Amazons, not wishing well of the world and fighting with the spirit of *Teshter*, the guardian angel of rains, in the shape of comets so that the rains may be withheld and the lands may be rendered desolate by draughts.<sup>10</sup>

In the Mazdayasni literature all the gods of the Polytheists rejected by its founder have been designated as evil spirits that deceive mankind. At the same time the foundation of Monotheism is so well laid on the other hand, that nobody could dare to conceive of a partner or an equal to Ahura Mazda, the One Unique Creator

---

8 Hormazd Yasht §§ 6 and 10; Ardibehesht Yasht § 5; Khurdad Yasht § 3; Khorshed Yasht § 4; Teshter Yasht § 12, Farvardin Yasht § 135; Zamyad Yasht, § 28, etc.

9 See the Essay on *Kershasp*, p. 202.

10 See *Teshter Yasht* § 8 and the footnotes on p. 343.

thankful for the great care with which this work has been printed. It seems that he himself was anxious that books about the holy Mazdayasni religion should be so well printed and published that they might be a worthy offering to the Home of Zarathushtra.

It may be said that this volume is one of the best printed Persian books which have come out of a press in India, specially in view of the fact that it is printed in three characters, Zend, Persian and Latin, all of which are foreign to India. To do all this with the various marginal notes and footnotes in small characters was indeed not an easy work.

POURE DAVOUD.

FIRDAUS,  
COLABA, BOMBAY,  
*1st Farvardin 1307.*  
*21st March 1928.*

## MAZDAYASNI RELIGION.

The religion of the Prophet of Iran, Zarathushtra Spitaman, is known as 'Mazda-yasni', meaning thereby the "worship of Mazda",—'Mazda' being the name given to the one supreme Creator. In the Avesta the word 'Mazda-yasni' by itself and linked with the word 'Zarathushtri' is used on many an occasion to signify the religion brought by Zarathushtra.<sup>1</sup> Very often the word 'Mazda-yasni' is also used with the expression "the worshippers of truth."<sup>2</sup>

The word 'Mazda-yasna' is also used in opposition to the word *daeua-yasna* referring to the worshippers of the evil spirits. In the Pahlavi commentary, the word becomes *div-yasn*, and in the commentaries it is stated that it was a non-Iranian faith. In the Avesta the word *daeua-yasna* is mostly used for the Turanians<sup>3</sup> and has frequently been used to indicate those who follow the creed of untruth and unrighteousness.<sup>4</sup> It is appropriate here to inform the readers that wherever the word *daeua* is used in the Avesta, it is used to indicate either "the false cause" or "a group of evil spirits" or "evil-minded and treacherous men". Very often the word *daeua* is used in company with sorcerers and genii, all who make men miss the true path.

The word *div* used in our national myths and mostly in the Shah-Namēh, has by the passage of time acquired a wonderful significance, and come to connote hideous monsters. From the Avesta itself what appears is this, that during the age when the holy books were composed, the people of Mazanderan and Gilan or at any rate some portion of them, were following the ancient Aryan creed and

1 Refer Yasna XII, 6-7; also Farvardin Yasht. § 89; Vispered IV, 2 and XV, 1, etc.

2 Meher Yasht, 66 and 120.

3 Aban Yasht. § 113 and Dravasp Yasht. §§ 30-31

4 Aban Yasht, 68, 94, 109; also Vandidad, VII. 36; XIX, 24 and 41 and Sarosh Yasht Hadokht. §§ 4, 6.

into Persian or any other language is impossible, for it is not possible to bring out any meaning from a collection of Pahlavi words. The syntax and composition of the Avesta bear little resemblance to Persian, and consequently the translation of words only, from beginning to end, would be tormenting reading. Whoever has studied the Avestan text and gone over the translations of the Orientalists in any language, will understand well what great difficulties confronted the author in making this Persian translation, particularly because in the Persian language we possess no book about Mazdayasnan studies, from which we can reap some benefit, as regards the words, style and idiom of the ancient language. Necessarily, we have to build up the edifice with new materials, and the edifice must be so built that it may be both true to the original, as well as to the structure of the modern Persian tongue. The author has only kept in view this one point that the translation may be in modern Persian and it may be as faithful to the original text as possible. I have not made the slightest effort to give adornment to the translation. Amongst modern writers, we find considerable effort at an elegant and attractive style. Yet, from these ancient times several thousand years ago till to-day, we cannot trace a beautiful sentence like the following, which, in spite of its great simplicity, gives expression to such sublime ethics: "Thus spake Ahura Mazda, 'O, Zarathushtra Spitama, thou oughtst not to break thy promise; neither the promise given to a liar nor the promise given to the truthful, for in the matter of promises, both are solemn, whether given to the faithful or to the infidel'." (Meher Yasht, p. 2.)

As this book is the final volume which I am publishing in India, I think it incumbent upon me, in concluding, to render my thanks to the members of the Iranian Zoroastrian Anjuman, Bombay, from whom, during the period of my stay in India, I was always the recipient of kindness and affection. I am particularly thankful to its President who shouldering a great burden, discharged the dues of

hospitality towards me, and so gathered all means for my comfort that, with his help, I was enabled, with a mind and heart at peace, to pursue my studies of the Mazdayasni religion, and to collect all information to my utmost capacity about this ancient faith. It is incumbent on me to say that for this divine wealth that I have gathered in the centre of Mazdayasnans, I ought ever to be thankful to him. For all the trouble he has taken I have no means to compensate him, but I know that if a little service is rendered by me, which may be of benefit to the Iranians in general, he will consider that to be a sufficient recompense for the trouble he has taken over me for years.

Among the learned, I am further thankful to the well-known scholar Shams-ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi who, always acceding to my request, furnished me with whatever books I wanted, and through whom I was presented by the revered Trustees of the Parsi Panchayet with nearly 20 books of great use to me about the Mazdayasni religion.

Another renowned scholar to whom I owe my thanks is Mr. G. K. Nariman, who throughout helped me by placing at my disposal the most recent publications of European Orientalists. Books from his library he always made available to me for my use, and naturally from a great scholar who has practically dedicated his whole life to knowledge and learning, one can desire nothing more.

I am further obliged to that learned Herbad Mr. Bomanji Nusserwanji Dhabhar, M.A., who with scholarly care which is his speciality, went through the entire Avestan text of this volume and corrected it and also checked my Persian rendering and many a time corrected my mistakes.

I am further thankful to the well-known Avesta and Pahlavi scholar Mr. Behramgore Anklesaria, who for several months and every day for several hours, personally helped me in my studies and gave me the advantage of his vast knowledge and information.

To his brother Mr. Hoshang Anklesaria, the owner of the Press, in which my publications have been printed, I am

Yashts have been published in this volume together with the discourse on the Farvardin Yasht. This 13th Yasht is itself a very long one, and with text and commentaries would cover more than 100 pages, and hence its publication has been reserved for the second volume, which I propose to publish in Europe.

In this translation I have not rendered literally certain particular Zoroastrian expressions as is the disagreeable habit of several of the Orientalists to do. As for instance the word Ahura Mazdâ, I have left as Ahura Mazdâ and not translated by the word Wise Lord, nor the words Fravahr and Zôhr, by spirit and offering. Every science and every branch of learning has some special words and phrases of its own which are specially attached to that science or branch of study. Wherever we come across such words and phrases, I have given ample and necessary commentaries and explanations regarding the same. Not only that, but for every one of the angels, I have composed detailed discourses, and as far as it was within my power, all historical and philological points connected therewith I have given in the corresponding Yasht. Amongst the works left by various Orientalists, we have not yet got a book, giving a detailed account of these angels published in one volume, and available for the general public.

In my introductory essays to the various Yashts, I have invariably given all the original sources so that for the students the path of research may remain open. Similarly all the questions and points taken out from the Avesta have been given their proper references. Further, more than 450 Avestan words have been given, and their meaning explained in the essays or commentaries, and the connections of many of them with their modern Persian equivalents have been explained. Further, the various kings and heroes whose names are mentioned in the Avesta have each been given a detailed note, and all the references to them in the Avesta and in the Pahlavi works have been indicated, so that the reader may have in his hands, the most ancient documentary proof of Iranian origin itself for checking the

accuracy of our national epics and traditions. I draw the attention of the readers of this volume particularly to peruse with care every one of the footnotes and not to overlook them, for the study of these footnotes is absolutely necessary for the correct understanding of the matter subsequently dealt with. Similarly it is necessary that before these Yashts are studied, the essays and discourses written by this writer in his volume of the Gathas are perused, for the Gathas must be considered as the first and fundamental volume of this series of Avestan studies. The subjects treated therein have not been repeated at length in this volume of the Yashts.

Further it ought to be remembered that whilst reading the Yashts, one must not look merely at their outward and simple language. The words used must be considered as a means for understanding the meaning. The simplicity of words used as appearing in the Yashts is not a special peculiarity of the Avesta only. In all ancient books the style is simple, the sentences are short, and thoughts repeated. The expressions which to-day would appear to us as very simple, were, in ancient times, full of eloquence and rhetoric, allusions and metaphors, which, because of the revolutions of times, may not appear quite agreeable to our tastes, even as we find the way of life and the mode of dress of olden times so simple and far removed from modern ways and tastes. To the writer the simple ancient style, apart from the deep meaning the language conveys, has a charm in its simplicity which we must make every effort to preserve in its original form. We must not mix modern embellishments with the simplicity of the old. On the contrary, an effort to insert modern embellishments must be considered as an act of treason in the realm of learning, specially in relation to religious scriptures, the contents of which are considered as inspired and revered.

In Sasanian times the Avesta was rendered into Pahlavi word by word and for the solution of difficulties separate commentaries were added. However, such a translation



Yashts, *viz.*, Hormuzd, Haftân, Drawâsp, Rashn, Râm, and Hom, the writer is not aware of them. The translations of this great scholar together with his learned commentaries are almost authoritative and of very considerable use. Geldner has rendered yeoman's service to Avestan studies and has placed all Iranians generally under a great obligation. His numerous works are the fountain-source of information in respect of Avestan studies.

Amongst the various works of the late scholar Bartholomæ the translation of two Yashts, *viz.*, Zamiyâd and Hormuzd, appear in his work entitled "Aryan Researches".<sup>1</sup> In my own collection I have got also the translation of the Arisvang Yasht by Bartholomæ but cannot ascertain when and in what book it was published, as the translation with me forms part of a bound volume of collected essays by various Orientalists concerning the Mazdayasan religion and I have no means to ascertain the date of this publication or the name of the journal and book in which it appeared.<sup>2</sup>

The translations of several Yashts by Windischmann are also with us which had appeared separately in several works, as for instance the Meher Yasht in his volume of "Mithra"<sup>3</sup> and the Farvardin in his volume of "Zoroastrian Studies."<sup>4</sup> As it will appear, all the renowned Orientalists, both ancient and modern, have taken various portions of the Avesta and have translated them and have made them the subject of their discussions and researches, and the mention of all of them will only lengthen this discourse.

Amongst all these translations of the Yashts, the translation by Lommel mentioned above is specially deserving of careful consideration. This work, which was pub-

1 Arische Forschungen, von Chri. Bartholomæ erste Heft, Halle, 1882, S. 99-147 and 149-154.

2 Beiträge zur Kenntniss des Avesta II, von Chr. Bartholomæ. Der Aîi Yasht (Yt. 17), S. 560-585.

3 Mithra, von Fried. Windischmann, Leipzig, 1857, S. 1-52.

4 Zoroastrische Studien, von F. Windischmann, Berlin, 1863, S. 313-324.

lished in German a few months before the publication of this work, has been based on the text of the Avesta by Geldner and contains the translations of all the Yashts. In addition to the translation of the 9th, 10th and 11th Hâs of the Yasna which have been named Hom Yasht and Fargard 2nd of the Vendidad which records the episode of Jamshid, every one of these Yashts is prefaced by a small and useful introduction.<sup>1</sup> The fact that this translation differs very slightly from the translation of Wolff-Bartholomae is the best proof of its accuracy. It is rather a gem of a book which has freshly entered the treasury of books relating to the Mazdayasnan religion. I must further add that the late Parsi scholar, K. E. Kanga, had translated all the portions of the Avesta in five volumes and some of the Yashts are incorporated in his volume of the "Khordeh Avesta" which he published in 1880.

The writer had first the intention of publishing the translation of these 21 Yashts in one volume. But when I entered on the work I found it necessary to explain the contents, so that no abstruse question might be left unsolved, specially as in the Persian language we do not possess any work concerning the Mazdayasnan religion which might have been based on scholarly studies. To our shame, we must confess that practically we do not possess a single work on Avestan studies in the Persian language worth mentioning. I had, therefore, to write this book in a way that its readers might find it satisfactory and might have a clear and succinct view about the Mazdayasnan religion and literature and thereby reap the advantages in ethics, history and philology that these studies offer. Written from this point of view, the scope of this work was enlarged considerably, and during the period of my stay in India, I was not able to complete the whole work. And even if it should have been completed, it could not possibly have been published in one volume. Consequently 12

---

1 Die Yäšt's des Avosta übersetzt und eingeleitet, von Herman Lommel, Göttingen, 1927.

Avesta and some of the passages thereof are obscure and very difficult to understand. There is no room for wonder at this state of affairs. Many a verse of Khâqânî seems involved and incomprehensible to us to-day, although in point of time, we are only separated from that poet of Shirvan by seven centuries, and the Persian language of that age has not changed considerably as compared with the language of to-day. Notwithstanding this, the sayings current in those times seem to have been forgotten, and the idioms of that age seem foreign to us. What wonder, therefore, if in the Yashts we encounter difficulties and obscurities, for they were composed in an antiquity, more than 2500 years ago, and its language even during the time of the Achaemenians was perhaps a dead language. Apart from all these, on account of the terrific blows which befell Iran on the invasions of Alexander, the Arabs and the Mongols, and the many cataclysms through which this land of ours has passed during all these years, the religious scriptures necessarily were endangered and the vicissitudes of time left them shattered and scattered like the glorious palaces of the Achaemenian emperors. In spite of all this, just as to-day through the help of the science of architecture, we know for a certainty, from the ruins that are extant in Persia, how the great palaces of our emperors originally stood and were constructed, in the same way by the help of the science of philology, history and comparative study of religions, we are able to know what must be the Avestan literature in ancient times, the scattered remains of which alone are in our hands, and what is the meaning and interpretation of these remnants. The efforts of a hundred and fifty years of learned Orientalists and the utilisation of collective materials like the Pahlavi commentaries on the Avesta and the numerous other Pahlavi, Pâzand and Persian writings and the works of all the ancient historians, the histories of Iran and its ancient religion written after the Arab conquest, the religious scriptures of the Hindus, the comparative study of Indo-

In spite of innumerable difficulties the meaning and spirit of Avestan teachings are clear and manifest

European languages, aided by investigations and researches into other religions, and the study of the ancient customs and usages which are preserved to this day among the Zoroastrians, etc., etc., have made clear the meaning of the Avesta as a whole. If differences of opinion exist among the Avestan Orientalists of recent times, it is in respect of the formation of certain sentences or the philological meaning of certain words or their original pronunciations, etc.

At the time when the writer was busy in India with the translation of the Yashts and the writing of the various essays concerning them, the famous German scholar Lommel was busy in Germany translating the Yashts too. This work which was published a few months before the publication of this book is just now with the writer. It is worth observing that there is no considerable difference in important matters with the complete translation of the Avesta as made by Wolff and Bartholomae and published 16 years ago, and which has been up to now the most recent complete translation of the Avesta in our hands. The differences of opinion are mostly philological differences, which though giving a different meaning to some sentences on account of the alteration of the signification of certain expressions, yet are not of a nature as would at all go to the foundation and give any contrary meaning or a radically different interpretation.

It should be remembered that the Yashts are an important portion of the Mazdayasnan literature but their composition cannot be ascribed to Holy Zarathushtra. Whatever there is in the Avesta which is recognised as coming from the mouth of the founder of the religion, are the five Gathas which we published last year. In the Old Testament of the Jews too, only five books are ascribed to Moses. The rest of the Old Testament is the composition of other prophets written at different times. In the same way the Vedas of the Brahmins too have been written by different persons at different times. Similarly the oldest religious book of the

**Yashts are later  
Avestan Literature**

Apart from these advantages, which have drawn the attention of a body of scholars and Orientalists of Europe to the Iran of old, in recent years a group of learned men of Europe styling themselves the friends of Zarathushtra, the ancient Prophet of the Aryans, and taking pride in their Aryan descent, have called themselves Mazdayasnans; just as another group attracted by another Aryan teacher, show their devotion and love to Buddha. Our ancient country has always had a portion of spirituality in it, and in future too, it will continue to have it. Let us only strive that the language and the history and the ethical principles that have been ours, may not lag behind before the onslaught of material interests which necessarily face every civilised country. A civilisation which is destitute of sublime verities is crude and well worth being cast aside. I stress this point, lest it may occur to some to question the utility of Avestan and Pahlavi studies in the struggles of the modern age. They might question the utility of these studies, both from the literary and the spiritual point of view. The advantages of Avestan studies are not limited to the fields of history and philology. Another important advantage of which we are specially very much in need is this: This country of ours stands badly in need of pure morals and pleasant attributes. The character and virtue which our great ancestors possessed and which made prosperous this land of theirs, has departed bag and baggage from Iran. The devil of untruth has usurped the place of the angel of truthfulness. Effort and exertion have given way to sloth and self-indulgence. Courage and valour have disappeared in favour of fear and flattery. Wealth and glory have given place to beggary and penury. Through the study of the Avesta, we shall realise the causes of the glory of our past and the misery of our present. By these studies, we will also understand that according to the teachings of our ancient religion, the world was an arena for testing the powers of men. Whoever allowed himself to be conquered by the devil of sloth, had necessarily to wail and

moan and call this world a terrible prison; but he who stood firm against the demon of weakness, reached the stage of dignity and glory and by his good and benevolent deeds in this world, prepared for himself, while here, a secure abode in the next. By these studies, we would further understand that the ill-omened and superfluous belief in fate and destiny does not exist by itself before the resolution and determined will of men. The Yashts and the Avesta throughout speak about glory and greatness, piety and benevolence, effort and exertion, truthfulness and valour, and the love and patriotism of our great ancestors.

The same elegant taste which we find in the poems of our poets of the Samanide, Ghaznavide and Saljukide periods is patent in the songs contained in the Yashts too, with this difference that while most of the panegyrics of our poets are in praise of some sovereign or minister or governor, sung in the hope of a poetic reward, the Yashts are in praise of the Almighty and His angels sung in the hope of a spiritual reward on the last day. Because we have compared the Yashts with the panegyrics of poets, let it not be supposed that the writers thereof have sung them according to their own whim and fancy. The fact is that though the Yashts are poetic interpretations, yet their contents strictly conform to the religious and historical traditions which from most ancient times have come down from generation to generation to the Iranians, the antiquity of some of which reaches back to the Indo-Iranian period of Aryan history, for references similar to some of them can be found in the Vedas of the Brahmins too. Just as Firdausi edited and made current the episodes and traditions of the ancient past by versifying them in his Shah-Namah, similarly the Yashts have been composed in verses too. After the Gathas and the Haptañ Haiti, the Yashts form the oldest portion of the

**Yashts in general: Religious and historical traditions recorded in poems**

Sanskrit, as well as to the old Persian of the Achaemenians. The Achaemenian Persian was the current and the court language, whereas the language of the Avesta was the ancient language of the holy scriptures. The latter language, according to the belief of the writer, had already become dead, even in the age of the Achaemenians and was not the current language of the people.

The language was preserved artificially for several centuries by the ecclesiastics and by the people as the holy language of the scriptures. With all its remote antiquity, many words used even now in modern Persian are to be found in the Avestan original almost without a change, and a still larger number, with a slight variation. In company with the Vedas of the Brahmins and the Old Testament of the Jews, it is the oldest of the written records of the world. The study of the ancient Iranian scriptures has been for a long time an established branch of learning in the

**Yeoman services of European savants** universities of the civilised countries of Europe. The Vedas and the Avesta are the most important and the most ancient records of Indo-European origin and as the European nations consider themselves as coming from the same stock as the Indians and the Iranians, they have traced their languages together with the languages of the Indians and the Iranians as proceeding from the same fountain-source. In the enlarged studies of their own languages philologically, they have rendered yeoman services to the Avesta and the ancient Persian languages, so much so that through their efforts the path has been laid out and smoothed for us. What we have to do is to resolve to reap the benefit of their labours, and pluck the roses from the gardens they have reared, and glean the ears of corn from the harvest they have sown. The European savants who have specialised in Avestan and Iranian studies have become more famed in the world than the scholars in other arts and sciences, like medicine, mathematics, astronomy, chemistry, philosophy, history, etc. The extent of the services rendered by these scholars, in

view of the present state of Persia, should not be regarded as meagre. Firstly, as stated before, the Avesta is one of the oldest written records of the world, and its language is an important branch of the languages of the ancient Indo-European race. Secondly, the Iranians themselves were one of the noble and valiant off-shoots of the Indo-European stock. In the battle-fields of the world they had

**The influence of the Mazdayasnan over subsequent religions of the world**

wrested the ball of superiority from all rivals. They had brought within their grasp the most important inhabited portions of the world, and because of their world-conquest and sovereign power, they had spread their ways and customs in countries far and wide. More specially through their Prophet Zarathushtra, they had brought into vogue the worship of One Supreme Creator, a pure monotheism which upto that date was not conceived of amongst the Indo-European people. Many of the religious principles and beliefs of Persia afterwards influenced the Jews, which subsequently influenced other Semitic religions like Christianity and Islam. Apart from this fact, the Christian religion was considerably influenced by the cult of Mithra, one of the angels of the Mazdayasnan religion, which subject will be more fully dealt with in our article on the "Cult of Mithra in Rome" (see pages 407-420).

Because of its relations with the religion of the Brahmins on the one hand and of the influence it has exerted on all other subsequent religions, the Mazdayasnan religion has secured for itself a most important position in the history of religions in the world. Many a problem in the existing great religions of the world can be solved by the Mazdayasnan religion, and many a doubtful point in the Mazdayasnan Faith can be explained by the help of the study of other religions. Consequently, ancient Iran by reason of its language, its history and its religion, is the subject of general importance so much so that no historian or philologist or student of the history of religions



Mongol sovereigns like Changiz and Taimur.<sup>1</sup> Under no circumstances therefore can this word be used with reference to the divine religion of ancient Iran or its holy Prophet.

It is not possible in this preface to point out the various historical and philological discrepancies in our literature with reference to the Mazdayasnan religion. Let it be stated generally that the references in the works of Arabic and Iranian historians cannot be wholly relied upon without the critical study thereof by a scholar and specialist.<sup>2</sup> With reference to the religious words and expressions said to be Zoroastrian as are to be found in the dictionaries, they are to be totally discarded and set aside.

Further, after having a knowledge of the principles of the Mazdayasnan Faith, we will be able to appreciate well the fact that a portion of the statements made by ancient Greek, Roman and Byzantine historians had no foundation in fact, and were prompted by malice and enmity, the result of the hostilities prevailing between these nations and Iran. Of this type is the story of Herodotus that Cambyses consigned to fire the dead body of the Pharaoh (Amasis) in Egypt for the sake of vengeance, and that Xerxes whipped the waters of the Dardanelles in his war with the Greeks. Fire and water were held as holy elements by the ancient Iranians according to the precepts of the Mazdayasnan religion, and till to-day the Zoroastrians regard them as holy. It is not possible at all that the Achaemenian kings would sin by showing contempt towards these noble elements.<sup>3</sup>

We must always bear in mind that the history and language of Persia are very closely related to the ancient Zoroastrian religion. The roots of this old tree had been watered and fostered in the soil

**Avestan studies a check on untrue statement in Greek and Roman histories**

**Avestan studies necessary for historical and philological researches**

1 *Ân hama yâsa-hâ-i sakht be-raft*  
Yâr bâmâ hanuz bar sar-i-jang — Nazâri Qâhestânî

(Farhang-i Jehângîrî.)

2 For references in Arabic and Persian books to Zarathushtra, see Jackson's "Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran," New York, 1901.

3 Cf. Essay on Anâhita, pp. 161-162, and Essay on Âdhar, p. 510.

of Iran. It had blossomed and given its fruitage in that soil. It is not a faith that has emigrated into our country from some foreign soil like the teachings of Buddha, going from India to China, or the religion of Jesus, spreading from Palestine over Europe, or Islam, travelling from Arabia to Persia. For the purpose of elucidating the events of the history of ancient Iran, and for researches into the source and origin of words used in the Persian language, Avestan studies are a necessity to us. The yellow races of China are under no such necessity with reference to their religion of Aryan origin, nor are the Europeans, with reference to the Semitic religion of Jesus Christ. The history of us Iranians which begins with the 8th century B.C., that is, more than 1350 years before the onslaught of the Arabs, is all closely connected with the Mazdayasnan Faith. During this long age, which has been the epoch of our eminence, the religion of Zarathushtra was one of the most important causes of the glory and greatness of Iran. However much our language might have been mixed with Semitic words after the conquest of the Arabs, yet it radiates its Aryan origin and its connecting links with the languages of the Avesta and the ancient Achaemenian Persian and the Pahlavi have not been snapped. It would be right if in our colleges, we make

**Avesta and Pahlavi in Persian colleges**

current the teaching of the ancient Persian languages, the Avesta and the Pahlavi, even as in the colleges of Europe, Latin and Greek which are the source of the Western languages are commonly taught. It is hoped that our Government will take early steps to attract several of the Parsi scholars knowing Avesta and Pahlavi to Teheran and establish chairs for the study of these two languages so that a fresh life may be breathed into our spirit of nationality. The modern Persian springs from the Pahlavi language, and the Pahlavi from the ancient Persian of the Achaemenians. But the language of the Avesta is also one of the languages of ancient Iran, which is 'closely related to the ancient

The Magi of perverse minds and unwashed faces,  
All came up from fields, plains and mountains.

Beholding forty of them I saw no advantage in entering into a strife with them. On the contrary I behaved with dissimulation, and weeping hypocritically, I went and kissed the hand of the idol.

For a short time I became an imitation infidel  
I became a Brahmin in Zend prayers.

By the help of this deceit, I became the object of their care and attention and became an inmate of the idol temple; till at last I found one day that under the seat of the idol a man was hidden, who, pulling the end of the rope, made the hands of the idol go up towards the sky.

Behind the screen was the fire-worshipping priest,  
The custodian of the temple with the end of the rope in his hand.<sup>1</sup>

We are not concerned with the literary value of this poem. Sa'adi is one of the greatest poets of the world and is a source of pride to our country. His attractive and sweet style should be a model for all of us Iranians. Our object in quoting these verses is only to show how words and expressions having reference to the Mazdayasnan religion are improperly and inappropriately used in our literature. Just see that the priest of an idol temple in India is sometimes rightly called a Brahmin, but most wrongly styled a Magian, a name denoting a Zoroastrian priest only. At first Sa'adi addresses a Magian as a Brahmin. Then the Brahmins instead of reading their own books of Vedas, are described as *guebres* reciting Pâzand prayers. He calls them Avesta-reciting Zoroastrians. Then to placate and please the Brahmins, he expresses his delight about Avesta and Zend, not about the Vedas. Forthwith his Brahmins become priests professing the Christian religion (Kashish). At last Sa'adi too, for the sake of expediency, temporarily becomes an infidel and a Brahmin. But what sort of a Brahmin? One following the teachings of the Avesta, not the Vedas. Before long a Brahmin, who was one of the fire-

---

<sup>1</sup> Kuli-yât-i-Sa'adi, p. 175, Bombay edition, 1309 A.H.

worshipping Christian priests, all of a sudden jumps to the position of an archbishop and gains the highest rank in the Christian Church. But what manner of an archbishop? One who sets aside the Holy Ghost and worships fire. Really we must not rebuke Sa'adi, for at the end of the tale he cast this Pâzand-reciting Christian and Magian Brahmin, who offered his prayers without ablutions and eventually became an archbishop worshipping fire, into a well, and killed him with stones and bricks, and relieved the holy idol from the services of such an inconstant priest of many religions!

Similarly because of such absence of knowledge about the Mazdayasnan religion, the fabricated book and fraudulent work like the *Dasâtîr* has been considered one of the religious books of the Zoroastrian religion,—a book, the contents of which are contrary to the teachings of the Zoroastrian Faith, a book in which Alexander the Macedonian, known throughout the Pahlavi religious literature as Alexander the wicked and the accursed, is described as one of the Prophets of Iran! And it is due to the same ignorance that the *Nâsikh-ut-Tavârikh*, imagines that the *Dasâtîr*, the writer of which was some fraud and a knave, gave us the principles of faith of the ancient Iranians, and our modern dictionaries like the *Burhân-i Qâta'* and *Farhang-i Anjuman Ârây-i Nâserî* have taken the spuriously fabricated words therein as *Zend* and *Pâzand*.

During these recent years when the Iranians, contrary to olden times, have again with love and respect been mentioning the name of the Prophet of their ancestors, the very same absence of knowledge makes them commit literary and philological errors in their writings. For instance, when they want to speak about the laws of Zarthushtra, they use the word *Yâsâ-i Zartosht*. Now this word *Yâsâ* is a Turkish expression brought by the Mongols, by which the ancient writers used to denote the sanguinary laws and oppressive edicts of blood-thirsty

this work is the largest and the most valuable Pahlavi work on the subject. Another Dastur by the name of Âtarpat, son of Hamid, completed the compilation of these Dinkard volumes. This Âtar Frenbag is the very man, who in the presence of Mamun himself, held a religious controversy with a heretic named Abalish, whom he vanquished, and was thus a cause of delight to Mamun and his court. This controversy of Âtar Frenbag with Abalish is the subject of a small Pahlavi work containing in twelve hundred words the seven answers which were given by the learned Dastur to the heretic. The name of the book is *Mâtigân-i Gajastak Abalish* and has been translated into the French language too.<sup>1</sup>

Although Abu-Rihan Biruni lived a century after Tabari, and was farther removed than he from the Zoroastrian age, yet his love for Iran and his contempt for the Arabs who had ruined the splendour and glory of his fore-fathers, moved him to consult and communicate with the Zoroastrian sages of his own time, and sought for explanation on religious subjects from them.<sup>2</sup>

The Âthâr-ul-Bâqieh, the work of this distinguished philosopher and mathematician, who was born on the 3rd of Zil Hajjah 362 A.H. at Khvarazm, and died on the 2nd of Rajab 440 A.H. at Ghaznah, is the most reliable authority that has come down to us from ancient times, as regards the Mazdayasnan religion and the calendar and the usages and customs of the Zoroastrians.

Apart from history, in literature as well, the errors of authors and the inappropriate and improper use of words and expressions concerning the Mazdayasnan religion are far too many. Without doubt, these have all arisen from fanati-

<sup>1</sup> Adrien Barthélemy : *Gujastak Abalish : relation d'une conférence théologique présidée par le calif Mâmour, Paris, 1887.*

<sup>2</sup> Cf. the introduction of Dr. Sachau to his translation of Al-biruni, Leipzig, 1923 ; also the *Chahar Maqaleh of Aruzi Samarkandi*, edited by Mohammed bin Abdul Wahab Qazwini, pp. 193-197. Leyden, 1327 A.H.

cism, not of a particular individual but general fanaticism which naturally takes hold of even a poet or an author. We shall give one instance. The poet Sa'adi in his *Bustân*, relating a tale about the idol-temple of Somnâth in Hindustan, says :

I saw an idol made of ivory in the temple of Somnâth,  
Set with jewels like Manat, the idol of the ignorant pagan  
Arabs.

People from all sides used to come to the pilgrimage of this temple. I asked them the cause of their worshipping this soulless and powerless image.

The Magian who was constantly coming in touch with me,  
A man of good words and a comrade, and a friend to me,—  
Him, I asked gently, O Brahmin  
I am surprised at the works of this monastery.

This Magian was very much incensed at my question and informed his leaders about the same.

The Magi were informed and so the elders of the temple ;  
I did not see anything good coming to me from these people.  
These Pazand-chanting *guebres* all assailed me  
Like dogs for that bone of contention.

And in the gathering of those (angry) men,  
I praised aloud the Head Brahmin, saying,  
“ O you venerable authority on Avesta and Zend,  
I too am happy to see the picture of this idol,  
For it has fine features and a lovely stature.

But what are its virtues ? ” The Brahmin replied,  
“ This idol is particularly held in veneration because every morning it raises its hands towards the sky ”. In order to ascertain this fact, I passed the night in the idol-temple.

The night seemed long like the Day of Judgment  
And the Magi around me were offering prayers without  
ablutions.

These Christian priests had never given any trouble to  
water,

And their arm-pits were stinking like a carcass decaying  
under the sun.

When the dawn broke, people collected to witness the miracle of the idol.

well the value and signification of words and use them properly in their literature.

Abu Ja'far Muhammad bin Jarir, well known as Tabari who was born in Amol in 224 A.H. and who died at Baghdad in 310 A.H., in his great history writes much nonsense about Zarathushtra, and he has become the cause of mistake and repetition of such falsities by subsequent historians. In the Tarikh-e-Bal'ami which is the Persian translation of Tabari's history by Abu Ali Muhammad bin Muhammad bin Abdulla Al-Bal'ami written in 352 A.H. the following passage appears:—"These Magians had a prophet whose name was Zarathushtra. He brought into vogue the religion of fire-worship. He claimed that he was a prophet, and he approved of their fire-worship until the time of Gushtasp. He was a disciple of Esdras, against whom he revolted. Esdras cursed him praying that God Almighty might make him notorious. The Israelites then expelled him from their midst, and from Jerusalem he repaired to Iraq and thence to Balkh before Gushtasp's father and claimed to be a prophet."<sup>1</sup>

For the rest of the disgraceful untruths, the result of fanaticism, the reader may refer to the original work itself. Tabari is himself a Persian coming from Tabaristan, a place where particularly Islam took its foothold rather late, although Amol, the birth-place of Tabari, had fallen into the hands of the Arabs earlier (143 A.H.) than the rest of Tabaristan. Further, probably in his time almost one-third of the population of Iran was yet Zoroastrian. It was possible for him to have made himself better acquainted with these subjects through the learned Zoroastrian sages who lived in that age, to avoid errors, and become the cause of perpetuating them through subsequent historians; but it seems that the ill-omened fanaticism of the Arabs, which had bred hypocrisy and falsehood into the blood of the Persians, prevented that historian and com-

---

1 Bal'ami, p 206, Cawnpore Edition.

mentator from this sort of verifying researches. However, to do justice to this author we must say that in this very volume, where there is so much error as regards the religion of ancient Iran, the history of the Sassanians therein given is the most important authority on the subject. It is this very history which the great master Noeldeke has translated into the German language, and published with very valuable notes and commentaries.

In order that there may not be any doubt that the references in our historical works relating to the Mazdayasnan religion were tainted with fanaticism, we shall refer to Rauzat-us-Safa which makes Zarathushtra the pupil of one of the disciples of the Jewish prophet Jeremiah. And if we just refer to his account of the reign of Gushtasp, we shall find that even there Mirkhond has said things which could only be attributed to blind fanaticism.

In the same way Fazlullah, the author of *Tarikh-e-Mu'ajjam*, whilst writing about the reign of Gushtasp, entrusts the reins of his Persian-spoiling pen to the hand of fanaticism, and he has not been able to restrain himself from saying all manner of unworthy things about the faith of ancient Iran. In this very century only a short time before Tabari was reading in Baghdad the myth of Ad and Thamud, and writing the story of Ibrahim and Nimrod, renowned leaders of the Zoroastrian faith like Ator Faranbog, the son of Furrokhzad, in that very city of Baghdad, during the Caliphate of Mamun (198-218 A.H.) was composing the famous Dinkard which gives, in nine volumes in the Pahlavi language, the religion, traditions, usages and customs and the history and literature of the Mazdayasnan religion.<sup>1</sup> To this day

1 Volumes 3-9 of Dinkard were composed in 411 A.H. at Baghdad; and comprises 169,000 words. The well-known western scholar Dr. West published the English translation of volumes 8 and 9 in 1892 (S. B. E. Vol. XXXVII). Five years later in 1897 he also published a translation of volumes 5 and 7 (S. B. E. Vol. XLVII). All the volumes together with their Gujerati and English translations saw the light of day through the late Dastur Peshotan Sanjana and thereafter through his son Dastur Darab Sanjana in 18 volumes. The 19th volume, which will be the last of the series, is not published as yet.



The study of this volume will not only tend to make us follow the ways and customs of our ancestors, and make us seek the noble attributes of the good and glorious Iranians of old, but I hope that the publication of this work will simultaneously render a service to the literature, language and history of Iran.

In the Introduction to the Gathas I have stated that the religion, history and language of a nation are closely connected together, for a goodly part of its historical events has religion for its cause. Many an incident in history is explained by understanding the precepts of the current religion, just as some of the problems of religion are elucidated by the help of history. Similarly, if we wish correctly to appraise the words of a nation's language and interpret its original spirit and understand its idioms, the knowledge of its history and religion is an unavoidable necessity. The source of the modern Persian language is to be found first in the language of the Achaemenians of which more than 400 words do not survive, and next in the language of the Avesta which to-day comprises 83,000 words, and particularly in the Pahlavi language from which modern Persian is directly derived. In the commentaries of the Avesta, written in the Pahlavi language, during the times of the Sassanians, to-day we happen to possess more than 140,000 words. Apart from this we possess some very important works in Pahlavi, which with the exception of a few volumes, all relate to the Mazdayasnan religion and contain approximately 446,000 words. Secular works in the Pahlavi language have given us only 41,000 words. In our discourses and explanatory notes we have made mention of most of these works.

In the Gathas, which contain the Divine Songs sung by the Holy Prophet of Iran himself, I did not have the opportunity to point out how Avestan studies would be a necessity for our historians and scholars of the future. Apart from the fact that the ravages of time have deprived us of an important portion of the Gathas, they contain

collectively the ethical precepts and philosophical teachings of Zarathushtra. There was no room therefore for an ampler commentary than what has been given there. But the Yashts, which form the subject of this work, are comparatively a very substantial portion of the Avestan literature, and give us ample ground for ethical, historical, literary and philological dissertations. After the publication of the Gathas, we particularly chose this portion of the Avesta in order to treat a chain of subjects which might bring within our purview a general survey of all the important problems of the Mazdayasnan religion. Subjects not treated in this work will find their place in the second volume of the Yashts. And in course of time I hope with the help of Providence, to be able to publish the Yasna and the Khurdah Avesta as well, so that the entire Avestan scriptures with the exception of the Vandidad may be placed before the public in five volumes. The field of work in respect of this ancient religion is so vast that all its subjects and problems would hardly be treated with justice in ten big volumes; for a hundred and fifty years' efforts of the most renowned scholars of Europe, and the hundreds of valuable and voluminous works published by them about Zoroastrian Iran, have left the Mazdayasnan faith a fountain-spring incapable of being dried up.

And really it does not behove us that with all these resources of study available, with special reference to the faith of our fore-fathers, we should be content with the nonsensical and fanciful information our old historians and writers have given us on the subject. If, in the past, absence of knowledge and learning was the cause of the silly twaddle of former authors, there was some reasonable excuse for them, but unfortunately in their words Arab (religious) fanaticism is quite patent. From heaps of examples, we shall content ourselves with quoting a couple of passages from our history and one from our literature, and from them we shall see how it is necessary for Persians of the future to remove, by means of Avestan studies, the inaccuracies and falsities from their history, and to appreciate



## PREFACE

### IN THE NAME OF THE BENEVOLENT PROVIDENCE.

---

*Let him prepare and bedeck the fire of Zoroaster,  
Let him take in his hands the sacred volume of the Zend Avesta,  
Let him observe this omen and keep going the Sadeh,  
The glory of the Nowroze and of the Fire-temple.  
Let him remember Ahura Mazda and the day of Meher,  
And cleanse his soul with this water of wisdom and love.  
Let the Faith of Lohrasp be rejuvenated,  
Let him follow the religion of Gushtasp.*

FIRDAUSI

I consider it a great honour that by the grace of Ahura Mazda, and the help of His great angels, and of Zarathushtra Spitama, the Holy Prophet of Iran, I have been enabled to publish the second volume of the auspicious Avestan Scriptures, and I dedicate it to my beloved country by way of a present and offering. I do not consider any offering more precious than that the Holy Songs contained in these ancient Scriptures, which, for thousands of years, vibrating from the tongues of our illustrious ancestors of the ancient land of Iran, were wafted to the heavens above, be rendered by me in modern Persian and brought now within the reach of all the children of that holy soil. I do this that they may realise what the Almighty Creator Ahura Mazda had said to his chosen Prophet, "O Zarathushtra, if thou dost wish to conquer all evil and evil-doers, thieves and robbers, magicians and deceivers, evil men on two legs and the wild wolves on four, if thou dost wish to oppose the hostile army with its fortified works and fluttering banners thirsting for blood, then under all such circumstances, night and day, thou shouldst chant slowly My Names: I am the Creator, I am the Supporter, I am the Protector," etc.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> 1 Hormazd Yasht, paras. 10 to 12.

Charity and Optimism—Patriotism—The Ultimate Goal. Pages 27-32.

Introduction to Hormuzd Yasht—The One Supreme Creator of Zarathushtra—Contents of the Yasht. Pages 33-42.

Essay on Ameshaspandan—Etymology—Spiritual Attributes of Ahura Mazda—The Holy Number of seven—Their Position in the Avesta and Pahlavi Literature. Pages 69-96.

Introductions to the Haptan Yasht, Pages 109-111,—Ardibehesht Yasht, page 135,—Khurdad Yasht, Page 151.

Essay on Anahita—Introduction to the Aban Yasht. Pages 157-230.

Introductions to Khurshid Yasht, pages 304-309—Mah Yasht, pages 316-319—Teshter Tir Yasht, pages 325-336—Gosh Yasht, pages 371-375.

Essay on Mithra and the Cult of Mithra—The Antiquity of Mithra—The Jashn-e Meherangan—Mithra in the Avesta—Mithraism in Rome—Effect of Mithraism on Christianity, etc. Pages 396-460.

Essays on Azar and Sarosh. Pages 504-524.

Short Essays on Barsom, pages 556-560—and Rashnu Rast, pages 561-563.

Essay on Farohar. Pages 572-602.

Glossary of Important Avestan Words. Pages 603-626.

To our good fortune Ervad Bahmanji N. Dhabhar, M.A., an eminent Parsi scholar, as deep in learning as he is retiring by nature, has gone through every line and word of this big volume, whilst going through the Press, and has helped Aga Pouré Davoud throughout with his views and corrections for which the author has himself expressed his thanks to him. The thanks of the Institutions which publish this volume are also due to Mr. Dhabhar for the great trouble taken by him, not only over the Zend Text, but also in going over every line of the Persian translation, and for the assurance that he has given us that this volume is a superb

production, an assurance which has proved to be the precursor of similar opinions which his two other colleagues Mr. Behramgore T. Anklesaria, M.A., and Dr. Irach J. Taraporevala, B.A., Ph.D., both equally eminent in scholarship and equally modest in their retiring disposition, have given about this work of Pouré Davoud.

D. J. IRANI.

*49, Esplanade Road,  
Fort, Bombay,  
1st December 1928.*

literature, but as pointed out by Poure Davoud in his masterly preface and introduction, the value of the later Avesta is also very high, although very naturally it occupies a place next to the Gathas in our sacred Scriptures. As Poure Davoud says, not only from the historical and philo'ogical but even from the religious standpoint, the study of the Later Avesta, *viz.*, the Yashts, etc., is an absolute necessity to a student of the Mazdayasni religion and Zoroastrian Scriptures.

In most of the Yashts, Zoroastrian leaders of thought have recorded their traditions. In some of them they have tried to turn the mind of a true Zoroastrian to what is good in nature. Therein, a Zoroastrian is taught to praise and hold sacred all the natural elements and all that conduces to the happiness of men; and thus from praising nature, he is led to think of and render homage to the Great Architect of the Universe, Who created all these things good. Those who seem to think that the Later Avesta has a tendency to compromise the pure monotheism taught by Zarathushtra in the Gathas, I would refer to all the Yashts and the Niyaishes, wherein the good forces of nature are remembered and extolled, but where, *first and foremost, perfect homage is rendered to the Creator of Nature and of all natural forces, viz., Ahura Mazda*, in a phrase which can well be translated: "Joy and Glory to the Most High Lord Ahura Mazda." The Supreme God-head remains ever Supreme—the One Lord of the Whole Creation.

It is often said that the Gathas are sufficient to expound the teaching of Zarathushtra and that the Yashts and the later Zoroastrian religious literature need little publicity, for they do not come up to the excellence of the Gathas. This is a mistaken notion. To my mind the Later Avesta is a valuable portion of the Zoroastrian Scriptures enabling us to see what effect the teachings of Zarathushtra had on people given to polytheism and how it brought them round eventually through the medium of the philosophy of Yazatas to the worship of the One Supreme Creator, Ahura Mazda, the Wise Lord. All

Evil-worship was eliminated, all polytheism became dead, and the One Supreme Ahura Mazda was enthroned in the minds of the people. As practically admitted by every dispassionate scholar, the supreme authority of Ahura Mazda remains ever supreme and unchallenged throughout the entire Later Avesta, in spite of the fact that portions of it may not claim to have the excellence and eminence of the Gathas.

This is the right way, in my humble opinion, to look at the Gathas and the Later Avesta.

Three of our most eminent Parsi scholars have associated themselves with the laborious work of Poure Davoud, and the unanimity of opinion with which they give their meed of praise to the second big volume written by Poure Davoud in India, enables us to place it before the Persian-reading public with the perfect confidence that at least in the Persian tongue, this will be a standard work on Avestan literature for many a decade to come.

Just to give an idea to those Parsis who are unacquainted with the Persian language, I have translated the learned preface of Poure Davoud and that part of his introduction which is an essay on the Mazdayasni religion. But this is only one of the many essays with which the whole volume is full, and of which a list is given hereunder, to indicate how faithfully and laboriously Poure Davoud has carried out the responsibilities entrusted to him :—

Preface—The Advantages of Avestan Studies—Translation of Yashts by Orientalists—Contents of this Volume. Pages 1-13.

The Yashts—Antiquity of the Yashts and their metrical Composition—Contents of the Yashts—Pahlavi Commentaries—Fragments still known as Yashts. Pages 13-27.

Mazdayasni Religion—Foundation of Monotheism—The Twin Principles of Good and Evil—Fight on the side of Good against Evil—The triad of Good Thoughts, Good Words and Good Deeds—Truth and Right—Courage, Knowledge,





## INTRODUCTORY NOTE.

---

By the grace of Ahura Mazda, the second volume of the Marker Avestan Series, containing twelve Yashts and their translation with several scholarly essays on relevant subjects, is placed before the Persian-reading public.

The welcome given to the first volume of the Series, *viz.*, "The Gathas of Holy Zarathushtra," by cultured Persians without distinction of caste or creed, has justified our belief that blind fanaticism has no place in the cultured Persia of to-day, and educated Persians, of whatever denomination, are as interested as the Zoroastrians, in the study of their own ancient literature, from a sense more of patriotism and cultural habits than anything else.

To the Persian-Zoroastrians, this volume will give first-hand information after centuries, about that part of their own religious scriptures which are known as the Later Avesta.

To our Persian brethren belonging to other great religions, this volume will be of considerable historical and literary interest, and will also show how the teaching of the Persian Master was assimilated by ancient Iranians from time to time.

The Gathas are the word of Zarathushtra himself, or as considered by some, of Zarathushtra and his colleagues. They are the root foundation of the Zoroastrian Faith, and the Later Avesta is to be considered as based on the Gathas.

Because the Later Avesta is not written in the same sublime style and does not treat its subjects in the same eminent way as the Gathas, many people wrongly consider that they were written at a time when there was degeneration amongst the Iranian race.

This is a wrong assumption. The Gathas, written by Zarathushtra himself, undoubtedly form the supreme and the most sublime portion of the sacred Zoroastrian

industry undertaking the task of reinterpreting the past of Iran to her sons today. There could scarcely have been a happier combination of qualifications possible. Surely Ahura Mazda has sent the right man at the right time for the right task! He has already given us the magnificent volume of the Gâthâs, a work that has, within a few short months, already captured the hearts of hundreds of Iranians. In the present volume he has taken up the Yashts (all except the last few) which embody the most ancient traditions of the Iranian—indeed of the Aryan—race. These ancient traditions, dating back from the dawn of history, had been put together in poetic form at a comparatively early date in the history of Zoroastrianism. These ancient traditions had been interpreted and modified in the light of Zoroastrian Theology of those days, and they are among the most valuable documents of the Aryan peoples. Their value for Iran and Iranian culture may be compared to that of the Vedas and the Puranas for India, and thus in many ways they are of the highest importance for understanding the spirit of Ancient Iran. It is surely in the fitness of things that their latest interpreter is one of the most gifted of modern Iran. Aga Pouré Davoud has done full justice to the cultural aspect of the Yashts, and has given excellent introductory notes upon each. One may be sure that for years to come this volume, like its predecessor on the Gâthâs, shall be the standard work on this most interesting aspect of Iranian History.

To say that the writings of Aga Pouré Davoud are of great significance to all Zoroastrians is to repeat a mere truism. Their real importance lies in the fact that they shall help to re-establish the position of our Faith in the world of Islam. The one essential feature of the coming civilisation shall be the Brotherhood of Man and consequently the recognition of the essential Unity of all Religions. The Faith of the future shall recognise this Unity and shall honour all Teachers and Prophets as Messengers from the Great Source of All Wisdom. Aga Pouré Davoud has by his labours done signal service to us Zoroastrians and to

humanity as well, for he has shown clearly the position which Zarathushtra has occupied among the Great Saviours of the World. May his powers be increased and his life prolonged, may the blessings of Ahura Mazda and of Asha and Vohu-Manô and Khshathra-Vairya be his always so that he may continue to serve Iran and through her the human race!

The expositions on Hôrmezd, Ameshaspends, Nâhîd, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôš (= Drvâspa), Mihir, Âdhar, Sarûs, Barsam, Rasu Râst, Farûhar, a great portion of the interesting Dîbâcha, the notes on the Yasts, the Âyîn-e Mazdayasna, and the Proper Names in the Âbân Yast, occupying about 241 pages, require to be translated into English to be read by those Parsis who cannot find time to study the Irani language. There is the greater need for an English rendering of these important pages, as the teachers and students of Avestan literature cannot do their work efficiently, without these expositions written in such a facile style by a writer, who was born to do signal service to the ancient Iranian literature,—a writer whose services to Iran will be appreciated in Iran and elsewhere by future generations reaping the fruit of his labours, when Iran, just now rising from its ashes, will see its restoration to its ancient grandeur, under the benign influence of the renaissance of the principles of the pure faith—Hâmata, Hâkhta, Hvarsta—the faith which Ahura Mazdâ sent to it through His Messenger and Prophet Zarathustra.

Evolution or Involution, call it whatever we will, Iran has given birth to a noble soul, who is inspired with the lofty ideal of rendering service to his fatherland by propagating the truth of Zoroastrianism from one end of Iran to the other, and wherever beats a pure Irani heart, ready to receive the genuine fragrance of the old Iranian religion and to give unstinted adoration and reverence to its founder.

This translation of the Sacred Books of Zarathustra, is destined no doubt to play an important part in the evolution of Iran, and it should be the unanimous prayer of all the Iranis of the world that Aga Poor-e Dawood will continue his zeal for the great work he has undertaken and achieve a greater success than he has already done by finishing the version of the remaining portions of the Avesta as soon as time and opportunities can permit.

Over 540 years ago, Khvâjah Hâfez requested the Sâkî :

بیاغ نازه کن آئین دین زرتشتی  
کنونکه لاله بر افروخت آتش نمرود

“Revive the principles of the religion of Zaratûst  
in the garden,

Now that the tulip has kindled the fire of Nimrod.”

The Sâkî was born at Resht in the year of grace 1303 A.H., Rûz-i jum'a, 28 Jumadi ul-awal (= 5th March 1886 A.D.) to carry out this request of Kh<sup>v</sup>âjah Hâfez in the person of Aga Poor-e Dawood, and worshippers at the sacred sanctuary of Kh<sup>v</sup>âjah Hâfez's tomb need not be surprised if they see the spirit of the Kh<sup>v</sup>âjah resurrected and quaffing the 'âb-i hayât' so skilfully prepared by Sâkî Poor-e Dawood as per the saintly Kh<sup>v</sup>âjah's prescription.

The thanks of the lovers of Zoroastrianism are due to Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, President of the Irani Anjuman of Bombay, for having been so fortunate as to have unearthed Aga Poor-e Dawood from his seclusion in Europe and secured his services to take up this great work of translation. It is a matter of great congratulation to the Irani Anjuman and to the Iran League and the Presidents of both the Associations, Sir Hormasji Dinshaw Adenwala and Mr. Dinshaw Jijibhai Irani, for having been able to publish such monumental works as the Sacred Hymns of Zarathustra and the Yasts within such a short period.

روح نیاکانِ ماست حافظِ این ملک سعدی و فردوسی اند پست و نگهبان  
آمده ایران ز زرتشت و ز مانی مشعل یزدان و پر ز معنی و از جان

“The souls of our ancestors are the protectors of this land ;  
Sa'adi and Firdausi still act as its watchmen.

Through Zoroaster and from Mani, Iran has been The  
torch of heavenly light, full of reality and life.”

BEHRAMGORE TAHMURAS ANKLESARIA.

the soil, society and culture of Iran. The Irani language used in the translation of the sacred hymns of Zarathustra and the Yasts, is the language spoken and written by the children of Iran, from one end of the country to the other, a language which will appeal to the masses as well as to the aristocracy of Iran, a language which will never be misunderstood by Iranis, in whatever part of the world they stay, who claim the Irani language as their mother-tongue. Those who, staying out of Iran, Iranians or non-Iranians, whosoever they may be, have studied the Irani language through the medium of books or book-worm teachers may at first sight, deem it difficult to grasp the meaning of the language, but after going through a few pages, they too will appreciate the Irani translation of an Irani enthusiast, who has faithfully translated the original Avestan text after a deep and careful study of all the existing French, German, English and Gujarati translations with a steady eye on the latest and upto-date translation of Wolff, pupil of Bartholomae.

Perhaps the unique portion of this Irani rendering of the Yasts, will be the copious notes on the Zoroastrian theological concepts and on the historic persons and tales of Iran, prepared after a diligent research into all available sources, whether Iranian or European. A glance at the existing works written in the Arabic or Irani language will show the general ignorance of Iranis of the religion and theology of Zarathustra and of the old history of Iran saved from the hands of barbarians such as Chenghiz Khan and his followers. These long laborious notes, prepared with great patience and research, will open the eyes of the children of Iran and give them sufficient reason to be proud of their renowned ancestors and of the rational religion, which the ancient Prophet of Iran gave to their forefathers centuries ago.

This volume of the Yasts contains the original Avestan text of the Yasts: Hôrmezd, Haftân (short), Haftân (long), Ardibehest, Khûrdâd, Âbân, Khûrsîd, Mâh, Tistar, Gôs (Drvâspa), Mihir, Sarâs Hâdôkht, Sarôs Yast

i sar-i-sab, and Rasn, with their translation in the modern Irani language.

The translation will remain a standard authoritative work for a long time to come. Aga Poor-t Dawood has ever tried to select the best of the existing translations in cases of difficulty, and whilst treating the obsolete words of the text, he has utilized the abundant resources at his disposal and given a very rational rendering of the obscure passages which are as yet dimly explored.

Besides the translation, perhaps the most important part of this volume consists of the numerous notes, prepared by the translator in order to make the translation intelligible to all who are brought face to face with the Yast literature for the first time in their life. It is this portion of the work which will remove all faulty notions and misconceptions formed by hasty writers and readers, Zoroastrians and non-Zoroastrians alike, as regards Zoroastrian theology, Zoroastrian ritual, Zoroastrian history and Zoroastrian morals. The learned scholars and students of the Avestan and Pahlavi literature will rarely find elsewhere the material collected in this one volume, and it is a pity that, to the learned Iranists, who have taken to the study of Iranian literature without any knowledge, or with only a smattering of the modern Irani language, this volume will be a sealed book. Let the Parsis of India study the modern Irani language and make it their mother tongue, if for anything, at least to come in touch with their ancient heritage, the glorious traditions preserved in their ancient records of the past and so ably and carefully sieved and garnered in this one volume of over 600 pages.

As soon as this volume reaches Iran after publication and is read by the Iranis, they will begin to find out the correct history of old Iran given in miniature in these pages, and will have the true conception of Ahura Mazdâ, Lord Omniscient, and the Mazda-yasni religion of Ancient Iran, than which no purer worship has Iran ever seen during these many centuries and ages of its vicissitudes.





## FOREWORD

---

It is a matter of congratulation for the Parsis of Iran and India that for the first time in the history of their sacred literature, a translation of the holy hymns of Zarathustra has been made in the Irani language by an Irani, who is one of the few and foremost writers and poets of the land of his birth. Aga Poor-e Dawood, born in Resh<sup>t</sup>, left his place at a young age and went to Teheran to study medicine. He then went to Beirut to study French, thence to Paris to study International Law, and from there to Germany to prosecute Oriental studies; for a number of years he sat at the feet of great masters of the sacred literature and lore of the Zoroastrians in Germany and France, and has become able to give to the world a translation, in the modern language of Iran, of the hymns of the Prophet of Iran composed in the old Avestan dialect. For the first time in the history of Iran, within a period of twelve centuries and more, the children of Iran, be they Zoroastrian or Mussulman, have been enabled to read in their mother-tongue and understand the story of the divine mission and inspiration of Zarathustra, and the cultured Iranis of Iran have begun to take a keen interest in all that pertains to Zarathustra and the sacred lore of the Zoroastrians. Old time-worn prejudices and misconceptions, born of ignorance and intolerance, against the 'Magians', the 'Guebres', and the fire and idol (!) worshippers, are gradually being expurgated, and our Irani brethren, who have embraced Islam, will be disabused of many of the views they may have formed of Zarathustra and Zoroastrianism, after reading this translation of the Yasts, which will be unto them a treasure-trove of Irani epic poetry and of Irani religious and moral literature. The translation is prepared in a lucid style characteristic of the writer, who is himself a poet and a lifelong student and lover of Irani poetry, and of all that is noble and good in

**INTRODUCTION**

**TO THE**

**YASHTS**

**BY**

**POURE DAVOUD**

---

*Translated by*

**D. J. IRANI.**

**1928**

**SETH PESTONJI DOSSABHOY MARKER,**  
"Patron of the Irani Zoroastrian Anjuman  
and the Iran League of Bombay, and the  
Founder of Educational Institutions in  
Persia (Yezd), who has with a view to the  
uplift of Persian Zoroastrians established a  
fund for promoting researches into Iranian  
history, Zoroastrian religion, philosophy  
and literature, and for strengthening the  
ties of fraternity between the various reli-  
gious denominations of Persia and India,  
especially between the Irani Zoroastrians  
and Irani Moslems."

*is respectfully dedicated to*

*This Volume No. I of the Holy Yashts*

---

## DEDICATION



P. D. MARKER AVESTAN SERIES  
VOL. II.

*Published under the joint auspices of the  
Iranian Zoroastrian Anjuman and the  
Iran League, Bombay.*

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay  
and Published by Rustom Khodadad Kucheblogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian  
Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street and Kaikhosro Ardeshir Filter,  
Secy., The Iran League, at 4, Cama St., Hornby Road, Fort, Bombay.